



نیاز

مباد آنکه درین روز شرمسار شوی بحیث اهل بیاجله خوار زار شوی حضرت رسالت چون میداد
که خاتون قیامت راز و یوروهای نیست خاطرش ملول و متفکر احوال بدیگاری نیاز دست برداشت
و گفت سر باغی ای آنکه همیشه عادت احسان است لطف و کرم و خودتوبی پایان است
آنرا که بر جامه ارمحل تو نیست که حله هزار باشدش عریان است ز هزار که چیده تو هست قرین
شماست اعدا مفر ما هنوز دست آن صاحب مقام را از بد رکاب دراز بود که از بارگاه رت جلیس حضرت
جبرئیل در رسید و حله خند از حله های هشت روز را در نزد آنحضرت حاضر ساخت و گفت که
یا رسول الله این جامه که نتاج ازل آنرا بافته و طراز آن مرقاض خیاط صنم لم یزلی یافته آدم
صفی نبرد اندیشه اش نهشته و حوالتار تمنای آنرا رفته و مریم چراغ آرزوی آنرا در زمین میخروشد
و عیسی در زهبت آنرا بسوزن خیال انداخته در مخزن الهی مخزون در صندوق پادشاهی مکنون
بوده حق جل و علا بفاطر زهر اعیانیت فرموده زیرا که این جامه را آن سیده دوسرالات و بسالاک
دل آرای و موافق است پس حضرت رسول سجدهات شکر الهی ابقیم رسانید و جناب تنول
بفرمان خدا و رسول پوشید و آستین مفاخر کرد و سپید و چون زمان قرین دخل خانه
شدند از مشاهده حال بقیاس و تجمل و اسرار آنحضرت حیران گردیدند و گفتند یا فاطمه من این
هَذَا ایفاطه از کجاست این جامه حضرت فرمودند هذا من عند الله یعنی از نزد خداست
پس تمامی آن زینهار شرمسار و قرین الم بسیار گردیدند آه ای یوکیان آنکه آمد فخر اولاد خلیل
جامه آورد از برایش خیر میل کاشکی میدید که جور لأم دختران را که شانه شکر شام
غیر خاک کوشان بر سر نبود خردل و خونشان در بر نبود بودشان از جور چرخ برده در
جامی معجزه است از غم لبر بود در نزد آن خیم دین پرده بر رخشان از آستین
مرومی است که اهلیت طاهرین حضرت رسالت را که پروردگان دامن نصحت زهر آلودند در
خراب شام محنت انجام از بی لباسی و برهنگی از شدت گرما و سرمای بدهای نوار و رخسار کثیر
الانوارشان پوست انداخته و بالین بیمار که بلاخت خام بود و پناه سیدانام و عترت طاهره
دیوارهای قریب لایندام بود دوستی اردوستان خاندان رسالت را بر در آنخوابه عبودیت
حضرت سیدنا ساجدین امام زین العابدین را دید که از شدت گرما از آنخوابه بیرون آمده
به شهابی و پناهی در سایه دیواری بسته بودند خشت خامی در زیر سر گذاشته و ضعف برادر

در دفتر کتابخانه ملی
ثبت گردید
۵۰۱۴۶
بازاره



سَوَاءٌ سَخَّاهُ أَمْ لَمْ يَسَخَّاهُ وَتَحْدِثُ كَيْفَ تَشَاءُ فِي رَأْيِكَ لَمْ يَكُنْ لَنَا أَعْمَالُ الْكَلْبَةِ

وَقَدْ خَلَّاهُ فِي قَبْرِهِ وَتَحْدِثُ كَيْفَ تَشَاءُ فِي رَأْيِكَ لَمْ يَكُنْ لَنَا أَعْمَالُ الْكَلْبَةِ

نَدْوَى خَاكِي أَفْدَرِ مَلُوكِ شَوْ

در ابرار سلطنت کرده بودند کلیه معدوم و غیر معلوم بود مورخین بزرگ عرب از قبیل نسو و طبر و ابن اثیر
جزری و غیر و مورخین مغترب ابرار از قبیل فردوسی و خواند میر و غیر ازین مدت مقام دی سلطنت این
سلاطین بزرگ که بواسطه فتوحات کثیره آنها در روم و هند و ترکستان از پادشاهان نامی عالم
هستند زیاده از چند سطر نایک و وصفی ننکاشته بودند و کلیه اسرار و اسباب این تالیف
و این رشته تاریخ که فعلاً استناد صحیح و اکتشافات جدید و اجتهادات تاریخی است و ضمن
مینماید که این طبقه از اجداد سلسله علیّه قاجار به هستند پیش ازین محو و کالمعدوم بود

و غیر معدوم بود که بدون تحصیل اسباب خارجی این خدمت را به ادبیات ابرار توان نمود
این خانه زاد بهیقت در چهار سال قبل مشغول تحصیل کتب تاریخ بونانی و لاتینی و عبری و آرمینی
و جامع بتاریخ اشکانیان شد از بعد از معاودت موکب سعود ها بونانی از سفر فرنگ جمع آورده
و تالیف این تاریخ که بهترین آثار تاریخی عصرها بونانی است شروع نمود در زیر سایه گرم و نایب
ملوکانه دو جلد آن را در ظرف این دو سال تالیف کرد جلد اول که تماماً مقدمه و استبصار
از دو مجلد دیگر است با اسامی و ترجمه حال مورخین که هستند با آنها شده بود درسی و سه فصل
و یک دیناچه و یک مقدمه و خانه امسال از طبع خارج نمود و آنرا موسوم بدرد التیجان فی
تاریخ بنی الاشکان ساخت رجای واثق است که بسلامتی و اقبال ها بونانی در زیر سایه مبارک
شاهنشاهانه دو جلد دیگر آن را هم در سنوات آینده از حلیه طبع خارج نماید

بهترین تشویقها برای این ذره بهیقت از این است که انشاء الله این تالیف با زحمت کفی الواقع در
تاریکی کشف و روشنای شده پسند خاطر بندگان سده سنیه ها بوزش شاهنشاهی گردد
کامی که مورخین نازیه و ابرار از سه هزار سال قبل تا کون در عهد سلطنت هیچیک
انخواستن نامدار و شاهنشاهان تاجدار نکرده بودند این ناچیز در زمان سلطنت
ابد است ملوکانه بحمد الله تعالی به انجام آن موقوف شد

امر امیر قذر قذر خسر و آنه است



مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ

جَلِيلٌ وَكَتَابُهُ فِي النَّبِيِّينَ

فِي نَارِ نَجْدِ بَنِي لَاحِكَا الزَّمَانِ

جَلِيلٌ جَلِيلٌ لَنَا جَلِيلٌ كَرَامَتُهُ السَّاطِعَةُ

مُحَمَّدٌ حَسَنٌ وَكَرِيمٌ رَاضٍ بِمَا عَاقَبَهُ

الزَّجَرُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْقَبَائِلِ

فِي قَوْمِ سَعْدِ بْنِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلطنت و دولت آن مالک الملک و انا و کثور خدای قاهر توانا است که در جهان هستی و عالم
امر و خطه آفرینش و قلم و حیا حکمش چون آب چون و فراغت و انت و گذشته و آینده و پیشگاه اطاعت
و عیش و ناز و مآخض و یکسان پادشاهی که سر اجتناب و نام و عرش عظیم است و کسی که بر نایب خضرش
شما تقدیر و شایسته بر سر پلیدان و بجهیم افسر خدای و نغاره و شهریاران داد و کردار فرمان
مملکت ستانی و آراء آنان که در ترک نازی و مراد از علم گشته کوس و فائز وانی و سکه نام و ورد و
دایب استبداد و استغلا و فرشته و پادشاهی و فرزندان و ثواب گذشته و جویبار و رکا آید جمله عجب
دلیل اند و مسکن ترا و ابناء السبیل محکم و مبتدک مندر و مستعمل و سجاد و عجم که و مهر سلطان
و غلبه و بهر برهانه

تو شاه و شاهان کدای تواند	مرو بند کیمیا تواند
رخ از نبل تو آبنوسی کنند	در آن آستان خاکبوسی کنند
جهان بهلوان کار فرما سپهر	که در حق دارد و زرافشان مهر
و نیم قوسها نماید سپید	از آن بوستان آورد شنبلیله
فرز از کنی کوهر کاینات	نه بینم کسی جز تو قائم بذات

اینجا است که تیر کاندازان پادشاه است و خنک صحران پادشاهان نوران لنگ شده
نه خاک برهن و زبانم الکن سخن بقیاس نماند و خرف بجای کوهر نشاند و پادشاهیت سوار توراتی
پادشاه و ترکستان و آن سهم و قدر نیست که مرد این مبد باشد با نقش این توان انجام که براق فهم
و در خرف و افش از رفتن مانده موری ضعیف و پشه لاغر چه تواند
خورشید جو محو آن جمالت
پدایست که زره در چه حالت
کل زارخ او جوخه و سازد
خسزد مهر کز آفرین باز
کوثر چو زشتی بچو شد
شود آیه بکوی کفر خرد

ما را الهات و آن مائیه معرفت ندارد که از عهد و عهد و شکرت برآیم و نفسی بجز حضرت و تقدیر و
شیخ نمایم با من خود در تکمیل عقل و تحصیل علم و طایفه بقی مجاهدت و آداب باضت و
اخلاق و کفایت و جلیفتوها و عطف و نورشاهد و نصیر کردیم و نفی نایبانی رسته و نکر



ناصاحب توانی شوم و در هر حال ضرایف قصور بفضل تو چشم دارم و راه امید بسیارم و تو گفته
نومیده شوی و براه قنوط نروید تو را بیکر زنده بپیمین و اشرف مرزبان سدا علم سدا عالم پندیا
اولاد دارم بنی اکرم رسول خاتم احمد بخوار محمد صلی الله علیه و سلم و غریب طاهر و ذریه زاهد
که ائمه دینند و اولیاء باشند و ناهنجار مناهج خوالیقین و حلقه جمال صفتین و جو و ماسیه
ملکوت کمال صورت و هیولای جبروت جلالت تاوکان ماسکواته و نیز بکان درگاه سوکنده مسدود
که از راه داشتیم دور نیندازی و در بوشه حرمها و بی نصیبیم نکدازی بحال خویشم نکدازی
و از بیگانه جمل و غفلتم پیرناری در حدائق حدائقم جای دهی و از دریا حین و از هزار معارفم
ناجی بر سر نهی از دیر طاق نصرت بزدانیم کدزانی و بر وگنجهگاه ابقانم نشانی تا بازانم
از غایت حین سعادتمند و مالک ملک نجات و سلامت خوانند بمنک الحسیم خسانک

امتا بعد

فضلا و مصنفین این عهد ابد مهکد و فرمان سعادت اقتران اغا نهم الله تعالی و کثر
امثالهم در رفون علو و فضایل از عالی تا ذاتی مصنفات و رسایل پراخته و کارها لایق و
شایان ساختند و الحق نخستین مرتب این عصر فرخنده و دوزان خجسته آثار افلام علما
اعلام و حکمای مجد مقدم است که در کثرت و وفور حکم موالید ثلاثه و عناصر و بجز و
خواست خمر و حیات سده را بجهک رسانید در هر نقطه موجود و برای توانکرد و در پیش حاضر
و ممکن میباشد امر و بتشویق امنای حضرت کرد و نبط علیه ابدهم الله بجهک
زینت خانها کما بجانها است و دفاتر و اوراق علیه لازم ملزوم و کلبه ها و کاشانه ها جز
اینکه در مخازن حکم و ادب و خرابین صفت کتب عجم و عرب جای تاریخ ایران خالی است و
سلاطین قدیم این مملکت یعنی پیشدادیان و کبان و اشکانیان و ساسانیان که قبل از ظهور
دولت اسلام در بنی مالک اسم و رسم شاهنشاهی داشته اند اصلا و مطلقا خبری نیست و
حال آنکه از جمله پادشاهان جهان در آن قرن و از منزه اولویت و تقدیم ایشان بوده و
نویسندگان فای خارجه آنها را بهین سمت ستوده اند راست است که بعضی تواریخ فارسی
و عربی متضمن احوال آناد و اوضاع آن اعصاب دست داریم اما جمله با فسانه اقریب است
از حقیقت امر که مشتمل بر فوائد و عواید میباشد بعد فقرانی ناقص و معیوب و قطران
معد و مشوب مطالب ناقص مسائل مهم از اشکانیان میتوان گفت هیچ نیست و این گنجینه

که باید



که باید بنمود و اجناس معتبره نباشند باشد بکاره نمی است و برای ملکه متمدن و اقله
نقصی از این بزرگتر تصور نباشد که تاریخ مملکت خود ننهند و از سوانح مؤلفان آن
بکلی بجهل نمایند از سوز و زبان گذشتگان خویش بجا و حکم ناپل نکرود و عبرت و بصیرت
حاصل ننماید و چنین قومی بیانات زمانند که از ریشه و اصل خود غافلند و از لذت و حظ
مشاعره مدارک انسانی محروم و بجنبه جاری مایل نظر این مقدمه اقل عباد الله و احوالهم
الب محمد حسن بن حاجی علیخان مراغی ملقب باعداد السلطنه غفرها الله تعالی از بزرگوارین
شد که این نقص را از میان بردارد و این جای طاعتی نکند از دلهای الهی و محصل است
و اسناد و شرایط و لوازم آن گویند و حکوم که چه و بجهل کشید با چه فایده است و مشقت و رنج
یونان و روم و یمن و غیره و از منتهی و سوارم را از عرب و عجم و صفی و ابواب تتبع و
و از آنجا که از طبقات سلاطین و فرس خال اشکانیان را مجهول بودند و جمع و ترتیب
و قایم و در آن آنها را صعب یافت ابتدا بنا به تاریخ اشکانیان پرداخته کتابی در سه جلد
مرتبه مدون ساخت جلد اول که بمنزله مقدمه است و در حل مشکلات تاریخ این طبقه جلد
از سلطنت شک اول تا اواسط آن سلسله که مقارن است با ولادت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام
جلد سیم در تاریخ باقی سلاطین اشکانی که بعد از میلاد پادشاهی داشتند و ثبت جلد اول
که همین مجلد باشد تراجم مختصر حال جمعی از فضلاء مورخین مصنفین یونان و روم و فرنگ و
عرب و عجم و غیره است که با قوال آنها استشهاد و استناد نموده ایم و آن در آخر کتاب الحاق شد و اصل
کتاب عبارت است از مقدمه سی و سه فصل و خاتمه و فهرست آن نیز در آخر کتاب ملاحظه میشود پیرامون جلد
دوم حالات سفارت با باری و روح الله مسیح بن مریم میباشد و آرایش جلد سیم صور نقوش بعضی
مسکوکات اشکانیان و تصاویری از آثار آنها خواهد بود و اگر عمر کافی ماند از تالیف تاریخ طبعه دیگر نیز می نماید
و در انکار اینها نکند الله و آخر الامر بر سر مجلد که در اوقات بلای عجم بحال بواقبت افسر کافضل ما نند
در التبیان فی تاریخ بنیالاسکان نامید و بزعم خود این اسم را بامستحق دانست از جو که اینای وطن
غریب من عالمان سیر و واقعا خبر حیات افکار و مناقبه و آراء صاحب میباشد و از بنظر وقت بینند اگر پسند
کنند انم اجری شایانست اینم کاری نمایان نخواهم جز این در وقت کشم باین مه و منتها که خوشم
بنام من این کوهر با بها ز سرچهر و هر کین پس آید مرا
زمن مانند این در جهان بارگاه جهان من را بیاید بکار



در پناه راه نهاده و مدتی بالنسبه از دیگران عقب افتاده و از آنجا که آمد و شد بایشان ننگان داشت
از معاونت و امداد آنها محروم مانده و اگر امروز باده و برین علم و اصرار با عافا و رفقا و بعضی اقطاع
افا لیم دیگر نظر اندازیم اشخاصی بدینیم که هنوز از عدد ناده نتوانند شمرند و از لغت پیش از چند کلمه بیا
گفت تا چه سد بشیر جراتیم و انساب و فهم شجره اسباط و احزاب جالات گذشته و گذشتگان آنها نامعلوم
و سعادت و شقاوتی که آنها را شامل بوده یکسر مشهور و مکشوف است پس شهر و سنین ماضیه آنها سنین
ما قبل تاریخی و شهر و بختی است آن دوره طی شده دوره عطالت بی ثمری از بنقدمه ثابت و محقق
میشود که اهل هر اقلیم وقتی از دوره ما قبل تاریخی داخل در دوره تاریخی شده و قدم در راه تمدن و ترقی
زده و چون مقصود ما نگارش تاریخ و طن عزیز خود ابراست تحقیق احوال و اوضاع قدیمه این سامان کویم
نماز ما قبل تاریخی این ممالک برعم آنهاست که بوار میخیزد و عجم را بی پاد و کمر صحیح میدانند و از مها باده و جا
و شایان و پاساهاست اما بعقد محققین این عصر زمان ما قبل تاریخی این سرزمین قبل از او نیست که اصف
از جای سکای طوایف آری که بنام ایرانی معروف گشته شود و بعد مسخر سلاطین بنی آشور کرد و در تیس
تاریخ ایران میگویند بر اینها که اصلاً از ملت آری و از قوم اسکت بوده و بدین سلسله منقسم گشته و زمان
قدیم در مملکتی که پیش از اینها فارسستان نام داشته استقرار حاصل نموده لکن هم آنها و هم مردم مملکت عراق عجم
آذربایجان باشد در قرن هشتم قبل از میلاد مسیح علیه طبع شهریاران بنی آشور شدند اما زمام مقام
باز بدین پادشاهان خودشان بود سلاطین خانواده الکیند که پیشدادیان و کبان باشند با سیم پادشاهان
آشنان مشهور گردیدند و آتشان مملکتی بوده در سرحد مملکت لام (عیلام) که لرستان باشد بعد از انقراض
دولت بنی آشور در سنه شصت و شش قبل از میلاد غلبه و نفوذ حکمرانان مکر داشتند و سلاطین ایشان بودند
با سفلای خود نایل گشتند بلکه بر مکر غلبه نمودند یعنی هفتمین پادشاه الکیند که روس با کورس (کوروش) که
(کجور) باشد چون از سال پانصد و هشتاد و هشت قبل از میلاد سلطنت فارس داشت و فونی حاصل نموده
در سنه پانصد و چهل و نه قبل از میلاد مکر را مسخر ساخت و تاریخ دولت ایران از بوقت شروع شده است
مختصر فزوده نفر پادشاه الکیند سلطنت کردند و نوزدهم آنها دارا که آخرین سلطان این سلسله است مغلوب
اسکندر کبیر گشت و مغلوب شد این طایفه در سبصد و سی سال قبل از میلاد منقرض گردیدند و قبل از زمان
سلطنت ایران اسکندر را بود چون او در گذشت از نژاد سلاطین عجم سلسله معروفیه باز را نری که محلاً
اشارتی بد آنها خواهم نمود و فارس بر سلطنت ممالک شدند و باقی ممالک ایران بدست خلفا و در
اسکندر یعنی طایفه سلوک پس و بر افناد بنا بر این طایفه اول از سلاطین عجم پادشاهان الکیند بوده

کتاب بعضی از فرنگیهاست
میگویند و تشریح آن نباید



و طبقه سلوک بدر سال و بیست و چهار و نه قبل از میلاد پارتیهای آرساگید با سلسله اشکانی ایران
از نطفه طایفه سلوکید خارج ساخته خود بجزایر پرتو افتاد و سلطنت هشتاد و یکساله سلوکید ها بچین
اسکند و خلفای او منقرض شد پس طبقه سیم از سلاطین عجم سلسله پارتیهای آرساگید با اشکانیان
و این سلسله ناسال و بیست و بیست و هشت بعد از میلاد سلطنت کردند تا وفات اردشیر
چهارم پسر بابکان نواده ساسان از اخلاف باز انزبانان آنها را منقرض ساخت و بنو نجات سلطنت ایران را
کرد و دوره دوره ساسانی شد در بنو طایفه چهارم از سلاطین عجم ساسانیها بودند که نا ظهور دولت اسلام
سلطنت نمودند و آخر شخص این سلسله نزد سیم است که بعد از شکست ها و ندر سال بیست و یکم هجری
برای مسلمانان اعراب فتح بزرگ بود و بهین واسطه معروف بفتح الفتح شد فراری و منواری و نابود گردید
چنانکه در محل خود این شرح نگاشته شود حاصل آنکه سلاطین ایران همانطور که مورخین عرب و عجم نوشته
چهار طبقه بوده اند جز اینکه آنها طبقات با اسم پیشداد و کجانی و اشکانی و ساسانی نام برده و اسکند و
سلاطین کجانی الحاق کرده و حکمرانی خلفای او را از درج کلام سافط نموده فقط میگویند سلاطین اشکانی
با انطباق رومی بیست و نه بوده اند لکن صحیح آن نهم است که مناخرین نموده و گفته اند

طبقه اول

سلسله الکیند که پیشدادیان و کجانی باشند ابتدای استیلای آنها در قرن هشتم قبل از میلاد و استقلال
از سیم پانصد و چهل و نه قبل از میلاد و انقراض شان در سال سیصد و قبل از میلاد است

طبقه دوم

اسکند و خلفای او میباشند که با اسم سلوکید معروفند و هشتاد و یکسال سلطنت کرده در سنه و بیست
چهل و نه قبل از میلاد منقرض شدند

طبقه سیم

پارتیها آرساگید با اشکانیان اند که چهارصد و هفتاد و پنج یا چهارصد و هفتاد و هشت سال سلطنت کرده
و در سال و بیست و بیست و هشت بعد از میلاد انقراض یافته اند

طبقه چهارم

ساسانیان بوده که چهارصد و بیست و هشت سال تقریباً سلطنت نموده اند و انقراض آنها را اکثر در سال
و یکم نوشته و پوشیده نیست که سنین مذکوره هم شمسی است
اما از طبقات مذکوره تاریخ طایفه که الکیند و سلوکید و ساسانی باشد بالنسبه است با صحت و بوجهی معین



و معلوم است تاریخ سلسله اسکندر را مورخین مثل هرودوت یونانی معروف و مکتب بابوالتاریخ یا ابوالخیر بن
 که چهارصد و هشتاد و چهار سال قبل از میلاد متولد شده و با آن طبقه معاصر بوده طرف توجه داشته و نکا
 و اگر نفون یونانی که سی و نه سال بعد از تولد هرودوت قدم بعصر این عالم نهاده و اکثر تاریخ یونانی که در چهار
 و شانزده قبل از میلاد با بران آمده و هفده سال طبیب دیشر متین بوده و بعضی بکر نیز اینکار نموده اند
 و تاریخ سلسله سلوکیداهم یونانیهای هم وطن آنها بخوبی ثبت کرده و تاریخ ساسانیها که از طبقه میباشند
 چندان قدمی نداشته اسناد معتبره عدیده دارد فقط از این میان تاریخ اشکانیست که مظهر مشکلات شد و در غل
 اختفا و ابهام مخفی گشته طایفه آنرا بدرستی ضبط نکرده و نوشته خود نیز ادبیاتی نداشته اند که بواسطه آن
 اسامی و سوانح ایام سلطنت اسکندر را طور مشهور و منتشر سازند که نوالی شهوت و تنایع اعوام آنرا از
 الواح دفاتر ابود و خلود محو نباشد سازد و چهره نسیان بر دکان آثار و آثار نیندازد و ساسانیها که ایشانرا
 از میان برداشتنده و افسرد و آن طبقه را بر سر گذاشتند محض اثبات حق خود و ابطال دعوی مغلوبین و مفهومی
 آنها را کلام خواستند و جدا از اسم و رسمشان کاسند و همانا ملت ایرانی این طبقه را بیکانه دانسته نظر اغنا
 در آنها ندیدند و از گذارش و سوانح روزگار آنها عداوت زدند و یونانیها هم نادیده میمانند بحال اشکانیان ندا
 و جمله ایرانی پسنداشتنده مخفی چون هیچکس و قریب در سلسله نکدایشان وقت که دانستند کارگاه
 خواستند تا بدینچه ابد رستی مرتب و منظم سازند و در این رشته و خط اینجای مخصوص را خالی یافتند بجد و جهد
 بتعدیل و نشوین این امر و اجا و بجد و تقوایع و سوانح پرداختند و اینکار را از جهت اشکال ساختن نیست که ما
 از چها طبقه مزبوره تاریخ این سلسله یعنی اشکانیان را پیش انداختیم اسناد آنرا بر دوزمان و صرف اوقات و دست
 از هر جهت جمع و شروع بنکارش نمودیم و راهی نه هوار را صاف کرده پیوستیم و در نظر داریم که چون این مشکل
 حل شود و اینکار بشنیده بر آید که خدا خواهد گفت بزم و سپین پادشاهی و صادران اعمال و افعال و نوادر
 و اطوار طبقه دیگر را مدت و مورخ سازیم و این عمل بوجهی پردازیم که مطبوع صاحب نظران و کار دانان و مفو
 اسنان شاه شهریاران و لیست عظیم القدر جلیل الشان و ارث ثلج و تخت کمان خسر و دارادر بان
 شاهنشاه صاحبقران مالک کل مال ایران السلطان بن السلطان بن السلطان اعلیحضرت افدین همان
 ناصرالدین شاه قاجار خداوند ملکه و سلطان کرد و دوازدها که فهم تاریخ اشکانیان موقوف معلق
 بدانستن اجمالی از تاریخ اسکندر کبیر و سلسله سلوکیداست خلاصه از آن در اینجا نقل نکاشته بعد ابتدا

بمقتضای مینایه بپور الله و حسن توفیق
فصل اول خلاصه تاریخ اسکندر کبیر

اسکندر



اسکندر کبریا فتح مشهور که پدرش فیلیپ پادشاه مقدونیه و مادرش الیپاس بود و حکیم معروف و اسطو
 اورا تربیت نموده در سال سصد و پنجاه و شش قبل از میلاد مسیح علیه السلام در شهر پلا از بلاد مقدونیه
 که امروز معروف به پالانز یا میاشد متولد شده و در سصد و سی و شش قبل از میلاد در سن بیست سالگی
 بجای پدرش بر تخت سلطنت نشسته و در سصد و سی و چهار قبل از میلاد با سپه هزار پیاده و پنجاه هزار سوار
 عازم تسخیر ایران شده و در قلیل زمانی قتیق از افریقا و اغلبی از ممالک آسیا و بعضی اقطار فرنگ بمصر رفت
 آمده و با عمر کونا و اوزاسرگد شنی طولانی و اعمال و سوانح مهمه است که در پنجل حسب المناسبه باید مختصراً بر رخ
 انرا اشاره نمائیم بنا بر این گوئیم

یونانیهای حقیقی هرگز اهلای مقدونیه را جز خود ندانسته آنها را ملتی اجنبی و وحشی میشمردند فیلیپ پدر
 اسکندر چون مردی مدبر و رشید بود مردم یونان را از او احیاط میکردند اما در تمام سلطنت او با طاعت و شغف
 نهادند پس از او اسکندر را نیز با آن قدر وجهانگیر از خود خواندند و او را واعقاب او را یونانی حساب نکردند
 بلکه از این نسبت تنگ میداشتند فقط اهلای مقدونیه را اسکندر محبت میورزیدند بلی بعد از غلبه بر ایران
 چون آن غالب گردان در جذب قلوب مغلوبین ساعی بود مردم این ملک نیز را و آخر سلطنت او مجذوبان دلبز
 و شوکت جلال گردیده بهمان چشم که در کیمبر دید بودند را و میدیدند و میخواهند نسبت را ببردست
 پائی که باشد بسلاطین بکاز رسانند و او را از این راه بچسبند و بگویند از خون شریف کیمبر و قطرائی در عروق
 او هست این بود که شهرت میدادند که اسکندر پسر فیلیپوس نیست زاده داراست از طرف مادر کبانی چنانکه
 اشکانیان توران را هم بکبان منسوب میکردند در شاهنامه و در تاریخ ابوطاهر طرسوسی بعضی کتب دیگر
 مسطور است که فیلفوس پدر اسکندر با دارا جنگ کرده مغلوب شد و قبول خراج کرد و دختر خود را برنی داد
 دادش بنفادار از دهان عرو در استقام نخر نمود وی را یونان فرستاد اما دختر همان شب حمل برداشته
 بعد از رسیدن یونان اسکندر را از او بوجو آمد بعضی از مورخین دیگر گویند در شیر کبانی که با صلا
 فرنگها آرنای کر سسشن باشد سفاردها مود در بار فیلیپ را اسکندر نمود الیپاس مادر اسکندر با سپهر
 اردشیر یا یکی از اجزاء سفارت را همی برسانند و اسکندر از صلب آن سفیر یا از صلب یکی از همراهان او
 وجود یافت و ارباب خبر دانند که اینجمله از بیهو حقیقت عاقل است و در تواریخ صحیح یونان نوشته اند
 وقتی فیلیپ را اسکندر از الیپاس مادر اسکندر بفرار شد او را طلاق داد و کلیتو یا تر نامی را در جثا
 نکاح خود را و در ملکه جدید شهرت داد که اسکندر پسر فیلیپ نیست بنجمن ز نای الیپاس است و اسکندر
 خود وقتی در افریقا بمعبدا من رفت از فرزند فیلیپ تبراکر و خود را پسر آمن نامید اینها که این شدند

فیلیپ یونانی فیلیپوس میگویند
 اعراب از امریکه فیلفوس گفته
 و فیلفوس بواسطه تحریف کتاب
 فیلفوس شده است



امن

در لغت‌ها ای قیس بمعنی افتاب است
 و امان ای ای که استو مصر
 با قیامت افتاد در شمال مصر باشد
 از امپراطور و وزیر امن
 می گفتند و در لیبی معبد معروف
 بوده مجسمه ژو پیتز امن را از
 طلا ساخته در آن گذاشته بودند
 و سر آن مجسمه سر کوسفند شاخ
 دار بوده اسکندر بکبر و قوی باین
 معبد رفت بواسطه سندنه
 این معبد خوراپتر ژو پیتز امن
 نامید

گفتند چهره داد که ما اسکندر را از شین کینسر و ندانیم فرزند همان رب النوع خالی که خود میداند
 بخوانیم و بکن و قیاس که از شین مجعول را با اسکندر عرضه داشته باشند در صد انکار بر نیامده و مشغول
 شده باشد بالجملة آنوقت که اسکندر مصمم شد این را بشکری که بدان منظره بود همان عساکر مقدونیه
 بودند و باینها اضطرا را چند سینه فسون بر کاب آن پادشاه فرستاد لکن آنها از صمیم قلب خدمت نمی نمودند
 و اگر قهرمان مقدونیه بر این غالب آمد بقدرت عسکر ته نبود ضعف دولت کجای و از جارب طبع رعایا بر این
 که طالب انقلاب و انقضای آن در دمان بودند اسباب قوت اسکندر گردید از این راه این پیشرفت را حاصل
 این گوید دارای کبریا چه زاده غلامی پر نام داشت از سفل و او از دلسلط بر اعمال و مشاغل و امر و کار
 راه افراط و تفریط صرف کارها بقاعده میکرد رجالد و لک لشک شده بد را شکایت بر ندا و لج
 کرده بر دلسلط پیری افرو و ظلم و تعدد پیری زیاد گشت با امیر راسین نام متحد گردید و مبلغی رشو با و داد
 راسین ظاهر پیری دم از اتحاد میبرد و باطنافیاخ اطوار او را بر عرض را میسر میسازد و اگر پیری را خیل بلند کرد
 و خود بواسطه ضعف نفس از دفع او بیم داشت ناچار غلام را مسموم و هلاک ساخت بعد از فوت او را توبت سلطنت
 دارای ثانی شد او مرگ ظالم بود برادر مهر پر را که جانت داشت و زارند و دوزخ نازده بخوخواهی برادر را
 و کسان او بکشت این واقعه اسباب هرج و مرج مملکت گردید چو ز اسکندر بر حد ایران رسید مقدم او را
 دانسته استقبالش نشناختند کار اسکندر را آسان کردند اگر چه بعد از گذشتن کارش میباشند نهی
 چو جبهه اسیر لای اسکندر بر این معلوم شد کوئیم پس از آنکه این فهران قهار بابل و سوس و مصر و همدان و
 ری را که از بلاد مغطیه این کشور بود بکرفت عازم اراضی پارت که بعد ها یغین می شود شد یعنی دارا از پیش جانب با
 میگرخت و اسکندر او را تعاقب میکرد تا در یکی از فرای این مملکت موسویه نار با چار اسراران دارا پادشاه خود
 بکشتند لهذا اسکندر در شهر بکه در حوالی دامنجان حاکم بود در حال اقامت انداخت و مدتی بچش و اشراحت
 پرداخت اسم ایرانی این شهر معلوم نیست چه بوده اما بونا بیا انرا هکاتم پیلوس می گفته اند اسکندر در این بلد در
 کجینه عطا کتاد و مال وافر بکلیه همراهان و عساکر داد و اول بار که لباس پادشاهان عجم پوشید خود را باین
 بامرای عسکر ته نمود در اینجا بود و میتوان گفت از آنوقت هم اسکندر خود را بالاستحفا و سلطان ایران میدانست
 هم ایرانیان او را دارای این سمت میدانستند و در چنین بونیانی و در می حجت بعضی نویسنده ها منصف این عصر
 اسکندر را ملائمت مینمایند که خرازی بر اینرا اجتناب کرد و باین لباس ملبر شد اما صاحب نظران دانستند که او مرگ
 مدبر بود و کمان نمیکرد با عظمتی که او را حاصل شده در جوانی از اینجهان میبرد و در خلفی او را نمینماید که در ممالک
 و سبغ اسکندر و خلیفه وی باشد همچو استبانی سلطنت خود و اخلاف را بطنک کردن آمر و مامور و پادشا

هکاتم پیلوس زبان یونانی بمعنی شهر
 صد دروازه است مقصود از شهر
 دروازه شهر است که در اول در
 آبادی باشد اینک که الحقیقه صد
 دروازه داشته باشد بعضی گفته اند
 چون هکاتم پیلوس در محل واقع شد
 از اینجا به جاده بوده موسوم
 باین اسم شد



و رعیت شد و محکم نماید دلیل اینست که با کمال قدر توان چهره و در سو آزادی یونان را بحال خود گذاشت
 و استقلال ایران را چنانکه بوضع نمود مثلاً در زمان کبان و لانت در ولایت سلطه کامل داشتند و پس از
 بعد نسل حکمرانی نمودند بعد از دارا هخامنش که تمکین اسکندر کردند و وضع آنها را بفرمود و حکومت آنها را
 نمود و سردارها یونان را که با او بودند و بفرمانروایی ولایت و بناراج کردن آن چشم داشتند بوضع با اعتبارات
 و امتیازات مال ساکت و راضی ساخت حتی آنها را در مشاوری که راجع به تمام و امور ایران بود دخالت نداد
 در بناینها عفا و و زنی برای طرف مشورت او بودند اگر چه یونانیها در نفس الامر مکتد گشتند و از
 نظامی و قلمی بلکه فلاسفه و علمای یونان غایت با هم در قتل اسکندر مواضع کردند چنانکه بعد از ابدان ایشان
 خواهم نمود

اسکندر در باب نهم سال سصد سی قبل از میلاد در هکاتم پیلوس اقامت کرده با ستمالت مردم ایران پرداخت
 و چون اینکار بوجهی ساخت بعنوان و بجان خود خواهی دارا قصد شجر بلاد شریف و ندمیر فانیان را که از آنها اند
 داشته کرده غریب با خبر نمود اما مستقیماً متوجه نصاب نشده راه مازندران و کرکان پیش گرفت که ابتدا
 ایند و ولایت را مستخر سازد بر غرض بعضی از مورخین عذاب طوائف نوزانی که با افراسیاب متحد بودند را منصرف
 بودند تا آن زمان در کوهستان مازندران که در میان و طبرستان حالیه سکونت داشتند و آنها را مرد باماد
 میگفتند اسکندر تا حوالی آمل راند و بر حمت انظاره را منقاد نمود و مازندران و کرکان او را شد آنجا
 با خبر شنافت پس سواران را فرستاد و از آنجا بفرات ناخ بعد از آن در حوالی بلخ از چگونگی گذشت و چند روز
 در شهر زاریا سب اقامت نمود

مخفی نماند که در و چون را در آن زمان زار یا سب میگفتند و شهر بلخ که بلخ حالیه باشد در کنار این رود
 نیز همین اسم داشته و از کارها که اسکندر در زار یا سب کرده این بود که بزرگان بنایل ساکنه در این قسمت
 ایران را با خبر مرد و سمرقند و خوارزم حتی در حوالی کاشغر را طلبید از آنها برای خود بیعت قبول گرفت که
 نسبت به احوال تمکین داشته باشند بجزایه اخیری پاریس از روسا ملل و طوائف مختلفه و حکام بلاد منفعت
 و در امور و مقاصد آئینه با آنها مشورت و آنها را با استقرار و استقلال که داشتند اطمینان داد و از این
 خبرت که در سوانح و اواخر عهد کبان نظر دارند است که پادشاهان آخری این سلسله بواسطه ضعف
 بلو و خوار زاد در تحت تسلط داشتند از دره خوار با نظر به ساحل سیحون پاکار رود پنجاب استمداد
 مملکت و اطاعت آنها بود سائر اربابا یعنی و ایلهای مستقل در هر ولایت حکومت میکردند جزئی مالیاتی
 بسلاطین کبان میدادند در وقت لزوم و استمداد لشکر بخدمت میفرستادند اسکندر در زار یا سب

مجلس بود این وضع ساز اینها تصدیق کرد و از ایشان بعضی فنانان و بعد از آن رگسان پارتی
 دختر و الی سمرقند با جماله نکاح خود را آورد و نویز و یک داد و بعضی رگسان را دختر یک از اعظم با
 دانسته اند هم در زار با سبب کند و دو نفر از بزرگان یونان را بکشت و در بهار سال سبصد و هشت
 قبل از میلاد در همین شهر نزد پکان این پادشاه در قتل و موقوف شدند لکن یک از آنها ماجر را برض و رسانید
 فهران مقدونیه با سبب سلطان آنها را پذیرا داشت و شکنجه افرا کرد و ندکه هر مؤلفا نویس پیش از متاع حمله آنهاست
 کالیستن حکم برادر زاده ارسطو تبر با جانشین هدیه میباشند آن فیلسوف و جمعی از نزد پکان اسکندر جان بر
 این بدی نهادند و جهت اتفاق کالیستن با جوانان در این سو فصدانکه اسکندر در باطن یونانیان را بر این میدان
 که بر مردم ایران که پادشاه خود را پرستش میبایند با وسع کنند یونانیها از اینکار محاشی و اباد داشتند و
 مخصوصا فیلسوف مشا را اله اسفل را شرف و زشت میداشتند و اعلام اسکندر را ثواب میدادند و خلاصه
 بعد از آنکه آن پادشاه ظفر هر راه سمرقند و تمام بلاد چین و سیحون را دیده از راه افغانستان بگذشت
 و در مراجع بسند آمد و از آنجا یکم و مکران و کرمان و فارس و خوزستان را ند و در پنجاد خرنه را دارا
 همسری و زنی اختیار کرد اسم این دختر را بعضی یار سپین نوشته و جاعنی یوزان و خن و پری و خن حکم امجد
 نظامی علیه الرحمه و شنگ نظم کرده مورخین یونان پارسی بنس که پری زاد باشد ضبط نموده اند و در
 اسکندر در بموقع هشتاد نفر از شاهزاده خانمها ایرانی و نجیب زاده ها این ملک را بهشتان نفر از سردارها
 خود که موسوس به شهر بودند و بیچ نمود و در یک مجلس عروسی کرد و کو بنیچون جشن آراسته شد و خواگهان
 اسکندر خود در صد مجلس نشست و آن هشتاد نفر سردار و حبشان و رتیبی که داشتند در دو طرف او
 قرار گرفتند و سوار یک سبه و از مجلس کردند دختر دارا در کنار اسکندر نشاندند و سایر دخترها
 نیز در پهلو شوهرها خود جا افتاد و پادشاه در حلیه خوشن پوش و سپید پس از و سردارها پرتوی
 کردند مخارج این عروسی و جهاز عروسان را تمام اسکندر از خزانه داد و مقصود اسکندر از این مخالطت
 مواصلت این بود که مردم ایران با اهالی یونان راه مودت و محالیت میبایند خیال معاشرت و طغیانتمای
 پیر فوخت فاسخ مقدونیه را چنانکه پیش از اشاره نمودیم نباید فقط حمل بر شجاعت و بسالت او نمود ضعف
 از یکان بخت و اقبال اسکندر ندایر صائب این پادشاه راه نماییها ارسطو لکنه رعایای ایران جمله
 اسباب آن استیلا بود نهایت آنکه حرات و جلادت هم باینکار کل نموده است مختصر هر روز اسکندر
 بوضعی از فاطمین این کشور و بجو میگرد چنانکه در ایام اقامت سوس که آمد بدیدار و مقصود بمخوامند
 و بفرستای سوس از نفر جوان نور سیده در جزو تقادیم آنها بود اسکندر آنها را ایگون یعنی خلفا لقب داد



در تحت تصرف و اطاعت بکفر بود و مانند مدینه فرورد و ل بنی آشور و مد و ایران منوالا
 افتاد و استیلا بهم رسانیدند و از این سه دولت ایران بیشتر از همه اسباب اتحاد و اتفاق طوایف
 و ملل مختلفه کثیره را فراهم آورد چه سلاطین بجای که ابتدا با حسن سلوک سلطنت و حکمرانی
 مدتی و بیست سال تمام ملل ساکنه در آسیای غربی را با طوایف ساکنه در شرق متحد داشتند
 یعنی از صحاری هند و نبت تا آرشیل و دریای مدیترانه بلکه ممالک مصر و شمال شرقی اسی و سیر
 و برقه که سمت غربی از اقلیم افریقا میباشد و یونانیها آنرا معموسا حنه بودند در تحت تملک
 و اطاعت آنها بود و سکنه آن ممالک جمله خود را در عتیک پادشاه و اهل یک مملکت میدانستند
 بنیجه فتوحات اسکندر این شد که اتحاد این ملل را به نزد و حکومتهای مخالفه تشکیل یافت و جنگها
 سختی در پی در گرفت

تفصیل این اجمال آنکه بعد از اسکندر سرداران او که هر یک در مملکت حکومت داشتند راه خود
 سر پیش گرفته و با استقلال برافراشتند و برای اینکه در میان آنها اختلاف روی دهد بحکم
 ببطرجه رجوع کرده در آنجا قطع و فصل کشوی خود نمایند تا قابل ترین اشخاص معاصر را که فلیپ
 ملقب به آریده برادر صلی اسکندر باشد اسم سلطنت دادند و پادشاه خواندند مادر آریده
 منعه مطبوعه فلیپ پدر اسکندر و خود او نیز پدر عزیز و کرامی بود و اولیپاس مادر اسکندر بر
 منعه فرورده رشک میرد و میر سپید فلیپ انکار ولد مشروع خود کند و آریده را و بعد نما بد
 خیالات زنانه او را بر این داشت که دوائی مزبله عقل به آریده خوراند و دماغ او را مختل سازد
 چون اینکار کرد و سلب شعور از آریده شد در میان یونانیها ببلایه ضرب المثل گشت نیز رگشا
 بارخشان نام سمرقند با باخری که در حباله نکاح اسکندر بود زمان فوت او حلی هفت ماه
 داشت بعد از وضع آن پسر آورد و او را نیز اسکندر نام نهادند یونانیها این نور سپیده را
 بر کمر بند پس بعد از اسکندر کبر و ثن اسم پادشاهی یافتند آریده ابله و اسکندر رضیع از حکمرانی
 هیچیک از این دو تن بوجری غی امتداد پیدا کرد پس نامی از سرداران و خواص اسکندر کبر را که
 رجال دولت او بود و در وقت انتقال اسکندر در بابل اقامت داشت اسکندر مهر خود را باو
 سپرده بقیه موت بنای سلطنت متخیر نمودند و این انتخاب در دوازدهم ماه نوامبر سنه سپصد
 و بیست و چهار قیل از میلاد و چهار صد و بیست و پنج سال بعد از تاریخ بخت النصر بود چون
 بنای سلطنت پدر پکاس را شد برای استعظام و اظهار علو شان و مقام خود کلیو یا نیز خواهر اسکندر

این زوجه اسکندر را فرستاد
 در شاهنامه ذخیره پادشاه
 هتده نشسته

کبریا در جباله نزل و پنج و نغش اسکندر را که دو سال در بابل بطور امانت بماند با نابونی طلا
 با اسکندر به مصر حمل کردند تا در آنجا بجا که سپارند اما خلفای اسکندر که سعی سیر بودند و ملوک
 الطوائف که در سیر عرب عجم ذکر آنها شده این سعی و سیر نفرها شدند چون اتفاق و اتحاد آنها صورت
 نمی‌گرفت با هم بنای جنگ را گذاشتند بعد از مبلغی زد و خورد ممالک اسکندر بچهار قسمت منقسم چهار
 دولت تشکیل یافت دولت مقدونیه و دولت مصر و دولت آسیای صغیر و دولت سوریه و در این
 تقسیم چیزی به سلوکوس نیکانر بانی و مؤسس سلطنت سلسله سلوکید داده شد
 پردیکاس هم از ممالک منقسم حصه و قسمتی نداشت چه بنای سلطنت بلکه شاهنشاهی در هرجا
 خاص او گردیده اما وی مرگ مغرور و بد خو بود و از پناه سلاطین و لاریعه برخود بشورانید و اول
 کسیکه سر از فرمان او بناف بطلپوس سلطان مصر بود پردیکاس قستونی را است به بجانب مصر راند
 درین سوق عسکر آید و ابله و اسکندر صغیر با او بودند چون بساحل بنبل رسیدند بدو از مو
 معبر منهورانه فشان از محل خطر ناک عبور داد و بسیار از آنها در آب غرق شدند باقی طغیان
 کرده بجهت او حمله کردند و با جمعی از سرهنگان معبر بکشتند و این در سبب بدست و یکسال
 از میلاد بود

پس از این واقعه رؤسای فشان پدئون نامی را بجای پردیکاس بامبر و بنای سلطنت اختیار نمودند
 و قیومت و پادشاه را بر عهده او موکول داشتند و جز آید به بانی سلطنت نازه و
 ورزیده نزد وی و را مجبور با ستعفا نمود امرای عسکر به ناچار آتی یافتند که از سردارها بپور یاد
 در امور لشکری و کشور مسئول ساختند و او را اختیار مطلق دادند و یازده ممالک اسکندر را
 تقسیم کرده و حدود نازه برای و لاریعه تعیین نموده هواخواهان پردیکاس و او من را کسر
 سواره خاص اسکندر بود محروم و بیدخل ساخت و حکومت بابل و کونیالی فلعه آن را به
 سلوکوس نیکانر سپار بطلپوس حسن که پدر برید خدشکار اسکندر و اجداد او بودند داد بامعنی که
 بطلپوس پادشاه مصر چون با سلوکوس قرابت و صلته داشت در محضر آتی بانی سلطنت بپا
 این سردار را معلوم کرده اسباب این حکومت را برای خویش خود فراهم آورد و این باندای حکمرانی
 سلوکوس نیکانر مؤسس سلسله سلطنت سلسله سلوکید یعنی سلاطین منسوب به سلوکوس گردید
 و باید دانست سلوکید در لغت فرانسه بموجب املائی که دارد سلوسید خوانده میشود پس هر جا سلوک
 دیده شود همان سلوکید است



در سال سیصد و هفده قبل از میلاد او من سردار سواره خاصه سکندر که مرد رشید بود سوار
 او هر سپهرها نفره داشتند فثونی بخبر نمود که بر آنتی گن حاکم آدانا و لوای نگه و کونا هبه حاله در
 اناطولی حمله کند و در اینوقت از سلوکوس فرستادند تا فرمای بابل بکمال طلبید سلوکوس فیالی با و نکرد او من با
 فثونی خود بطرف بابل راند و در حوالی فرات دوزد سلوکوس ندید پسر اندیشیده ستر را که در آنجا
 برای بدن آب فرات بمزارع بسته بودند شکست آید و او من را فرار گرفت و مجبور فرار شد عجب آنکه
 سلوکوس با آنکه دفع خصم آنتی گن را از و نمود چیزی نگذاشت که خود مطمح نظر طمع او کرد بدین پیغمبر که آنتی گن
 بیابان آمده از سلوکوس مطالبه صور خرج و دخل آن ایالت نمود سلوکوس که خود را مستفل میدانست
 شان خود را اجل از اینکه صور حساب بدگری دهد اعنا بگفت و نکرد آنتی گن جنگ را آماده شد سلوکوس
 خود را مرد میدان ندیده با پنجاه سوار بمصر که بخرید به بطلیموس پناه برد و شکایت نامه مصدق بنصد
 پادشاه مصر که ساند پادشاه مقدونی و لیری مالک سلطان رومی حاله نوشت و چاره کار
 خود را درخواست کرد آنتی گن چون از عریضه مزبوره خبردار شد دانست و مصر و مقدونی و روم
 حامی سلوکوس خواهند بود راه نرمی و مذاهنه پیش گرفت و در صلح زد متحدین که او را مثلون المزاج
 میدانستند و قعی بنملق و اظهار موافقت و نهاده اند و کار بمجادله انجامید بعد از چند سال از خود
 سلوکوس حاکمان او غالب گشته در سال سیصد و دوازده قبل از میلاد مجدداً سلوکوس مظفر و
 منصوب وارد بابل شد و اهالی وی را با کمال شغف پذیرفتند و حکام مضافات بابل خود را باز در تحت
 حمایت او قرار دادند و در اینوقت بسطی در منصرفات او حاصل شده چنانکه سورتیه و تمام بلاد عراقین
 و ایران و باختر و قسمت عده از اناطولی را در تصرف داشت
 سلوکوس بنکار که طبعاً عادل و منصف و با مروت و طرف مهر و محبت غایا و فثونی خود بود و در
 التزام را با بانی ظفر آیت اسکندر دلیری جنگ از ما کردیده در اینحال و لایب را دون ربنه خود دیده قد
 بالانفاده بدعو سلطنت پرداخت و خوشتر پادشاه سورتیه نامید و در عالم نارنج دیده نمیشود
 که تا آن زمان کسی چنین اسمی بخود داده باشد مختصر چور سنه مزبوره یعنی سال سیصد و دوازده
 قبل از میلاد سال هلووس سلوکوس است نارنج سلوکید را که امروز معروف بنارنج رومی اسکندر
 میباشد وضع نمود و این نارنج را عجم و عرب از آن رومی گفته اند که از فلک اطلاع مقدونی و یونان را
 جز و روم میدانسته اند و اسکندر از آن نامیده که اسم سلوکوس بنکار اسکندر بوده پس عقیده
 آنها اسکندر رومی واضع این نارنج بوده این است که معروف بنارنج اسکندر و رومی گشته



جناب حاجی میرزا عبدالغفار بن محمد الملك معلم كل علوم ریاضی صاحب مصنفات جلیله
 فضلی در باب تاریخ اسکندر و رومی نکاشته فرید بصیرت و ابصار در اینجاد رج میناید فرموده اند
 در خصوص مبداء تاریخ رومی که با اسکندر و سلوکوس هر دو نسبت میدهند آنطور که از تواریخ
 فرنگی برمی آید مبداء تاریخ رومی قریب چهل و چهار سال بعد از تولد اسکندر کبیر میشود و قریب چهل
 و دو سال بعد از تولد سلوکوس چرا که تولد اسکندر را سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد مسیح
 ضبط کرده اند و تولد سلوکوس را سیصد و پنجاه و چهار سال قبل از میلاد و مبداء تاریخ رومی
 سیصد و دوازده سال قبل از میلاد است از اینقرار با اسکندر کبیر تعلق نمیکرد و آنطور دیگر در
 شرح زنج الفیل آمده اول این تاریخ روز دوشنبه بوده است بعد از وفات اسکندر بن فیلفوس
 رومی بدوازده سال شمسی بعضی از اهل تاریخ گفته اند که مبداء این تاریخ اول ملک اسکندر است
 و ظاهراً آنرا قیاس کرده اند بر بعضی تواریخ دیگر و بطلبوس در محسوطی تاریخ بعضی اوصاف را
 وفات اسکندر ساخته است گفته که این در سال چهارصد و بیست و پنج بود بعد از تاریخ
 مختصر و در موضع دیگر هم از محسوطی گفته است که اول تاریخ رومی موافق سال چهارصد و سی
 و هفت است از تاریخ مختصر و کوشیار در زنج جامع آورده است که اول این تاریخ اول سال
 هفتم است از ملک اسکندر و در آن سال از ولایت خود که مفد و بنه است بیرون آمد و در
 اطراف عالم سپر کرد و آن بعد از گذشتن چهارصد و سی و پنج سال و سی و سه روز بود از مبداء
 تاریخ مختصر و حکیم محیی الدین مغربی گفته است در سنت تراست که ابتدای این تاریخ اول
 ملک سولوفس بن انطیوخس باشد که بنای انطاکیه از پیش او بوده و شام و عراق و بعضی بلاد
 هند و چین را مسخر نموده پس اول این تاریخ مؤخر است از اول تاریخ مختصر چهارصد و سی
 و پنج سال فارسی و سیصد و بیست و شش روز و اهل شام و آنحد و این تاریخ مستعمل
 میداشته اند و بعد از آن با اسم اسکندر مشهور شده است گفته اند که اهل روم این تاریخ
 استعمال نمیکند و مستعمل ایشان تاریخ دیگر است انهی

ازین جمله برمی آید که مبداء تاریخ معروف رومی با اسکندر جلوس سلوکوس نیکانراست و
 بعضی از فلک اطلاع دو چار سهو و اشتباه شده اند بالجمله همدر پنجاه سال که سن سیصد
 و دوازده قبل از میلاد باشد سلوکوس نیکانرا شهر در کنار هر عاصی که انوقت موسریم
 اُرنت بود بساخت و آنرا با اسم پدر باپیر خود آنتیوش نامید چه آن هر دو انطیوخس نام



داشتند و آفتوش همان شهر است که اعراب معرب کرده انطاکیه گفته اند این شهر پای تخت
سلوکوس شد و عظمتش از بابل در گذشت و آنرا ملکه مشرق خوانند اینداحط این شهر زیاده
از ده هزار پانصد بعد هابرم در زمان سلاطین سلوکیدسه سور دیکر بر دیوار اولی افزودند
فاضل بخریدر زرتشت که معلم علم تاریخ و از اعظم دانشمندان اینکلس است گوید برای
ممالک و سببه سلوکوس نیکان برای تختی لازم بود و میبایست نقطه از نقاط دره بین
النهرین دجله و فرات اختیار شود چه نسبت بسایر نواحی مملکت حالت مرکزیت داشت
و حاصل بخریدرین اراضی محسوب میشد اینداحط بنوای قدیم و بلاد سوس و بابل را در مد
نظر گرفتند بعد بملاحظه امور تجارت و افضنای وقت بحال مکانی افتادند که از بنوا
نزدیکتر بدربار باشد خلاصه سواحل دجله و فرات را مناسب دانسته و آخر الامر سلوکوس
بابل را بیای تخت اختیار کرد اما طول نکشید که تغییر رای داده شهر سلوسی یا سلوسیا
در کناره دجله و مقابل مداین بساخت و کر سه ممالک خود را بدینجا نقل و انتقال داد
آن بمسافت چهل میل از بابل بود این شهر که پیش از سنه سیصد و یک از بلاد پای تخت
شده اند بابل مرکزیت داشت و برای اقامت پادشاه مناسب میبود پیر از جنگ پایتخت
که شرح آن بیاید تغییرات کلی بظهور رسید سلوکوس بواسطه حفظ ولایات مغرب که
نازه منصرف شده با بجهت آگاهی از حال و خیال همسایه ها مقنن در خود بطلیوس و
لیری مالک ثالثا بنغیر پای تخت پیرا خت شهر انطاکیه را در ساحل نهر عاصی که در خط
وصفا نظر نداشته بساخت و در آن محل اقامت انداخت و یونانی باین النهرین که
در مرکز ممالک بود در آنهای شرقی مملکت واقع شده اهای ولایاتی که از پای تخت خیلی دور
مانند رنجیده خاطر گردیدند و تغییر پای تخت در بستم دفعه اسباب سینه سلوکوس
نیکان گردیدند

در یکفرسخی نهر عاصی در طرف جنوب در دامنه تلج جنکل کوچکی بود با چشمه ها منعقد خوش
منظر و با صفات نرین امکنه حوالی انطاکیه محسوب میشد سلوکوس معبد در آنجا بنام ماه و
آفتاب بنا کرد و آن با اسم معبد دونه معروف عالم گردید

از آنکه سلوکوس افتداری حاصل کرده نایج سلطنت بر سر نهاد ولایات تابعه را
بنشین داد و از آنجمله نیکان نامی بود حکمران عراق عجم و قدرت و استیلا ی سلوکوس او را



منزل داشتند فعزلزل را رایت طغیان افراشت باده هزار پیاده و چهار صد سوار
 بسواحل دجله راند سلوکوس با سه هزار پیاده و چهار صد سوار در آن خود را آسوده قتل^{میشد}
 میکرد ناگاه طلایه فشتون بنکائز را دیده از دجله گذشت بطرف عراق عجم آمد و خود را در
 بانلاق و نهرای پنهان کرد بنکائز بخبر از عبور سلوکوس بکار دجله رسید در صد و بیست و
 سفاین و گذشتن از آب بود که سلوکوس از پشت سر با و حمله نمود آب از پیش و دشمن از تیس
 بنکائز با جمعی کثیر مقبول و بقیه السیف متفرق گشتند بعد از آن بنیان سلطنت سلوکوس
 در خوزستان و فارس و عراق عجم بشتر مستحکم گردید و در بلاد مرکزی ایران مشغول تصرف
 متصرفات جدید بود که آنی گن سپر خود را با بیست هزار فشتون مأمور لشکر بابل نمود حالیکه
 سلوکوس در بابل گذاشته تاب مقاومت بناورده فرار کرد اما سلوکوس بک رکعت و بار
 بابل را مالک شد و از آنجا که سرداران اسکندر در یونان و سوریه و شاپر بلاد خارج از مصر^{نشان}
 سلوکوس با هم مشغول زد و خورد و در بخش خون یکدیگر بودند و وقت را غنیمت شمرده تا
 حدود هندوستان رانده به ساندرو کوٹ پادشاه هندوستان اعلان جنگ کرد و قتی
 فریقین تلاطم نمودند سلوکوس شش صد هزار مرد جنگی با فیلهای بسیار در برابر خود و پد
 یشمان شد و فرار بر مصالح داد و بایضد زنجیر فیل بکها گرفتند با بران برگشت و این در
 سال سیصد و هفت قبل از میلاد بود

چند سال بعد سلاطین مصر و یونان عزم رزم آنی گن نمودند و میدان جنگ در حوالی^{شهر}
 اپیسوس که حالا موسوم به بولا و این میباشد و در لوای افون قراحصار اناطولی واقع است
 قرار دادند سلوکوس هم عساکر خود را با مداد سلاطین متحد حرکت داد و چهار صد نفر
 فیل با خود داشت این معاونت اسباب غلبه سلاطین مزبور گردیده آنی گن در جنگ
 کشته شد و لشکرش متفرق گردیدند و اکثر از مورخین بنوا فعد را از سوانح سال سیصد
 و یک قبل از میلاد دانسته اند در هر حال شاو کوٹس در این میدان جنگ شهریه بنا کرد و
 آنرا با اسم خود موسوم نمود

پرفیزر لسن کوپد سلوکوس بنکائز بعد از جنگ اپیسوس در میان سلاطین عظمی اعتبار
 کامل حاصل نمود و تمام ممالک آسیائی که اسکندر فتح کرده بود باستثنای سوریه و سیل و بعضی
 قطعات آسیای صغیر و راشد نیز منسوب شد و در متصرفات این پادشاه از طرف مغرب بابل



بین المقدس و از سمت شرق وادی رود سند و زنجیره کوه بلور و از جهت شمال بحر خزر و
 رود سیحون و از جانب جنوب خلیج فارس و محیط هند و سنان بود بعضی از مورخین در حدیث
 ممالک سلوکوس مذکور کرده گفته اند قبل از جنگ ایسیوس فیلیپ از منصرفات هند و سنان
 خود را به ساندراکنوس داد داشت در هر حال مملکت سلوکوس را سوریه و بیهار و بین النهرین
 و جل و فرات و قسطنطنیه از نواحی کا پاد و سیاه و غیره با و از منستان و آسیه و مید و بابل و موس و
 ایران و کرمان و ساگانی و گرگان و پارت و باختر و سغد و هرات و سیستان و ساکاستانا
 و زرد زیا و بعضی از نواحی هند و سنان نوشته اند چرا که تیر و ال کشیش میگوید این
 قبل از جنگ ایسیوس در تحت سلطنت آرد و انار منی منتقل بود و پس از جنگ سوریه و سلوکوس
 آن فراغت یافت که بتسخیر این مملکت پردازد بنا بر این تا سال صد و نود و نود قبل از میلاد بحالت
 استقلال مانند الجمله سطح ممالک سلوکوس تفریباً دو و دو بیست هزار میل مربع ضبط
 شده و از اینجمله سبصدالی چهار صد هزار میل صحرائی و فخر و باقی حاصلخیز بوده است
 چون آنتی گن از میان برفت و جنگ ایسیوس یا نهار سپید سلاطین اربعه ثالثاً متحد شدند
 پرداخت یک سال بعد که سبصد قبل از میلاد باشد در میان سلاطین اربعه تقاری در
 گرفت و دو سینه شدند سلوکوس با دمنریوس سپر آنتی گن متحد شد و باید دانست که دمنریوس
 بعد از شکست قتل پدرش بطرف یونان و مقدونیه رفت و در آنجا برای خود سلطنت ترتیب
 داده بود سلوکوس بعد از اظهار اتحاد با دمنریوس سپر خود را به یونان نزد او فرستاده و خبر
 وی را خواستگاری نمود دمنریوس را این خواستش خوش آمد و با دختر یکسینه بطرف بناد
 سوریه رساند سلوکوس نیز از بابل حرکت کرده با استقبال عروس بناد را و سوازی بناد و شام
 آمد چند روزی را بن بندر با عروس خود مشغول عشرت شد بعد از آن دو پادشاه بمالک
 خود مراجعت نمودند و این بقول بعضی از مورخین از وفایع سال دو و بیست و نود و سه قبل از
 میلاد بوده است

از عجایب آنکه آنطور حسن سپر شد سلوکوس عاشق دمنریوس و وجه پدر خود گردید و
 از این درد بیمار شد چه مشارالیهما آبتن بود و وصلش مشارالیه را محال مینمود و از اسب سوار
 حکیم یونانی که اول طبیب است که تشیخ بدن ایشان کرده هر چه در معالجه وقت میکرد مرض
 بیشتر مینهاد و آخر الامر دانست علت نفسانی است ایندکان کرد عشق تحت و نایع او را با



روز نشاند از این در سخن داندا نرنده فهمید مجوبه او را بجهت خود مفید ساخت اما آن
 کدام دختر و زنست که دبدارش پیر پادشاه را دشوار است البته کسی است که مانع دینی و
 دنیوی در پیش دارد حرمانه سلوکوس را در مد نظر آورد و ملتفت شد دختر دمنویوس این
 فتنه انگیزه و این نظیر قصه آن کنیز است که مولا ناجلال الدین رومی علیه الرحمه در ابتدای
 دفتر اول مشنوی نظم آورده میفرماید پادشاهی بکنیز که عاشق شده او را خرید کنیز کرد
 حرمانه سلطان بیمار شد اطبا از معالجه او عاجز شدند حکیم حاذق دانست مرض نفسانه
 بنض او گرفت و از شهر و دیارها که کنیز دیده بود سخن گفت و وی را بحر فآورد و شرح
 همه بجا بگفت

شهر شهر و خانه خانه قصه کرد	نی در کس جبیند و نه رخ کشت زرد
بنض او بر حال خود بد بگزید	تا پیر سید از سمرقند چو قند
آه سردی بر کشید آن ماه رو	آب از چشمش روان شد همچو جوی
گفت باز رکام آنجا آورد	خواجه زر کرد را شهرم خرید
در بر خود داشت ششماه و خشت	چون بگفت این را اش غم بر فروخت
بنفجست روی رخسار زرد شد	گر سمرقندی زر کرد فرد شد
چون زرنجور آن حکیم را زیافت	اصل آن درد و بلا را باز یافت

دانست کنیز که عاشق خواجه زر کرد است از اسب طران حکیم نیز همان فرستاد هوش را بخرچ داده
 خلاص چون ظلمت بنیقین مبدل گشت بپرده سلوکوس را خبردار ساخت او پیر را چون بی اندازه
 دوست داشت برخلاف قوانین دولتی و ملت شوری عسکره ترتیب داد و با سران سپاه در
 این باب مشورت نمود و رای خواست جمله چون هوا خواه انطوخس بودند گفتند حفظ آن نفس
 محترم واجبست سلوکوس قبول آن اشارت را از فرا بنض دانست و وجه خود را بحرمانه پیر ^{شمار}
 اما از آن وقت بعد دل از مهر پنا برد و نه الحقیقه در کنج عزلت خرید

اما مقل سلوکوس باید دانست که بطلمیوس بن بطلمیوس شاهزاده مصر بواسطه بی لطفی که پد^ش
 در سال دویست هشتاد و پنج قبل از میلاد نسبت با و کرده برادر دگرش را ویراثت را و بعهده
 نموده و نجبه از مصر خارج شده نزد پادشاه اتراس که از طرف خواهر با او قرابت داشت رفت
 اما آن پادشاه قبل از رسیدن شاهزاده مصر به اتراس در جنگ سلوکوس مقتول شده بود



بطلمیوس بدر بار پادشاه منز و یعنی سلوکوس آمد و در کمال ملاطفت پذیرفته شد بعد از
چندی سلوکوس هوای وطن اصلی خود نمود چه از وقت خروج اسکندر از مقدونیه دیگر او
مسقط الرأس و اقوام و عشیره خود را ندیده بود لهذا ایاتش را که در آن جای داشت موقتاً
بیدانطیوخس سپر خود واکناشت و با بطلمیوس راه مقدونیه پیش گرفتند و بین راه پای تلمی معبد
دید از همراهمان نام آن پرسید گفتند موسوم به آرگس است چون این اسم شنید بر خود بلرزید
چه گفته او را گفته بودند مقلند و در حوالی معبد آرگس است با این فلق قصد زیارت عباد
در آنجا نمود هنوز به در معبد نرسیده و از اسب فرود نیامده که بطلمیوس از پشت سر با خنجر
پهلوی او درید و سلوکوس در آن سر زمین بخون خود غلطید شاگردان مصر فانی سلوکوس
خزاین و اموالی را که این پادشاه با خود بمقدونیه میبرد در میان لشکر با این شهر بار مقبول
که معدود بود ندانستند و بواسطه استمالا آنها توانست خود را پادشاه خواند

مدتی عمر سلوکوس هفتاد و سه سال و سلطنتش سه و دو سال و تولدش در سنه سیصد و پنجاه
و چهار قبل از میلاد و وفاتش در دو و بیست و هشتاد و یک بمکرم اتفاق معروف و بحاسن
اطوار ممتاز از تمام سرداران و خلفای اسکندر و بزرگترین و بزرگوارترین بوده و بمها امکن کارها
بر طبق عدالت مینموده داد رس مظلومان و خانه کن ظالمان جنگ آور و دشمن مال و مشورت
و مرتبه ارباب صنایع و علوم و کمال در ایام سلطنت خود سی و چهار شهر بساخت و از
خدمتانی که بوطن خود یونان نمود این بود که کتابخانه آتن را که اگر زسیس پادشاه ایران غارت
کرده کتب آنرا با این مملکت آورده سلوکوس آن کتابها را جمع نموده باز به آتن فرستاد از خزانها
بزرگداشت که پادشاهی و سرورکاری پس دشوار است عاها و دایع خداوند میباشد
و سپرده بتلاطمین اگر مردم بدانند حفظ این امانت ناچار حد مشکل است فرضا نایج سلطنت
در میان راه افتد در صورت پانث آنرا بر نمیدارند و بر سر نمیکذارند

و از زور و قوت سلوکوس حکایتی که کاشف مطلب غامض میباشد اینست که یونانیان در روز
از ایام سال عاده شاه و کدافریانی میکردند یعنی از حیوانات ماکول اللحم ذبح نموده که
آنرا بفقرامیدادند و یکی از روزها فریانی کا و عظیم الجثه را با طنابهای سخت بستند
اسکندر بگری آوردند که بدست خود ذبح کند اسکندر باینغ برهنه رو بکا و آمد چون
چشمش بر برفا طنابها را پاره کرده که بخت اسکندر که با شاکردی ارسطو اعتقاد



بطریق فقال داشت فراز کار و اقبال بد گرفته و نکش تغییر کرد سلوکوس که حاضر بود ملتفت
حال اسکندر شد و بد و شاخهای کار و احکام بگرفت و کشان کشان نزد اسکندر آورد
فهرمان مقدونیه آن کار و ابکشت و تغییرش رفع شد و از جلادت سلوکوس نهایت خرسند
شده او را پیشگرو یعنی صاحب و شاخ لقب داد و او را باب خبر دانند که سلوکوس را نام
اسکندر بوده و ذوالقرنین ترجمه تحت اللفظی صاحب و شاخ یا پیشگرو میباشد پس آنها
که گفته اند اسکندر ذوالقرنین بخطا گرفته اند و مقصود ایشان همان سلوکوس است که در آن
صفات حمیده و سجایای گریه بوده است پس آنهمه نا و پلارت و تطوبلا که نموده اند خطا
لا طابل باشد

اینهمه در جام جم حاجت ناویل نیست

در مسکوکات سلوکوس در یکطرف صور خود این پادشاه است که کلاه شیر بجای خورشید
دارد و در طرف دیگر کاوی و حشمت ساخته اند و اینجمله از واقعه کا و حکایت میکنند یکی و
از مسکوکات سلوکوس با وصفی که ذکر شدند نگارنده موجود است
پرفیزر لسن فاضل انگلیسی میگوید چند چیز از قوت و استقامت و کثرت سلوکوس که
بکاست یکی تغییر پای تحت که پیش بدان اشاره نمودیم دیگر مختلف از طریقه اسکندر که
میخواست در میان تمام رعایای خود مساوات قرار دهد و راجع و مرجوح را منزه دارد
و اهالی آسیا و یونان را بواسطه موصلت و ترا و جت متحد سازد سلوکوس همین بود
که این روش را از دست داد و آسیا و یونان را موافق خیالات یونانی در مدار سر بر بست
کند و مشاغل را از درباری و غیره خاص قومی و ن قومی نماید و بر آسبانهها معلوم و همین
سازد که نزد او همان قدر و منزلت یونانیها را دارند و فوس که سلوکوس اختلاف و سبک
قدیم ایرانها و میدها حرکت کردند بزرگان را و سایر را عبد قرار داد سلوکوس فکر خود را
به فساد و د و حکومت تقسیم کرده مناصب حکمرانها را مخصوص اهالی مقدونیه و یونان
و البته اهالی آسیا میخواستند که تابع خارجه باشند مخصوص در صورتیکه چندان جلوت
حکام و او را ببا مناصب گرفته نمیشد اگر سلاطین سلوکید شرایط مزبوره را مرعی و منظور
داشتند و با همسایگان مغرب خود یعنی بطالس مصر و شاهزادگان آسیای صغیر نمیکنند
و با آنها یک دار و مرز یعنی فقط مبادفه میکنند و داخله خود را بد رستی منظم و رعایا



آسوده میکردند البته امنداد سلطنت آنها زباده بر این بود بلکه پیوسته بر شوکت و عظمت
 آنها می افزود چون چنان کردند چنین شد و آن افتاب دولت سایه نشین گردید
 بعد از اسکندر سلوکوس بنکارتر پسرش آنطوخسار قل ملقب به سُر یعنی نجات دهنده بجای
 پدر سلطنت جلوس کرد اگر چه سلوکوس را و داد و ستد پادشاهان با یکدیگر که ناخلف
 فرزندان بود ضعیف النفس و سخیف العقل در جنگ شجاعی داشت اما در مهام ملکی خطا پیش
 چنانکه زمام امور پادشاهی را بدست معشوقه خود دختر مزبوس داده خود غوری در کارها
 نمیکرد و از سوء اعمال او اینکه از قاتل پدر انتقام نکشید و او را از مملکت خوبرون نمود بلکه
 با او مصالحه و وصلت کرد حکام بلاد که ضعیف نفس و دبدبند از ویریدند و بدشمنان او پیوستند
 بطلبوس قاتل سلوکوس و غاصب شمنی از مملکت او در جنگ با طایفه گل گشته شد و بسرای خود
 رسید و آنطوخسار چند ساله سلطنت خود در سه جنگ با مصرها و طوایف دیگر کرد و غلبه
 مغلوب شد شهوت پرستی و میل بخیال آن جزئی مردانکه او را که در زمان پدر داشت از میان
 برد و وضع سلطنت مختل و مغشوش شد و او آن پادشاهی خود سه شهر ساخت یکی در حواله
 مرو که انطاکیه نامید و دیگر در اناطولی که اسم مادر خود آیامی را بآن داد و سیمی را نیز بآادر
 بکفر سخی شهر طهران در طرف شمال که آنرا اسم مادر خود آیامی موسوم ساخت
 پُرفِسَرُ لَنْسَن میگوید بجانشینها سلوکوس اول پیروی پلینیک این پادشاه کردند با نفعی که
 سلوکوس بواسطه اداء بیکه بر مملکت سوریه سفله داشت اسباب جنگ با بطالسه مصر را
 فراهم آورده بود آنطوخسار پسرش در سال دویست و شصت و چهار قبل از میلاد لشکری
 آراسته بشخصه عازم جنگ بطلبوس قبلادلفوس گردید و در آسیای صغیر با او زد و خورد
 کرد اما سود او را حاصل نشد نیز میخواست مملکت بیخی را که قسمت شمال شرقی اناطولی باشد
 ضمیمه ممالک خود نماید و از سال دویست و هشتاد تا دویست و هشتاد و هفت قبل از میلاد
 بر روی یونان و پنکومیدس سلاطین این مملکت حمله کرد پنکومیدس از جماعت گل کمک خواست
 آنطوخسار بعضی محاربات غالب و در بعضی مغلوب شد و در یکی از جنگها که با طایفه گل کرد
 و فتح نمود ملقب به سُر یعنی نجات دهنده گردید و در یکی از این مصافها خود نیز مقتول شد
 بنزاز مسطورات پُرفِسَرُ مشارالیه معلوم میشود که آنطوخسار سُر دایما با والی مید در
 جنگ بوده و والی مید که از طرف خود او مامور بود غالباً با او مخالفت مینمود



جلوس آنطوخس اول در دویست و هشتاد و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و شصت و دو و مدت سلطنتش تقریباً نوزده سال بوده

بعد از آنطوخس اول پسرش آنطوخس دوم ملقب به خدا بر تخت سلطنت جلوس کرد و مادرش همان دختر مصریوس بود بنا بر این و احرامزاده دانسته اند و او ایل سلطنت یعنی از ستر و شصت قبل از میلاد نادر دویست و پنجاه غالباً با فیلا دلفوس پادشاه مصر چنگید و میدان جنگ اغلب آسیای صغیر بود بعد دختر آن پادشاه را برنی گرفت و جنگ صلح مبدل شد بطالبوس مصر چهره و اسباب تجمل بسیار با دختر خود همراه کرد بعلاوه مخارج تمام ایام سال او را میداد حتی ماکول و مشروب با و را حمل می نمود چنانکه آن دختر آبی جز آب بنل نمی شامید پس از مدتی پادشاه مصر رکذشت آنطوخس ثانی دختر آن پادشاه را مطلقه ساخت و زوجه اولی خود را که دو فرزند از او داشت بعد از مرگ او جنگ با شاهزاده خانم مصر از او جدائی اختیار کرد مجدداً بحرم سرا طلبید این ملکه بواسطه دلشکستگی از عمل آنطوخس و عدم اطمینان بقول و ثبات رای او وی را مسموم نمود و پسر خود سلوکوس و پتم را بجای او تخت پادشاهی نشاند

آنطوخس و پتم منکر و بد کردار بود غالباً بعیش و طرب و لهو و لعب میگذرانید کثرت با و مملکت نظر داشت معشوقها و معشوقه ها او در کارها مختار بودند و آنچه میکردند مواخذه و تنبیهی در کار نبود نه رعایا را بر پهن پادشاه را احرامی حکام هم بعضی پسر وی سلطان خود مینمودند و بعضی که بآن اعمال راغب نبودند تهنیه خود سری و طغیان میکردند

پرفیسر رگسن کوپدر سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد آنطوخس ثانی با صرار فیلا دلفوس سلطان مصر با والی باغی مد بنای جنگ را گذاشت و در این زد و خورد و در همین سال بود که راپات شورش و روایات شرعی افراشته شد اول حاکم باختر دم از استقلال زد بعد پارتها پیروی او کردند و سلطنت اشکانیان شروع نمود چنانکه شرح آن بیاید

جلوس آنطوخس و پتم در سال دویست و شصت و دو یا شصت و یک قبل از میلاد و وفاتش در دویست و چهل و شش و مدت سلطنتش تقریباً شانزده سال بوده کوبند چون شر بنمار کوس نامی از اهالی گل را از مملکت دفع نمود با و لقب نئوس یعنی خدا دادند

نکارنده کوبند چون مقصود وصل شدن تاریخ خلفای اسکندربنا بر اینج اشکانیان بود از شرح سلطنت سایر سلاطین سلوکید مصر فقط نموده فقط فهرست از اسامی و مدت ملک ایشان

سلاطین مصر یعنی آنهاست که از نژاد بطلمیوس و از اسکندریه بودند و بعد از این پادشاه سلطنت کردند معروف به بطالسیه میباشند



در اینجا منکار هم و همی هده

سلوکوس دوم ملفب به کالی ذکس جلوس دویست و چهل و شش فیلازمیلاد

انطيوخس سیم ملفب به هی پراکس جلوس ۲۳۸

سلوکوس سیم ملفب به کرئس جلوس ۲۲۷

انطيوخس چهارم جلوس ۲۲۲

ایضا انطيوخس سیم جلوس ۲۲۲

ملن غاصب ۲۲۰

آخیس غاصب ۲۱۴

سلوکوس چهارم ملفب به فیلوپاتر جلوس ۱۸۷

انطيوخس چهارم ملفب به ثوس جلوس ۱۷۵

انطيوخس پنجم ملفب به اپاتر جلوس ۱۶۴

دمتریوس اول ملفب به ستر جلوس ۱۶۲

پنارخس مگاس اعظم غاصب ۱۶۲

الکساندر س اول ملفب به بالاجلوس ۱۵۲

ارژشاول

دمتریوس دوم ملفب به ثوس جلوس ۱۴۶

انطيوخس ششم ملفب به ایفانث جلوس ۱۴۵

زینن ملفب به انکراش جلوس ۱۴۲

انطيوخس هفتم ملفب به سی دئس جلوس ۱۳۸

ایضا دمتریوس دوم ملفب به ثوس جلوس ۱۳۰

الکساندر س دوم ملفب به زابینا جلوس ۱۲۸

کلیوپاتر املقب به نسا جلوس ۱۲۵

سلوکوس پنجم جلوس ۱۲۵

انطيوخس هشتم ملفب به ایفانث جلوس ۱۲۵

انطيوخس نهم ملفب به فیلوپاتر جلوس ۱۱۴

سلوکوس



سلوکوس ششم ملقب به نیکانر جلوس ۹۱

آنطیوخس دهم ملقب به فیلوپاتر جلوس ۹۲

آنطیوخس یازدهم ملقب به اپیفانس جلوس ۹۳

فیلپس ملقب به اپیفانس جلوس ۹۴

دسترپوس سیم ستر کاتی که از نو دود والی هشتاد و هشت این سه نفر سلطنت کردند

آنطیوخس دوازدهم جلوس ۹۵

پنگراتس غاصب ۹۶

آنطیوخس سیزدهم جلوس ۹۷

پوشیده نباشد که در سال شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت سلوکید ها منقرض شد و مملکت

سوریه بعد ها یکی از ایالات رومیه الکبریه گردید و پس از آن سلاطین ایران یعنی ساسانیان

از رومیان انزاع نمودند و مجدداً بنصف سلاطین رومیه الصغریه درآمد و اعراب از آنها

بگرفتند

عالم و مورخ مشهور ابو جعفر محمد بن جریر بن بید الطبری در تاریخ خلفای اسکندر گوید

بدانکه بعد از فوت اسکندر از قسمینا از قشون او که یونانی بودند بوطن خود که یونان

باشد مراجعت نمودند بممالک اسکندر منقسم بدو قسمت شدند تمام ظهر واقع میانین دجله

و چون که عبارث از ایران باشد یعنی عراق و بابل و اصفهان و فارس و قهندران و ری و

طبرستان و گرگان و خراسان محکوم سلاطین خود ایالات مسطوره یعنی ملوک الطوائف گردیدند

هر شهری پادشاهی داشت و هر دهکده حاکمی بچاک تبعیت میکرد و هیچیک از آنها

بآن دیگر خراج نمیداد و فرقه میان بزرگ و کوچک و ضعیف و قوی نبود و آنطرف دجله یعنی

فدری از عراق که آنطرف دجله بود یا موصل و جزیره و کوفه و صحرائی فخر عربستان و حجاز

و مصر و یونان و بین ناسرحد مغرب منعلق بسلاطین یونانی که از خانواده اسکندر بودند

شد

و قتیکه اسکندر درگذشت ثیس عساکر او و قشرا و دایونان حمل کرد اسکندر پسرش داشت

موسوبه اسکندر و س که پدرش و دایا بارسطوس پسرده بود و او آن پسر را تربیت کرده و مطا

عظلی آموخته و قتیکه قشون یونان بانا بوناسکندر بان مملکت باز گشتند و او را دفن

کردند



کردند و اسکندر و سرجع شدند و تمام مملکت را با و تفویض نمودند اما او قبول نکرد و گفت
 من خود را خاص پرستش پروردگار نموده ام و قابل حکمرانی و سلطنت نیستم پیش از این احدی را
 از سلطنت حاصل نشده که پدر مرا شمع ذلك آن پادشاهی او را نماند پس از این که اسکندر
 از میان مردم خارج شده اوقات خود را وقف عبادت خدا نمود و شون سرگردان ماندند و آخر
 الامر سلطنت را بشخصی موسوبه لاکس که از خانواده اسکندر بود تکلیف و تفویض کردند
 و تمام عساکر امرا و را گردن نهادند و او در یونان و مصر و شام و یمن و مغرب و عراق تا ساحل
 دجله حکمرانی پرداخت و در بیت المقدس از بنی اسرائیل شخصی را انتخاب کرد که بر آنها رئیس
 باشد و اجرای قوانین دینی و دولتی نماید پادشاه مزبور را که لاکس باشد در یونان بطلمیوس
 مینامیدند و معنی این کلمه شاه بزرگست و هر پادشاه عظمی را در یونان بطلمیوس میگویند چنانکه
 در ایران برای سلاطین را خسر و در رومن فیصر مینامیدند در بعضی علوم عقلیه و هیئت و نجوم
 در یونان رونق و رواجی بهم رسانید

لاکس اول بطلمیوس بود که در یونان سلطنت نمود و بعد از سی و هشت سال پادشاهی درگذشت
 بطلمیوس دیگر که دسنانوس نام داشت بجای او بنحس سلطنت یونان جلوس کرد و در بعضی از
 تفاسیر دیده ام نوشته اند صاحب کتب از دست این پادشاه که بنحسند با کلمه سلطنت یونان متد
 متدای بطلمیوسها را بود بعد از دو و بیست و چهار سال از دست آنها خارج شده بنصرف رمنها
 درآمد و شخصی که از تبار ادیبس و پسر اسحق بود و اغسطوس نام داشت سلطنت برقرار شد
 پنجاه و شش سال پادشاهی کرد در سال چهل و دوم سلطنت حضرت عیسی علیه السلام منولد
 شد فاصله فیما بین اسکندر و حضرت عیسی سیصد و سی و سه سال است **فصل سیم**
 مؤلف گوید چون بخوانم احوال ملک اسکندر و سرداران خلفای او را بیان نمودیم اینک
 میرد ازیم بشرح دولت اشکانیان با پارثها که اصل مقصد همانست و باقی مقدمانی که محض
 توضیح نگاشته شده و ایند میگویم با فوال مصنفین و مورخین عرب و عجم بنا بر این گوئیم عالم یکا
 ابر علی مسکوبه رنجار با لام میگوید چون اسکندر در گذشت سلطنت را پسرش تکیلف
 کردند و خواستند او را بنحس پادشاهی جلوس دهند و او با نمود و اعراض کرد و راه نرسد
 و عبادت پیش گرفت بنا بر این بطلمیوس نامی را یونانیها پادشاهی برداشتند و بعد از او
 چندین دیگر هم این اسم سلطنت انملکت کردند و آنها را بطالسیر یونان گویند چنانکه سلاطین

فصل سیم در
 سلطنت اشکانیان
 و عقاید مؤلف
 عرب عجم در این
 باب

عجم را کاسره نامند و جماعتی از یونانیان به مصر و شام غالب شدند و در عدد ملوک الطوائف
 که در اقلیم بابل حکمرانی داشتند اختلاف است پس از ملوک الطوائف اردشیر بن بابکان
 بملکت سانی برخاسته و بر آنرا منظم ساخت و مقصود از ملوک الطوائف حکمرانان معاصرین
 طبقه اشکانیان است که در ولایات واپالان و ایران مستفلاً حکومت کرده اند و اول شخص
 اشکانیان اشک بن اشکان نام داشته و بزعم بعضی او پسر دارای اکبر بود اشک جمعی را جمع
 نموده بقصد محاربه انطوخس انبهاض کرد و در بلاد موصل قسطنطنیه نمودند انطوخس کشته
 شد و اشک بر سواد استبلا یافت و از موصل ناری و اصفهان او را شد و چون مردی
 بزرگوار بود ملوک الطوائف و را معظم و بزرگ شمرده پادشاه خواندند و اسم او را همه
 بر اسم خود مقدم نوشتند و او هم در نامه ها که بآنها بنوشت نام خود را مقدم میداشت
 بالجملة اشک قونی بهم رسانید ملوک الطوائف هدا با بحضرش ارسال داشتند و او حکمرانی
 هر یک از آنها تصدیق نموده بدون اینکه احدی از آنها را مغرول کند یا اسم عاملی بر آنها گذارد
 همه را در ائیک خود باقی گذاشت بعد از اشک کورد زبن اشکان سلطان یافت و او است
 که مرثیه تا بنی اسرائیل چک کرد و این بعد از آن بود که آن قوم حضرت یحیی بن زکریا علی
 نبینا و آله و علیهم السلام را کشتند خداوند ببارک و تعالی کورد زبن اشکان را بر آن قوم
 مسلط کرد و او بسیار از آنها را بکشت و بعد ها برای آنها قوت و قدرتی نماند و شو
 بهمن رسانیدند و بنوئان میان آنها رفع شد و مذلت خاص آنها کردید و دایه رسم عجم
 بعد از اسکندر این شد که هر کس جبال را در تصرف با و تمکین و اطاعت نمودند این
 بود که تبعیت اشکانیان را اختیار کردند یکی دیگر از سلاطین اشکانی شاپور بن اشکان است
 و در زمان او حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در ارض فلسطین ظهور نمود بعد از شاپور
 کورد زبن اشغانان الاکبر سلطان یافت بعد از آن مرثیه اشغانی بعد کورد زبن اشغانی
 بعد مرثیه اشغانی بعد مرثیه اشغانی بعد اردوان اشغانی بعد کسری اشغانی بعد بلاش
 اشغانی بعد اردوان اصغر اشغانی بعد اردشیر بن بابکان بر اردوان غلبه کرده سلطنت
 مملکت را از این سلسله انزاع نمود مدت سلطنت این طبقه تا آن وقتیکه اردشیر بر اردوان
 ناخست و او را بکشت و مملکت عجم را منظم کرد و دویست و سی و شش سال بوده و چیزی که
 مجرب از آن مستفاد شود از اخبار و ندرت آنها مسموع نشد است که نگاشته اند این

ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری میگوید بعد از اسکندر ممالک ایران از انبساط جله
از سر حد عراق تا سواحل چین در دست حکمرانان ایالات ماند و هر یک در مملکت محکوم خود
سلطنت پر داشتند و حال بر اینمآل بود تا بعد از پانصد سال اردشیر بایکان تمام را مطیع
نمود و از دجله تا چین را را شد

در ظرف پانصد سال مذکور در ساحل دجله پادشاهان پیدا شدند و در انبساط ممالک
سواد و عراق و مداین و ری و اصفهان را منصرف شدند اما سلاطین ایالات تمکین و اطاعت
آنها ننمودند و پادشاهان مزبور را سلاطین اعظم مینامیدند و نخستین پادشاه از این سلاطین
اعظم اشک پسر داری اول بود و آغاز سلطنت او از انبساط راست

و قسطنطنیه از یونانیان به رمنها منتقل شد پادشاهی نخست کرده آمد و از دجله عبور نمود
و اهواز و فارس و ری را مستحضر ساخت و او خود را آنطیوخس مینامید اما سلاطین ایالات تمکین
اون نمودند زیرا که هیچ دلیل جانی نداشتند در تحت اقتدار شخصی از اهل روم باشند زیرا که
اول اشک نام که از زمان اسکندر مانده و قسطنطنیه را در او داری دوم را کشت او
طفل بود و هیچ نمیتوانست کرد و قسطنطنیه آنطیوخس را بران آمد و ممالک را منصرف شد اشک نیز
شده بود و با او مقاومت نمود و سلاطین ایالات بقشون و پول او را حمله کردند اشک با عساکر
نخستین ترموه با آنطیوخس جنگ کرد و او را بکشت و فلز او را که از دجله ناری بود منصرف شد
اما نتوانست سلطنت را از سلاطین ایالات منزع نماید بعد از چندین سال پادشاهی از روم
موسوم بقسطنطین بر این شد که با استعداد کامل بر اشک حمله کند و از روم که در آن وقت
بزرگترین شهر روم بود حرکت کرد و بطن اشک آمد که انعام خون آنطیوخس را از او بکشد
اشک که میدانست قوه مقاومت با او ندارد فرستادگان نزد سلاطین ایالات فرستاد و از
آنها لشکر امدادی طلبید هر یک مخصوص برای او قشون و نفوذ فرستادند و او چهار صد هزار
مرد جنگی آماده کار کرد پادشاه حضر که آنرا صاحب الحضرمین پسندید نیز خود بنفسه حاضر شد و
یکی از سلاطین ایالات و پادشاهی بزرگ بود اشک سرداری قشون را با و داده و او را مقابل
آدم فرستاد پادشاه حضر با او مناجات کرده عده کثیری از آنها بکشت و بسیار را اسیر کرد و باقی
منهزم ساخت قسطنطین با نازم بغایت نموده و با هتدام شهر پر داخت پادشاه روم باز راه فرار
پیش گرفته و در آن ملک شهری بنام نوبه نایست مستحکم و آنرا قسطنطنیه نامید پس از آن پادشاه حضر

بملکت خود باز گشت و فثون اشک را نزد او فرستاد اشک دهنه جان فثون را انعام داده و
سلاطین ایالات که صاحب آن دهنه جان بودند کسب نمود

اشک تمام ممالک منبسطه از ساحل دجله ناری را در تصرف داشت و بعد از ده سال سلطنت
قدم بجهان دیگر گذاشت بعد از او عدّه کثیری از پادشاهان بهمان وضع او سلطنت کردند
بهمان سلاطین ایالات بعضی آن پادشاهان را اطاعت نمودند و بعضی دیگر تمکین نداشتند
اما در افتداری آنها حرفی نداشتند و بمنازعه و مشاجره بنیاد نداشتند و آنها را اشکانیان می گفتند
اشکانیان بعد از اشک پسر اراد و بیست و شصت سال دارای آن سلطنت بودند و اول جانشین
اشک اشک بن اشکان بود که ده سال سلطنت نمود بعد از او برادرش شاپور بر تخت پادشاهی
جلوس کرد و شصت سال حکمرانی نمود در ایام سلطنت او بنی اسرائیل بحجّه پیغمبر پسر زکریا علیه السلام
گشتند عقاب خداوند آنها را مفهوشاپور ساخت و از آنها بسیاری بکشت و بسیار را اسیر
کرده طوق عبودیت بر گردن آنها نهاد و آنقدر بر آنها سخت گرفت که بنوکد نوز (نخت نصر) که
بیت المقدس و مسجد اقصی را خراب کرد آنقدر بر آنها سخت گرفته بود در سال چهارم سلطنت
شاپور عیسی بن مریم پیغمبر علیهم السلام ظاهر شد

بعد از شاپور برادرش خسرو اول بجای او پادشاهی یافت و ده سال سلطنت کرد و او این
خسرو بود از دو خسرو اشکانی بعد از او باثرن پادشاه شد و بیست و یک سال سلطنت کرد
پسر از او خسرو دوم که نوزده سال پادشاهی داشت بعد از آن اردوان اول بعد کوسیرا که
چهل سال سلطنت نمود بعد بلاشرا بیست و چهار سال سلطنت بعد از آن اردوان دوم
با سپرده سال سلطنت در زمان او اردشیر بابکان ساسانی پدید آمده او را بکشت و ملکت را
از او منزع ساخت و سلاطین ایالات را معدوم نمود و سلطنت آنها را مالک شد و باره
جنگ کرده سوریه و مغرب را از آن دولت بگرفت

در زمان ذوالفرنبین نازمان او پانصد و بیست سال بود قبل از جلوس اردشیر در میان بنی
اسرائیل حوادث بسیار حادث شد از جمله خداوند زکریا را بنبوت برگزید و او را بر بیت المقدس
و مسجد اقصی مسلط و مختار گردانید و اختیار دین او را شد و مریم دختر عمران بدینا آمد
و او را خاص خدمت مسجد اقصی کرد و محتر قرار دادند و هنوز طفل بود که او را بمسجد بردند
و از جمله قبیح مزبوره تولد یحیی بن زکریا بود و ولادت عیسی بن مریم است تمام این حوادث



در زمان سلطنت اشکانیان حادث شده است و این

نکارنده گوید چون در فصل فوق ذکر از صاحب الحضرة لازم آمد شرحی از این شهر نویسد

تا از استقصاء در مطالب چیزی فروگذار نگردد باشد بنا بر این گوید

حضرت شهری بوده است مقابل تکریت و بیابانی که مابین تکریت و موصل و قراش افتاده و این شهر

از بوناته و ابواب و سقفها جمعا با سنگ تراشیده با اندازه و اندام ساخته شده بوده است

میکویند که شهر حضرت شصت برج بزرگ داشت و مابین هر برجی تا برج دیگر نه برج کوچک

و درازا هر برج کوشکی و برکنار کوشک حامی بود و درود خانه تزار که از شهرهای بزرگ

بشمار می آمد بر مدینه حضرت میکندشت و بر جوانان این رؤسای فری و باغات بسیار بود

و اصل ماده و منبع این آب هر هر ماس که رود نصیبین است بوده و رود ها بسیار نیز

ضمیمه تزار میکردید تا بحدی بزرگ و سرشار میشد که بر دو آن کشتی میراندند با فونج و

میکوید و در این عصر ما از شهر چیزی برجا نمانده است الا آثار باره و سور و علاما

و بفایای عمارات که بر جلالت و عظمت آن شهر گواهی میدهد یکی از مردم تکریت گفت من

خود وقتی برای شکار بر موضع مدینه حضرت گذار کردم آثاری که بر خرابه جدران و سور و

بفایای حيطان هنوز باقی است برای این مشاهده نمودم مللکار و حکمران این خطه را

ساطر و نمیکشند اندر حق صاحب حضرت و ملک این سرزمین عدی بن زبدایادی گفته است که

وادی الموت قدند من الحضرة علی رب ملک ساطرون

از شرقی بن قطامی و این است که گفته چون قبایل قضاعه از پورث بر بنه پراکنده شدند

کروهی از ایشان بمنجه جزیره آمد شیخ و حکمداران ضیر بن جله نام بود و او یکی از احلاف است

(احلاف قومی از قبیل ثقیف را میکویند که با یکدیگر هم شتم شدند بر باری یکدیگر) و بقول این

ضیر بن جله نسبت بلکه نژاد او چنین است که ضیر بن معویه بن عبید بن احرام بن عمرو بن

نخع بن سلیم بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعة و این شخص را پادشاه تمام جزیره می پندارند

تا سرحد ملک شام از سمت جزیره حکم میرانده است باری ضیر بن باغبان مهاجر از قضاعة بحظه

حضرت نازل شد و این شهر را چنین ساخته و طلسم کرده بودند که هیچ دشمن آنرا نتواند فتح کرد

و خراب نمود الا بخون کبوتر خاکسری رنگ و حیض زن کبود چشم ضیر بن روزگاری در حضر

فامت داشت و بر قضاعة و اهالی جزیره حکم میراند و بر قلعه پادشاهان ایران نیز حکم میراند

و سحر داشت



در حدات بلاد فرس را غارت میکرد و هر وقت که زنی زرقاء (کبود چشم) در آن شهر حاضر میشد
 او را بموضعی که مخصوصاً برای اینگونه زنهاد را بن عادت بیکسو شهر مهابا کرده بودند و
 نفی میفرمود که مباد اینجوز معناد وی طلسم شهر را باطل سازند و قتی ضنین بقرق عرب و سمت
 سواد غارت برد از اتفاق ماه خواهر شاپور الجنود بن اردشیر الجامع را اسیر آورد و این شاپور
 که ضنین با او معاصر بود شاپور ذوالاکثاف بنست چرا که این شاپور پادشاه دوم از ساسانیان
 و شیر اردشیر است بلا واسطه و از ذوالاکثاف تا اردشیر هفت پدر فاصله است بن سباق
 شاپور ذوالاکثاف بن هرمن بن نرسی بن بهرام بن بهرام ^{هرمن بن بهرام} هرمن بن شاپور البطل که شاپور
 الجنود صاحب این قصه است بن اردشیر الجامع پس از ذوالاکثاف تا اول سلسله اکاسره
 هفت فاصله میباشد و شاپور که خواهر او را از سواد عراق اسیر برد شاپور اول و ثانی اکاسره
 و شیر بلا واسطه اردشیر است بعضی از روان در اینخصوصا شبناهی عظیم و خطی فاحش
 کرده و خداوند این واقعه را شاپور ذوالاکثاف گفته اند الفصحه جدی بن دلهاث بن
 عشم بن حلوان قضاعی در باب سه حمله که بنی قضاعه و اهالی حضر در تحت رایت ضنین بملاک
 شهر نورد بردند بر سبیل مفاخره و این حماسه میگوید

ولفلا لأعادی من عبید بمجیش ذی النهاب کالسعیر
 فلاقت فارس متانکالا وقلنا هرا بذا شهر زور
 لفتناهم بجبل من علاف وبالدهم الصلاد من الذکور

اینکه شاعر مذکور گفته است که ما بر بارکیهای از علاف نشسته لشکر شهر زور دادید اگر چه
 مقصود از علاف ربان بن حلوان بن الحاف بن قضاعه است که اسبها علاف با و منسوب میباشد
 الغرض چون خبر غارتگری ضنین پادشاه حضر سمع شاپور رسید سخت خشمگین شد که ضنین بر اسیر
 خواهر وی بخیرتی کرده بود پس بالشکر خود بسمت جزیره حرکت نمود و شهر حضر را در حصار گرفت
 و نادر و مثالان بلد را در محاصره می داشت و نتوانست کشودن که گفتیم حکماء آن عصر در حین بنیاد
 آنرا طلسم کرده بودند و اجنبی را بر شکستن آن طلسم راه نبود تا اینکه نصیره دختر ضنین را عادت
 نسوان در هینا و ان اتفاق افتاد پادشاه علی الرستم او را بموضع تبعید آلودگان آنخون اخراج
 فرمود و آنموضع گفتیم بر کنار باره شهر بود و در اینوقت شاپور الجنود غم ز چهل فرموده بود
 بگریز نصیره را بر شاپور نظر افتاد و شاپور نیز او را بدید و بشناخت از دو جانب سلسله عشق



جنبیدن گرفت نصیر کس فرستاده از عشق خود شاپور را محترمانه و هم پیغام داد که اگر رفتی
 بر طریق فتح این شهر دلاست ما هم و مقصود تو حاصل شود اگر من چه خواهد بود شاپور گفت ترا بر نه
 میگیرم و بالا ترا از همه زنان خویش فرار میدهم میگویند این پیمان استوار شد نصیر پیغام فرستاد
 و گفت که این کشور بدست مردم دافشور تسلیم شده است اگر فتح یابم آن خواهی خون هایش را
 بدست آورد و با خون کبوتری و رفا آبخیز کن و با آن دو خون مقصود را بر نگار و نکاشته خویش را
 بر کردن طایری که آنرا و در شان کوبند ببند همبند که آن مرغ در طهران آید و با آن نوشته بر سر سورا
 حضرت نشیند در حال باره و بر و جش از جای بر آید و منهدم کرد و شاپور چنین کرد و سوختن شد
 پس شاهنشاه حکم پورش داد و شهر حضرت را فرو گرفت و از بنای قضا عه فزید یکصد هزار مرد
 از شمشیر گذرانید و در بسیار از قبایل چنان کشتار کرد که یکجا نابود شدند و تاکنون جز اسمی از
 ایشان در دینا نیست جدی نزد لاهات که در غارت شهر زور بدست ضیق شعر گفته و حماسه کرده
 بود در و برای حضرت اسبصال قضا عه عافیت احوال ضیق و سپردن شاپور ملک جزیره را
 بیای پیل این اشعار سروده است

المیخزنک والانباء ثمنی بما لا فسر ان بنی العبد
 ومقتل ضیق و غیاب واخلاء القبايل من نزل بد
 اناهم بالفیول مجلات وبالا بطل سابور الجنود
 هدم من مروج الحضر خرا کان ثقاله زیر الحدید

پس شاپور از خطه حضرت حرکت کرده بعین التمر آمد و آنجا با نصیر دختر ضیق علی المعاهده زفا
 کرده نصیر آن شب را تا با مداد همی در فراش بر خود پیچید و مثل مار گزیده هیچ بنار مید شاپور گفت
 همان ای دختر ضیق ترا چه میشود گفت من تا کون بر فراش خشن نخفته بودم از اینجهت روشن
 همی پیچ و تاب داشتم شاپور گفت آیا بساط و پوشش خواب مرا خشن میخوانی و آیا تا کون هیچ
 پادشاهی بر زمرا از رخسار امش و جامه خواب من خفته است چون شاپور در مقام نفیس
 از سر این سخن شد بدیده که از درخت مورد بر درخت خفتن او افتاده بوده است و آن برك
 در میان شکنهای شکم نصیر مانده و موجب حمت او گردیده است شاپور از ناز که اندام آن
 نازنین شکفته گرفت و گفت آیا پدر تو ضیق بی چشم ماکول ترا میپسورد گفت با انکیس مکی که
 مال خشنین از شهد آوردن او بود با مفر کند میگویند و سنا از آن نیک بر میگردند و فلان گوشتند

جوانه که بسال سیم درمی آمد پادشاه از ایناهنام درخورش و پرورش آن دختر و پسر
و پرچقائی وی در حق پدر عبرت گرفت و گفت باید که این چنین و فاکردی آیا با من چه خواهی کرد پس
فرمان داد تا بنائاتی بلند بر پا کردند و بنضیر را بر فراز آن برد و گفت با تو عهد کرده بودم که تو را
از جمیع اهالی حرمخانه خویش بالاتر قرار بدهم اینک بعهد وفا نمودم گفت آری پس بفرمود تا دو
سرکش را سر زدند و کیسوها را آن دختر با دم آنها محکم ببستند و بنا خند و آن ناسپاس حق نا
شناس را که بودید مهربان و فیابل خویش شمشیر هلاک عام کشیده بود با بنی علی قطعه قطعه کردند
عدی بن زید مشهور در این معنی گفته است که

والحضرت علی داهیه شیده آید منا کبها

بیبیه لمرق والدها کجتها اذا ضاع رافنها

فکان خطا العروس از جسر الصبح دماء مجری میابنها

و هم اعیان در محاصره دو ساله شهر حضرت یونس شاپور و انقراض نعمت و زوال راحت اهالی آن
خطه میگوید

الیرتللحضراذاهله بنعمی دهل خالدهن سلم

اقام به ساهو الجنود حولین نضرب فیالهدم

میگویند اصل بانی شهر حضرت ساطرون بن اسطرون جرمقی است و او با چهار صد هزار لشکر
بجنگ بنی اسرائیل رفت حضرت ارمیا پیغمبر علی نبی و آل و علی التمر بروی نفرین کرد ساطرون
با آن تشون یکجا هلاک شدند (از این خبر معلوم میشود که بانی حضرت و حکمران آنجا عجمی نژاد بوده اند
که جوامع بنیان عربی که می از عجم میباشند که بموصل سکنی داشته اند) گویند که در کوه طور
عبد بن معصره یافته شد (معصره آلت فشار و مقصود را اینجا گوید ال انکور فشر من وجالی
انکور گرفتن است) دیدند از میان آن معصره جوی است در زیر زمین که بغلزار زیر (قلعی)
ساخند و در پنجه و پیرداخته شده است چون جوی را دنبال گرفتند و بر فتنه مصیبت آنرا در خانه
مسیب از شهر حضرت یافتند میگویند شرب پادشاه آن ملک را در طور میفشرد اند و عصاره
آنرا از زیر زمین بواسطه این جوی را زیر و از این میخانه مسیب از داخل حضرت میگرداند بعضی
گفته اند که این تفصیل در سنجار بوده است

عدی بن زید در استحکام آن باره و بروج بسنک مر و ساروج و تسلط باج سنان آن کشور



و پراخا نشهر و هلاك سکنه و اهالی این شعرها سروده است
 و اخو الحضرة بناء و اذ دجلة بحبی الیه و الخابور
 شاده مرمر او جلله کلسا فللطبهر ذراه و کور
 لم یهبر رب المنون فباد الملك عنه فبابه مهجور

کذا فی معجم البلدان از این اشعار معلوم میشود معنی اینکه گفته اند دیوان و دفتر تواریخ
 عرب اخبار و وقایع فبا قبل آن اشعار ایشان است که اگر چه خط نداشته اما وقایع عمده را
 بقید نظم و ضبط شعر حفظ نموده ضایع شدن و از میان رفتن نکذاشته اند و السلام
 ابو الحسن علی بن حسین بن علی المسعودی در تاریخ خود موسوم بمروج الذهب شرحی در باب
 ملوک الطوائف و اشکائیان نکاشته حاصل و مفاد آن از قرار ذیل است

ما یز طبقه اول از ملوک عجم و طبقه ثانی که ساسانیها باشند طبقه بوده اند معروف بملوک
 الطوائف در نسب این طبقه گفتگو بسیار شده که آیا اصلاً عجم بوده اند یا از طایفه بنطاع عرب
 جماعتی از موخرین که در تاریخ قدیم بدیع و استقصا نموده گفته اند پس از آنکه اسکندر بن قلیس
 دار این دارا بکشت حکمران هر آنچه خود را در قلم و حکمرانی خویش مستقل دانسته دم از اسبند
 زد و مملکت و ولایت محکومه خود را ملک خویش شمرد حکمرانان مزبور بعضی عجم و برخی بنطاع عرب
 بودند اسکندر با آنها بنای مکانه را گذاشت و مقصودش تفریق کلمه آنها بود و سعی نمید
 که با هم متحد نشوند و در تحت رایت واحد و سلطنت واحد در نیایند و بدفع او نتوانند پرا^{ختن}
 اما اکثر حکمرانان مطیع و منقاد اشکائیان شدند و اشکائیان ملوک جبال بودند از بلاد
 دینور و نهاوند و همدان و ماسبدان و آذربایجان و از آنجا که کلمه سلاطین این مملکت یعنی
 جبال را اشکان میگفتند ملوک الطوائف یعنی حکمرانان سایر ممالک را که دم از اطاعت
 و انقیاد اشکان زده باین مناسب بهمین اسم خواندند محمد بن هشام الکلبی از پد خود و ساسانی
 علماء عرب نقل کرده که او پد او لکن ملوک روی زمین پادشاهانی بوده اند موسوم به اسکائیان
 و آنها از سلاطین طبقه اول عجم که نام برده ایم دانسته اند تا دارا بن دارا بعد از این پادشاه ق^{سلسله}
 اردوان است و این سلسله حکمرانان بنط و از ملوک الطوائف بشمار می آیند و در خاک^{ها}
 از آنجا که فخر بن هبیره است دره فرات و جامعین و سور و احمد آباد و اندلس و احب و ایل
 فخر و طهوف و سایر مکنه این ناحیه در تصرف داشتند اما ملوک عرب باز نژاد مغربین



تزار بن معد و ربع بن تزار و انمار بن تزار بوده و نصرت پادشاه بنی نصر از بنی و طبقات دیگر از خطا
 هر یک حکمران مخصوص این شهر نمودند چنانچه پادشاه و احکام که بر جملہ مسلمات شود و هر یک در زبده
 بقره در آورده بنوده یعنی اسکندر بکبریه و جیب یکی از رسائل ارسطو اسناد و وزیر خود نکند
 است اتحاد و اتفاق مابین ملوک الطوائف حاصل شود توضیح آنکه ارسطو با اسکندر در یک
 دستو العمل میدهد و میگوید اگر خواهی در ممالک متصرفی خوشی منازع و آسوده باشی
 حکمران هر ناحیه را مستقل و مختار نما و او را بحالت افتد از نگاهدار و خراج مملکت محکوم
 او را بوی واکندار تا آن میل با اتفاق و دفع تو نمایند اسکندر چنین کرد و حکمرانان هر یک
 مانند بلکه در خیال بسط و وسعت ناحیه خود بودند و با هم رقابت مینمودند و سازش با یکدیگر
 نداشتند و پس از هر حکمرانی ^{ملکش} مخالفش میرسید و این طریق معمول و مجرای شد بکفته آنها که در خیال
 فدا و معرفت سیر آنها بد طولی دارند ملک ملوک الطوائف پانصد و هفده سال طول
 کشید و آن از زمان سلطنت اسکندر تا خروج اردشیر بن بابکان که افتد از بهر سائید و ملوک
 الطوائف غالب آمد اردوان پادشاه عراق را بکشت و تاج سلطنت او را بر سر گذاشت اردشیر
 با اردوان بن بن و بطور مبارزت و در ساحل شط بغداد بود و اول روز از ملک اردشیر
 همان روز قتل اردوان است و از آنوقت بر سائر ملوک الطوائف مسلط شد و تمام مملکت بخاک
 جمعی مخصوص شخص او گردید مختصر اردشیر بن بابکان بعضی از ملوک الطوائف را بکشت و برخی را
 منفاد ساخت ابو عبیده معمر بن المثنی الیمنی از عمر کسری در کتاب اخبار عجم که طبقات ملوک آنها را
 از سلف خلف شرح داده و سیر و خطب انساب هر سلسله را با ابی و بلاد بکه آباد نموده اند
 و آنها را بکه حفر کرده و اسامی بزرگان هر قوم و القاب ایشان نگاشته نقل مینماید و میگوید
 اول ملک ملوک الطوائف اشک بن اشک بن اردوان بن اشکان بن اسرجبار بن سیاوش بن
 کیکاوس پادشاه بوده و بیست سال سلطنت نموده بعد از او اشک بن شاپور بن اشک شصت
 سال پادشاهی داشته و در سال چهل و یکم سلطانی وی حضرت مسیح علیه السلام در نزدیکی اورشلیم
 از بلاد فلسطین متولد شد پس از اشک شاپور که در زین اشک بن اردوان بن اشکان سلطنت
 یافت ده سال پادشاهی کرد بعد از او (نوفور) بن شاپور شاه بن اشک شاه پادشاه شد و
 مدت هشتاد و یک سال بود که در زمان او تئوس بن اسفنا نوس پادشاه رومیه الکبری
 به بیت المقدس رانده این شهر را خراب کرد و بعضی از مردم آنرا بکشت و برخی را اسیر نمود و این چهل



سال بعد از رفع حضرت عیسیٰ علیه السلام بود بعد از نوذ بن شاپور پسرش کو در بن نوذ بن
سلطنت نشسته نوزده سال پادشاهی کرد پس از او بن (نرسه) بن نوذ چهل سال بعد از
برادرش هر مز بن نوذ بنسبت پنجاه سال پس از او اردوان بن هر مز بن نوذ پانزده سال بعد از
کسری بن اردوان چهل سال پس از او پسرش بلاش بن کسری بیست و چهار سال بعد از او پسرش اردوان
بلاش سیزده سال سلطنت نمود مسعود میگوید این وجه غریب است که پیش گفتیم و در تاریخ
سین ملوک الطوائف نیز غریب آنچه مذکور نمودیم نگاشته و مدت ملک این طبقه را کمتر نوشته
اما آنچه ما اول ذکر نمودیم بیشتر طرف اعتماد است مشهور همان میباشد اگر چه در توارخ در
این موضوع بنا بر اختلاف زیاد مشاهده میشود و چیزی بگوید قول اولی میتواند بود اینست که
ما آنچه گفتیم از توارخ عجم اخذ کرده ایم و توارخ سلف را آنها از سایر بیشتر طرف دقت قرار
داده و در تصحیح آن کوشیده چه آن توارخ فوقاً و عملاً مبنای بن آنهاست و سایر ملل که متدین
بدین و این عجم نبوده چندان داعی و محرکی برای استقصا و تحقیق کامل نداشته و فقط بقول
و قصه اکتفا نموده اند انهمی کلام المسعودی

تاریخهای فارسی نیز در باب ملوک الطوائف و اشکائیان تقریباً نزدیکست به توارخ عرب بلکه
در بعضی ضعیف اقوال بیشتر مشاهده میشود مگر معاصرین با متأخرین از نویسندگان
عجم که کلماتی چند از مصنفین فرنگ و یونان شنیده و ترجمه نموده اند نادراً مطلبی قرین بصحت
راجع باین قسمت از تاریخ ایران نوشته و ما تکمیل مطلبی سطرهای چند از آنجمله میکاریم
میرزا محمد تقی مستوفی ملقب بلسان الملک مختصر پس هر که اول مورخ این دولت ابدایت بود
کتابناسخ التواریخ شرحی از اشکائیان مینویسد که خلاصه آن از قرار ذیل است

اشک را بنزد پادشاه نام بوده و لقب او اشکان است از نژادی او را اشک بن اشکان گویند و
اشکان پسر دارای ابر است چو ز اسکندر مملکت ایران را بر پادشاه اردکان عجم قسمت کرد آنجا
دجله تا انتهای اراضی دیلمه اشکان فساد و از جانب او همی حکومت کرد و بعد از اسکندر چهل
سال بطحس (انطبوحس) یونانی را مکانی تمام مینهاد و پیشکش میفرستاد بطحس بدین مابه
فناخت نکرد چه در خیال استقلال کلی بود بر اشک حمله کرد از شورش ثانیان گرفت و بر
ناخت در آنجا با اشک مصاف داده کشته شد کار اشک بالا گرفت و بر دیگر ملوک الطوائف
فروزی یافت اگر چه بخواج عمید اندام بر خود نیز رکش میفرستادند از نژادی ملوک الطوائف را



بد و منسوب نموده اشکانان گفته اند درفش کاویانی نزد وی بود در زمان اشکانان ناریج عجم
 مسطور ماند چه کار پیوسته بر قباله رفت مردم زراعت و صنعت و حرف را فراموش کردند نوشتن و
 خواندن از میان رفت ایام عید و روزهای ماه را کسی نمیشناخت و اینجمله بواسطه فتنه بود که
 اسکندر در میان انداختن اشک پانزده سال بعد از ابطحس سلطنت ایران کرد و در گذشت
 بعد از اشک شاپور پسرش پادشاهی یافت لقبش زین بود حکم او حیرت آهنگین بر دجله بغداد ^{بسیار}
 و نازمان کسری اسنوار بود شهر مداین را نیز او بزرگ زد با عدالت و قنوت و مایل با کسب علو
 بود علما و حکما را محترم میداشت از اولاد حضرت یوسف زنی در سرای داشت مدت سلطنتش
 هشت سال گویند و پس در دامن در روزگار او بودند

پس از شاپور پسرش بهرام سلطنت جلوس کرد و بزرگ قدر و اختصاص یافت ارضی عراف عرب
 بگرفت و در آنجا عمارت کرد در نزدیکی نینوا شهری بنا نمود که بیشتر بنیان آن از اجار منفوره
 بود آنشکه بزرگ و محکم نیز بساخت مدت ملکش چهل و هشت سال گویند لقبش کورد زبده
 بعد از بهرام پسرش بلاش جای پدر بگرفت مملکت بابل و دیار بکر را مستخر کرد در زمان او انطوخس
 بار و میان صلح کرد و از شام لشکر به بیت المقدس کشیده صدهزار بار به بنی اسرائیل وارد آورد بلا
 این شینده بجنه لشکر پر داخله عازم شام گردید در سرحد شام ثلاثه فریقین شد و جنگ در گرفت
 انطوخس مغول کشت و لشکرش منهدم شدند این خبر بروم رسید مشورخانه روم حکم کرد قسطن
 بجنک بلاش رود بلاش نیز از این سو چهار صد هزار مرد جنگی بفرستاد که دیار بکر بمقابلت فرستاد
 در حد و شام جنگ سختی کردند و میان شکست خورده که بچند و غنیمت زیاد نصیب حاکم دیار بکر
 شده خمس آنرا برای بلاش فرستاد و باقی را بر لشکر بای قسطن کرد و خود نیز حصه برد مدت سلطنت
 بلاش شانزده سال بود

بعد از بلاش پسرش هرمز بن بلاش بن بهرام بن پادشاهی نشست بواسطه شجاعت عجم او را سالار ^{لهف}
 دادند و لشام و مصر و سولان نزد او فرستادند و جلوسش را هبنت گفتند و از الملك او شهر
 ری بگویند و زی و شکارگاه آهویی بغایت کرد آهوی باری رفت هرمز داخل غار شد و کجی
 راه پیوود بکاخر رسید که در چهار سو آن چهار خم نهاده بودند و بر سر هر یک خشته زین گذاشته ^{شسته}
 و لوحی از مس بر در آن کاخ منصوب بود و با خط عبری بر آن نگاشته که این کج خانه فرید و راست
 هرمز چهار که پرازم را بدو خواب بود بر گرفته بر سپاهیان قسطن نمود مدت ملکش نوزده سال

فادسپه و نهران از بناهای اوست

بعد از هر مزبور درش نرسی بن بلاش سلطنت یافت حکمرانان بپا مقدس بناسنت حاجتی که بلاش
از ایشان کرده بود هدیه رسول بدر بار او فرستادند مدت سلطنتش چهل سال و بعد از آن
پادشاهی کرده

بعد از نرسی فیروز بن هر مزبور پادشاه شد که جستان و ارمن را به تکران که مردی کلاور بوسپر و فرمان
داد لشکر به ارزن الرقوم و شام کشد و آن نواحی را منصرف شود امرای مشور بخانه روم که این خبر
شنیدند قشونی بسپه سالاری سیلا بچنگ تکران فرستادند و او تکران را از تصرف شام مانع آمد
چون میخواست جمهور روم را بر اندازد و خود بسطنت پردازد بعد از چند جنگ با تکران بر وی
الکبری مزاجت نمود فیروز چون پادشاهی ظاهر بود مردم در دارالملک ری بر وی بشوریدند و خلعتش
نمودند و چشمش را میل کشیدند و فرزندش بلاش را بجای او نشاندند مدت سلطنتش هفده
سال بود

بعد از فیروز بلاش دوازده سال سلطنت کرد و تکران را حکومت کر جستان و ارمن داد و حکم نمود
منع رض بلادی که منسوب بدولت روم است قشود بده لار در فارس و ساخنه

بعد از بلاش خسرو بن بلاش بن نرسی پادشاهی یافت و در دارالملک ری در قصر رفیع که او را بوبلهو
لعب شرب مدام پرداخت و از هیچگونه مناهمی منع نشد با خواهر خود هم بسیر شد و مهر و شیر
او بر گرفت از هر کس بجهت میشد او را شکنجه میکرد و از بام قصر بر می افکند یا پنی که در این وقت سر
دولت روم بود قصد شنجیر ارمن و کر جستان نمود تکران این مطلب را بعرض خسرو رسانید خسرو
حکم کرد لشکر آذربایجان بمعاونت تکران روند تکران با قشون ارمن و کر جستان و آذربایجان ببرد
الرقوم با استقبال پاپنی شنافت و در آنجا جنگ سختی کردند تکران شکست خورد پاپنی او را غافل
نموده بار من و کر جستان آمد و مردم بضر بشمشیر مطیع ساخت و آن نواحی را بنصرف او در آمد
خسرو که رعایا و اهالی از او رنجیده بودند و بدین واسطه ضعیف گشته نتوانست تلازم کند و ارمن
و کر جستان را باز پس گیرد و بعد از چهل سال سلطنت بمراض اسهال در گذشت

بعد از خسرو بلاش بن بلاش بن فیروز بن هر مزبخت سلطنت جلوس کرد در زمان او عمال اگوش
(اغسطس) که در این وقت سلطنت رومیه الکبری داشت از ارضی شام قصد حیره کرد و در عراق
عرب را مستحضر نموده بتسخیر ایران پردازد مالک بن فهم حکومت حیره داشت بدربار بلاش آمد و



بعضی سایندها را لشکر جرار از دیار بکر و عراق عجم فراهم کرد، چند بار با سپاه کوششها
و اغلب غالب آمدن شبی در خواب دید فرشته با و فرمود مرا تو بدست کسی از آن نابود موم بود
روزی در سراپرده برستون چهره نیکه داد ستون بر سرش افتاد و در گذشت مدت سلطنتش
بسیست چهار سال بود

بعد از بلاشان پسرش اردوان بسیر پادشاهی نشست و او شهرت بلند قدر بود مردم عرب او را
احمر لقب داده بودند پس از نظم ممالک و شعور و سفیر بدربار اگوستا امپراتور ممالک ایتالیا
و بعضی ممالک فرنگ و مصر و شام و یونان و ارمن فرستاد و پیغام داد آنچه دولت روم از منصرف
و بلاد ایران گرفته باید مشرد نماید و اسرای ایرانی را رها کند و اموال منتهوسه را باز پس دهد
تا بدین مودت مستحکم باشد اگوستا چون شهادت جلادان اردوان را میداشت اراضی را
تفویض کرد و مردم و مرکب آنچه گرفته و برده بودند پس داد لهذا صلح کردند و دوستی فیما بین
استوار شد چون سهزده سال اردوان بن بلاشان سلطنت نمود اردوان بن اشغ او را مقهور
ساخت و خوش شهر باری پرداخت در زمان اردوان بن بلاشان سه سال خشکسالی شد و مردم
بزحمت محظوظ و غلامان را کشتند

چون اردوان بن بلاشان مقهور اردوان بن اشغ شد سلطنت از آن خاندان باین دوستان منتقل
گردید اردوان بن اشغ از بزرگ زادگان ایران بود و نسب او بفریدون بن کاوس میرسد در مملکت
ری میریست و حشمی بسیار داشت و در حضرت اردوان بن بلاشان او را مکانی لایق بود چون بدو
کارش بالا گرفت باصناد بدعجم بساخت و بر اردوان بن بلاشان بشوید و بر سر او ناخن و حلقه
ری با او جنگ سختی کرده لشکرش را منهرم و خودش را مفعول نمود و ناج خسرو بر سر نهاد ملکر داد
و حکام ایران تمکین او کردند و در مواقع لازم به کمک او پرداختند و او را اشغ اینان گفتند
و اشغ معربا اشغ است با جمله اردوان نامه به اگوستا قیصر روم نوشت و با او عهد مودت محکم
کرد مدت ملکش بیست و سه سال در عهد او بیشتر از مردم ایران آیین نب پشته گرفتند

بعد از اردوان بن اشغ برادرش خسرو بن اشغ سلطنت یافت و ری را دارالملک نمود و در عهد او
تبریس قیصر روم و ایتالیا در گذشت و کالاقولا بجای نشست خسرو برای نهیست سفیر با هدایا
بایطالیا فرستاد و با او عهد مودت محکم کرد و بر اعمال خویش که در ارمن و جبر و سایر ممالک بودند
استیلائی تمام حاصل نمود مدت سلطنتش نوزده سال بود

بعد از



بعد از او بلاش بن اشنان پادشاه شد جد پنهان لایرش که در این وقت سلطنت حیره داشت با او از در
ضراحت آمد و هدایا فرستاد و عهد او زن در ایتالیا قیصر یافت بلاش بن اشنان رسول
بدنار او مأمور نمود هینت گفت و کار نمودن گذشت

بعد از او پسرش کورد بن بلاش سلطان کرد بد در زمان او پسرش ایتالیا و دیگر ممالک قیصر یافت
کورد رز سفیر بدنار او فرستاده عهد نمودن بست و پسرش بجز خونخواهی بجز مظلوم از اغریس
ملك بود خواست لشکر به بیت المقدس کشد آنجا را خراب کند از کورد رز معاونت و همراهی خواست
کورد رز حکم کرد عمر بن عبد سرمد خوش را آماده دارد و اگر قیصر خونخواهد از حیره بجزرت او فرستند
خود او نیز سپاهی را بسته از راه اهو از شوشتر بخدمت قیصر فرستاد و او کابیت المقدس بست
مدت ملك کورد رز سی سال بود

بعد از او پسرش پیرن پادشاهی نشست و بناد امیشن که در این وقت ملك روم بود عهد نمودن
حکم کرد مدت پادشاهی پیرن بیست سال بود

بعد از او پسرش کورد رز بن پیرن سلطنت یافت و بعضی از ممالک ایران از قبیل ارضیه و حیره که ترازا
امیر الطور روم از تصرف پیرن بدو کرده بود کورد رز مجدداً بگرفت عمر بن عبد خراج گذار او کش
و ترکوزین غابور که حکومت ادونا پیمان داشت طبع او کرد بد مدت سلطنتش ده سال بود
بعد از او برادرش نرسه بن پیرن پادشاه شد و او مدتی راحت و ست بود و پنج هزار میل مفرط داشت
لهذا ملقب بشکاری کرد بد مدت ملكش نازده سال بود

بعد از او اردوان پسرش پادشاهی یافت وی از همه ملوک الطوائف اشکانیان بزرگتر و سرفرا
بملك ایتالیا بخدمت حدین قیصر فرستاد و عهد و ستی با او استوار کرد در زمان او اردشیر
بابکان قوت گرفت و اردوان را در میدان جنگ بکشت و دولت اشکانیان را منقرض ساخت
پای تخت اردوان شهری بود و گاهی به او از سفر میکرد مدت پادشاهی سه و یک سال بود
پوشیده نباشد که مرحوم لسان الملك طالب ضمیمه جلوس اشکان اول را در پنج هزار و دویست و نود و نه
بعد از ان هبوط آدم نوشتند و چون مادر این خلاصه مدت ملك هر پادشاه را نوشته ایم معلوم
میشود که جلوس هر یک چند سال بعد از هبوط است اخضر ابشکر از پیرد انجمن انبی کلامه
در تاریخ منتخب مستطوره است که اسکندر قبل از آنکه راه جهان بدو پسر کرد ممالک ایران را به
امرا که مقهور کرده بود تقسیم نمود و آنچه از ایشان کوفته باز پرسید و مقدر داشت هر یک مقدار



معین لشکر باشند کوبند اینکار را بدستوار سلطو کرد چه او میدانست که امراء
 مزبور را در مزاج اهالی ایران رسوخ تمام است کشتن آنها خلاف عدالت میباشد و اقبال آنها
 اسباب اقبال اهل مملکت باید آنها را طوری نگاهداشت که مایه منفعت باشند و مضر ^{دشمن} در ^{دشمن} ^{دشمن}
 منصور نباشد اسکندر پیر وی بخت اسناد و وزیر خود نمود لکن بعد از مرگ او امرا بخلفای او
 تمکین و اطاعت نکردند باین خود اتفاق نموده دولتی ترتیب دادند که در واقع نوعی از جمهوری
 بود بعضی اوقات با هم متحد و گاهی مخالف و ضد و با این حالات و تغییرات مختلفه دره ملوک الطوائف
 بعد از اسکندر در ایران زیاده از سیصد سال امتداد یافت

بعضی از مصنفین نقل از مورخین یونان کرده گفته اند ایرانیان با بلاد شام بعد از فوت اسکندر
 سلوکوس نیکاتور که از سردارهای معتبر بود تملک نمود پس از او انطیوخوس سرجای او برگرفت
 چون او درگذشت انطیوخوس شوس بر سر پادشاهی و سر کرد در عهد این پادشاه یکی از امرای
 خراج گذار که اساس نام داشت خروج کرده آگائوکلس را که از جانب انطیوخوس فرمانفرمای ایران
 بود بکشتن و راپت استقلال برافراشت و این اساس هر سلسله اساسی است که در پارتها
 سلطنت کرده و نسبش به اشک از سلاطین قدیم ایران میرسد صاحب بنه الثوارین میگوید
 اساس پارتیان گفت چون دارا از اسکندر شکست خورد عم من دارای اکبر درفش کاوایی را
 از میان برده پنهان ساخت و آن حال نزد من است ایرانیها که این شیعه اند با و کردیدند کار او فوت
 گرفت و بعد از غلبه بر آگائوکلس قتل او را پای تخت خود قرار داد و بحکام ولایات پیغام
 فرستاده گفت در جنگ با او کلد سلوکوس مرا معاونت کیند اگر بمقصود رسیدم از شما خراج بگرم
 و فقط بر رئیس بودن بر شما فایده باشم و شما از تبعیت خارجیه بیرون آید حکام مزبور گفته او را
 پذیرفتند و ملوک الطوائف در ایران شروع نمود

یکی از مورخین میگوید دولت پارتها هیچ سلطنت شمت شد بنابر این معلوم میشود مقصود
 از پارت با پارتها ایرانیانست اما نکانده کوبید این مورخ سهو کرده یا در عبارت مسامحه نمود
 باید گفته باشد سلاطین پارت با پارتها هیچ سلطنت منقسم کردید چه مملکت پارت شمتی
 از ایرانیانست و غنیمت ذکر حدود آن بناید

دیگری بنویسد بعد از اشک و تیم شاپور پادشاهی یافت و مدتی با انطیوخوس بزرگ جنگ کرد
 و مکر را از او شکست خورد و عاقبت کار بمصالحه انجامید و در این صلح و معاهده انطیوخوس بر



مالک پادشاه و هیرکانیا حقی بکمرسانید

بعضی اشکانیان و اشغانیان زاد و سلسله نوشته و گفته اند اشغانیان معاصر اشکانیان بوده اند صاحب تاریخ گزیده میگوید دارد و آن پسر اشغ که سلطنت اشکانیان را برانداخت پیش بیکاروس میرسد در تاریخ جلاله میگوید اشغانیان و اشکانیان هر دو از یک سلسله اند بجای آنکه از او باب خبر و اصحاب میر بکلی منکر اشغانیان گشته اند

سرجان ملوک در تاریخ خود میگوید از فوت اسکندر تا سلطنت اردشیر قریب پانصد سال میشود و این مدت متمادی از تاریخ مشرق افتاده و حال آنکه چون مسطورات رومیان را ملاحظه کنیم اینهم ایرانیان باید بوقایع مدت مزبور فخر نمایند و پادشاهان پارت که سرور در تاریخ ایران اسمی ندارند همان سلاطین بودند که مدعی اقتدار و صیقل با آنها بر ابروی مقاومت نموده اند بلکه مکرر بر حساگر و محو غالب آمدند و این تنها از شجاعت آنها نبود بلکه طریقه حرب مخصوصا تبر انداز و پارتها و چیزهای دیگر نیز مدخلیت داشت و در هر حال معتبرترین از سردارهای روم و قبی سخی از جنگ با پارتها میباشد و حتی الامکان نشان داده میگرد

نیز سرجان ملوک میگوید پارتها از دریای خوز تا خلیج فارس بار و میها حدود داشته و اینغریزها را از کوته ها بلند خشک و دره های پنهان و سر بهج و دشت های قفر و بیابان این قشون روم بهر طرف رومیت نمود پارتها نواحی را از آذوقه پاک میکردند و این نیز بکفر غلبت شکست رومیها میگردید جلال الدین میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه در نامه خسروان که نگارش شهر فارسی گوید نخستین اشکانیان را فریگان از اس خوانند که پسند سزای بود از ایران و برخی بر آنند که از یزدکان پارس بود که این سرفروین و از چنگ سلوکوس سردار اسکندر به فرین آورد و پادشاهان روم همسایه شدند و پیشتر یا ایشان در کارزار بودند و بیت و پنجاه سال پیش از عیسی بمخت فشت پس از گرفتن هم ایران آسیای بزرگ را نیز بچنگ آورد پای تخت در معان داشت در سال و پست و پست شش و سیصد سال و در آن شاه ایران کوته شده شهر ناری اینسانان بناسانان رسید و این گروه بی و پنج تن بودند که در ایران شهر ناری کردند نگارنده گوید با آنکه شاهزاده جلال الدین میرزا خیلی مختصر از اشکانیان نوشته بر آراء صواب دور نبوده اگر چه در همین مختصر مبلغی مناسحه هست اما محمد مهدی از باب اصفهانی را عاظم فضلا و مصنفین عصر که در تاریخ و جغرافیا مخصوصا مهارت بجای دارد میگوید ملوک الطوائف ایران

که مابین کیان و ساسانیان بوده اند و طایفه اندا ولی را اشکانیان خوانند و دویم را چون نامی
 نمیدانند بقریب همین اسم اشغانیان میگویند و این هر دو طایفه قریب پانصد سال در ایران فرمان
 بوده و اول شخص طایفه اولی اشک نام داشته و از نژاد پادشاهان نبوده بلکه تحقیق یکی از فضلا
 انگلیس ساکن یکی دنیای شمالی که کتابی در تحقیق اصل و نسب طوایف رگوز همین نوشته و حیل
 محقق داناست کمال دقت را در تألیف خود نموده اشک اول را از اهالی داغستان آنطرف دریند
 بوده بعد از آنکه ظلم و بیجسای خلفای اسکندر که مدت پنجاه سال بدو ن دغدغه حکمرانی ابران
 اکثر مردم را بسنو آورد این اشک که مردی دلیر و باهمت بود بر آن طوطوس سیم پادشاه از خلفا
 اسکندر خروج نمود و مردم ابران بملا او گریستند جمعی عظیم دور او فراهم آمد و میان اشک و
 آنطوطوس جنگی بزرگ واقع گردید آنطوطوس که مقدمه دعوی خدائی را ترتیب میداد و خود را نیوس
 در آن جنگ کشته شد و خلیش بجانب شام و انطاکیه گریختند و دست ششم اهل یونان از ابران کوا
 گشت و دیگر بخیال آنجا نیفتادند اما اشک چون مردی دانا بود میدانست با وجود عدم نژاد خاندان
 شاه و ترک بودن سلطنت تمام ابران را پارسیان با و نخواهند گذاشت و تمکین او نخواهند کرد
 لهذا یکسایکه تقویت اعانتا نموده بودند در رعایت نموده هر یک را قطعه از مملکت ابران داد
 و خود قسمت بزرگتر را گرفته مقدم و رئیس کل گردید مشروط که در جنگ دشمنان هم پیش
 خارجی را بملکت راه ندهند و نگذارند و هم بطور اولاد او نسلاً بعد نسل سلطنت نموده و
 دیگران با طاعت آنها بودند و بار و میان که طمع بایران داشتند جنگهای مرده کردند و باز عا
 ایشان پراختند اهل ایران را هیچ وجه زکنازش حالات آنها خبری نیست اقرار و میان فضایل
 خود را از انطایفه ثبت کرده و تفصیل داده اند جنگ زولیان و غیر آن مشهور است و حیل نقل
 دارد و مقدمه این طایفه که از نژاد اشک بوده اند زباده از دو پست سال ریاست نموده
 و بعد منقل بطایفه دویم گردید این طایفه از نژاد پارسیا بوده و باز بهمان فاعده حکومتی
 نموده و اکثر با اهل دوم جنگ داشتند و در اغلب معارک بندابیر عاقلانه و مهارت درین انداز
 فایز آمدند و در آخر زمان لشکری هشتاد و بیست و هفت هزار نفر و جنگی و باج و خوارگی
 نمودند و حال بر اینموا بود تا زمان خروج اردشیر بابکان که از نژاد کیان و بنیره دختر
 بابک و پسر ساسان نام داماد بابک مذکور بود مرد دانه جوانی عاقل و باکیاست از مدبرین
 بشمار می آمد در کرمان خروج کرد و اردوان مقدم ملوک الطوایف لشکر بر سر آورده در صحرای



هر مؤمن اعمال کرمان چنانکه عظیم مبادی ایشان واقع شد لشکر اردوان مفهومی و خودش نیز کشته
 اردشیر باقی ملوک الطوائف را از میان برداشت و خود شهنشاه ایران گردید و او اول کسی است
 در دنیا که نام شهنشاهی را و گذاردند و در القاب و بزبان قدیم هلووی نوشتند (اردشیر بابکا)
 ملکا ملکان ایران و ایران (یعنی اردشیر بابکا) شهنشاه ایران و غیر آن و الف و نون آخر بابکان الف
 و نون نسبت است مختصر یعنی اردشیر سلطنت ملوک الطوائف بر افتاد و مردم از ستم آنها فارغ
 آمدند انتهی

نکارنده گوید این بود تمام تحقیق مصنفین عرب و عجم از اوایل و اواخر باب اشکانیان و تحقیقین
 دانستند برای یک طبقه سلاطین نامی ایران که سالیان در این ممالک و مضافات سلطنت نموده و در آن
 آنها مشغول بمغازی و مفاخر و آثار و مآثر بوده این شرحها مشبع و کافی نیست علاوه بر این که اینها
 مظلم حوادث و اغراض مانع وصول اشعه حقایق گردیده اصل مطالب مجهول و فروع آن مجهول
 و گذشت اعصار و احوال که مجبور بر محو نمودن هر گونه اثر است سپرده ها بر روی شاهد این مطلب
 انداخته و بخوی آنرا منسور و محجوب ساخته که دیده را امید بیداران نمانده و هر خواننده بعد از
 تعمق بسیار آیه باس خوانده اما از آنجا که امر و مطالبان معرفت و آگاهی برای فهم یک مطلب خود را
 بر آب و آتش میزنند و راجلاً از مشرق بمغرب میروند این بنده بمقدار که دوستدار اهل علم و
 دانش است هواخواه رهروان راه بنفش فریضه ذمه خود می شمارد که در حل این معما از بذل جهد
 و تریک آسایش و جد کمال چیزی فرو گذار نکند اصل و فرع و جزء و کل تاریخ اشکانیان و اصل و
 نسب و عواید و رسوم ایشان را از رو اسناد و محققان که بهجت فاضلان مجد و نافعان کار دان
 مستعد بدینست آمده باز نماید و این در سینه و ایراد و مقبلان و خواهشمندان کمال بکشتاید و
 الله و حسن توفیق پس ابتدا فصولی در مولد و نژاد و عادات و آداب و احوال و البسه و اسلحه
 و دین و آیین این طبقه سلاطین مینویسد پس از آن بشرح سلطنت هر یک میپردازد امید که این
 قلیل زحمت در عالم علم و مجمع انسانیت مقبول افتد و صاحبان مدارک عالی و مشاعر مضبوطه
 قبول شود

فصل چهارم
 در تحقیق نسل و نژاد قوم پارت که سلاطین اشکانی ازین
 طایفه بوده اند

منابرین از مورخین که تاریخ را از افسانه جدا کرده و بدلائل علی غایت و سبب آنرا باز نموده بدو رسته
 رسیده و نمیدانند که سلاطین اشکانی برخلاف عقیده فدائیان اصلاً و سلاً ایرانی نبوده بلکه از
 طایفه تورانی معروف به پارت که تلفظ صحیح آن پارت بنائی مثلث است میباشند و در اصل و
 نسب این قوم تحقیقات اینفیه و شواهد بینه از قول علمای فن دارند و از آرای آنها اگر چه خالی
 از اختلاف نیست بحقیقت مطلب مکتوف معلوم میگردد و شرح آن از فرار از بل است

آنجا که در اصل و نژاد بشر و تفرق و انتشار آن استقصا نموده یافته اند که مردم روزهایی سر شعبه اند
 شعبه اولاد سام و شعبه از پت حام و شعبه سیم فرزندان یافت اند و سام و حام و یافت پسران حضرت
 نوح علیه السلام بوده اند و یکی از شعب ثلاثه را که فرزندان یافت باشند اسکیت نامیده اند و بعضی
 از اهل فرنگ اسکیت است تلفظ می نمایند قوم است پوزد پری قوالد و تناسل و
 تکثر اولاد و احقاد قبایل و سلاسل عدیده کثیر تشکیل دادند یکی از آن قبایل طایفه پارت
 است که سلاطین اشکانی معروف از انطاویه بوده اند و مورخین عرب و عجم و اخباری در دست از آنها بنویسند
 تا نایان سابق بر ملل از روی اسناد فارسی که در مقدمه ذکر آن شده احوال آنها را نگاشته من جمله بعضی
 از محققین گفته اند طایفه پارت که یکی از قبایل اسکیت بوده اولاد پارتی یا آپارتی نام داشته
 و ستم از آنها از سمت شمال دریای آرف جلای وطن کرده بایران آمدند و قمت عمده در همان
 حدود ماندند

هندکش

ماهندکوه که سر از آسکند
 محض تعلق بان پادشاه این کوه را
 قاف نامند و قاف همان قفقاز است
 و از آن پس مورخین و علمای جغرافیه
 بونان و روم آنرا قفقاز هندک
 گفتند اما پیش از آن نویسندگان
 یونانی از قبیل هرودوت و غیره آنرا
 پاروپامیر یا پاروپامیر می خوانند
 و آن انجبال عظیمه مرتفعه هندک
 است که گاهی است که از حد ایران
 شروع شده و تا سواحل هند رود
 پنجاب امتداد یافته و در سمت جنوب
 از کشت و زرع و شمال افغانها
 نیز اینکوه دیده میشود
 کوه هندک و وصل است بکوه
 هیمالیا و از دامنه جنوبی آنکوه
 رودخانه های بسیار رود اخل
 بستر همچون میشود و مرتفع ترین
 قله آنکوه هفت هزار و دویست
 متر ارتفاع دارد

برخی گویند پارتها از ملل چرچیت اسکیت جدا شده بخراسان آمده در آنجا سکنته گرفتند
 یکی از مورخین میگوید اسکیتها که یکی از شعب ثلاثه بنوع بشر میباشند از جنس مردم گندم گون به
 شمار می آیند و قبایل و طوایف عدیده بوده به افغانها قرون اولیه بشهر نشینی و مدنیت میل
 نداشتند بزیر چادرها بسر میبردند و گله داری میکردند پس ستمه نقل مکان می نمودند و عرصه
 نقل و انتقال آنها و ادبهای مخرج زود ربای میا بوده مردم اینطایفه را قفقازیه های مغرب
 می گفتند و جهت آنکه آنها از کوهها قفقاز بفرنگ رفته اند و قفقازیه های مشرقی سکنته
 هندوکش میباشند چه اینکوه را قفقاز مشرق و قفقاز هند نامیده اند در اینصورت اکثر اهل
 فرنگ را با پارتها نوعی اخوت است چه هر از قوم اسکیت اند و معرفت باحوال طوایف اسکیت را
 اهمیت زیادی است و بر ماست که بتحقیق حال آنها بپردازیم
 محققان از اهل فرنگ میگویند سلسله نسب اسکیت بن نوع منتهی میشود و یافت از جانب
 پروردگار



پرو در کار بکثرت در پست بشارت یافته بود (این بفره ناظر است بآنکه بیست و هفتم از فصل نهم سفر
تکوین تورات که میفرماید خدا یافت را توسیع بدهد و در چادرها سام بنشیند و کفان او را بنده
باشد) اخلاف یافت اگر چه برتر از اولاد سام و حام برادران او و باز دهاد گذاشتند اما بعد از
آنکه کثرتی بهم رسانیدند رفوت و اعتبار از بنی اعوام خود در گذشتند و مرتبه حاصل نمودند مردمی
که در فنون فضایل بفریبنا کامل شده بعد از کنجکاوی در پنج و بنامهاست و آبای ملل و نیل معرفت فابل
خود فابل کرد بلکه از فرزندان یافت و از جنس اسکیتانند با اسکیتها سمی برادری دارند و
میگویند پدر ما از دو برادر خود سام و حام دیرتر تمام خود فابل گشت یعنی در پاره او پس از ذریه
برادران او و باز دهاد اما بعد از زیاده اولاد او برای فرزندان برادران پیشه بنکوشند
و در آید که ابواب معارف و فضایل و صنایع و بدایع بر روی آنها باز کنند و ایشان را با وج عالم
افسانیت و رفاه و حریت صعود دهند

هر دو که او را ابوالنارنج یا ابوالمورخین گویند میگوید اسکیتهای بزرگ که نیز معروف به مساکین
مباشند در زمان قدیم بامهرها محاربه داشته و بطور یقین سلاطین مصر که بنام رعاه یعنی شایان
مشهور شده اند از طایفه اسکیت بوده اند

اکثر فضلا تصریح کرده اند که اسلا و هایغه صفالبه و اهالی آسپای صغیر نیز اصلاً از قوم اسکیت
هچنین طایفه سلک را که فرانسه ها قدیم باشند با اسم هنگ در منی نام برده و گفته اند سلک و
اسکیت و گت همه لفظ بوده با اختلاف تلفظ تغییر کرده اما یکی از دانا بان مساکن سلک و اسکیت را
مشخص نموده میگوید اسکیتها در حوالی بحر خزر و دریای سیاجا داشتند و طایفه گرمی و سلک
و گلهایغه فرانسه ها قدیم نزدیک بمصرت و داناوب خاک فرانسه سکنه گرفته و بعضی از آنها نیز
در جنگهای مازندران و استراباد بوده اند

بطلمیوس عالم معروف مصر ملل سلک را با اسم ساک و تپشان و سلک اسکیت نام برده و او و سیما
از مصنفین اهالی خنای اکثر از طوایف ثائرا را از قوم اسکیت دانسته اند

ملاک برین از مشاخرین علمای فرنگ که در اصل نژاد ملل مهارتی کامل داشته گوید جمیع ملل را و
از نسل سلک بوده اند و بنا بر شرحی که پیش ذکر شد سلک همان اسکیت است

بعضی بر این اند که سلک طوایف کنه اصل فرنگ بوده اند اسکیتها بر سر آنها ناخن و بنیاد
آنها بر انداخته جای آنها را بکرفتند چنانکه فرنگ بر بنکی دینار فتنه همکار را با اهالی



امریکا نمودند

استرانی از مشاهیر علمای جغرافیای یونان که شصت سال قبل از میلاد متولد شده کوبداهالی ترا^س
که قسمتی از دومی است بطایفه گت شبیه اند و گت همان اسکیت است که محض شیرینی تلفظ گت
شده است نیز کوبد بعضی از جغرافی دانهای قدیم هم ملل ساکنه در اقطار شمالی را سلت اسکیت
یا اسکیت دانسته اند

دو در مورخ سپیله بنوید اسکیتها مخصوصا از ارمنستان و ایبری عبور نموده اند
پلینی بنوید که انها تمام طوایف با بزرگوار منستان و شمال هند و سنان از قوم اسکیت^ن
بلکه ملل سارماسی و المان هم از همین جماعت میباشد
اکثر مصنفین گفته اند ملل فرنگ بطور یقین از آخرین هجوم جماعت اسکیت بآن اقلیم تشکیل یافته
باسم ژرمن و اسلاو در مالک اروپا منتشر شده اند و پیش از آن هم بآن اقلیم مهاجرت کرده
و حمله کرده بودند

یونانیها و رومیها اهالی هند و یائی و طوایف تورانی را از یکجمله از قوم اسکیت^ن
و گفته اند اسکیتها طوایف صحراگرد بوده بعضی از آنها زچاد در منزل داشته برخی در گورها
والا چپنها و با حاصل گله های خود معاش می نموده اند و مردمان بی تربیتی بوده و زندگی
خود را به پشت اسب بسر می برده اند

بعضی اسکیتها را طوایف صحراگرد شمال شرقی اروپا و شمال غربی آسیا و اجداد سارماسها^ن
یکی از مورخین بنوید اسکیتها از یک طرف تا حدود چین و از طرف دیگر تا حوالی طرایزون^{سکن}
داشتند و اکثر نفون مورخ معروف اسکیتهای حوالی طرایزون را تاهیانامیده است
بعقبه بعضی اسکیتها در هزار و پانصد سال قبل از میلاد بآسیای صغیره و یونان رفتند
پانصد سال بعد بطرف ایطالیا و المان حالیه رفتند

نیز هر دو میکوبد اسکیتها از طرف شمال ایران بطرف فارس و کوه ففاز حرکت کرده اند شاید
مقصود شمال شرقی ایران باشد نیز در کتاب چهارم خود در صفحه ششم میکوبد اسکیتها خود^{را}
اسکولت می نامیدند و المانها آنها اسکوبونان گفته اند

در کتاب لغت ایتره بنوید اسکیتها طایفه بودند در شمال شرقی آسیا و اروپا و مردمان
خسته بودند و نجشونت و خود را بی ضرب المثل شده چنانکه وقتی روسها مسکو را بر غم اف



نایبونا و لاتش زدند گفتا پنهانها آدم نیستند اسکت اند
اسکتها را چینیها سزا میدهند و بعضی از پونا پنهانها ساکاروکی گفته اند
دپودرمیکو بدطایفه اسکت ناسواحل هند سکنه دارند

پیکته از دانشمندان فرنگ که در سال هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات نمود کاتبی
در احوال ملل قدیمه اسباب مهاجرت آنها نوشته و اسم آنرا ابر پرنه اند و ابر پرنه یعنی اصل ملک
هند اروپائی گذاشته در آن کتاب طایفه آریا یا آریه را به هشت شعبه و بیست و سه سلسله منقسم
نموده و گوید از اینجمله نیز بیست و دو شعبه دیگر منشعب شده و یکی از آن شعبه ها اسکتها را
دانسته و شعبه دیگر ایرانیها را

در نواریج قدیم هند مکتور است که فریدون پادشاه عجم ایران و توران را از هم جدا و قسمت
کرده هر قسمت را بیک پسر خود داد و کوه توروس و کوه سینه هنوز موسوم به تور (طور) و تور
و جماعت هند ایرانی که با اسم ساک و اسکت معروف شدند تمام جبال ففقا از انصر گرفته
در آن سکنه گرفتند و پوشیده نیست که این گفته نزدیک بهمان حرف است که در نواریج عرب عجم
نوشته شده میگویند فریدون ایرانی را به پسر خود ابرج داد و توران را به پسر دیگر خود تور بخشید
و ایران را از اسم ابرج این نام یافت و توران از اسم تور

یکی از محققین گوید جمشید در اصل زاما شایست بوده یعنی اسکت و درخشان و این مناسب است
با آنچه امر و زدر معنی جمشید میگویند و بر این اند که شاید آفتاب است و جم چون تابج درخشنده
داشت با این اسم موسوم شد پس در این لفظ جمشید باشد با زاما شایست درخشنده که ملحوظ است
و معلوم میشود که جمشید هم از قوم اسکت بوده

هر دوت در آنجا که اسامی طوایف ساکنه در مملکت سبئی را میبرد میگوید یکی از آن طوایف موسوم
به ابرک میباشد و پیونوس مالا از علمای جغرافیه درمن که در سال چهل و سه میلادی کتابی
در جغرافیا تالیف کرده ابرک را تصحیح نموده گوید صحیح آن ترکوا و ترک است و اهل فن این تصحیلا
تصدیق و محسین کرده اند

نیز هر دوت میگوید با خرم و مساکت یعنی اسکتها مقدار زیادی طلا داشتند و نویسند دیگر
گویند که های جماعت اسکت از رود سچون سیراب میشدند و این طایفه در این رود
سفر داشتند



آمین هارسلن مورخ لایتنی که در سال سیصد و بیست و یک میلادی متولد شده کوبد اسکیته‌ها و
ایرانی‌ها از یک نسل و نژادند

آنکیل دویارن که در سال هزار و هفتصد و سی و یک مسیحی در یار پس متولد شده و از اصناف
اقلیم آسیا اطلاعی کامل داشته تقویم قول هو مر شاعر معروف یونانی را کرده کوبد ارباب
انواع اسکیته‌ها و ایرانی‌ها شبیه بهم بوده است

دیگری از اهل خبر میگوید مدتها یعنی هالی عراق عجم و آذربایجان که در لشکر کشی‌ها با اسکیته‌ها
همراه می‌نموده ایرانی‌های بودند که بشهر نشین و انتخاب مکنه جیده میل داشته اند و ایرانی‌ها
ساکن بلاد که با اسم زند معروف شده خود را از قوم اسکت می‌دانسته اند

دانشمند منوچید چندان قبل از میلاد مسیح علیه السلام اسکیته‌ها که داهیه‌ها باشند در سواحل
جنوب شرقی بحر خزر سکنی داشتند و هنوز بلاد آنها را دهستان می‌گویند و دهستان مخفف
داهستان است

غرض از این طول کلام و نقل اقوال آنکه مطالعه کنندگان بنظر تعویذ و کلمات کا بر قوم و اساتید
دیده بدانند سرزمینی که قطعه از آنرا ایران و ناحیه را توران می‌گویند چون نگاه قبایل اسکیته‌ها
صحرا نشین بوده و آنطوایی که از پشت پاشت بن فوخ آمده در اصفاع این دو مملکت بیلاف و
فشلاق می‌نموده اند یعنی از کوه هند و کش طجبال ففقا از کنار فراه تا ساحل رود سند این
جماعت گاه و بگاه مضرب چام خود داشته اند و بسیار از آنها بفرنگ و سایر ممالک مهاجرت
اما این مطلب از ما نحن فیہ خارج است و از آن سخن نمی‌گوئیم مطلب ما اینست که اسکیته‌های منتشر در
این دو مملکت یعنی ایران و توران را وطن اصلی همان توران و سواحل چین و سیچون و آنحدود
بوده از آنها جماعتی که با فضای طبع و طبیعت بظرافت و لطافت مایل بوده اراضی ممالک ما را که
بایران موسوم است حسب التئاسب پسند کرده از رملهای موج طوفان زای ترکشان حاله با
توران اعراض نموده در این ناحیه حل اقامت انداختند و بنای ساخن شهر و شهر نشینی گذاشتند
و خشنه‌ها آنها در جزایر بری آن داشتند خنجر ساینه چادر و پیشانی شکار و حشبان و آزار
همچنان و آب چین و سیچون و کریمکاهها کوه و هامون را اعظم نعمت پنداشته با آنهمه معرکه
بساخند و پیوسته شهر سوناخند معین است کسان هم وقتی دارای اورکچ و کات با امثال
و نظایر آن شده بعبارت دیگری چین کریم شهر و قصب بخود دید لکن منشأ آن رشک و

و هجشی

هو مر

شاعر یونانی در سال هفتصد و
قبل از عیسی زندگانی داشته
و در کتب عربی عجم او را او پیر
منوچیند و او را اهالی فرنگ
خاصه یونانی‌ها چنان دانسته که
فر دوسی علیه الرحمه را



و همچنین با نوع شیراز و اصفهان و جنس نزد و کاشان بواسطه کشتهای خوشنموا شدند از برادران
خو که لطیف طبعی داشتند باز مانند برخلاف طبعیت خود کار کردند و مختصر زادگان یک چشمه شکم
با اختلاف طبعیت و جنس باید و طایفه شدند تورانی و ایرانی و خود لفظ توران و ایران از آن
واضح این گفتار است چه توران مشتق از تور *tur* است و تور بلغت سانسکریت بمعنی حلد
و شایسته و از این ماده است *tutura* و *tutura* بمعنی شتاب کردن و تور
turan بمعنی شایسته و تور *turaga* بمعنی تند و است تند و تور از آن با نور *turan*
turagin بمعنی سوار یا آزاد و تورانی گاما *turaygam* بمعنی سب یا سوار یا آزاد
و توران *turana* بمعنی شتاب و در لغت زندگی تویر یا *tuirya* صفت است از تور
tura یعنی جنس تورانی و مخفی نمائند که لفظ توران چنانکه ذکر شد باشد سانسکریت
بوده بعد زندگی آنرا قدری تحریف کرده و داخل در لغات خود نموده است بعضی گفته اند
که توران مشتق از تور *tura* میباشد و این لغت زندگی است و معنی آن شتاب و تند رفتن
سوار است و مفسر سلسله و طایفه بدو و وحشی و شکارچی میباشد اما لفظ ایران از لغت
آریا *aria* که بمعنی کار و زحمت و زراعت و شهر نشین باشد ساخته شده و آخر الا بر باید
گفتن ایرانیها اسکیت های لطیف طبع بوده و تورانیان اسکیت های خوشنم و جنگی و ایند با هم مخلوط
و در برتر کشتان ساکن و آنها بیکه از ما و راء همچون و همچون بملاکت ما آمده اند و افطار آنجا
گرفته بساختن بلاد پر داخت و کار زراعت و سایر شرایط مدنیست و ساخته مشهور به آریا و این
شده اند و از این الفاظ ایران و ایرانی اشتقاق یافته است اما اسکیت ها با ترک ها که در توران
یا ترکستان مانده و ترکمان های حالیه هم یکی از همان قبایل است بعضی تقلید ایرانی شهر نشین
و زراعت پهل کرده بلاد آباد نموده و راه نرفته پیش گرفته اند و برخی مثل ترک ها همان راه اولی
خود را رفته از سواری و شکار و آزار برادران هنوز هم دست نکشیده اند و از همین جنس بوده اند
طایفه غز که بواسطه سوار و فتنار و نا هنجاری بر افتادند و بیکاره از صفحه عالم محو و نابود
شدند و آنها همان طایفه ماساوت یا ماساگت بودند که کجی و بفسدند میرانما از آب و هوا
و سردی با یعنی همچون و همچون کنش و با آنها جنگید و نصیر می شده است که ماساوت ها
قبیله از اسکیت بوده اند و ما مخفف ماساگت که بلغت پهلوی بمعنی بزرگ است و ژت با
کت از لفظ اسکیت اشتقاق یافته یعنی اسکیت بزرگ که مفسر قبیله اسکیت پر جمعیت است



وژت پاکت رفته رفته در زبان فارسی و عربی غرض شده و از این تحریفها و تغییرها میتوان ^{سپنا} استنباط نمود که سبت و اسکیت سینه و سکستان و سکس و سکسار و سکزی هم یک لفظ بوده که با ^{خطا} ام و السنه و اوقات مختلف شده است

چون بصیریح اکثر محققین معلوم شده طایفه که با اسم اسکیت خوانده شده اصلاً و سلاً از ^{نخ} هستند و ضمناً نیز محقق شده که پارتها طایفه از اسکیت بوده حالا باید تقریباً معلوم نمایم این طایفه در چه عصر و زمان از توران با ایران آمده اند و در کدام خطه سکته گرفته و آیا اسم آن خطه پارت بوده آن قبیله با اسم مکان موسوم شده اند یا مکان با اسم آنها نامیده شده است
برعم بعضی ستر ستر که اشهر سلاطین مصر و پادشاه سیم از فرعون دولت نوزدهم ^{سبت} نمک است و تقریباً هزار و پانصد سال قبل از میلاد در گذشته چون بغیرم جهانگیر با سپاه دارند و بر اسکیتها حمله نمود پارتها را از انقیوم جدا کرده و در جبال واقع در مشرق بحر خزر سکته داد ولی این قول ضعیف است و مورخین این عصر و زمان چنانکه فاضل بحر برادر در لسن انکیس معلوم علم تاریخ گفته ^{جک} ستر ستر با اسکیتها از مجولات مصریها دانسته اند و فرضاً که صحیح است هم داشته باشد مراجع از امکان اسکیتها از طرف شمال و مشرق بحر خزر هیچ وجهی ندارد

مالالا از مورخین یونانی که تاریخ منظمی در ده جلد نوشته و از بدو خلف عالم است نافوث ^{رؤسی} بنی امپراطور معروف در سال پانصد و شصت و پنج میلادی میگوید ستر ستر فرعون مصر که از قهرمانان بزرگ عالم محسوب میشود و در سنه پانصد و شصت و پنج قبل از میلاد سلطنت داشته و قتی از توران بمصر مراجعت میکرد شانزده هزار جوان رشید جنگی از مردم توران منتخب کرد و با خود با ایران آورد و آنها را در اختیار مسکن و پورث مختار ساخت و ابرایشان آنها را پارت گفتند و پارت بلغا ایرانی همان معنی اسکیت یا تورانی را دارد اگر این گفته حقیقت داشته باشد تقریباً سه هزار و چهارصد سال است که پارتها با ایران آمده اند و بخ مشارالیه در ذیل این شرح میگوید هنوز آن پارتها در ایران سکته دارند و البته زبان و رسوم و عادات و رشادتها جلاد خود را از دست نداده مردمان جنگی میباشند

در لوحه بزرگی که در بپستون بامردارپوش بن هیناسپه ارای اول منقور شده فطراتی بخط منحنی مسطور است از جمله آن فطرات این عبارتست که با کمال دقت ترجمه شده
دارپوش پادشاه میگوید اینست بالا بکه مطیع من شده و بناییدار موز داس من پادشا



آن ایالات شده ام

پارسا یعنی پارس او را ژا یعنی سوس بایروس یعنی بابل اتورا یعنی اسپری آریا یا یعنی عربستان
مود را یعنی قبط یا مصر

و از ایالات واقع در حوالی دریا سپاردا یونا (ایونی) مادا که مدی باشد ارمینا که ارمینستان
کائا یا توکا یعنی کاپادسیا که فطری است از آسیای صغیر و امر و منعلق است به شصت و نه از ولایات سوس
و فرغانه پارسا را که پارتی و همان قرا که پارتها باشد زارنگا که در اثرین باشد و بعد ها نونج
شوها را واکه آری باشد آواران مپا که خوارزم باشد باکتریش که باختر باشد سوگو داکه سغد
باشد گاندارا که ایالتی است بر ساحل هندو سند در هند ساکا که مملکت اسکیتها باشد ناگوش که
مملکت سائاگیدهاست در کابلستان هارا نوا پیش یعنی آراشتری که سیستان حالیه باشد ماکا که
مکران باشد

از این لوحه معلوم میشود که پارتها در زمان داریوش بن هیسنا سپیکانی در ایران بوده و ایالت
داشته و آن مطیع آن پادشاه مقتدر گردیده است

هر دو ت که در سال چهار صد و پنجاه و شش پیش از میلاد تاریخ خود را نوشته نیز از طوابعی که در
تحت حکم سلاطین کیان بوده اند نام برده و از آنجمله است طایفه پارت پس معلوم و محقق میشود که
این قوم قبل از هردو ت از سرحد طبیعی ایران که رود جیحون باشد عبور نمود و با این مملکت آمده اند
اکثر باس طایفه مورتخ مشهور یونانی که در دربار هخامنشیان مستخدم بوده گوید در سلطنت
آستبار ایا آرتی بار پادشاه مد پارتها بر او بشور بدند و طایفه ساسانیان را که با آنها هم
جنس و هم نژاد بودند بیک طلبیدند پادشاه مد بعد از جنگ سختی بر پارتها غلبه کرد و سلطنت
آستبار را هفتصد و هشتصد سال قبل از میلاد مسیح و پیش از پادشاهی آشیاژ بوده

از مطالب مسطوره معلوم میشود که پیشتر از دو هزار و چهار صد سال است که پارتها از
اسکیتهای یورانی جدا شده و بایران آمده چه در پوش اول در سال پانصد و بیست و یک
قبل از میلاد جلوس کرده و حالا دو هزار و چهار صد و پانزده سال شمسی از سال جلوس او
میکرد و در آنوقت چنانکه ذکر شد مملکت و طایفه پارت در ایران وجود داشته و ناسه هزار
و چهار صد سال هم تاریخ این واقعه را یعنی آمدن پارتها را بایران میتوان پیش برد و از اعتبار
قول مالاکا که شرح دادیم اما بالاخر نمیتوان رفت چه اگر ناسه هزار و هفتصد سال بریم مقدار

میشود



میشود با عصر حضرت موسی علیه نبیا و آل و علی السلام و اگر در آنوقت پارتها با بران آمده بودند
و در ناحیه سکنی داشتند اسمی از آنها و ایالت آنها در توران برده میشد و حال آنکه هیچ ذکری
از آنها در آن کتاب مقدس نشده است

اما در باب اینکه مکان با اسم پارتها موسوس شده یا آنها با اسم مکان ظاهر آنست که این مسئله ^{وضوح}
و آشکار باشد و هر کس در الجمله نامی نماید میشود اندیقتن کند که پارتها اسم خود را از مکان گرفته
چه آنها را پارتین بنویسند و این قسم نسبت را السنه شایع است مثل دمن و اقال آن و اکثر از
محققین اهل تاریخ نیز تصریح باین مطلب نموده اند و هم اکنون نقشه ها که وضع قدیم ممالک را
در آن رسم مینمایند ناحیه از ایران را با اسم پارت مشخص میکنند و معهود نیست که اسم
قوم را بجای اسم مملکت بنویسند مگر اینکه سرزمینی با اسم باشد و محل طایفه در این صورت
بنویسند محل فلان طایفه یا بمعنی که اگر مقصود از ناحیه پارت محل اقامت پارتها میشود ^{دشمن}
محل طایفه پارت نه اینکه مثل عراق و فارس و کرمان مطلق بنویسند پارت و چون مسئله واضح
و بدیهی است نهاده از این باطناب و تفصیل نمیرد ازیم و اگر مالا لا موردخ یونان در این باب
سهو کرده باشد باید بکران غلط مطلع با و الفا نموده باشند با بعد مسافت و مکان اختلاف
لغت و زبان امر بسیار عجیبی نیست

و یکن میماند آنکه بعد از ذکر خوا
شد این ناحیه از قوم اسم گرفته
باشد ولی اخلاص پارت اسم
مملکت شده و پارتین اسم سکنه
آن چه پارتین بمعنی پارتی است
که با و نون حرف نسبت است

فصل پنجم در تحقیق مملکت پارت و تعیین حد و حران

بعضی از مصنفین قدیم و موردخین مغرب همان کرده اند مملکت پارت که قوم و سلسله اشکانی
آن توطن اختیار کرده همان پارس است که فارس معرب آن میباشد و سلاطین پارت را همان
سلاطین فارس دانسته اند اما این سهو بیتی است چه هر دو توطن موردخین مخصوصا میکنند و
موردخین ارمنی از قبیل آفانا بخلوس و فسطوس و البره و موسی خورنی و لازار و غیرهم بنویسند
این مسئله بر داخته و باز نموده اند که پارت اقامتگاه اشکانیان بدر پای خزر نزدیک است
و در سمت شرق آن واقع و حال آنکه فارس و جوار دریای عمان میباشد علاوه تمام علمای
جغرافیای یونان و روم تصریح کرده گفته اند پارتی یا پارتین یکی از ایالات پارس است که ایران ^{شد}
روستان موردخ لا ینکه قنانه دوم مسیحی بوده و تاریخ ترک پیمانه را که در قنانه اول مسیحی
میزبسته تلخیص نموده شرح در باب اشکانیان بنویسد و چون آن هر دو با این طایفه از ملوک



عجم معاصر بوده اند آنچه ژوستن در این باب نوشته طرف و ثوئ و اعنما دانست از جمله میگوید
 سلاطین اشکانی اصلاً پارسی نبودند توراتی و باختری بودند مملکت پارسی را بعلیه گرفتند
 مرکز دولت خود قرار دادند و با پنجهت معروف بسلاطین پارت شدند و وجه ششم آن ناجیه پارت
 اینکه قبل از غلبه اشکانیان بر مردم این ناحیه در عهد قدیم مهاجرین و فراریها قوم اسبکتان تورات
 با پنجا آمده رحل افاماننداختند و پارت در لغت اسبکت یعنی مهاجر یا نفی شده است بماسب
 مهاجرین و فراریهای نربو اینجامعرف و موسوی پارت شد پس فراریها و مهاجرین اسبکت اسم
 خود را با نیکان داده و اینمکان اسم خود را بسلسله اشکانی و این منافی نیست با آنچه در آخر فصل
 سابق گفتیم و در اینصورت ریشه لغت پرت و پرتا بست که پارت و پارتا شده و بعد با خلاف
 لهجه پارت و پارتا گردیده

نیز ژوستن میگوید سکنه پارت چه در سلطنت بنی آشور و چه در حکمرانی سلاطین مدبر دمان که
 قدری پیش بودند و در عهد کبان هم باز بواسطه بی استعدادی شکست خوردند از این گفته ژوستن
 نیز معلوم میشود که پارت از اینست ناحیه از آنست خلاصه مصنف نربو میگوید حال بر اینمکان
 میگذشت و پارتها نسبت بسکنه بلاد مجاور حالت عبودیت داشتند تا طلوع اختر ارساس
 با اشکان اول که این ملت گنایم را نامی نمود و بجائی رسیدند که با قاصه روم زد و خورد میکردند
 نیز برای اینکه بد رستی مدلل شود که اشکانیان موسوی پارت نبوده و اسم خود را بملکت پارت نداد
 استشهاد مینمایم بقول استرابون یونانی که از علمای تاریخ و جغرافیا بوده و پنجاه سال قبل از میلاد
 متولد شده این مصنف میگوید ارساس که فعلاً اسبکت بود با عداد طاغنه دانی پاداهی که پارتی
 هم نامیده میشدند و در سواحل چین در بلاد په سکنی داشتند وارد پارتیاشد و آنجا را تصرف
 نمود ابتدا در کمال ضعف و ذلت میریست با چند تن از فرزندانش بجهت مشغول مدافعه بود
 و از دست سلاطین که بر آنها شوریده بود آرام نداشت رفتن و رفتن قوت گرفته بر همسایه ها غالب
 آمد و فتوحات نصیب شد و بعد از او اخلاش از فرات تا پنجاب را مالک شدند با سلاطین
 اگر ایند یعنی باختر نیز جنگ کردند با قوم اسبکت مصاف سختی دادند و قسمت عده باختر را هم
 منصرف شدند و حالا که من بآلیف این کتاب مشغولم اشکانیان در مملکت و سبعی سلطنت میکنند
 و حق همسر با دولت معظمه روم دارند و این قدر ثاها را حاصل نموده مکرار وضع زندگانی
 که بطرز صحیح اگر دان اسبکت است اگر چه اسبکتها و حشی اندامان زندگانی ساده دارند که اسباب



خیلی پیشرفت اسنانتهی

از این عبارات بالصراحه معلوم میشود که مملکت اشکانیان قبل از خروج ارساس با اشکان اول

پارت یا پارتیان نام داشته اینک باز بر ویم بر سر مطلب

یکی از مورخین میگوید زمین دو قسمت میشد و شده قسمتی آن رومیهاست قسمت دیگر از پارتها

و اینکلمات و اقتدار کلی پارتها امر را در محدوده مملکت پارت بر بعضی نویسنده هاست که

زمره تمام ایران را پارت دانسته جماعتی را بر و را از اینهم بدیشتر و سعت داده اند لکن چنین است

با مملکت پارت عرصه بسیار وسیعی نبوده نه پارتیانست سلاطین اشکانی که منسوب باین ناحیه

شده اند مالک مالک و سبعه گردیده و خود را بدرجه و رتبه ام مشهوره معظمه دینار ساسانیان

یکی از علمای جغرافیه بنویسد حد مملکت پارت از سمت شرق هرات است و از جانب جنوب کرمان

و از طرف مغرب عراق عجم و کرگان و سواحل بحر خزر و از جهت شمال صحرائی وسیع طوایف اسبکش

باشنده با سکار یا بزرگان که مسکن آنها از یکسمن بود و چون میر رسید لکن ناحیه که جغرافیدانها

قدیم پارتی میگفتند و لا یت بسپا کوچک محضی بوده در سمت شرق بحر خزر و چندان بعید

نیست که پارتیان نام داشته و بر و پارتیان شده باشد چه در آنحد و هنوز قریب ایشان که آنرا

فارسینان میگویند یعنی و قریب است یکی موسوم بفرنگ دیگری بفارسینان و غالباً اسم ایند و هکذا

با هم میسند و فرنگ و فارسینان میگویند و آن هر دو در بلوک کوهسار از بلوک اسر آباد و

و فارسینان حالا دارای چهار صد خانوار سکنه است ممکن است فارسینان معرب پارتیان باشد چنانکه

فارس معرب پارت است بالجملة مصنف دیگر مملکت پارت را متحد بد کرده کوهها از طرف مشرق محدود است

بهری و در جهت مغرب شمال بزرگان از سمت شمال به ائک از جانب جنوب بر شیر امارت و میگوید

مملکت پارت محدود بوده است بخوارزم و هرات و کرگان و چون و مر و در زمان جهانگیری

اسکندر کبیر پارتها در همین ناحیه سکنه داشته اند و در رتشن از فضلی انکلیس که معلم علم تاریخ است

گوید مملکت پارت عبارتست از خراسان حالیه که امتداد آن از سر دره خوارناهری رد بوده است

بنابر این سمنان و دامغان و شاهرود و بسطام و سبزوار و نیشابور و مشهد و ترشیز و سایر بلاد

خراسان همه داخل مملکت پارت بوده و سطح مملکت مزبور مساوی است با ایران و با ویرانه سلسله

کوه بخت مشوازی از مغرب بمشرق مابین جنوب امتداد دارد رشته اول ائک رشته دوم میرانی یا

آلاداغ است که عبارت از کوهها در دو کلسان باشد رشته سیم کوه جغتای که نیشابور



و سبزواری تفریاد در دامن های آن واقع شده این سه زنجیره کوه از مغرب بمشرق متواز با امتداد با
 فی الجمله بطرف شمال غربی و جنوب شرقی مایل گردیده و هر سه در مملکت پارت بوده و آن ارضی که مملکت
 مزبوره عبارت از آنست حالا اکثر خراب و بایر و لمیزرع میباشد ولی از آثار باقیه معلوم میشود
 که وقتی خیل آباد و حاصلخیز بوده و هوای خوش و مرغهای بنکود داشته و همسایگان بنصرف آن
 مایل و بهین جهت جنگهای عظیم بر سر آن شده که از چنگ پارتها بیرون آرند و پارتها از میان
 همسایگان خود از مدتها خیل میسر میدهند چه قوه حربیه آنها کامل بود اما از سکنه آریا که هر
 حاله باشد چندان وحشی نداشتند و سیستان که در جنوب شرقی آنها بود چندان آباد نبود
 و خیل کمتر از مملکت پارت شده . طرف جنوب محدود بود بکوپر و جرد و کناره کویر که
 آبادی نوز و طبرستان مشاهده میشد بکر سکنه وجود نداشت که محل ملاحظه باشد در جهت
 مغرب و شمال غربی پارت که کرکان باشد مملکت خود حاصلخیز بود و کوهها مستور در جنگل و اما
 چندان جنگجو نبودند بجهت باید گفت پارتها از حیث همسایه آسوده بوده اند انانی
 مورخ دیگر مینویسد پارتها ابتدا در ناحیه بسیار کوچکی حکمرانی بهم رسانیدند اما در همان اوایل
 شورش مملکت را که مالک شدند دارای چند شهر بزرگ بود از قبیل این اطیس و اوروپوس و آرسا
 و هرکلی و آپامیا و آرتاکوانا یا آرتاکانا و آسیا و هکاتم پلوس و شاید بلاد دیگر هم بوده که علما
 جغرافیه ضبط ننموده اند و آخر الامر سبط ملکشان از پنجاب بفرات رسیدند و همین مورخ میگوید پارت
 پارت یکی نیست بلکه دو طایفه جداگانه است و مؤید این گفته قول هر دو است که مینویسد طایفه
 پارت یکی از طوایف پارتیان است و سلطان پارتی بنحیث در جمیع آن که و ناحیه که در آن سکنه
 دارند محقر و در سمت شرق ایران است و در چین ارمی مثل آنا بخلوس و فسطور و موسی خودی و
 لازار که در همان زمانها بوده بجهت اینکه بکطایفه از طوایف اشکانی مدتی در مملکتشان سلطنت
 کرده در تاریخ کلیه اشکانیان دقت نموده و یکی نبودن پارتیان و پارتیان را بخوبی ظاهر ساخته
 و هنوز بخط خودشان این دو کلمه را بدو املائی مختلف مینویسند علاوه بر این ماژدر و رگنس و انکیس
 که از هزار هشتصد و چهل و شش میلادی الی چهل و نه بخواندن خطوط الواح بدست که سببه
 زبان مسطور و منفور است بحکم داریوش اول نفر شده پرداخته کوید در آن الواح ایران را پارت
 و پارتیان نوشته اند و طایفه پارت را با ملای دیگر و پارت و انکاشنه و در خطوط تخت جمشید
 که مسپولاسن خوانده ایران را پارتسها و طایفه مزبوره را پارت و پارت و اضبط نموده و عقیده

و اینست که پارت با پارتوا کلمه نوزانی و بمعنی فراری است چنانکه روستن مورخ لا بونی هم همین طوری گفته و اشاره نمودیم بالجمله نگارنده بعد از آنکه بکثرت تتبع در کلمات مصنفین قدیم و جدید و ملاحظه نقشه های پیش نمود مملکت پارت که اشکانیان بدان منسوب شده عبارتست از دهستان قدیم و دره اثر که حدود آنرا چنین یافت نمود

از طرف شمال شرقی حد مملکت پارت کوه اناست از جانب جنوب کوه البرز که فاصله مابین این دو و بخورد و نردین و فاصل بین اینها بوروبس و وار و شاه رود و بسطام و دامغان میباشد از سمت شرق محدود به آق در بند است از طرف مغرب بطبرستان

فصل ششم در بیان القاب سلاطین اشکانی یا پادشاهان پارت

پادشاهان اینکه با اسم سلاطین اشکانی موسوم و معروف شده چهار شعبه بودند اندا شکاپان ایران اشکانیان ارمن اشکانیان کوشان و افغانسان اشکانیان دشت قچاق و موضوع و مقصود ما اشکانیان هستند که در ممالک ایران و مضافات حکمرانی و سلطنت داشته و مورخین عربی عجم برای تمایز یک شعبه را اشکانی و اشکانیان و شعبه دیگر را اشغانی و اشغانیان گفته اند اما اسامی آنها اکثر از کتب تواریخ و سپهر عربی عجم افتاده حکیم اکمل ابو الفاسم فردوسی علیه الرحمه در کتاب شاهنامه پیش از هشت نفر را اسم نمبرد و جزو اشکانیان از اردوان وارد شهر افراض اشکانیان و ظهور دولت ساسانی شرح میدهد و غیر از حکایت مزبور تمام تاریخ اشکانی در شاهنامه مختصر و مقصود است بچند شعر ذیل که منقرا

پس از روزگار سکند جهان چه گوید که بود تخت مهان

چنین گفت کوبنده دهقان چاج کزان پس کسی را نبند تخت علاج

بزرگان که از تخم آرش بدند دلبر و سبکسار و سرکش بدند

بکینه هر گوشه هر یکی گرفته زهر کشوری اندک

چون تختشان شاد نبشاندند ملوک الطوائف همی خواندند

از اینگونه بگذشت سالی و سیست تو گفته که اندر جها شاه نیست

نگردند پادان از آن آواز این بر آسود یکچند روی زمین

سکند سکا لید از اینگونه را که ناروم آباد ماند بجای



نخست اشک بود از نژاد قبا دگر گردشاپور خسر و نژاد
 دگر بود کودرز از اشکایان چو پیشین که بود از نژاد کیان
 چو نرس و چون او فرزند بزرگ چو آرش که بدنامدار و سترک
 چو زو بکندی نامدار اردوان خردمند و باداد و روشن روان
 چو بنشینم بهرام از اشکایان بنشیند کنجی بارزانیان
 و را خوانند اردوان بزرگ که از پیش یکش چنگال کرک
 و را بود شیراز باصفهان که دانسته خواندیش مرز مهان
 با صطری بد با بک از دست او که نپسین خروشان بد از شست او

بانی سرگذشت اردوان و اردشیر است و شک نیست که فردوسی از اسامی اشکایان
 پیش از این پیدا نشده و در کتب که اساس و مأخذ شاهنامه بوده و حکیم ابجد پیش
 نظر داشته بیشتر از هشت نفر از اشکایان را نام برده هاما در نظم ذکر بعضی اسمها
 اسباب صعوبت و اشکال و سستی شعر پیش از آن روشن زده است ابوعلی مسکویه
 در کتاب تجارب الامم دوازده نفر از سلاطین اشکانی را ضبط کرده بدین صورت
 اشک بن اشکان کودرز بن اشکان شاپور بن اشکان کودرز بن اشگانان الاکبر
 نرسی اشغانی کودرز اشغانی نرسی اشغانی هرمز اشغانی اردوان اشغانی
 کسری اشغانی بلاش اشغانی اردوان اصغر اشغانی
 ابو جعفر طبری برخلاف بعضی از مورخین بدو اینکه شعبه اشکایان را از اشغانیان
 جدا کند در جایی شانزده نفر از این سلسله را نام میبرد بدین ترتیب
 اشک بهرام هرمز فیروز خسرو اول اردوان اول پسر اردوان خسرو دوم
 بلاش دوم رزی اشک دوم پسر بهرام کودرز اول پسر اشغان کودرز بن فیروز
 هرمز بن بلاش اردوان دوم از طایفه اشغ کودرز سیم اردوان سیم
 در جای دیگر ده نفر را نام میبرد بدین صورت

اشک پسر ارای اول اشک بن اشکان شاپور بن اشکان خسرو اول پسر اشکان
 باثرن (شاید پیشین باشد) خسرو دوم اردوان اول کوسرا بلاش اردوان دوم
 مسعود در مروج الذهب از ابو عبیده معمر بن المنذر یعنی او از عمر کسری نقل کرده و



بازده تن از اشکانیان را اسم برده بدین ترتیب

اشک بن اشک اردوان بن اشغان بن اس بن الجبار بن سیاوش بن کیخسرو پادشاه اشکانیان
شاپور بن اشک کوردز بن اشک بن اردوان اشغان نو زین شاپور شاه ابن اشک
کوردز بن نوزد نرسه بن نوزد هرمن بن نوزد اردوان بن هرمن بن نوزد کسیر بن اردوان
بلاش بن کسیر اردوان بن بلاش

صاحب خلاصه الاخبار دو شعبه از تفکیک نموده از اشکانیان چهارده نفر را نام میبرد
بدین صورت

اشک پسر دارا شاپور پسر اشک هرام پسر شاپور بلاش پسر هرام هرزد و تیم پسر بلاش
نرسی یا نوش دوم پسر بلاش فیروز پسر هرمن بلاش سیم پسر فیروز خسرو پسر بلاش
نرسه بلاش چهارم پسر فیروز بن هرزد اردوان اول پسر بلاش
از اشغانیان هشت نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دوم پسر اشغان فرو بلاش پنجم کوردز اول پسر کوردز کوردز دوم
پسر پسر نرسی سیم پسر پسر اردوان سیم پسر نرسی

صاحب و ضد الصفاد در ضمن تاریخ ملوک الطوائف سلاطین اشکانی را دو شعبه نموده
از شعبه اول که معروف با اشکانیان میباشند بازده تن را نام برده با این صورت

اشک شاپور هرام بلاش هرزد نوش فیروز بلاش دوم خسرو بلاش سیم
خسرو دوم بلاش سیم اردوان

از شعبه دوم که اشغانیان باشند شش نفر را اسم میبرد بدین ترتیب

اردوان دوم بلاش کوردز پسر کوردز دوم اردوان سیم

صاحب جغری نیز همین هفده تن را نام برده بدین این که آنها را دو طایفه نماید

عبادت الدین خواند هر صاحب حبیب السیر نیز چون اکثر مورخین اشکانیان را دو شعبه

نموده از شعبه اول که اشکانی باشند بازده نفر را اسم میبرد بدین صورت

اشک بن دارا شاپور بن اشک هرام بن شاپور بلاش بن هرام هرمن بن بلاش نرسی
بلاش مشهور با نوش فیروز بن هرمن بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش بلاش بن فیروز
اردوان اول پسر بلاش



از شعبه دوم که اشغانی باشند شش تن را نام برده باین ترتیب
اردوان دوم پیراشک خسرو دوم کورد زاول پیر بلاش پسر کورد ز کورد
پسر پسر اردوان دوم پسر نرسی

صاحب نسخ التواریخ نیز سلاطین اشکانی را دو شعبه کرده از سلسله اول که اشکانیان
باشند یازده نفر را اسم میرد بدین صورت

اشک بن اشکان شاپور بن اشک هرام بن شاپور بلاش بن هرام هرمن بن بلاش
نرسی بن بلاش فیروز بن هرمن بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش نرسی بلاش بن بلاش بن
فیروز اردوان بن بلاش

از شعبه دوم که اشغانی باشند هشت تن را اسم برده باین ترتیب
اردوان بن اشغ خسرو بن اشغ بلاش بن اشغان کورد بن بلاش پسر بن کورد
کورد بن پسر نرسی بن پسر اردوان بن نرسی

سایر مورخین عرب و عجم نیز هم بطورهای گفته و نوشته ما احراز از تکرار این فدد
افضار نمودیم اما مورخین فرنگ که با سناد علمی تاریخ از قبیل مسکوکات والواح و
سایر آثار ممسک و مستند میباشند سی و چهاروسی و پنجاه را نام میرند و گاهی عدد
این طبقه را سی و هفت سی و هشت میسازند و در مؤلفات آنها از پادشاهان

اشکانی باین نامی مسطور در ذیل ثبت است

آرساس یا آرشاک که اشک اول باشد پسر داد اول که نیر داد باشد آرتابان
اول که اردوان باشد فرآپا نرس یا فرآپا بتوس فرآنا اول که فرهاد باشد
منربدان اول که مهرداد باشد فرهاد دوم اردوان دوم مهرداد دوم
نابیکرس سبنا آترسین یا سبنا ترس فرهاد سیم مهرداد سیم اردشیر اول
اول فرهاد چهارم فرآنا سس یا فرآناس اردشیر دوم و نوسین اول اردوان
سیم تری دات که تیرداد باشد اردوان چهارم و اردانش یا اردان کورد
و نوسین دوم و لوگازس یا لوگزس یا لوژد اول فیروز خسرو و لوژد دوم
و لوژد سیم اردوان پنجم یا کوروس و لوژد چهارم و لوژد پنجم و لوژد ششم
اردوان ششم



و باید دانست این طبع بشری است که اسامی آنها ناکشته شد خلفا غریب عهد
بنافذ و سلطنت نکرده اند بلکه بکوفتی و شعبه شده هر شعبه در شصت و نه سال ایران
و مضافات حکم رانده و بعضی با بعضی دیگر مقاصر بوده و اینست که مورخین عرب و عجم
انهاراد و شعبه نموده یکی را اشکانیان و دیگری را اشغانیان گفته و چندان غلط
نرفته اند نهایت استغضا و تحقیق نیز نکرده باره و اسباب اینکار ندانسته و تا همین
حد هم که آمده اند جای لشکر و امتناز و مجید فراوانست شکر الله مساعیهم و در آنجا که
ما شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی را بالاخص صاحب منکاریم بسیار از صیقل
معلوم و اکثر مشکلات حل میشود اگر توفیق رفیق باشد و حضرت باری عزاسمه جل و بالا
مدد نماید

اما القاب سلاطین اشکانی پوشیده بلکه مقرر و طبیعی است که ابتدا این سلسله مثل
سایر ملل که حائز رتبه و مقام مینع سلطنت شده در بدو امر چون بد رستی استقرار و
استقلال نداشته چندان در فکر القاب و اموی که راجع نیز بنیات و بر و زشان و
عظمت است نبوده فقط بتشید مبانی دولت و سلطنت پرداخته بعد از استحکام عزم
و ارکان پادشاهی و اعلاای لوای شوکت و حشمت و فراغتی بالنسبه بحال اظهار نجابت
و جلال و نشر القاب شایسته و امتیازات جلیل افشاده اند مثلاً سلاطین اولیه اشکانی
فقط خود را علاوه بر اسم خاص آرشاک شاه میکنند اند پس اولین لقب آنها هم اینست
که آرسان یا اشک اسم سر سلسله و بانی و مؤسس اساس سلطنت اشکانیان باشد و
این سلسله محض احترام اشک اول تا آخر همه خود را با این اسم ملقب ساخته پس اشک یا آرشاک
یا آرسان را این سلسله مثل فیض است در قیاسه و کسری در اکاسه و تبع در بنابعد و
امثال آن و بعد از آنکه قدری اشکانیان صاحب قوت و استقلال شدند لفظ کبریا صمیمه
لقب مزبور نموده خود را آرشاک شاه کبر گفتند چون قدری افتد از یاد تر شد بکلمه
جلیل هم بر کبر افزوده آرشاک شاه کبر جلیل شدند همینکه بکمال قدرت و تمکن
رسیدند خود را پادشاه پادشاهان نام دادند و گفتند پادشاه پادشاهان آرشاک
شاه کبر جلیل و ما شرح این مختصر را با بسطی لایق در فصل ذیل که در باب او ان خصوصاً
سلاطین اشکانی خواهیم نگاشت انشاء الله تعالی

یکی از مورخین مینویسد سلاطین اشکانی همیشه
بکمال تقوی رسیدند و بسط ملکشان با
شد خود را برادر ماه و آفتاب خواندند و هنوز
این دو پنداشتند با این هم اکتفا ننموده لقب
شور یعنی خدای بخود دادند و بعضی گویند
یونانی و تملقا این لقب را بمهر داد و دادند
و بر خلاف اول دولت که سادگی اختیار کرد
بودند تمام تجلات سلاطین بکمال را قبول
نمودند و بعد از مرگ با احترام آنها را در حجره
میکند شنند که مافوق داشت
مورخ دیگر مینویسد از سلاطین اسپانی
پادشاهان ایران کسی خود را شاهنشاه
نمینامد و این کلمه را در فاسطه امپراطور
که معمول فرنگ است و غیر از سلاطین ایران
هر کس این لقب را اختیار کرده طرف
استهزا شده چنانکه بعضی سلاطین
بنی المقدس برای تحقیر اشکانیان این
لقب را بخود دادند و مسخره شدند و اشکانیان
از سلطنت مهر پادشاه شدند لفظ کبریا صمیمه
خود را شاهنشاه خواندند و قبل از آن
آن قدر و بسط ملک ایشان نبود که
با این صرافت افتد و از ملوک الطوائف
و سلاطین خارجه هم ناانوف ملاحظه
میکردند و نمخواستند آثار بر بیا



بر مطالعه کنندگان مخفی نماید که آرساس با اشک و انحصار اراسته آرشاک میگویند هم
 اکنون در این ملت بسیار موصوبه آرشاک میباشد

فصل هفتم در احوال حصول اقتدار سلاطین اشکانی

از تتبع در اخبار و کتب مسکوکات و غیره مستفاد شده که پادشاهان اشکانی ابتدا
 خود را سلطان اعظم پادشاه کبریا شاهنشاه خوانده چون دوره سلطنت بمهر داد اول
 پادشاه این سلسله رسیدن بوقت ملك الاعظمی برداشتن و صادر فرشتگان شاهد این
 مدعا خطوط منقوشه در مسکوکات آنهاست پس از پادشاه اول تا پنجم حال سلاطین اشکانی
 حال مشایخ اعراب و رؤسای غارتگر فابل بوده است و بار و سالی طوایف دیگر که غارت
 بودند در دفع سلوکیدها معااهده داشتند و چون در ست قوت نکرده اگر اظهار مرتبت و
 رجائی میکردند دشمنه موافقت کشته میشد و امر جلوتری سلوکیدها مختل میگشت
 از اینرو میباشد خود را در عرض سایر رؤسایان و پادشاهان و خواجه ناشی نمایند
 و معاونت آنها از عهده خصم قوی برآیند بعلاوه نازمان پنجمین پادشاه اشکانی شعبه
 از یونانیها با کمال قدرت در باختر و ترکستان و افغانستان سلطنت میکردند و ممکن نبود
 اشکانیان خود را شاهنشاه نامند نیز از باب خبر دانند که در سال دویست و چهل و
 هفت قبل از میلاد سلوکوس کابینیوس پادشاه سلوسی شام بملکت پارتی حمله نمود
 و پارتی را د (پارت) اول که دویتمین پادشاه اشکانی بود مصاف داده او را منهرم شاه
 پادشاه اشکانی بطایفه اسپکت پناه برد اما چون در فقر سلطنت سلوکوس کابینیوس
 بعضی از بلاد دیگر او انقلاب و شورش روی داد مجبوراً پارتی را صلح کرد و ظن قوی آنکه
 اگر این ساختار میشد دیگر ست اشکانیان بکمره فصر رفیع سلطنت نمیرسید
 همچنین در سال صد و شصت و پنج قبل از میلاد آنتیوکوس اسپفان پادشاه دیگر سلو
 باخود نامعد و بسمت مشرق مملکت خود را ند و با آرتابان (اردوان) اول پادشاه اشکا
 جنگ کرده او را بطرف کرکاز و جنگلهای مازندران گریزاند و دو اند بعد عهد مود
 با هم بستند و بموجب آن اردوان شاهنشاهی آنتیوکوس اسپفان را تصدیق نمود و
 معاهد شد شون خود را با عساکر شاهنشاه سلوسی همراه نماید و متفقاً بر پادشاه



یونانی با خنجر حمله کنند چنانکه اینکار کردند بلکه ناکند و سنان رفتند پس اردوان
که آنتیوکوس پسران را بشاهنشاهی شناخته بود چگونه خود را با اظهار شاهنشاهی میکرد
حاصل کلام آنکه از شورش ساسان اول نامدب یکصد سال اشکانیان رؤسای قبیله مارث
بودند پادشاهان عجم نهایتاً آنکه چون از قوم اسکیش بودند بهم جنسان خود استظهاری داشتند
و آنرا هم از معاونت مضایقت نمینمودند قدر قوت و قدرتشان از رؤسای ساسانیان بیشتر
بود و رقبائی بحمله ملاحظه از ایشان میکردند و از اینجا است که مورخین مشرق زمین میگویند
بعد از فوناسکندر کبر دوره ملوک الطوائف شد و با مقدمه مذکوره باید گفت که در
نرفته اند و اگر میکشید بعد از اسکندر و خلفای او دوره ملوک الطوائف شد و بکریج
شاپور در گفته ایشان نبود و آن دوره فی الحقیقه یکصد سال است از زمان آرشاک
اول پادشاه اشکانی تا عصر مهرداد اول ششمین پادشاه این سلسله اما همینکه سلطنت
بمهرداد رسید باز ایران پادشاه رسایند و بساط ملوک الطوائف بهم پیچیده شد و از آنجا
بر باختر و ترکستان خالیه که اراضی بن النهرین سمحون و چون باشد مشغول شد بعد تمام
ملکته را که حالا افغانستان میگویند بگرفت بلکه تا پنجاب رفت و بزعم بعضی ناسوا حل
گنگ راند و از اینطرف جبال که عراق عجم باشد وارمن را مستخر نمود و تا ساحل دجله و دریا
شد پای تخت خود را بغیر داده از پارتی بکنار شطرنج برآمد و دست قدرت سلوکیدها
بکلی از ایران کوتاه کرد پس از آنکه بر قسمت عدا اسپاد سن یافت و بد حال سزاوار است
جانشین پادشاهان عظیم الشان کیان باشد و قبول لقب شاهنشاهی که خاص این سلسله
بود نماید خود را باین امتیاز ممتاز ساخت و باید دانست که این مقومات مهرداد بمقدمه او را
نصیب نشده بلکه از خروج ساسان اول تا زمان مهرداد احکام و رؤسای ممالک و بلاد
مربوره از بنی اعمام سلاطین اشکانی بوده یا اگر قرابتی با این سلسله نداشتند در وضع
همه بودند و ماده مستعد گردیده چون مهرداد را قابل دیدند سر تسلیم محکم و رای او
نهادند و اختیار تمام عساکر خود را بدست او دادند و او را مولای و رئیس خود گفتند و او هم
شاهنشاه کشور گردید و بهم سپهسالار لشکر و سکه های اشکانی که در آنها لفظ پادشاه
کبر و ساسانیان که دلیل شاهنشاهی است بده میشود مسلماً از زمان مهرداد تا شب بعد
پیش از او اشکانیان در رؤسای خود فقط آرشاک شاه نفس میکردند بعد از آنکه



مهر داد خود را از هر جهت مستقل و مسلط دهد و دست زبان معاندین را بسته و موقوف
 بافش او و اعقابش خود را پادشاه کبر خوانند و این همان معنی شاهنشاهی و سلطان^{اعظم} است
 است بعد که قدرت خود را بیشتر دهند باین لقب قناعت نکرده لفظ جلیل هم بر القاب
 خود افزودند و خود را پادشاه کبر جلیل گفتند و این مساوق شاهنشاه اعظم است چون
 قدرت آنها بکمال رسید لفظ دیگر ضمیه کردند معنی آن پادشاه پادشاهان آرشاک کبر جلیل
 شد و این مثل است که بگویند شاهنشاه اعظم و خاقان معظم و مادرانیمسئله بشه و خود
 مسند میباشیم یعنی سکه در دست داریم که در یک رو آن صورت شخصی است نشسته بالیا
 مشرق زمین و کلاه فریژی که کافی در دست دارد و در حاشیه این سکه نقش شده است
 با سیلئس آرزا کوئی یعنی آرشاک شاه و سکه دیگر داریم بهین شکل که در حاشیه آن
 با سیلئس میکالوئی آرزا کوئی نقش نموده و لفظ میکالوی را افزوده اند یعنی آرشاک شا
 کبر و این منعلق است با و اهل اقتدار اشکانیان و سکه دیگر داریم که در رو آن صورت
 پادشاهی است تاج بر سر که ریش ندارد و در رو دیگر کلاه ایسی است و در حاشیه آن این
 عبارت نقش با سیلئس میکالوئی آرزا کوئی ایپان نوئیس که لفظ ایپان نوئیس را زیاده
 کرده اند یعنی آرشاک شاه کبر جلیل و این سکه است که در قدرت متوسطه خود
 اشکانیان زده اند و سکه دیگر داریم که در یک روی آن صورت پادشاه ریش دار است تاج
 بر سر و کوشواره در گوش خود دارد و بر رو دیگر صورت شخصی بر کرسی نشسته را نقش
 کرده اند که کافی در دست دارد و در دوره آن نوشته شده با سیلئس با سیلئس میکالو
 آرزا کوئی ایپان نوئیس که کلاه با سیلئس را اضافه نموده اند یعنی پادشاه پادشاهان
 آرشاک شاه کبر جلیل و این سکه در منها قدرت دولتشکانی ضرب شده اما صورت
 شخصی که بر رو کرسی جلوس کرده و کمان در دست دارد کیست و آن اختلاف کرده اند
 بعضی گفته اند این صورت همان پادشاه است که در رو دیگر سکه نقش شده و بغیر وضع
 و لباس از اینست که بهیئت حالت رستم جلوس نموده و مسند شده اند بقول کاسپس
 مورخ که گفته است قتی سفرای مارک آنوان قیصر روم بحضور فرهاد چهارم پادشاه
 اشکانی آمدند آن پادشاه روی کرسی نشسته و کمانی در دست داشت جماعت دیگر بر این
 که شخص کمان بدست روی کرسی نشسته را ساسان است سلاطین اشکانی عموماً چون



پیدا کنند بمساعی و مجاهدت این شخص مالک ناج و تحت شدند و این مقام فیض یافتند
خیل احترام اسم و رسم سر سلسله خود را منظور میداشتند اینست که صورت وی را
اختلاف و در سکه های خود نقش نمودند و بمنزله لقب برای خود قرار دادند و شاید
در این مسئله اشکایان با سکندر کبریا قضا کرده باشند چه اسکندر بعد از ورود و بعد
آمن خود را پسر و پسر خواند و صورت پدر خود را در مسکوکات نقش کرد بعد نیست
که اشکایان هم بتقلید او صورت پدر حقیقی خود را در سکه ها نقش کرده باشند و بعد
خود ربه رب النوعی داده باشند و از آنجا که اساس اول با وجود اسنیلای کامل که
در بعضی بلاد خراسان و در هستان و خوارزم حاصل نمود فی الحقیقه سلطنت و موقع
ناجگذاری رسید اینست که صورت او را بدون ناج نقش کرده و برای آنکه بکلی از تجلات
و علام سلطنت عاری نباشد او را بر دو کرسی گمان بدست ساخته اند و گمان آرم یعنی
علامت و نشانه مخصوص سلطنتی سلسله اشکایان است و جهت اختیار این علامت آنست
که پارتها در پرتی اندازی سرآمد تمام ملل و اقوام اهل عالم بوده اند و الان هم در اکثر اقطا
کره ارض پرتی اندازی پارتها از امثال سائره است چنانکه فرانسها هر وقت میخواهند
بگویند فلان شخص خنر بسیار مؤثری بدشمن خود گفت که زبا را بدو کار کرد میگویند
تیری انداخت مثل پارتها و اسنانلی سیاح معروف که تا یکسال پیش در داخله افریقا
مشغول سیاحت بود در سفرهای خود وقتی میخواهد از پرتی اندازی طایفه از طوایف و حش
افریقه بجهت نماید میگوید مثل پارتها تیری انداختند

چون در این فصل ذکر می از امثال و احترام کلیه اشکایان از نسبت سر سلسله خود آرسا
رفت اگر چه پیش اشاره نموده ایم توضیح و تفسیر کرده کویم این سلسله بحرمت جدا علا
خود علاوه بر اسم شخصی هم خویش را آرسا یا آرشاک که همان اشک باشد نامیده اند
و این فقور و غرور و وسیله نبل مقصود شده چنانکه در سکه ها کمتر اسم شخصی آنها دیده
میشود همان آرشاک نقش شده و اگر از جاهای دیگر اسمی شخصی سلاطین اشکانی بدست
نیامده بود اینهم یکی از مشکلات تاریخ این سلسله بشمار می آمد

فصل هشتم
در علت تغییر اسمی سلاطین اشکانی یا پارت



و سهواً اختلاطی که در نزد و خدای

چون موسی خورنی افوالش در تاریخ اشکائیان بپادشاهان بیشتر از سایر مورخین طرف اعتماد است
 بهر آنکه قبل از شروع بمقصود و تحقیق مطلب بنکارش اجمالی از شرح احوال او پیر دایم بنابر این
 گوئیم این مورخ از اهالی موش و از نویسندگان های معتبر معروفست در اواخر قرن چهارم میلادی
 متولد شده و بعد از رشد در حوزه ارادتمندان ساهاق کشیش که اصلاً اشکانی بوده داخل
 گردیده ساهاق از شاگردان مشهور است که در سال چهارصد و پنج بعد از میلاد الف بای
 معمول ارامنه را ابداع نموده ترتیبی در موسی خورنی زبان یونانی را تحصیل کرده با فصاحت تمام
 حرف هنر ساهاق و میریاد را برآورد داشتند که هر دو زبان رومی را نیز بیاموزد و در کتاب
 خانه ها آنملکت با کشف بعضی از مطالب تاریخی پیر دایم موسی به ادس رفت و از آنجا بانظاکیه
 از انطاکیه بایسکندریه از بنشهر بقسطنطنیه بعد به اتی دارالملک یونان و آخر الامر بمش
 و آن مقصود حاصل نمود ارامنه او را از فرط تجرد و فصاحت موسی گریز گفتند یعنی موسی خود
 اینمورخ با فسطوس بنی راسی معاصر است و اختلاف کلی در گفتار آنها مشاهده میشود اما اهل
 خبرت افوال موسی را معتبرتر میدانند

بعد از آنکه میریاد اسناد موسی در چهارصد و چهل و یک فانی کرد موسی شروع بنکارش در تاریخ
 خود نمود ساهاک نامی از اعظم ارمنستان بود و او در چهارصد و هشتاد و یک در یکی از جنگها
 که تابعان ایران مینمود در گذشت موسی تاریخ خود را با اسم او نوشته و مشتمل بر کتاب است
 کتاب اول راجع بابتدای تاریخ ارامنه است از زمان سلطنت هاتق نام اولین پادشاه ارامنه
 و ختم میشود بعلیه اسکندر کبیر به آسپا و اسناد او اقوال مار یئیس شامی است که صد سال
 قبل از میلاد زندگانی مینموده این نویسنده شامی در دربار آرشاک مخسین پادشاه اشکا
 ارمنستان و پیر وارسا سراقل میریاده و اخذ تاریخ او بقایای تواریخ بابل و نینوا بوده
 و موسی خورنی بعضی فصول آن تاریخ را بعینه نقل نموده

کتاب دوم موسی خورنی باز تاریخ ارمنستان است از فوئاسکندر کبیر تا وفات پیر دایم
 پادشاه نزاری اشکانی و در این کتاب آنچه راجع باشکائیان ایران است نقل از تاریخ آفاناس
 منشی تیرداد پادشاه ارمن کرده و هر چه از نسل و نژاد اشکائیان و مبدأ سلطنت ایشان
 اسناد آن مسطورات خوریه بود منشی شاپور دوم پادشاه ساسانی میباشد



خوره پود در جنگ و ولین قیصر و مینه الکبره اسپر و مینا شد و در مملکت دوم بغیر ^ه
 داده عیسو شد اسم خور را نیز گردانیده آزار گذاشت موسی خور مبد و مینا سلاطین
 اشکانی را از تاریخ این شخص اخذ کرده خور هپ پود بمعاونت یار سومای شامی تاریخ موسوم به
 راست سخن را از زبان فارسی بلغش یونانی ترجمه نموده و آن تاریخ در اصل و نسب اشکانیان و از
 تواریخ معتبره ایران بوده افسوس که نسخه آن مفقود است

کتاب سیم موسی خورنی تاریخ آن مائه است که در آن زندگانی میکرده اما چند از اعتباری
 و از روی سند صحیح نوشته نشده غالب آن احوال مردم منفرد است که اهل قریب نیستند

بعد از بحر پانچله که بمعرضه ماند کوئیم از اجتهاد و تتبع در مسطورات موسی خورنی و سایر
 نویسندگان معتبر معلوم میشود همه سلاطین پارت یا اشکانی از حقیقه و غیر حقیقی یعنی از آنجا
 که بموجب کت عهد سلطنت یافته اند آنها که بغصب و غلبه چندی مالک مملکتی از ممالک ایران
 شده محض اظهار شرافت خور را با اسم بانی و مؤسس اساس این سلطنت اشک یا ارسا ساجد اعلا می
 سلاطین اشکانی نامیده و خوانده لکن هر یک را نام مخصوص بوده و بعضی هم بلغش میگویند
 و این اختلاط اسامی و القاب اسباب التباس و اغتشاش تاریخ گردیده چه بکفر با چند اسم خوانده
 مطلب دیگر نیز هست و آن اینست که یک لفظ را هر ملته بوضعی لغت مینامند مثلاً در کتب ملل
 مختلف هر جا ارساک یا آرشاد یا آرشویر یا آرشاک دیده شود همه اشک است که با اختلاف
 لفظ و لهجه مختلف شده و بعد از ارساک و ارسا س و ارسا سس کرده اند و فقط یک اسم
 اسامی سلاطین اشکانی است که در تمام السنه با تفاوتی جزئی باقی مانده و چندان تغییر شکل
 نداده و آن اردوان است که یونانیها و رومیها آرتاباز میگویند و ارسنه اردابان و باقی خط
 تصحیف شده مثلاً اردشیر را که معنی فاتح و غالب پادشاه بزرگ است ارامنه ارداشه یا
 ارناکره گفته و چند نفر پادشاه اشکانی را موسوم با بن اسم دانسته و یونانیها اردشیر را
 ارناکن یا ورنیکها ارناکنر و سس لفظاً کرده و در الواحی که در اینست قدیمه ایران دیده میشود
 این اسم اصلاً آرتاه شطر یا آرتاه شطر بوده و در حقیقت لغت است نه اسم و مرکب است از
 آرتاه که در فرس قدیم معنی بزرگ داشته و از خشتر رو که معنی شاه است و هر پادشاهی را
 میخواندند سلطان الأعظم لقب دهند ملقب به آرتاه شطر میمودند

نیز از جمله القاب اشکانیان پیروز است چون و لوجز یا ولوریزس که شرح حال این پاد



بر لشکر و مبالغه آید و او را به پیر و زملقب ساختند و همگان دانستند که پیر و ز فارسی
مظفر است

بالجمله در این عصر که علم و دانش و تبحر و تکمیل نهاده اگر تقریباً اسامی چند نفر از سلاطین
اشکانی مرتباً ضبط شده باشد بواسطه پیدا کردن سکه ها آنهاست و گرنه اینکار از کتب
تواریخ و سایر ساخته نشده نیز از راه دیگر از جمله معاوینی یا بنکار شده یعنی بعد از آنکه اشکانیان
ایران منقرض شدند شعبه از این خانواده نادر و بیست سال در امت سلطنت میکردند و مورخین
ارمنی که با این سلاطین معاصر بودند بخلق آنها اسامی اشکانیان ایران را که با آن سلاطین اصلاً
از یک دودمان بودند ضبط نمودند اما در مدت سلطنت آنها هر چه نوشته اند محل اعتبار نیست
علت دیگر در تغییر اسامی سلاطین اشکانی اختلاط اسم و لقب است که اسباب اشتباه شده چنانکه
نادر شخصی است که ملقب شود پیر و ز اسم نیست لهذا اسم پیر و ز که معرب پیر و ز است
و لو جر با و لو ژرس با و لگازس بوده و بعضی گمان کرده اند که و لو جر همان بلاش است و در هر حال
اگر ما کاهی در تحقیق مطلبه بتکرار عقیده و شرحی برداریم از آنست که تاریخ اشکانیان پیش از
آنکه بنظر آید مغشوش شده و در چنین مقامی باید بایدهمد کرد و مکرر نمود تا بدرستی غش از
سمین جدا و حقیقت از افسانه نمایان گردد و اینطلسم سر رشته باز و این معاینه آنکه باید
حل شود

فصل هفتم

در مدت سلطنت سلاطین پارتی یا اشکانی

چون بدقت در کتب موجوده مورخین و مصنفین قدیم عربی و یونانی و رومی و ارمنی و غیره نظر کنیم
دانییم که آن کار داناتان خبر و دانشمندان بصیر حله در مدت سلطنت سلاطین اشکانی مترد بوده
و نه الحقیقه از تحقیق و تعین این مطلب نوعی اظهار عجز نموده اند و بالبع ترتیب اسامی پادشاهان آن
سلسله همین حال را بهم رسانده و در هیچیک از ایند و فقره احدی سخنی وافی و شایع نرسانده است و این
خلال را چند علت است و این اغتشاش از چند جهات و آنکه کتب تواریخ را جمیع با بنطایفه که
مؤلفین یونانی و رومی نوشته باشند ثنائی معلوم شده و اوراقی هم که باقی مانده
غیر مرتب و درهم بهم است ثانی آنکه در طرف مدت سلطنت این طبقه که بالنسبه منادی بوده کثرت
انقلاب و فتن و جنگهای داخله و خارجه مجال نداده که از خود اهل ملت ایرانی یا اشکانی کسی ضبط



شه و سنین و حوادث و سوانح آن دوره پردازد و تألیفی جامع و مانع سازد که آینه جهان نما
 آن قزو و اعصار گردد و نافل و فایع و اخبار باشد بلکه آشوبها منوالی و نوازل بی دریا و بیابان
 نکداشت تا کسی از عهد اینکار و این اندیشه خیال نماید تا آنکه ساسانیان که سلطنت
 اشکانیان را برانداختند و کارایشان بسیار خندالته بقایای آثار و آثار و اسم و رسم آنها را
 طالب نبودند و در بقای آن نکوشیده سهل است بقایا را بقدر امکان محو و نابود نمودند و استیلا بر آنکه بعد از آنکه
 نیز می پنداشتند و بجای و بیره روزی که دیدنا کار با پنجا کشید سالتها نامعلوم ماند و حالها
 و مجهول و بعد از آنکه مناسبت و علمای را سخن بر حجت بسیار و سایل این کار را بدست آورده
 و دشوارها را آسان کرده تا را ممکن است که از در اجتهاد در آیم و این مقدار اهل علم بنابرین
 گویم با اتفاق تمام ملل عالم اسکندر کبیر در سال سیصد و بیست و چهار قبل از میلاد درگذشت
 و از وفات او تا کشته شدن بزرگترین شهریار آخر پادشاه ساسانی که بعضی آنرا در سال
 بیست و یک هجری مطابق دهم ماه دسامبر ششصد و چهل و یک یا در سال نوامبر ششصد و
 چهل و دو میلادی میدانند و برخی در سال سی و دویم هجرت مطابق دوازدهم ماه او
 ششصد و پنجاه و دو یا ششصد و پنجاه و سه میلادی قصد و شصت و هفت سال یا هشتاد
 و هشتاد و هشت سال می شود و مسلم است که در انیمیت سر طبقه را بران سلطنت کرده اند
 خلفای اسکندر که معروف بسلطین سلوکید میباشند و اشکانیان و ساسانیان
 سلاطین سلوکید مسلم است که هفتاد و سه سال سلطنت کرده اند یعنی بعد از هفتاد و سه
 سال دست ایشان از سلطنت ایران کوتاه شد از طرف دیگر جلوس حقیقی اردشیر بابکا
 اول پادشاه ساسانی تحت سلطنت تمام ایران محققا در سال دویست و بیست و شش
 میلادی بپوشه پیر در میان انقراض و کشت سلوکید در ایران و جلوس اردشیر بابکا چهار
 و هفتاد و هفت سال است و ناچار باید آنرا خاص سلطنت سلاطین اشکانی نمود چه بنابرین
 آن دو سلسله یعنی سلوکید و ساسانی جز اشکانی که با اسم پارت و ملوک الطوائف هم نامیده
 میشود طایفه و طبقه نبوده و نتوان گفت ممالک فی الجمله ایران چند کاهی در حکمران
 بوده است پس بمصر عطف این چهار صد و هفتاد و هفت سال را باید ملت ملک سلاطین اشکانی
 دانست و در خین معتبر که از این طبقه بجز نبوده پس سلطنت این سلسله را نیز باید در همین
 حدود گفته اند حالا بریم بر سرفل اقوال و توجیه آن تا بد رستی در این مطلب بصیر شویم



و جو اختلاف را معلوم نمایم

اوسر بوس که او را او شیر هم گویند و از کشتیشا انگلیس است که در سال پانصد و هشتاد میلاد
در شهر ویلن منولد شده و در هزار و ششصد و پنجاه و شش رکذ شده و در علم تاریخ بدی
داشتند و سال اول خلفت عالم را چهار هزار و چهار سال قبل از میلاد قرار داده میگوید
پارتها در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد بر سلوکیدها بشویدند و این در سال هفتاد و
چهار بعد از فوناسکند کبر میشو

ژوستین میگوید بطغیان اشکانیان در ابتدای جنگ یونیک بود و آن تقریباً مقدارن سال
دویست و پنجاه قبل از میلاد و سنه پانصد و چهار از تاریخ بنای شهر روم میشو (یونیک
اسم سبجک شهر است مابین کارناژها و رمنها جنگ اول در سال دویست و شصت و
چهار قبل از میلاد شروع شده و بیست و دو سال طول کشیده بنا بر این مسامحه در عبارت
ژوستین میباشد)

چند نفر دیگر از مورخین قدیم باز ابتدای سلطنت اشکانیان را در سال دویست و پنجاه قبل
از میلاد نوشته و انقراض آنها در سنه دویست و بیست و هفت میلادی و مدت ملکشان را
چهار صد و هفتاد و هفت سال با چهار صد و هفتاد و هشت سال ضبط کرده اند
اوسر بوس که در دویست و هفتاد بعد از میلاد منولد شده و معاصر امپراطور
قسطنطین بوده ابتدای سلطنت اشکانیان را در دویست و چهل و هشت سال قبل از میلاد نوشته
چنین بنظر می آید که دو سال سلطنت ارسا را اول را بحساب نبوده و چهر سنه دویست و
چهل و هشت سال جلوس تیری دات (تیرداد) دویتمین پادشاه اشکانیست و مؤید این خبر
آنکه بعضی از مورخین تیری دات را اولین پادشاه اشکانی دانسته اند

نویسنده های لایبن و بونان و ارمه متفق الکلمه گفته اند انقراض و لنا اشکانیان در سال چهار
سلطنت الکساندر سور امپراطور دومینه الکبری یعنی در سال دویست و بیست و شش میلاد
بوده و اما در تعیین جلوس اول شخص این سلسله جزئی اختلاف نموده بیشتر از آنها بر این اند که
تاسیتس بن اساس در سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد شده و مدت ملک آنها چهار
و هفتاد و شش سال با چهار صد و هفتاد و هفت سال است و اگر در سکه از سکه های آنها
تاریخ پانصد سی دیده شود از آن است که بعد از استیلای ساسانیان تا آمدن از این خطا بهره در



بعضی قطار ایران مختصر سلطنت داشته اند و باز بر و ش اجداد خود سکه میزدند و نظیر این قبیل
در اغلب خانواده های سلطنت بوده و دیده شده است

موسی خورنی مورخ ارضی کوپه سلوکوس نیکا تر اول پادشاه سلوکید بعد از سی و یک
سال سلطنت ناج پادشاهی را بر سر سپرد خود آنتیوخس ملقب به سوتر (یعنی نجات دهنده)
گذاشت و خود از اعمال ملکه کناره کرد و آنتیوخس سوتر نوزده سال متقلدا مو سلطنت
بود بعد از او پسرش آنتیوخس ویم ملقب بخدا پادشاهی یافت و پانزده سال زمام ملک
داری را بدست داشت در سال یازدهم سلطنت او پارتها بر سلوکید ها بشوریدند از قرار
کفته این مورخ اشکایان در سال شصت و یکم فوت اسکندر را بت طغیان برافراشته اند
اما موسی خورنی چون اکثر مورخین مشرق زمین سهو کرده یعنی مبدأ تاریخ سلوکید را که
نیز با اسکندر معروف است فوت اسکندر کبیر دانسته حال آنکه مبدأ تاریخ اسکندر چنانکه
پیش ذکر شد دوازده سال بعد از فوت اسکندر کبیر است و چون از این شصت و یک سال موسی
خورنی بفرایم باز هفتاد و سه سال خواهد شد و تقریباً مطابق است با اقوال نویسندگان
سابق الذکر و مدت ملک ساسانیها چهارصد و هفتاد و هفت سال میشود

این از مورخین قدیم که در مصر متولد شده و تاریخ مسقط الرأس خود را نوشته گویند و
که بطلمیوس ملقب به اورژت پادشاه مصر بر شام مشغول شد و بجوخواهی خواهر خود بر نیس
که لا اودیس و جده آنتیوخس ملقب بخدا که ضربه او بود و بر آکشنه پرداخت و او را هلاک
ساخت بتسخیر شام قناعت نکرد و نابابل براند پارتها ارکان سلطنت سلوکید را منزلت بد
وقت داغیمت دانسته رایت طغیان برافراشتند و این درد و بیست و چهل قبل از میلاد بود
بنابر این مدت ملک اشکایان چهارصد و شصت و شش سال میشود

آسمانی مورخ شامی مارونینی که در هزار و هفتصد و شصت و هشت و گذشته و کتابدار
پاپ بوده و در تاریخ مشرق زمین صاحب مؤلفات است افراض سلطنت اشکایان را
در سنه پانصد و سی سه از تاریخ سلوکید که مفارن دو بیست و دو میلادی باشد
نوشته باین فاعده مدت سلطنت اشکایان را چهارصد و هفتاد و دو سال دانسته است
صاحب مجمع التاریخ میگوید مدت ملک ملوک الطوائف یعنی اشکایان را من از بهرام مؤید
شهر شاپور که مرد عالمی بود و تاریخی از ایران نوشته جو پاشدم کهن چهارصد و یازده سال

بوده است



بوده است حمزه اصفهانی سیصد و نود و چهار سال نوشته و بهرام بن مردان شاه چهار
و شصت و سه سال دانسته و بر وایت طبری بعضی ناپانصد و بیست و سه سال نیز گفته اند
بھی التواریخ پانصد و هشتاد و هفت سال ضبط کرده است

زمره از مورخین عربی عجم که بیشتر بدقیق تاریخ بر خورده مدت ملک اسکانیان را قاطب
چهار صد و هشتاد و چهار صد و نود نوشته اند اما باقی از دو بیست و یک و بیست و هشت
گفته اند و این سه و عظیم و اختلاف و توفیر مزید است

آغا سیامورخ یونانی که در مانر چهارم میلادی زندگانی سپرده و از سر پوس شامی کسب
اسناد نموده و سر پوس در دربار بعضی از سلاطین ساسانی دفتر دار بوده در تاریخ کبیر خود
نقل از مورخین ایرانی کرده که بعد مدت سلطنت اسکانیان دو بیست و هشتاد سال است
چون اقوال آغا سیامورخ و سر پوس هم جامع ال اعیان و اعماد است بظاهر از این گفته او با
استعجاب نمود اما مسعودی در کتاب التنبیه خود که نسخی آن نزد نگارنده موجود است
تحقیق کرده که عذر خواه سهو عظیم مورخین عربی عجم است و بعد از مطالعه آن تحقیق
دیگر جای تبحر نخواهد بود

سنیل (یعنی نوشته مخصوص) که اسحق در ژانویه و همیشه با کشیش بزرگ قسطنطنیه بود
واصل و یونانی است در سنه هشتصد و یک و در گذشتن همچنین بنیفر یونانی که
در هشتصد و بیست و هشت فوت شده همان اشیاء آغا سیامورخ را کرده اند

مسعودی ابتدای سورش اردشیر را در سال پانصد و سیزده از تاریخ سلوکید دانسته
و آن مقارن سال و بیست و یک میلادی میشود اما در مروج الذهب سلاطین اشکانی را
باسم و کاه نوشته و شرح میدهد مدت ملک هر یک را میگوید و چون سالها را جمع کند
دو بیست و هشتاد و هفت سال شود و در کتاب التنبیه که بعد از مروج الذهب
کرده باز اسامی سلاطین اشکانی و مدت سلطنت آنها را ضبط نموده چون آنرا جمع نمایم
و بیست و شصت و هشت سال شود اما عذری که خواسته در قبل نگاشته میشود او
بسیار را معذور خواهد داشت

همانا کتاب بنده است که بزبان پهلوی است در دولت ساسانیها نگاشته شده منشأ سهو
اکثر شده چه در آنجا مدت سلطنت اسکانیان را دو بیست و هشتاد سال ضبط کرده و پیش



از مورخین عرب که تاریخ قدیم ایران را نوشته اند از آنجا اخذ و نقل مطلب نموده اند پس ما
 مریداً للتوضیح بتجدید و تکرار مسئله در حاشیه کوئیم اختلاف که در ابتدای سلطنت اشکانیان
 اینست که بعضی طغیان و شورش یارثها یا اشکانیان را در سال پازدهم سلطنت آنتیوخس
 دوم ملقب بخدا پادشاه سلوکیده است و آن مفارن سال سیم اولیای صدوسی و دوم
 یعنی دویست و پنجاه سال تمام قبل از میلاد و در سنه شصت و یک از تاریخ سلوکید
 و هفتماد و سه سال بعد از فوت اسکندر کبیر و در ژولین انکلیس معلوم علم تاریخ که از فضلا
 معاصر است بعد از نقل احوال همان سال دویست و پنجاه قبل از میلاد را برای شورش اشک
 یا ارساس اولین پادشاه اشکانیان میباید اما از آنجا که ارساس پس از سرکشته و اسبند
 بیشتر از دو سال نماند و در سال دویست و چهل و هفت قبل از میلاد در جنگ بزرگ خنره
 در گذشت و برادرش تیرداد جای او گرفت و مفارن همان وقت بطلمیوس و در ژولین پسر فیلا
 بجای پدرش برادر بزرگ سلطنت مصر جلوس نمود و دو سال بعد بالشکر حرار راه آسیا پیش گرفت
 و بر سلوکوس کابینیکوس پادشاه سوریه غلبه کرد و شهر اظاکه را مستخر نمود و از شط فرات
 گذشت تا بابل عنان کشید و بین التهرن و مز و پونامی و اسپر و بابل و شوش و مد و بعضی
 از نواحی دیگر ایران را مطیع ساخت اما در داخله مصر شورش و اغتشاشی در گرفت بطلمیوس اکفا
 بقایمی که حاصل کرده بود نموده آنها را بمصر فرستاد و از منصرفان جدا بصره نظر کرده بمملکت
 اصلی خود باز گشت و تیرداد معروف به ارساس ثانی دانست کابینیکوس پادشاه سوریه را هجوم
 بطلمیوس ضعیف نموده مهتای حمله کردن بر ممالک او شد و نواحی مجاوره گرگان را از سلطنت
 سوریه منزع ساخت پادشاه سوریه که با برادر خویش میجنگید بدجلوگیری تیرداد را از منزع
 نهاد و در سنه دویست و سی و هفت قبل از میلاد با آنتیوخس همرا کس برادر خود صلح کرد و
 با بود و پادشاه با خیر عهد مودت بسته قرار داد و متفقاً به تیرداد حمله کنند انگاه
 بخنره فتون نموده مصمم جنگ تیرداد کردند تیرداد که در خود تاب مقاومت نمیداد پنا
 بطایفه اسپاز بازی که یکی از طایفه اسکیت بود و در اراضی مابین جیون و سیون پورت را
 برد اما چیزی نگذشت که دیودوت پادشاه با خنره در گذشت تمام اندیشه تیرداد از آید
 بعد از فوت دیودوت تیرداد با جماعتی از طایفه داهویان یا یاران از قبایل اسکیت بوطن
 خود یارین معاودت کرده آنجا را منصرف شد و اندراکراس را که از جانب پادشاه سلوکید

حکامی

اولیاد

مثل اینکه بعضی از طوایف هر سی سال
 یا چهل سال را یک قرن گفته یونانیهای
 قدیم هر چهار سال را یک اولیاد
 میگویند و این از سال هفتصد و هفتاد
 و شش قبل از میلاد معمول شد و تقریباً
 در اوایل ماه چهارم مسیحی متر و گذشت
 یعنی اولیاد آخری که اولیاد دویست
 و نود و سیم باشد و در سنه میصد و
 نود و شش میلادی بود و بعد از آن
 یونانیها تاریخ اولیاد را منسوخ
 داشتند
 اولیاد از اولیاد یک مشتق است
 و آن یکصد و نوزده که در شهر
 اولیاد منتهی شده اند یعنی هر چهار سال
 یکبار از تمام بلاد یونان و آسیا و آفریقا
 وارد و با خلق کثیری شهر اولیاد آمده
 اقسام بازیها در آنجا میکرده اند
 اینکار پنج و ز طول میکشید و موقع
 همیشه اول تابستان بوده و هر کس
 بازی بیشتر میبخت با و حاجی از ساخته
 زنبون میدادند
 گفته گری است وانی چه باب کردن
 زلف و زدن سنک یا فلز مدوری
 نشان از بازیهای معموله آنجا که موقع
 بوده و بعد از چند اولیاد آنها که در
 استاختن و حرکت دادن غلام و
 زدن و رقص و علم موسیقی با فنون شاعری
 و سایر بازیهای مختلفه هنر خورا
 بازی نموده صاحب امتیاز و شان و
 اشتها میشد چنانکه هر مرد و زن و
 معروف خلاصه تاریخ خود را در یکی از
 اولیادها خوانده خلاصه دانستن
 از ملل مختلفه آنها که در شهر اولیاد بودند
 و برای غرض هنر بازی آمده فرستاده
 علا و نه اشکند را آنجا با آنها از آن پیش
 و در مکه هنر بوده بکنوع آکسیون
 صنایع هم در شهر مزبور بوده

حکمرانی داشت بکشت چون اینجی بر کالینیکوس پادشاه سوریه رسید و اسبیه بمضاف بر با
 شافان کن بر داد و او را منهرم ساخت و بعد از آن کارش اوج گرفت تا اینست که برخی ابتدای سلطنت
 اشکائیان را از بنوقت یعنی از زمان غلبه بر کالینیکوس دانسته اند پس اگر شورش را ساسانیان
 ابتدای سلطنت اشکائیان قرار دهیم در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد است اما انقراض
 اشکائیان بعقیده محققین از مورخین در سال کشته شدن اردوان ششم آخر پادشاه اشکانی
 میباشد بدست اردشیر بابکان و اهل اندقیق علاوه بر سال و ماه روز آخر امتحین کرده و گفته اند
 اردوان روز بیست و ششم ماه مئرسال دویست و شش میلادی بدست اردشیر کشته شد
 و بعد از آن اردشیر خود را شاهنشاه نامید و در اینجا تحقیق اینست که هر گاه از آنست که سلطنت
 و حکمرانی اردشیر راسه دوره اول وقتی است که فقط والی یکی از ایالات فارس بود
 و ابتدای آن در پنجم ماه ثور سنه صد و شش میلادی میباشد دوره دوم وقتی است که
 بر تمام مملکت فارس مسلط شده و خود را شاه نامید و آن در چهارم ماه ژوئن سال دویست و
 میلادی اتفاق افتاده دوره سیم همانست که فکر شد پس اردشیر بعد از سه سال حکمرانی
 بر اردوان غلبه کرده و او را کشته است بعضی از مورخین عرب و عجم دوره دوم از او را از
 ابتدای سلطنت اردشیر و دولت ساسانیان دانسته اند حالا بنحیضی که در آخر کویم اگر از ابتدا
 سلطنت اشکائیان را از شورش آرساس اول یعنی از سال دویست و پنجاه قبل از میلاد که
 مختار معین بن اهل تاریخ است بگیریم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان چهارم مدتی سلطنت
 اشکائیان چهار صد و هفتاد و شش سال میشود و اگر ابتدای سلطنت اشکائیان را از غلبه
 بر کالینیکوس اعتبار نمایم و انقراض آنها را کشته شدن اردوان مدتی ملک اینطوری
 چهار صد و شصت و یک سال میشود فرضاً ابتدای سلطنت اشکائیان را از غلبه بر کالینیکوس
 محاسبه کنیم و انقراض آنها را از دوره دوم سلطنت اردشیر با مدت ملک اشکائیان چهار صد
 و سی و شش سال میشود برای اینکه جمیع شقوق را ذکر کرده باشیم اگر ابتدای سلطنت اشکائیان
 از طغیان آرساس اول بگیریم و انقراض آنها را از دوره دوم سلطنت اردشیر یعنی سال دویست
 و یک قبل از میلاد در اینصورت هم مدت سلطنت اشکائیان چهار صد و پنجاه و یک سال گردد
 آمدیم و هر دو قول ضعیف شدیم و گفتیم شورش آرساس اول در سال دویست و پنجاه و شش
 قبل از میلاد بوده ناد و بیست و شش میلادی که سال کشته شدن اردوان است چهار



و هشاد و د و پیش و تا ابتدای دوره دوم سلطنت اردشیر چهار صد و پنجاه و هفت پیش
و میخاید و ن تردید و تشکیک مدت ملک اشکانیان زیاده از چهار صد و هشاد و
و کمتر از چهار صد و سی و شش نبوده است اگر مطالعه کنندگان بنظر نرسد بر و بحق درین فصل
نگرند دانند این دعوی را بر این فاطمه است این گفته با ادله ساطعه

حالا بریم بر سر منشاسه و اختلاف سعود در کتاب التنبیه گوید میان مورخین عجم و سایر
ملل و تاریخ اسکندر اختلاف بین و فاحش است بعقبه من منشأ این تناقض و تفاوت است
دینی و پلینی که میباشند و کمتر کسی است که وافق آن اسرار شده باشد و مؤیدها و هر یک
نیز از آن بجزیر باشند من خود در فارس و کرمان با علمای محوس ملاقات کردم و مقلان میان
آوردیم و مطلبی در ضمن صحبت کشف کردم که در هیچیک از کتب نواریخ قدیم ایران ثبت و ضبط
نشده و از اینست که زردشت پسر پروین شاسب بن آسمان که معاصر که کشاسب که طراست
در او سنا که آنرا زردشتیان کتاب آسمانی دانند نوشته است سیصد سال دیگر انقلاب
عظیمی رخ نماید اما بدین من خلل وارد نیاید بکن چون بهر در رسد بدین و دولت عجم هر دو
یکبار و روبرو و ال گذارد و و چاراضحلال کرد و پوشیده نیست که زردشت تقریباً
سیصد سال قبل از اسکندر بوده و اردشیر بیکان یا صد سال بعد از اسکندر مالک
تخت و تاج سلطنت ایران شده این پادشاه چون دید بوعده زردشت پیش از دویست
سال نمانده و ملت عجم که امتا و هستند او را پیغمبر میدانند بگفته وی معتقد میباشند
و افراض بدین دولت خود را که ترک دیدند حالت یاس و نا امید میباشند و هم میرساند از فو
قلب آنها کاسه میشود و خون آنها سرد میگردد و ولی سلطنت اختلاف او نخواهند بست و
خواهند جنبید بلکه یکبار و از حمایت و دولتخواهی آنها دست خواهند کشید بدین اندیشه
اسباب مغلطه فراهم آورد و مؤبدان را که فقط خوانندگان و نویسندگان مملکت بودند و
هر کوزه کتاب مخصوص ایشان بود طلبید و گفت باید در میان مردم چنین شهرت دهید که از
دویست و شصت سال بعد از فو تا اسکندر جلوس کرده و کتابها را هم مطابق این گفته
و زیاده را محو نمایند مردم بر آن باشند که زیاده از چهار صد سال با افراض بدین دولت
عجم مانده جلوس نشوند و اختلاف من عظامرت مردم پیشتر کرد و مؤبدان چنین کردند
تقریباً زیاده از دویست سال از مدت ملک اشکانیان از کتابها پاک شدند و چون از مدت کاسه



شد رعایت ناسب از عدد سلاطین نیز کم کردند و اسامی بعضی را حذف و سافظ نمودند و نیز
 اشخاص هم بهم خورد و این مطلب بدین وضع ذهنی کلیه مردم که عوام بودند شد و جز مؤبدان خوا^{ند}
 نبود که علت این تفاوت و توغیر کردد و البته آنها هم صرفه خود را در همراهی اردشیر میدا^{نشند}
 چه رواج این زردشتی را که اسباب اعتبار ایشان بود طالب بودند و نهایت ممنون میشد^{ند}
 که پادشاه بقای این زردشتی را خواهد داشت میدانشند که قوت این استقلال دولت است
 چنانکه اردشیر میدانشد شوکت دولت بدین است و نیز دکان گفته اند که دین و دولت تو اماند
 و عمارت متحد الاركان استقلال سلطنت دین را قوی نماید و قوت دین بر شوکت دولت پیوسته است
 مختصر این مغلطه تاریخ اشکایان را معشوش کرد و اسباب ضلال مورخین عرب و عجم را فراهم آورد
 اسم چندین از سلاطین این طایفه و تفریاد و بیست سال از مدت ملکشان از میان برفت پس بجای
 بر مورخین نیست و در سلطنت وی سوادى مردم آن دوره اینکار کرده و عجب نیست که نامسا^{وی}
 اردشیر که انت و غیب کوئی زردشتی صورت حقیقت برسانند و سبصد سال بعد از زردشت
 اسکندر کبیر بر سر ظهر آمد و قسمت بزرگی از این عالم را منقلب ساخت و در او اخرمائیه ستم
 میلادی مانى پیدا شد و دینی از مذہب زردشتی و عیسوی برگزید و بدین واسطه خلل در دین
 عجم راه یافت و همان اسباب ضعف فتور دولت کرد بدو و الحقیقه دین و دولت عجم را بهمزد
 یعنی بعد از آنکه بپایان دین محکم زردشتی و بیست و گذاشت و دولت عجم نیز بزوال و افرا^ش
 نزد یک و آن مقدمه بود که بنیجه اش قتل بر دورد و اسیرای عرب عجم گردید

محقق دیگر نیز شبیه تحقیق مسعود هست و آن اینست که مشرق زمینها بر این بوده اند که در
 سیر هزار سال انقلاب بزرگی در ممالک در میگذشت و اسباب تغییرات کلی میشد و از آنجا که
 اردشیر میخواست خیلی دراز را سرافق باشد و مبنای سلطنت اعقاب خود را کاملاً مستحکم کند
 مردم از زلزله انقلاب و تغییر فارغ باشند نارنج سلوکیدی معروف با اسکندر را که در ایران و
 عصر شام و فلسطین و اغلب مالک آسیای وسطی تا آنوقت معول بود منسوخ و مشرک ساخت
 و همان تاریخ میلادی را رواج داد تا مردم رأس الفانرا بدانند و خود را از رأس الفان بزرگ خلیج و
 بینند و خلاصه چون کلیه عوام و بسواد بودند مبدأ تاریخ میلادی را با سلوکید نمیزنند
 و مبلغی که سال از میان افتاد و تواریخ معشوش گشت
 وجه دیگری هم در اغتشاش تاریخ اشکایان بنظر می آید و آن اینست که مورخین یونانی مادامیکه



سردارهای اسکندریه سلوکیدها و بطالسه در مصر و شام سلطنت داشتند اگر چه کمال ضعف
بر آنها طاری شده بود ممالک ایران را ملک و حق آنها میداشتند و اشکایان را غاصب و مغلوب میشمرند
و سلطنت خلفای اسکندریه در مشرق تا سال سی و یک برقرار بود در سنه مزبور هجرت اکینوم ^{قبل از میلاد} از آنجا
افتاد یعنی آگنا و قصر و مینه الکبریه که ملقب به آگوست بود در محل موسویه اکینوم با رقیب مدعی خود
آشوبان جنگید آنشوان راه مصر پیش گرفت آگنا و او را غایب کرده در اسکندریه بر او غالب آمد پس از آن
کلیو پاتر از خانواده کارثید را که همان دژمان بطالسه باشند مقهور ساخت و از آن وقت بعد سلطنت
خلفای اسکندریه در مشرق زمین منفرض گشت پس مکن است که مورخین تا سنه سی و یک قبل از میلاد
حکمرانی ایران را بطور شام جز و سلطنت سلوکیدها نوشته باشند و دیگران پیروی آنها نموده اگر
چنین باشند و بیست و بیست سال از سلطنت اشکایان را جز و سلطنت سلوکیدها کرده و این
اختلاف پیدا را آمده است

اما عدد سلاطین اشکانی بعضی هفده نفر و برخی هجده و نوزده تاسی و چهار و سی و پنج و بیشتر دانسته اند
صاحب چهارچین باستان نامه نقل کرده که بعد از پادشاهان اشکانی بیست و یک سال گن استقامت
داشتند و نویسنده ها معبر فرنگ و متأخرین از مورخین که مستند با سناد علمی میباشند عدد
سلاطین اشکانی از هردو شعبه کمتر از سی و پنج بنوده و اگر جز این بخواهیم بکنیم بامدت ملکشان سال
و وفوق ندارد مثلاً باید برای هر یک از آنها مدت سلطنت طولانی معتقد شویم تا توافق حاصل شود
و عادتاً محال است که یک سلسله هم نفری پیمانه یا شصت سال سلطنت کنند پس در این مطلب شک نیست
که حق با متأخرین است و علاوه بر این فاطمه دلا بلا سخا هم با گفته آنها همراهی دارد

فصل چهارم در مسکوکات سلاطین اشکانی

اولاً باید دانست که سلاطین اشکانی پول طلا نداشته اند آنچه سکه زد فقط روی نقره و مس بود
و جهت اینکه روطلا سکه نمزد و پول طلا نداشته اند این است که امپراطورهای روم با دولت
جمهور روم که در آن اعصار قدرت و استیلائی زباده از پادشاهان سایر ممالک متحد داشته
اجازه بدولت میباده در ضرب مسکوک طلا نمیداده اند و در معااهده شرط میکردند که این
نقره علامت امیناز و برتری و مایه اختصاص خودشان باشد شاهان بعد از آنکه لامپیر مورخ
رومی که تاریخ مسکوکات از چند نفر از فیاض روم نوشته از جمله شرح سلطنت الکساندر سوری را



مفصلاً نگاشته و در ماه سیم میلادی هجری پنجاه و یک سالگی که در آن زمان
 من برادر شهر ساسانی گریه کردم این امیر طور و قنی و از شهرم شد بر عراده سوار بود که چهار پنج
 قبل از امیکشید چنین منتشر ساخت که من سیصد زنجیر قبل از عساکر ایران گرفتم همه در بین راه
 تلف شدند از آنها فقط هفتاد و چهار زنجیر قبل باقی ماند اما مدالی که برای یادگار این فتح در روم سکه
 شد روی آن عراده قصر را ساخته بودند در حالیکه چهار اسب آنرا میکشیدند چهار زنجیر قبل
 خلاصه مشخص و معلوم شد که در این جنگ برخلاف آنچه امیر طور روم شهر داده اردشیر پادشاه
 ایران بر الکساندر سور غلبه کرده و پس از آن فتح و ظفر برای اثبات قدر کامل خود حکم کرد سکه طلا
 زدند و تا آن زمان قیصر روم بمالک و دولی که با آنها متحد بودند با آنها باج میدادند اجازه نمیدادند
 که مسکوک طلا داشته باشند و مسکوکات طلایی که در آنوقت رواج داشت خاص قیصر روم بود
 و در آن صورت خود را نقش میکردند و بتجار رومی غنیمت شده بود که در معاملات مسکوک طلای
 هیچ ملت را قبول نکنند و تمام داد و ستد با پول نفره میشد و مؤبد این مطلب باز قول پر کپتوز
 که میگوید امیر طور ژوستینیان بآل عرب جنگ کرد برای اینکه آنها بخرید با جی که رابره روم فرستاده بودند
 از پول طلایی بود که در روم سکه نشده و صورت قیصر را داشتند پیر اشکانیان هم مثل سایر سلاطین
 معااهده با دولت روم بملاحظاتی مسطوره سکه و پول طلا نداشته و محض ارتباط و معاملات
 بخارج بار و میان یونانیان مجبوراً نفره سکه میکردند و ساسانیها که پول طلا ضرب نمیدادند
 نیز نه چندان بود که معاملات بپسند و بکار داد و ستد بر خود همیشه بود که کاری بر غم آن
 قیصر روم کرده باشند و اظهارشان و اثبات قدرتی و از اینرو است که سکه طلایی ساسانی
 خیلی کمیاب میباشد

اما پول نفره اشکانیان شبیه بوده است پول نفره یونانیهای آنصورتی که یونانیها
 معاشر اشکانیان دو قسم پول نفره داشته قسمی را در اگم میگویند اند که معنی در هم است بلکه لفظ
 در اگم همان خود در هم است قسم دیگر نیز در اگم یعنی پول چهار در همی چهار در لغت یونانی
 معنی چهار است و نیز در اگم نظیر چهار سیصد امروزیه ما بوده است و وزن آن شصت و هفت
 خوبیم یاد و نیست هفتاد گندم و وزن در اگم شانزده نخود و نیم و سه گندم باشد و هفت
 گندم و نیم و سلاطین یونانی بسوریه همین مقیاس را برای مسکوکات خود قبول نموده و سلاطین
 اشکانی هم در این مسئله تقلید آنها را کرده ولی وزن اکثر سکه ها آنها کمتر از سکه های یونانی است



نیز یونانیها را پولی مسمی بوده تقریباً معادل یک غاز ما که بازده کندم و ز داشتند و چنین بنظر
می آید که اشکانیان در پول مسمی هم تقلید یونانیها را نموده اند و سکه های بسیار از اشکانیان بدست
آمده و در باب علم محض سندانج و اولیای دولت برای بنفشه موزه های خود ضبط کرده و نگاشته اند
و بعضی از آنها را نیز نگارنده دارد و صورت و وضع و شرح آن سکه ها از فرار ذیل است

سکه یافت شده که سر اشک اول روی آن نقش است با کلاه خود مدور و نیم ناجی که روی آن گذاشته
پشت سکه باز صورت همان پادشاه است با کلاه خود که رؤا افعالش نشسته و کافی بردسته دارد و
فقط اسم اشک را روی این سکه نگاشته اند (امفالس سنکه مخروطی شکل بوده در شهر دلف و یونانیها
نصو میکردند این شهر مرکز دیانست را اینجا آیلن پیر و پیر که از ارباب انواع یونانیهاست معبد
داشتند و مجسمه او را روی امفالس نصب کرده بودند)

سکه دیگر تقریباً به همین وضع است و اسم اشک پادشاه روی آن نوشته شده

سکه دیگر باز به همین وضع است و روی آن نوشته اند آرشاک

سکه دیگر باز تقریباً به همین وضع

سکه دیگر مثل سکه چهارم است

از این پنج سکه اولی را احتمال قوی داده اند که اشک اول ضرب کرده و دویمی را احتمال ضعیف

که از این پادشاه باشد و سیم و چهارم و پنجم را محققاً از تیرداد اول دانسته اند

سکه دیگر که صورت اردوان اول سیم پادشاه اشکانی روی آن نقش است با ناجی مزین و در پشت

سکه باز صورت اشک اول است که روی امفالس نشسته

سکه دیگر که به همین وضع است

سکه دیگر که روی آن مثل سکه پیش است در پشت سکه اسبی است در حالت ناخ

سکه دیگر که سر فرا آقا قس چهارمین پادشاه اشکانی روی آن رسم شده با ناجی و پشت سکه باز اشک

اول است و امفالس نشسته و لقب فیلا دلف یعنی محب الاخ در این سکه نگاشته شده و لقب

فیل هلین هم که بمعنی محب یونان است بر آن افزوده اند و این اول سکه است که لقب فیل هلین دارد

سکه دیگر که روی آن مثل سکه سابق است و در پشت صورت اسبی در حالت حرکت و مسکوکات

فرا آقا قس در سال صد و بیست و پنج تاریخ سلوکید با صد و هشتاد و هشت و صد و هشتاد و هفت

قبل از میلاد ضرب شده



سکه دیگر که سر ^فمهرداد اول پنجم پادشاه اشکانی روی آن نقش شده با نواجی مزین و پشت سکه ^اايلن
روی امفالس نشسته تیر و کمان دارد

سکه دیگر باز سر ^فمهرداد اول روی آن رسم شده قدری ریشش پادشاه است و پشت سکه صورت
اشک اول میباشد که روی امفالس نشسته

سکه دیگر همین وضع است اما دار الضرب روی آن ننوشته اند
سکه دیگر باز همین وضع است و در پشت آن صورت اسبی در حالت حرکت میباشد
سکه دیگر همین وضع است در آن لقب ابن الله نوشته شده اما در بعضی سکه های ^{مهرداد اول}
تور دیگرده اند و از آنجا که اسم اشک دارد نمیتوان گفت از اشکانیان نیست ولی ممکن است از اشکا
ارمنستان باشد

سکه دیگر که سر مهرداد اول روی آن نقش شده با نواج و پشت آن صورت اشک اول است که در
امفالس نشسته کانی دردست دارد

سکه دیگر که دار الضرب در آن نوشته نشده و بدتر کب ساخته اند
سکه همین وضع

سکه دیگر که نفا و ث آن با سکه پیش اینست که کمان در فرمان میباشد و پرها نمایان و این بجای
صورت اشک اول است

سکه دیگر همین وضع است بدون حرفی که اشاره به دار الضرب میباشد پشت سکه صورت نیک است
که کل و بونه دردست دارد (نیک فرشته است)

سکه دیگر همین وضع است و پشت آن سر اسبی اضافه شده و آن بجای صورت اشک اول است
سکه دیگر روی آن سر مهرداد اول است با نواج و پشت آن اشک اول روی تخت نشسته کانی
دردست دارد

سکه دیگر همین وضع است پشت سر آن اسبی علاوه شده
سکه دیگر باز روی آن سر مهرداد اول است با نواج و پهلوی آن شکل سناره رسم شده

سکه دیگر همین وضع است

سکه دیگر روی آن سر مهرداد اول است و پشت آن شکل نیک را بجای صورت اشک اول نقش
کرده اند و کل و بونه که علامت نرسش بدست نیک میباشد

سکه دیگر



سکه دیگر که باز روی آن سر مهر داد اول است و پشت سکه اشک اول بر تخت نشسته کافی دارد
 سکه دیگر که روی آن سر پادشاهی است باینم تاج و زنجیره دار است پشت آن صورتی هر فل که جامه
 در دست است دارد و در سینه چپ بوسی این سکه احتمال داده اند یا لایه پونانی تابع اشکانیان
 ضرب کرده باشند (هر فل رب النوعی است)

سکه دیگر روی آن بهین وضع و پشت آن صورتی از عصا پادشاهی در دست
 (و پس فرشته ایست)

سکه دیگر روی آن سر پادشاهی است باینم تاج و زنجیره دار پشت سکه صورتی اشک اول است
 سکه دیگر روی آن همان سر است باینم تاج و زنجیره پشت سکه صورتی دیو سکوری میباشد که سوار
 (دیو سکوری فرزند زو پیر است)

سکه دیگر بهین وضع است و در پشت آن صورتی فیل علاوه شده
 سکه دیگر روی آن بهمان وضع است و نقش پشت آن معلوم نیست جز صورتی بک که در عماره
 چهار اسبه سوار میباشد

سکه دیگر روی آن سر پادشاهی است باینم تاج و زنجیره دار پشت سکه روی پلند دارد و کلان
 توری بر سر گذاشته این سکه و چهار سکه ماقبل آنرا احتمال داده اند ضرب باختر باشد
 سکه دیگر که سر فرهاد دویم روی آن نقش شده باینم تاج و پشت آن صورتی اشک اول است
 تخت نشسته کان در دست دارد

سکه دیگر روی آن بهین وضع است و در پشت آن صورتی اشک اول میباشد نشسته
 سکه دیگر بهین وضع است و در پشت سکه صورتی اسبه علاوه شده که بر عت حرکت میکند
 سکه دیگر بهمان وضع است این سکه و چهار سکه ماقبل آنرا میتوان گفت محققاً فرهاد دویم
 هفتم پادشاه اشکانی ضرب کرده

سکه دیگر روی آن سر اردوان دویم هشتم پادشاه اشکانی نقش کرده تاجی بر سر دارد که
 قلم شده از جلو عقب آیند و قلم شاخهای مرال از هم سوا کرده و در اطراف هم باز
 شاخهای مرال است پشت سکه صورتی اشک اول است نشسته

سکه دیگر بهمان وضع است و در پشت آن صورتی بک علاوه شده و کل و بون که علامت است
 بدست دارد



سکه دیگر بهمان خط است و صورت نیک که عمود و درست دارد
 سکه دیگر مهر دارد و نیم پادشاه اشکانی رو آن نقش شده و در پشت سکه اشک
 اول رو تخت نشسته گمان درست دارد

سکه دیگر بهمان وضع است

سکه دیگر روی آن صورت مهر دارد و نیم نقش شده بهمان وضع
 سکه دیگر با نواج شاخدار مثل نواج اردوان دو نیم که ذکر شد و پشت سکه صورت همین پادشاه
 نشسته در دست راست عقاب و در دست چپ عصای سلطنت و عقب سر او فرشته شهریشت
 با نواج کنکره دارد و عصای سلطنت در دست دارد (در آن اعطاده ای هر شهری صورت
 فرشته میساخته اند و این نشان و علامت مخصوص آن شهر بوده)
 سکه دیگر روی آن همانطور است در پشت اشک اول نشسته

سکه دیگر بهمان وضع است

سکه دیگر نیز همانطور اما حرفی ندارد و از ضربت ندارد پشت سکه صورت اسبی
 نقش شده

سکه دیگر روی آن همان پادشاهی با نواج نقش شده و رو نواج برك شیدر برای پشت ساخته
 و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته بد رستی معلوم نیست که این سکه از کجاست
 سکه دیگر سر پادشاهی است با نواج و پشت سر پادشاه برك شیدر است و در آن مهرها
 مد در شبیه بر وارد و عقب سر آن صورت کنکری رسم شده پشت سکه مثل سکه سابق است
 و این سکه هم در رست معلوم نیست که از کجاست

سکه دیگر روی آن سر پادشاه ترسیر همین پادشاه اشکانی است با کلاه خود و در یک طرف آن
 ستاره و نواج میباشد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته گمان درست دارد
 سکه دیگر بهمان وضع است اما پشت سکه حرفی از ضربت ندارد

سکه دیگر بهمان وضع است و در پشت سکه کلمه اسبی میباشد

بعضی نام این سکه ها بیکه از اردوان دو نیم تا اینجا ذکر کردیم مهر را نسبت بهمان اردوان دو نیم
 و لقب یونانی که معنی فادر مطلق است دفعه اول میباشد که در اینجا بنام سپناتر ترسیر دیده
 میشود و در سکه های پیش از این پادشاه نیست و بعد از سکه فرهاد چهارم نیز نمانده شده

سکه دیگر روی آن سرفرهاد سیم است بطور مواجه پنجم ناجی بر سر دارد و پشت سکه صورت
اشک اول است نشسته (فرهاد سیم با سیدنا زینب معاشر بوده)
سکه دیگر روی آن همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است
سکه دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت فلی نقش شده
سکه دیگر سرفرهاد سیم روی آن نقش است با پنجم ناجی اینصورت بطور پنجم رخ است پشت سکه
اول روی تخت نشسته کان دارد

سکه دیگر روی آن همانطور است پشت آن صورت اشک اول است نشسته
سکه دیگر روی آن سرفرهاد سیم رسم شده و در عقب صورت نیک است که ناجی از کل بر سر این
پادشاه میگذارد پشت سکه همان طور است اما بجای اشک اول اسبی است
سکه دیگر بهمان وضع است صورت نیک بجای اشک اول در آن دیده میشود
سکه دیگر روی آن سرفرهاد سیم باز دهین پادشاه اشکانی است با پنجم ناجی و کردن بندی از
مروارید در پیش و پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
سکه دیگر همانطور است و در پشت سکه صورت اسبی است ایستاده
سکه دیگر روی آن سرفرهاد سیم است در عقب سر شاره نقش شده و در پشت سکه صورت
فلی دیده میشود

سکه دیگر روی آن سر اردشیر اول و از دهین پادشاه اشکانی نقش است با پنجم ناجی چپ روی
شکل برای نینت کردن دارد و سه مرتبه دور کردن او پیچیده شده در پشت سکه اشک اول
روی تخت نشسته کافی در دست دارد

سکه دیگر همانطور است پشت سکه صورت نیک بجای اشک اول بجای اشک اول
سکه دیگر باز روی آن سر اردشیر است و در عقب صورت نیک که ناجی بر سر او میگذارد در پشت سکه
اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن بهمان وضع است در پشت سکه صورت عفا بی است با پنجم ناجی کشته ایستاده
سکه دیگر روی آن باز سر اردشیر است با پنجم ناجی و چپ روی که زینت کردن او است پشت سکه
صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر همانطور است در پشت سکه صورت مرالی است
سکه



سکه دیگر همان وضع است و در پشت آن صورت فلعه چهار برجی رسم شده
سکه دیگر روی آن سر او در است و در عقب سر شکل ماه و در پشت سکه صورت اشک اول است
نشسته

سکه دیگر باز روی آن سر او در است صورت آفتاب در جلو او و صورت هلال در عقب سر او
پشت سکه مثل سکه سابق میباشد
سکه دیگر نیز روی آن سر او در است با پیشانی برآمده و در طرف شقیقه راست صورت
سناره رسم شده و در عقب سر هم سناره و هلال پشت سکه مثل سکه سابق است بعد از او
صورت انکره در سطح سکه

سکه دیگر که شبیه سکه سابق است جز اینکه در پیش پادشاه بلندتر میباشد
سکه دیگر روی آن سر او در است و شبیه سکه سابق غیر از اینکه در پیش پادشاه بلند
تر است و در پشت سکه اشک اول است نشسته

سکه دیگر مثل سکه پیش است
سکه دیگر روی آن سر او در است پیشانی برآمده دارد در جلوی نهالی رسم شده که دلیل نقره
میشد این سکه دو مرتبه سکه شده یعنی سکه روی سکه زده اند
سکه دیگر روی آن سر او در است و از دهن پادشاه اشکانی است باینم ناج و پیش
از عقب یک ناج بر سر او میگذارد پشت سکه صورت اشک اول است نشسته در عقب سر او هلال
رسم شده

سکه دیگر همانطور است جز اینکه پادشاه در پیش کوناهی دارد
سکه دیگر روی آن فرهاد چهارم است و پشت سکه هین پادشاه نشسته بالاسن بارمار
جلو او دیده میشود یعنی معلوم نیست کدام یک از این دو میباشد این شکل مسلح است
در دست است نیزه دارد و باد سنجی ناجی بر پادشاه میگذارد فرهاد در پشت سکه
چیزی مانند عقد رود دارد و نیزه بدست گرفته (بالا سر از دست نوعهای حبس اناث
پونا نیست)

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است سکه فرهاد چهارم نشسته در جلو او صورت
فرشته شهری دیده میشود با ناج کل که علامت حضرت میباشد و شاخ جوانی در دست دارد
سکه دیگر



سکه دیگر روی آن مثلک پیش است پشت سکه فرهاد چهارم نشسته و نیک را بدست گرفته
 نیک کل و بونه و عضای سلطنتی بفرهاد تقدیم مینماید
 سکه دیگر روی آن همان سرفرهاد است و در عقب آن عقیابن میباشد که ناج افتخاری در منقار
 دارد و بر سر او میکند سکه اشک اول نشسته عقب او نیز عقیابن است که ناج افتخار
 منقار دارد

سکه دیگر روی آن همان سراسر است در پشت سکه صورت کاوی کوهان دارد رسم شده
 سکه دیگر باز روی آن همان سراسر در جلو آن سناره و در عقب عقیابن میباشد که ناج افتخار در
 منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته و در عقب او صورت سناره است
 سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سکه صورت شکل بال داری از جنس رب النوعها
 ذکر نقش کرده اند

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت آن صورت اسفنگن میباشد که در عربی به
 ابوالهول ترجمه کرده اند

سکه دیگر روی آن باز سرفرهاد چهارم است در جلو آن سناره و ماه و در عقب نیک با ناج
 افتخار دیده میشود پشت سکه لوح خشنه است و اشک اول نشسته و در عقب او سناره میباشد
 سکه دیگر روی آن سرفرهاد چهارم است و در جلو آن سناره و ماه و در عقب عقیابن که ناج
 افتخار در منقار دارد در پشت سکه اشک اول نشسته است
 سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت آن صورت فرشته شهری میباشد که ناج
 کنکره دارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق و در پشت آن صورت ملکه است که ناج بر سر دارد
 سکه دیگر که مثل سکه پیش است
 سکه دیگر که روی آن مثل سابق است و پشت آن صورت آکیناس که رب النوع عدالت باشد
 نواز و در دست دارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و پشت آن معلوم نیست که همان لوح است یا بغیر دارد
 و این فرم در این لوح بد میشود و آن سرشکل است از ارباب انواع از ذکر با سرد و صورتی که
 سرتانوس باشد و آنوس از سلاطین بسیار قدیم روم بوده و ارباب خبر از تاریخ و ترجمه حال او



بجبر نیستند

سکه دیگر که از فرهاد چهارم باز شخص غاصبی است که در آن زمان بنا حق سلطنت کرده و
سکه سر یکفر یا پادشاه است که بنم ناج دارد پشت سکه همان پادشاه نشسته جلوا و صورت
فرشته شهر بسنج با ناج افتخار که علامت صورت میباشد و عصای سلطنتی این سکه در زمان
فرهاد چهارم ضرب شده لکن صورت بشبه فرهاد نیست

سکه دیگر روی آن سر فراداد و پیم است که با فرهاد چهارم معاصر بوده در پشت سکه همین
پادشاه نشسته با یک عصای سلطنتی

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت سکه نیز داد روی تخت نشسته جلوا و فرشته
شهری رسم شده که ناج کنکره دارد بر سر دارد و ناج افتخار که علامت صورت میباشد با عصای سلطنتی
در دست او است

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است و در پشت آن همان شرح با صورت اشک اول که نشسته
سکه دیگر که روی آن فراتاناسیس میباشد با بنم ناج و غده روی پیشانی در پشت سکه همین پادشاه
نشسته صورت فرشته شهری ناج افتخار با و میدهد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن صورت اشک اول که نشسته و گمانی
در دست دارد

سکه دیگر روی آن صورت فراتاناسیس است در هر طرف آن یک میباشد که ناج افتخار بر او
میکند در پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول نشسته

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و پشت سکه زنجیره های مدور از نقطه و پادشاه روی
اسب سوار است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و پشت آن همان زنجیره و شکل زنجیره که ناج افتخار علامت
دارد و در فرابگاه فریبی میباشد

سکه دیگر روی آن سر فراتاناسیس است با بنم ناج در جلوا آن یک میباشد که ناج بر سر او میکند
پشت سکه سر موزا مادر فراتاناسیس است که بنم ناج بر سر دارد و باز در جلوا و یک است که ناج
بر سر او میکند

سکه دیگر روی آن سر فراتاناسیس است و در طرفین آن یک میباشد که ناج افتخار بر او میکند
در پشت



در پشت سکه سروزا بانیم ناج دیده میشود در عهد این پادشاه در مسکوکات تفصیلا که نوشته
میشد موقوف و مژدگ میشود و بجای آن زنجیره از نقطه فرار میدهند
سکه دیگر روی آن سروزا بار س پادشاه باختری الاصل است باناج و در عقب آن دو حرف هلاک
و پشت سکه صورت اشک اول است سروزا بار س ظاهر ابر فراتنا سیر یاغی بوده
سکه دیگر روی آن سروزا و در پشت سکه هین پادشاه نشسته کار و عضا
سلطنت در دست دارد

سکه دیگر روی آن سروزا و در پشت سکه صورت بنک است در یکدست ناج
افتخار و در دست بکر شاخه از نخل دارد که نشانه نصرت
سکه دیگر مثل سکه پیش است و پیدا است که روی سکه فراتنا سیر و موزا مجدداً ضرب شده
سکه دیگر روی آن سروزا و در پشت سکه صورت بنک است با شاخه نخل که
علامت نصرت میباشد

سکه دیگر مثل سکه پیش است و باید دانست که و نوشتن بیک رو و میاثر بیت شده و نازمان
او هیچ پادشاه از سلاطین اشکانی روی سکه نقش نشده مگر اسم اردشیر و یا کوروس
سکه دیگر روی آن سروزا و در پشت سکه صورت هین پادشاه است نشسته
رب النوعی از جنس ناث شاخه نخلی که علامت صلح و رفاه است با و میدهد و رب النوع
دیگر از جنس کورزافورده ناج افتخار با و عرضه میدارد
سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش و در پشت آن صورت اردوان است نشسته از صورت فرشته
شهری که شلخ جوان در دست دارد شاخه نخلی در بافت مینماید
سکه دیگر روی آن سروزا و در پشت سکه صورت هین پادشاه است نشسته
پادشاه است سواره از شکل فرشته شهری که عضای سلطنت در دست دارد ناج افتخار
علامت نصرت است در بافت مینماید

سکه دیگر روی آن اردوان است بانیم ناج و در پشت آن صورت هین پادشاه است نشسته
سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن صورت سروزا دیده میشود
سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است در پشت سکه که ایست شبیه بکلان دست دارد
در عهد اردوان سیم نقش و خط سکه دروید شد و یغ کشن گذاشته و رفته رفته طور
میشود



میشود که بعد از صد سال دیگر خطوط مسکوکات خوانده نمیشود

سکه دیگر روی آن سر دارد آنرا اول است باینم ناج و غده پستانی در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از فرشته شهری که شاخی در دست دارد ناج افتخار که علامت نصر است در پاف میکند

سکه دیگر روی آن همان سر است بدون غده پستانی و در پشت آن همان لوح است و واضح شده و صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن سر است شبیه بر سکه پیش و در پشت آن صورت فرشته شهری است روی تخت نشسته شاخ که علامت وفور نعمت است در دست دارد

سکه دیگر مثل سکه سابق است

سکه دیگر روی آن سر است شبیه بر سکه سابق در پشت سکه صورت پیک میباشد که ناج افتخار در دست دارد زنجیره مربعی نیز از نقطه در آن ملاحظه میشود

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن صورت عقاب است ناج افتخاری در چنگال نگاه داشته و همان حاشیه مربع در این سکه هم دیده میشود

سکه دیگر روی آن سر کو در است باینم ناج در پشت سکه همین پادشاه نشسته و از دست صورت فرشته شهری که شاخ علامت فراوانی در دست دارد ناج افتخار در پاف مینماید سکه دیگر مثل سکه پیش است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک اول که نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن صورت سر ملکه که ناج دارد و درو آن زنجیره از نقطه میباشد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و پشت آن صورت پادشاه است که در قرین نگاه فرمایند و همان زنجیره را هم دارد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت آن قسمت بالایی شکل آرمینیس ملکه هالیکا دیده میشود که تیر و کمان در دست دارد و همان زنجیره هم در این روی این سکه هست

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است و در پشت سکه سر مردی است باینم ناج و در پشت آن

و همان زنجیره نیز در آن دیده میشود
 سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش میباشد و در پشت آن سکه صورت اشک اول است نشسته
 سکه دیگر مثل سکه سابق است

سکه و نونس دویم هیچ دیده نشده
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز سر و لوز زس و لوز ز اول است باغده پشانی در پشت سکه
 صورت همین پادشاه است نشسته از صورت فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست دارد
 تاج افتخار در بافت میباشد

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است و در پشت سکه همان شرح است با صورت اشک اول
 که نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است و در پشت سکه صورت سراسیمه شده
 سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سر پادشاه حون (ول) بخط عبری نوشته شده
 سکه دیگر که روی آن سر و دانیس دویم با نیم تاج و غده پشانی در پشت سکه صورت همین
 پادشاه است نشسته و از صورت فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج
 افتخار در بافت میباشد

سکه دیگر مثل سکه پیش است
 سکه دیگر روی آن سر و دانیس میباشد بطور منقبت که نیم تاج دارد و در هر طرف آن
 صورت سناره است در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز سر و دویم با نیم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
 نشسته و از شکل فرشته شهری شاخه تخی در بافت میباشد
 سکه دیگر روی آن مثل سکه سابق است و در پشت آن همان شرح میباشد با صورت اشک
 اول که نشسته است

سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش میباشد پشت سکه کا او سوس که عصا آیلن باشد و بال
 در سر عصا دیده میشود و زنجیره مرتبی هم از غطر دارد
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز سر و دویم است با نیم تاج خیل جوان بنظری آید در پشت سکه
 همین پادشاه است از شکل فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست دارد تاج افتخار در پشت
 میباشد



مینماید

سکه دیگر روی آن همان سراسن در پشت سکه همان شرح معمول اما لا بقرو و صورت اشک
اول است نشسته

سکه دیگر باز روی آن همان سراسن در پشت سکه صورت ظریف میباشد
سکه دیگر باز روی آن سر پاکو و سراسن که کمی ریش دارد و کلاه خود بر سر گذاشته در پشت
سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشته شهری که عصای سلطنت دارد و تاج
افتخار در پافت مینماید

سکه دیگر روی آن همان سراسن در پشت سکه شرح معمول و صورت اشک اول است نشسته
سکه دیگر روی آن همان سراسن در پشت سکه صورت سرفرشته شهریست
سکه دیگر روی آن سر اردوان چهارم است باینم تاج در پشت سکه صورت همین پادشاه است
نشسته از صورت فرشته شهری باینم تاجی دارد و حالتی که باز است و پافت میکند
سکه دیگر روی آن سر خسرو است باینم تاج در پشت سکه صورت سرفرشته شهری است
سکه دیگر روی آن همان سراسن بطور مستقیم و پشت آن مثل سکه پیش است
سکه دیگر روی آن همان سراسن با تاجی که سه کنگره دارد در پشت سکه صورت فرشته
شهری میباشد که تاج افتخاری بدست گرفته

سکه دیگر روی آن سر خسرو است با کلاه خود نو پی زده دارد در پشت سکه شرح معمول میباشد
و مضایع شده و صورت اشک اول است که نشسته در اواخر سلطنت خسرو و لگاز سنای
خیلی سکه های چهار درهمی زده و معلوم نیست که در کدام ناحیه مملکت حکمرانی داشته
سکه دیگر روی آن سر مهرداد چهارم است باینم تاج در پشت سکه بخط عبری مخلوط با
یونانی نوشته شده (مردن ملکا) و صورت اشک اول است نشسته

سکه دیگر روی آن همان سراسن در پشت سکه سر هرقل با سر یک از سائر ایهان و تاج
ندارد و سر بهینه است چون وضع سکه مثل سایر سکه ها نیست مگر است بکنفر از مقام
مهرداد چهارم ضرب کرده باشد

سکه دیگر روی آن سر مهرداد چهارم با اردوان چهارم است پشت سکه مضایع شده و صورت
اشک اول در آن نشسته نقش است



سکه دیگر مثل سکه پیش است
 ایضا سکه دیگر مثل سکه پیش است
 سکه دیگر روی آن همان سراسر است و در پشت سکه صورت عقاب میباشد
 سکه دیگر روی آن سری است شبیه بپیر سکه پیش و در پشت سکه صورت کا و نری است کوهها
 دارد بالای آن صورت ماه است
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز سیم است با ناج و در اطراف آن چیزی است مانند حلقه در پشت
 سکه صورت همین پادشاه است نشسته از شکل فرشته شهری که عصا در دست دارد
 ناج افتخار در پافت میباشد
 سکه دیگر روی آن همان سیر سکه پیش است و در پشت سکه بخط یونانی ناریخ نوشته
 سکه دیگر روی آن سری است و در پشت سکه صورت فرشته شهری است نشسته با نقاب
 سکه دیگر روی آن صورت و لگاز سیم است و در پشت سکه لوحی است ضایع شده و صورت
 فرشته شهری است نشسته شاخ نخلی در جلو دارد
 سکه دیگر مثل سکه پیش است
 سکه دیگر روی آن همان سراسر است و در پشت سکه صورت اشک اول است نشسته
 شرحی که روی سکه نوشته شده لایق میباشد
 سکه دیگر روی آن همان سراسر است و در پشت آن سر حروف واو و لام عبری است و در پشت
 صورت عقاب نقش شده
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز چهارم است با کلاه خود و توی ذره از عقب افتاده در پشت
 سکه صورت همین پادشاه میباشد نشسته و از فرشته شهری که عصای سلطنتی در دست
 دارد ناج افتخار در پافت میباشد
 سکه دیگر روی آن همان سراسر است و در پشت آن سر صورت فرشته شهری
 سکه دیگر روی آن سر پنبه با خود و توی ذره
 سکه دیگر روی آن همان سراسر است و در پشت سکه صورت فرشته شهری است نشسته ناج
 افتخار و شاخ در دست دارد
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز چهارم میباشد و در پشت آن سکه علامتی مذهبی است



و بخط عبری نوشته شده است (ولکشی اشک ملکن ملکا)
 سکه دیگر روی آن سر و لگاز سر است که صورت آن بطور مستقیم دیده میشود و زلفها
 بمقدار دو طرف دارد در پشت سکه علامت سکه پادشاه پیش نشسته شده و همین پادشاه
 نشسته و از شکل فرشته شهری که عصائی و دست دارد تاج افتخار در زبانت میباشد
 سکه دیگر روی آن همان سراسر است اما بطور نیم رخ و پشت سکه مثل پشت سکه پیش است
 سکه دیگر روی آن باز سر و لگاز سر نیم است صورت آن مستقیم و در پشت سکه نوشته شده
 (ولکشی ملکا) و خطی است بزبان یونانی ولی ضایع شده و صورت اشک اول است نشسته
 سکه دیگر روی آن صورت و لگاز سر ششم است با کلاه خود و توی زده در پشت آن علامت خطی
 نامعلوم مثل پشت سکه اول و دو نیم و لگاز سر نیم میباشد
 سکه دیگر روی آن مثل سکه پیش است در پشت سر پادشاه حروف و او و لام عبری نوشته اند
 در پشت سکه صورت اشک اول است با خط یونانی غیر معلومی
 سکه دیگر روی آن سر دارد و آن نیم است با کلاه خود و در پشت سکه نوشته شده (هر نیم ملکا)
 و بعضی خط یونانی که ضایع شده با صورت اشک اول که نشسته
 سکه دیگر روی آن سر دارد و آن سراسر است با کلاه خود و توی زده در پشت آن شخص و شاخه است
 در پشت سکه بخط عبری نوشته شده (ارنر و ملکا) و این خط ضایع شده و صورت اشک
 اول است نشسته و ظاهر آرنر و آن سراسر است از حکام اشکانیان است
 این بود سکه های مغیر که از اشکانیان بدست آمده و ملاحظاتی در این مسکوکات است که
 ذکر آن موجب توضیح و فهم بعضی مطالب میشود و آن ملاحظات این است
 سکه های نبرد و مهر داد از نقره خالص بوده اما مسکوکات سلاطین بعد کم و زیاد
 بار داشته و اینکار را مخصوصاً و حسب المصلح کرده اند بعد از چنانکه ذکر شد از طرف
 سکه هم کاسه شده اگر چه صورت ظاهر آن همانست چنین بنظری آید که مادامیکه عملیات
 دارالضرب اشکانی یونانی بوده سکه ها با ظرافت و فتنه ضرب میشده هینکه کارگزاران
 بغیر داده از خودشان اشخاص را بکار واداشته اند بواسطه عدم مهارت در صنعت از ظرافت
 و فتنه افتاده است
 از سکه های ملل غالباً آداب و رسوم آنها بدست می آید و اگر چه مسکوکات اشکانیان این مقصود



کنز حاصل میشود ولی باز چنین نیست که بکلی فایده نوا دیده منظوره باشد
 اشکایان از سه محل آداب رسوم خود را اخذ کرده اند یکی از اجداد اسکیش خود که توران
 بودند دیگر از طوایف ایرانی و بنی آشور که فرنها آداب رسوم آنها را آسایشا بیع بوده
 سیم از یونانیها که همراه اسکندر بایران آمده و در اینجا مانده بودند و از آداب رسوم
 این هر سه قوم روی سکه های آنها آثار مشاهده میشود

صورت اشک اول مؤسس سلسله سلطنت اشکایان که روی امفالس کشیده اند به این
 تقلید کرده که صور او را در شهر دلف روی امفالس قرار داده بودند و به ثوب پیکر کرد
 سکه اسکندر بکبر روی تخت جای دارد و این دلیل حتمی است که اخلاف اشک اول نسبت
 با او منظور میداشتند و باید دانست که در تمام سکه های سلسله سلوکیدان پلن دیده
 میشود که روی امفالس نشسته جمیع پولهای یک دره و چهار دره و سلاطین اشکانی از اول
 تا آخر یک شکل است در اکثر صور اشک اول دیده میشود

اغلب سلاطین اشکانی وقتی تخت سلطنت جلوس میکرد در پشرداشته اند و نقاشیهای این
 طایفه آنقدر ماهر نبوده که اختلاعاتی که بعدها در پشره پیدا میشده ظاهر سازند و
 در سکه ها محسوس نیایند

در مسکوکات اشکایان ابتدا تاریخ نگاشته نمیشده بعد ها با انصراف افتاده اند
 چنانکه در مسکوکات مس جانشینها از دس سال ضرب دیده میشود و در پول چهار دره
 این پادشاه علاوه بر سال ضرب ماه نیز نفوذ ثبت شده

تاریخی که اشکایان معمول داشتند تاریخ یعنی سلوکید بوده و آن تاریخ چو شمسی ^{اسکندری} نبود
 تطبیق آن با تاریخ میلادی مشکل است فقط میتوان گفت سال صدم تاریخ سلوکید
 مطابق است با سال دویست و سه پزده پاد و بیست و دوازده قبل از میلاد

سال اشکایان دوازده ماه بوده و اسامی آن از این قرار است دیوس اپلا اوس
 اپنا اوس پریپوس پشروس ژاننی کوس آریزی دیوس دازپوس
 یان موس لبوس گرپا اوس هپریه نا اوس و یکماه فوق العاده در هر چند
 وقت یکبار بملاحظه فصول اختیار می نمود و اندک پس ماه اینطایفه قمری بوده و با فصول
 سازش نداشته میباشد هر سال یکماه علاوه کنند تا با ماه شمسی فصول موافقت نماید



و اینماه زیادی را آقبلی مؤس میامیده اند

بعقیده اکثر مورخین با تحقیق در اواخر مائه اول میلادی سلطنت اشکانیان منشعب
بشعبات شد و هر شعبه که در تحت شاهزاده از شاهزادگان اشکانی بود خود را مالک
بالاستحقاق تحت و ناج سلطنت میدانست و از آن وقت پادشاهان اشکانی اسم خود را
نیز روی سکه ها نقش کردند و الا قبل از آن فقط اسم اشک اول را رسم مینمودند و از وقت
که اسامی اشخاص سلاطین اشکانی روی مسکوکات دیده شد شرح معمولی سکه از اسم پادشاه
و دار الضرب غیره بخط پهلوی نیز نگاشته آمد و بر عم بعضی در آن زمان دیگر اشکانیان زبان
یونانی نمیفهمیدند اما پیش از آن این زبان را علم و رسمی اشکانیان بود

بعضی گفته اند تا قبل از فتوحات مهرداد و اسنیلای اشکانیان خط و نقش مسکوکات
آنها بزبانی بوده که این طایفه حرف میزدند اما این عقیده ضعیف بلکه واهی است
لقب قبل هرن که اول دفعه در روی سکه قرار یافتند همیشه علت را برخی این نوشته اند
که بعضی از شهرهای یونانی که در تحت قلمک پادشاه اشکانی بودند چون مورد مرمت
پادشاه شدند این لقب را با پادشاه خود دادند
بعضی از مورخین و آنهاست که در علم مسکوکات مهارت دارند و در آسای صغیر و شاما
با اجازه پدر خود لقب پادشاهی اختیار کرده و سکه هاییکه با اسم این پادشاه دیده
میشود در د و مملکت مذکوره ضرب شده

صورت لنکره که در بعضی از سکه های اشکانی دیده میشود تقلید سلاطین سلوکید است
چرا این سلسله این آلت را در اسلحه خود نقش مینموده و اغلبی از پادشاهان آسیای مرکزی
در مسکوکات خود صورت لنکره را قرار داده اند و برآمد که روی پشپانی رودس را نیز
بعضی از اخلاف او پیروی کرده اند

بعقیده جماعتی از مطالب مهمه تاریخ اشکانیان یکی اینست که سه پادشاه یعنی پاکور
و آرتابانوس و لگازس در یک وقت سلطنت کرده و با هم معاصر بوده اند بنا بر این لازم
دانسته اند که علاوه اسم اشک که حسب الزم در مسکوکات رسم میشد اسم شخصی خود
نیز نقش نمایند تا اسباب اشتباه نشود و در صورت غفلت از این مطلب شک نیست
که مطالبه کنندگان دوچار التباس خواهند شد



در سکه ها هر وقت صورت ماه و آفتاب مشاهده شود ظاهر آنکه این سکه پادشاه
خود را سلطان المشرق و المغرب میدانسته و بعضی تصور کرده اند که این بواسطه تبعیت
عجم و علامت پرستش این دو سیاره مبنوعه و تابعه میباشد
گویند بعضی از اشکانیان لقب خدائی بخود دادند اما در مسکوکات آنها این لقب دیده نشده
بلکه لقب یونانیتر که معنی ابن الله است دیده میشود و اما آنها هم که لقب خدائی قبول کرده
مقصودشان این نبوده که خالق عالم اند بلکه نئوز که برخی خدا ترجمه کرده اند در لایتن به
روی و س ترجمه شده و وی و س آنکه است که بخوانند خدا قوی شده باشد و نظیر همین
لقب است خداوند کار که سلاطین عثمانی دارند

صورت و در باب النوع در سکه های سلاطین اشکانی دیده میشود یک صورتی که حاکی از آنجا
صلح است و در زمان مهر داد اول این صورت را روی سکه نقش کردند و بعد از آن کمتر
پادشاهی است که این صورت را روی سکه خود رسم نموده باشد و در باب النوع دیگر که آنرا طاق
بلد میدانسته اند در روی مسکوکات فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او مشاهده میشود و تاج پادشاه
بیاد شاه میدهد و معلوم نیست که این دو در باب النوع در ملت پارت قبول عامه میرسانند
باشند بلکه چنین بنظری آید که از باب انواع بزرگ یونانی در میان پارتها بیشتر طرف
توجه شده چنانکه صورت آنها را در روی پولهای سیاه اشکانیان که خیلی خشن و بد
ترکیب است و کار خود ملت به صنعت پارت رسم نموده اند نیز صورت پالاس که بعقید
یونانیان رب النوع حرب است یا شکل زن مسلح که منتهای شباهت را به پالاس دارد و از
از باب انواع جنس انات یونانیها میباشد در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز و لکار
روی سکه ها نقش شده

صورت آرتیمیس ملکه های پکار تاس در عهد گودرز روی سکه رسم شده همچنین صورت
نوبس که رب النوعی است و عتاب و عصای سلطنتی که از خصایص خدای بزرگ
میشمرده اند بدست او میباشد در روی سکه و اردانیس سیم دیده میشود
و سری شبیه سر آیلین پسر و پسر در سلطنت فرهاد چهارم و گودرز روی سکه نقش
کرده اند و ممکن است همان سر آیلین باشد و آیلین را رب النوع آفتاب و نور و صنایع
و ادبیات و طب میدانسته اند



و ژانوس و آکیناس که از ارباب انواع یونانیهاست نمایی که آنرا بآل نوع انعام میدانشند
در سلطنت فرهاد چهارم روی سکه هارسم شده
نیز در سلطنت فرهاد چهارم و آنرا بانوس صورت فرشته پرداز از جنس زکورد رنگ
سکه هادیده میشود که خوشه انگوری در دست دارد
و در سلطنت اردانوس صورت فرشته بآل نوع از جنس زکورد نقش شده و آن صورت
شاخ جوانی در دست دارد و دست خود را بطرف سر خود بلند کرده احتمال داده اند این
شکل صورت هادیکرات باشد که او را بآل نوع سکوت میدانشند
صور هر فلس بآل نوع قو و زو پس و دپوس کوری فرزند ژوپتر که او را نفوس
مسکوکات یونانی بوده در زمان مهرداد اول روی سکه نقش شده است
صورت کا دوسه که در دو غنم سکه های اشکانیان نقش شده بعقیده بعضی متعلق
به رمن یعنی بطارد است اما بنعم برخی چنین نیست بلکه تعلق به بیک با این دارد (کا دوسه
عصائی بوده است که بر سر آن شکل دو بال مرغ میباشد و دو مار بدوران بیکدیگر پیچیده اند
و این شکل اختصار بطارد داشته و علامت صلح میباشد
اسفنگس را که سر زن داشته و بدن شیر و مصریها با بواهلول ترجمه کرده و میپریشانند
احتمال دارد که پارتها هم پرستش مینموده
اشکانیان در وضع سکه اگر پرو یونانیها و سلوکیدها را نموده اند امری غیر نیست
و نظر از بسیار واقع شده از آنجمله در اسلام چنانکه چند سکه نزد نگارنده موجود است
که در حکومت ذیاب بن ابی در بصرای فارس ضرب نموده اند خط آنها پهلوی است و
صورت بیک از سلاطین ساسانی هم روی آن نقش شده با اینکه مدتی بود اعراب ایران را
مصرف بودند و حال بر این منوال بوده ناد در سلطنت هشام بن عبدالملک اموی بصواد
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مسکوکات را بغیر و ترتیب دادند
در حائمه این فصل باید تصریح نمایم باینکه پادشاهان که در تحت تبعیت شاهنشاهان
اشکانی بوده سکه میزدند و خط بنام آنها خوانده میشد و بعضی شونا
سلطنتی داشته چنانکه مسکوکات باخریان و سکه های یازرکیان که در فارس سلطنت
داشتند موجود است و همینطور بوده است حال طایفه هفواد که در کرمان حکمرانی



مینموده و سکه از پزدن کارنده دیده که یک طرف آن حک شده و در طرف دیگر کلمه این تو
 و ستم و این تو همان پزد است تاریخ سکه مفارن بود با سنه پنجاه میلادی که عصر گوردی
 اشکانی است نیز در آبت که ثبت باشد و آن شهر است در جنوب سیستان در کنار
 رود هیرمند و ساحل دریاچه هامون دارند نامی سکه میزد و در عراق عجم سکه دبدشه
 که در پیک روی آن صورت شخصی است با ناخ سه کناره و در صورت نوشته اند از انابا
 اراق مالک (کو) یعنی اردوان مالک عراق و در سنای فارس سکه ضرب شده که در پیک روی آن
 اسم فارس سم شده و در روی دیگر اسم هرمز و در هر یک از شخصی فرهاد نام سکه میزد و
 خود را آرتیرکاناسا میخوانده یعنی شاد آرناکن و آرناکن همان آری و اریای عجم و یونان
 و سکه دیگر از همدان دبدشه که روی آن نکاشته اند ارد مدائی و داهبورجا یعنی
 ارد پادشاه مد و دهنستان و سکه های دیگر هم یافت شده که مسلماً از عهد اشکانیان
 و ذکر آن موجب تطویل بلاطائل

پیر از نکارش این ملاحظات ما توضیح مطالب تکمیل مقاصد را بشرح ذیل پرداخته کوئیم
 اسکندر کبیر چون بر ممالک ایران دست یافت جمعی کثیر از مردم یونان را کوچانیده در
 اقطار ایران سکنه داد بعد از و خلفای او هم مادامیکه حکومت این نواحی داشتند اینطر
 او را پیروی نمودند بنا بر این در شهرهای بزرگ عراق عرب و شامات و آسیای صغیر و
 ایران و ترکستان بلکه ناهند و هندوستان مهاجرین یونان جای گرفته بودند و اینان
 در تربیت و تمدن بهیچوجه با ملت یارث و اشکانها طرف مقابلت نسبت نمیشدند
 چه ملت یونان در آن دوره از حیث علوم و معارف و حرف و صنایع و فنون نظامی
 و آداب قشور کشته اعم از اینکه غرضه باشد یا نفاق یا پیرایه های قدیم هم نسبت نداشتند
 ناچار سلبه پارتها که از حلیه این مزایا بکلی عاقل بودند و آنجا که هیچ دولت و سلطنت
 از وجود هنرمندان عالم و کاروانان عاقل و صاحب صنعتان ماهر و نویسندگان کانی
 کفری نیست آنجا عت یعنی یونانیهای تمدن طرف ملاحظه و احترام اشکان کردیدند
 و با مبازاری خاص اختصاص یافتند و رعایتها از آنها دیدند از جمله در بلاد عظیمه از قبیل
 سلوسی و بابل و در سایر امصار و مداین که بیشتر سکنه آن یونانی بود سلاطین اشکانی
 حاکم مفسد در حکومت نمیفرستادند بلکه آن شهرها را اختیار داده که مجلس بلدیته برای رفو



و فوق امور خود ترتیب دهند و محتاج بوجود شخص حکمران نباشند بنا بر این اماکن و آبادیها
یونانی نشین تفریباً بوضع جمهور می نمودند و اشکانیان از تصدیق آنها کرده بودند
و مؤید این مطلب آنکه بعضی سکه های اشکانی که در دست داریم در یک رو آن صورت شخصی است
نیم تن با تاج و این علامت سلطنت است و در رو دیگر شخصی نشسته را نقش کرده اند که
ملک شرق زمین است و کلاه فریتی بر سر دارد و این کلاه علامت جمهور می باشد بگر آنکه
محض لجوی یونانی نهان بعلنی که سابق ذکر شده سلاطین اشکانی خود را قبل هلم یعنی محبت
یونان می گفتند و کثر سکه یونانی دیده میشود که اینکله در آن نقش شده باشد بگر آنکه لقب
ایمان را که بمعنی جلیل و از القاب سلوکیدها و اصلاً یونانی است محض هر یک و خوش آمد آنها
اختیار کرده چنانکه از سلطنت مهرداد اول تا انقراض سلسله اشکانی همه سلاطین ملقب به
ایمان بودند اما اینکله خطوط سکه های اشکانی یونانی و عبارات آن نیز بلغت اهل همان
مملکت که وجهت دارد اول آنکه خط و زبان یونانیهای عالم قهر خط و زبان رسمی اشکانیان
شده بود چه خود چنانکه گفته ام خط و سواد بی نداشتند و جهت دیگر باز همان اشکانیان
یونانیها بودند و مزبداً للتوضیح گوئیم آنچه از مسکوک اشکانی دیده میشود خطوط آن
جمله یونانی است و سکه که بخط دیگر باشد کثرت یافت شده و در کتابی مخصوص معرفت سکه ها
قدیم در لندن در سال هزار و هشتصد و هفتاد و هفت میلادی طبع نموده اند نصیر مجتبی
مطلب شده و علت را نه تنها سست و ضعیف از اهل علم بلکه محققین ندانسته و در شهر و
حیرت مانده و اعراض کرده اند که اشکانیها با وجود آنکه میخواستند بواسطه منتسب نمودن
خود بدودمان کیان خویش را اصیل و بخت سازند و بنالیف قلوب ایرانیان پیرا زنده چیده ^{است}
که در نقش سکه های ^{خود} خط یونانی یا ایرانی اعراض کرده خط یونانی را اختیار نموده بلکه
عبارات سکه های آنها نیز بر زبان یونانی است غافل از اینکه اسکندر و خلفای او در مدینه
مملک و سلطنت ایران از خط و زبان کیان محض مصلحت خود چیزی باقی نگذاشتند و هم
خود را مقصود بر این داشتند که ذکر کیان را بر طاق نیسان گذارند و آثار آنها را محو نابود
سازند و نام آنها را از دهنها اندازند تا بحق بودن خودشان در ممالک ایران نصیح و
قوامی گردد این ^{نشان} نام سلاطین خود و اعقاب آنها را فراموش کردند و یونانیان با شاهد
دولت دست و آغوش نمایند و نظیر اینکار در متقدمین و متأخرین بسیار اتفاق افتاده



چنانکه در بیست سال قمری انسویها در همان وقت که صیفت تمدنشان بشرق و غرب رسیده
 قصر توپلری یا ریس با همین قصد و نیت آتش زدند و از باب خبر دانند که یونانیها علاوه
 بر برانداختن ناموسشان کیان همه مؤبد ها و دستور ها و هیرید های عجم را که علمای آن
 زمان بودند مقتول نمودند و بنابر اخراب کردند کتب را سوختند به نوب و بنیدیل سکه ها
 پرداختند اینست که از سلاطین کیان نادر اسکه بدست افتاده و معدود که از سکه داریک
 که در پوش اول است روزه های معبر فرنگ است و همین جهت بعضی از فضلا که در ^{شناختن}
 امیاز مسکوکات مهارتی دارند گمان کرده اند قبل از در پوش اول که دارای کبر باشد
 در این سکه نموده اند و این وهم و خیالی باطل است چه پادشاهی بزرگ مثل کیخسرو که
 اکثر از محققین و داسر سلسله دانسته محققا سکه نموده در صورتیکه سلاطین مد که پای
 تختشان همدان و سلاطین بنی آشور که همسایه سلاطین مد بوده و جزو سلطنت کیان
 خیل پیش سکه داشته چگونه کیخسرو بعد از استقلال تمام سکه نموده است پوشیده نیست
 که سکه های داریک را که ذکر شد خیل پیش از این در همدان یافته اند و اگر حالا یکی یک سکه
 کیانی ببیند باید بداند قلب است اصل نیست چه بود آن که در همدان و عراق عرب سکنه
 داشته اند از هفتاد سال قبل الا الان ملثفت شده اند که ملثف فرنگ خلی معطر بسکه ها
 قدیم دارند هر چله بوده است شبیه آنها را ساخته و فروخته اند

بعضی بر این اند که از سکه های اشکانیان آنها که ضرب بلاد یونانی نشین است از قبل سلو
 و غیرها بخط و زبان یونانی است بلکه گفته اند کلمه فیلهلن یعنی محبت یونان نیز در این قبل
 مسکوکات نقش شده و این هم سهوی است چه مسکوکات بسیار که از اشکانیها بدست
 آمده اکثر در ارضی و همدان و دامغان و بعضی بلاد خراسان بلکه سیستان پیدا شد
 و نقش جله بخط و زبان یونانی بوده و اگر کوپندان نفوذ را از سلوسی امثال آن بان
 ممکن برده اند کوپیم دلیل دیگر هست که ابطال این گفته مینماید و از اینست که آن سکه ها
 دو طرفت نقش و خوبی خط و شکل با هم فرق و تفاوت محسوسی دارد و چنانکه پیش
 اشاره نموده ایم معلوم میشود آنها را که ضربهای یونانی زده اند چون در نقاشی و نگار
 و غیرها مهارتی داشته اند بهر عجل آورده و از هر جهت ظریف تر است آنها را که ضربهای
 پارت یا ایرانی بتقلید یونانی ضرب کرده اند و از این نظر است خطوطشان نیز خد



خوانا نیست پیر شک نیست که عمده مسکوکات اشکانی بخط و زبان یونانی بوده و
 توضیح را گوئیم پارتیهای بی علم و صنعت را برانی که علم و صنعت کسان را فاتحین پامال
 کرده بودند احتیاج به علم و صنعت یونانیها داشتند پیرشان یونانی ادبشان یونانی
 طبیشان یونانی صنایعشان یونانی معلم نظامشان یونانی عاقله و مدبر امورشان
 یونانی بود بلکه بعد از میلاد هر وقت میخواستند اطفالشان را تربیت کنند به رُم و
 فلسطین و آن طرفها میفرستادند را بنصورت چگونگی رعایت و ملاحظه آن ملت را
 نمایند و اظهار محبت با آنها نکنند و پیر ایشان نباشند و حال آنکه خود نیز بواسطه
 جنسیت یعنی یونانی بودن آن ذوق و فطرت نداشتند که در تربیت اهل علم و صنعت
 سعی و کوشش نمایند و از زربار غیر یونانی آید نکته دیگر نیز هست و از آنست که ملل و
 یانیم وحشی در هر عصر و زمان با فضای ضعف بصیرت و کونه نظری جامد بوده و عادت
 انتقال نداشته اند و در منتقل بعضی مطالب میشده یا اصلاً نمیشده بنا بر این میتوان
 گفت پارتیها ابتدا ضرورت و احتیاج محبت یونان و پیران آن ملت شدند چون قدری
 انس بر سوم آنها حاصل کردند و آداب و عادات آنها مودت و معناد شدند فراموش
 نمودند که این از بیچارگی بود حالا که قدرت و اختیار داریم بتغییر این اوضاع هست کاریم و این
 مطلبی شایع است بنظر آن بسیار مکرها خود هنوز در محاسبه معاملات نمیکوئیم یک
 عباسی و عباسی سه عباسی چهار عباسی مکر عباسی مبلغی نیست که شاه عباس صفوی
 قرار و رواج داده نه تنها ما عباسی میگوئیم در ارمنستان بلکه در مسکو همین عفت
 منداول است و از همین قبل میباشد سکه در بعضی فارس و حکومت دیادین اسیر
 ضرب شده و شرح آن پیش گذشت و آنها که در امور عالم نظری دقیق و تدبیری لایزال دارند
 هیچ استبعاد نمینمایند که در مملکتی زبان و ادب باشد و آداب مملکتی دیگر چندی بجهتی
 شایع و معمول شود بلکه غیر آن ممنوع باشد مگر در همین ایران سالهای دراز زبان
 عربی زبان رسمی نبود آیا در آن سنین فرمائی و رقی زبان فارسی نوشته میشد
 یک مطلب دیگر هم پارتیها را بر آن میداشت که با یونانیها مهربانی کنند و گرم بگردان
 این بود که خود را مثل آنها اجنبی میدانستند از بیم آنکه ابراهیمهای حقیقی بواسطه خارجی
 بودن ایشان بر آنها بشویند با شمال یونانیها میزداختند که اگر غائله و محصور رخ نماید



کمال و رفیع داشته باشند و از عهد طاعیان برآیند
ممکن است کسی بگوید پس چرا اشکایان با یونانیها نمیکنند و جواب گوئیم مقصود ما
از اظهار عقیده مزبوره و مطالب مسطوره در فوق این نیست که اشکایان بجنس یونانی
از دل و جان عاشق و مایل بوده باشند در جنگ با یونانیهای معاند کمال ایستادگی نموده
و در همان وقت رعایای یونانی خود را حسب المصلحت شمال داشته و سرموئی از جانب
داری آنها فرستاده اند آیا اگر دولت فرانسه وقت بخواند بموجبی با مراکش
بجنگد رعایای الجزایر خود را باید قتل عام کند یا آنها را زیر بار ظلم و بیجسائی بکشد
چنین نیست شمن را میکند و در عیث را مینوازند با آنکه هر دو عرب اند حاصل کلام
اینکه سکه اشکایان تا آخر بجای نماند که ذکر شد عده بزبان و خط یونانی ضرب شده و در
اکثر عبارت فیل هلم منقوش است چنانکه وجدان و شهود کواهی میدهد و احدی
جای انکار نیست

فصل یازدهم در وضع سلطنت سلاطین اشکائی

سلطنت پادشاهان اشکائی بپارت خاصه راوانی که با وج عظمت و افتداری
بودند و صور و حال داشت بکر نسبت بخود ملت و رعیت پارت که همجنسان آنها
بودند بکر نسبت بایالاتیکه جنساً ثورانی و پارت نبودند اما پارت های ثورانی
الأصل با کمال جسارت و بی پروائی حرکت مینمودند و هیچ حالت بقیه و خشوع و عجز
در آنها مشاهده نمیشد و بدون ملاحظه بعضی رعایانها در بسیار از امور ملکی و
دولتی مداخله میکردند مخصوصاً در وقتیکه پادشاهان ندرکانی را بدو میکفتند
باید پادشاه بکر بجای او بر سر سلطنت جلوس نماید هر دوی شخصه از ملت پارت
دخل و تصرفها را بنکار میکرد و بسا میشد که در تعیین شخص پادشاه کار بمشاجره
می انجامید و شمشیرها کشیده میشد و خونها میریختند تا اینکه کار را فیصل میدادند
راست است که سلطنت و خواجه خانواد و سلسله اشک بود و قانون آنکه ارشد
اولاد و بعهده جانشین باشد اما چون شرایط دیگر از قابلیت و کفایت و شجاعت و
غیرها داشته جای حرف و مناظره و اختلاف باقی بوده و پارتها خصوصاً و سایر قوم در این



مورد خیل کشکشر و دخالت میکرده اند و از بن و ناد را اتفاق افتاده که پادشاهی از سلاطین
اشکانی ببرد و بعد از او وارث و ولیعهد و اعم از اینکه پیر یا پدرش باشد و نوازع و
تشاجر بجای او نجات سلطنت نشینند و مکرر اتفاق افتاده که پیران پادشاه بواسطه
اینکه رشید و جنگجو نبودند از سلطنت محروم میشدند و از بنی اعمام و منسوبان دور
پادشاه متوفای اشکانی شاهزاده بیادشاهی منتخب میشد و این انتخاب در مجلس شورا
که اعضا و اجزای آن اعیان و بزرگان پارت و رؤسای قشون و امرای عسکر پرت بودند
بعل می آمد

امار عایای غیر پارت سلاطین اشکانی بزرگتر و بیشتر کمال طاعت و انقیاد و بندگی و خسوع و
نسبت بیادشاهان و امانت و ارکان دولت داشته و عمل حکومت و لایات و ایالات را بزرگتر
دو حالت تصور بوده یکی ولایت که حاکم پارت و اشکانی داشته این ولایت از هر جهت
محکوم و مطیع بوده اند بیکر یا لایکه در تحت ولایت یا ملوک الطوائف بسر میبرد این قسم
حکمرانان اظهار طاعتی بسلاطین اشکانی مینموده و در قلمر و حکومت خود اختیار کامل
داشته در تنبیه مجازات و کم و بیش گرفتن مالیات و سایر اعمال هیچ وجه در بار دولت
اشکانی رجوع نمیکردند و مجبور با اعلام و حصول اجازه از سلاطین اشکانی و امانت
او نبودند فقط علامت بیعت و طاعت آنها این بود که خراج معینه میدادند و در وقت
لزم و هنگام جنگ قشونی بجهت کرده بمیدان جنگ با محل مخصوص میفرستادند و حکمرانان
آنها مورد وثوق بود و از پیر و پسر میسر میسر و سلاطین اشکانی نمیتوانستند غیر حاکم
و مأموران ایالات و نواحی نمایند بجزایر آخری حال ولایت فرموده حال صوبه داران
بود و تقریباً همین رسم و وضع حکومت تمامه دوازدهم میلادی در تمام فرنگ معمول
بود هر ناحیه را برسم سپورغال و نیول بیکفرد و یک یا مارکی یا کنت یا بارون اعطا و
تفویض مینمودند ناحیه بزرگتر را به دوک و بالنسبه کوچیکتر را به مارکی و کوچیکتر را به
کنت و خیل کوچیکتر را به بارون و آن نواحی را دوشه و مارکیز و کنت و بارون میگفتند
بعدها این رسم متروک شد و بر افتاد و بعضی گمان میکردند این وضع حکمرانان خاص
فرنگستان بوده و فرنگیها رسم ابداع نموده و حال آنکه از سوا الف ایام و اعوام و از منته
قدیم این رسم در ایران و هند و سنان مجرای میسر شده و ولایت ملوک الطوائف بنوع



اشکایان چنانکه ذکر شده بن حالت داشته اند

از مسطورات مصنفین معین چنین مستفاد میشود که ولایه و ملوک الطوائف تابعه اشکایان
بعضی لقب پادشاهی داشته از جمله وقتی هفت نفر باین لقب ملقب بودند در سلطان اشکانی
شاهنشاه خطاب میکردند و در حقیقت ولت اشکایان را باید دولت نظامی دانست و این
وضع سلطنت اختصاصی باین طبقه نداشته قبل از آنها هم دولت بنی آشور و سلطنت مدو
سلاطین کیان هم همین رویه را پیش نهاد کرده و همین را مبرقته اند سلاطین کیان بلکه کلیه پادشاهان
ایران لقب شاهنشاهی داشته و اگر اسکندر بکبر سلطنت کیان را منقوض نمیکشاید یقیناً پادشاه
یونان هم یکی از ملوک بنوعه ایران میشد خلاصه ابروه عظمت و قدرت اشکایان از وسعت یافت
که در ساحل بوندانوب (طونج) بار و میوه ها جنگ میکردند و از طرف دیگر با چینها زد و خورد داشتند
ممالک اشکایان منقسم بچهار قسمت و شعبه شده بود اما در وقت ضرورت هر چهار قسمت
متفق و بد واحد شده بدفع غیر میکوشیدند و اینچهار شعبه از قبل بوده است
شعبه اول آنها که لقب شاهنشاهی داشتند و ریاست کلیه و سلطنت ایران ایشان را بود شعبه
دویم اشکایان از من یعنی سلاطین آن سرزمین شعبه سیم سلاطین باختر و ترکستان که بسط
ملکشان از طرف بیخواب دهللی میرسید از سمت طوائف تورانی ساکنه در افطار شمالی را در
تحت تبعیت داشتند شعبه چهارم حکمرانان دشت قچاق که ممالک جنوبی حالبه دوسن باشد
و بعضی از محققین فرنک بر این اند که شعبه بزرگی از طایفه تورانی که موسوسه داس بوده در
عهد قدیم از طرف چین و سیبری مهاجرت کرده بساحل دانونب فته ماوا کرده بودند از آنجا
مجدداً بکناره چین آمده و پارتها یعنی اشکایان از این طایفه بزرگ خارج شده و مجارهای
حالبه بلکه غالب طوائف فرنک از المان و غیره نیز داس بوده اند چون در سیم بدینیم که المانها
و مجارها نسبت فرابت نزدیک با اشکایان دارند اما باید دانست که حرکت پارتها از آسیا به اروپا
و بازگشت آنها از اروپا با سبب امری مستبعد است و در هر حال تاریخ اشکایان بمشابه عمار
و قصری بسیار عالی است که بکلی منهدم شده باشد و ترتیب آن چنانست که مهندسی با فرا
و معمار عالم و با خبر با صنعت بناهای اسناد و تجاران و حجاران ماهر و نقاشان کامل هنر و
سایر ارباب صنایع دوباره این کاخ رفیع را بسازد و برپا نماید بعبارت دیگری باید احوال یونانیان
و رومیان و شامیان و اعراب را مانند و عجم و غیرها متسک شد و نظر دقیقی هم در مسکوکات



و سفوران و الواح و سایر اسناد تاریخی داشت تا کاری از پیش رود

ثوثنی مودخ لایق در وضع سلطنت شکایان کوید رئیس عامه فارس و دولت شخص پادشاه
بود و بعد از آن آرای جمع بر همه چیز تقدم داشت یعنی مجلس پادشاه مانند از اعیان اهل مملکت
تشکیل می یافت و امود دولت بمشاوره و صواب بد اجرا ای انجمن رتق و فتق میشد قواد عساکر
و سران سپاه و قضاه و عمال و ارباب مناصب را این مجلس منتخب مینمود چه از خود اعضای مجلس
و چه از خارج و از خصایص شکایان آنکه اگر در داخله مملکت شاهزاده یا حکمرانی بنای
سرکشی و طغیان میکرد داشت و اتفاقاً در همان وقت لشکر خارجه بمملکت حمله میکرد آن طغیان
برکنار گذاشته همه با هم متفق شده دشمن خارجی را دفع میکردند

بعضی سوره خن مینویسند در بار
دولت شکایان را و مجلس شوریه
اجرای یک مجلس شاهزادگان خانواده
سلطنت بوده اند و اعضای مجلس بکر
عقار و کما این در علمای بن و این هر دو
مجلس قدرت کامله داشته حتی تعیین
و تغییر سلاطین این سلسله و حکام و غیره

۲۹

یکی از مود خن مینویسد سلاطین شکایان ششماه از سال را در طیفون میگردید و ششماه
دیگر را در بیلا فانت طبرستان و مازندران و شاه کوه و استراباد بوده نیز نویسنده مینویسد
مجلس شورای اعیان در دولت شکایان طوری مقدر بود که اگر لازم میدید پادشاه
خلع مینمود و دیگری را بجای او نصب میکرد و در تغییر سلطنت منصب و بعضی دیگر چه طرف اعنا
نمیشد هر کس را مجلس ضرورت میخواست و مصلحت میداشت اعم از اینکه پسر پادشاه باشد
یا برادر یا عم یا یکی از بنی اعمام او و یا بسطنت جلوس میداد و در قانون شکایان افتدا
مجلس اعیان مخصوصاً میباشد از پادشاه بیشتر باشد مگر آنکه در جنگ بروز شادت و فایده
دهد آنوقت بدرجه اسبند میرسد باین جهتها که سلاطین اشکانی بیجهت اسباب جنگها
سخت فراهم می آوردند تا بر بنه استقلال و قدرت کامله فایده شوند و چون این مقصود ایشان
حاصل میشد تجمل کبان و سلوکیدها و غیره تقلید میکردند و بر بوق خود صور عقاب و دیگر
خاص فیاضه و روم بود با هلال و ستاره که آن با بلیها بود نقش مینمودند تا جادو مرغ بپرند
بسیک کبان جبه بلندی میروارید و جواهر دوز در بر میکردند و اینجمله در انظار خارجه اسباب
کمال عظمت آنها میشد و ایشان را پادشاهی بزرگ جلوه میداد اما در داخله باز از مجلس اعیان
بدرستی تمکین داشتند و سلطنت آنها مثل سلطنت حایئه انکلیس مشروطه بودند مستبد
و آخر الامر سلطنت شاهنشاهان اشکانی منقرض نشد مگر بدست یکی از وکلا و حکام تابعه
خودشان و آن اردشیر بابکان رئیس سلسله بنی ساسان بود که این طیفه بعد از چهارصد
و هشتاد و شش با هفتاد و هفت سال پادشاهی مینمود ساخت و ملکشان را بدست



داد اما سلاطین اشکانی از من و سلاطین اشکانی ترکستان مدتی بعد از اشکانیان ایران
حکمرانی داشتند اشکانیان ترکستان در مانع پنجم عیسوی مغلوب اترک هون و هیاطله گشتند
و اشکانیان شمالی مقهور آئیلان شدند و باز از نسل و نژاد این سلسله تا هصد سال قبل ازین
در ایران سلطنت کرده اند چه سامانیان ترکستان از همین پشت و دوده بوده اند و از همین
سلاله نیز در قسطنطنیه بنشیند قیصری امپراطوری یافتند

فصل در قانون و لیعهد که سلاطین اشکانیان

بنابر مسطورات روشن مورخ و غیره سلاطین اشکانی قرار داده بودند فرزندان ارشد
خود را و لیعهد نمایند و او بعد از پدر یا بر یک سلسله جلوس کند اما با افضای اسبنداد
و خود سر که داشتند چندان مفید بی پرویی این قانون نبودند و همه وقت ملاحظه مهر
و کهری نمینمودند بلکه گاهی بشد و قابلیت ملحوظ بود و زمانی مهر و محبت پیدا و رفتی ملاطفا
دیگر و این تخلف اکثر اسباب جنگ و جدل میشد یعنی پادشاهی در میگذشت فرزندان که
جای خود داشتند بیشتر از اقوام او از اعیان و بنی اعیان بداعیه سلطنت بر میخواستند و امر او
رجال و حکام بلاد و اعمال هر یک فایده و صرفه شخص خود را در همراهی پادشاه داده میدیدند
نفاق و خلاف در می گرفت و نزاع در کار بود تا مملکت را ده بواسطه لیافت و استعداد فطری
یا بموجب اتفاقات خارجی بر سایر غلبه مینمود و آنها را مضحل میساخت و خود مستقل سلطنت
میرداخت همچنین گاهی منسوبین سلطنت که در ایالات سلطنت داشتند بعد از فوت سلطان
در مراکز حکمرانی خود دم از استقلال زده دعوی شهر باری میکردند پس در انتقال هر پادشاه
چه در داخله و چه در خارج انقلابی بروز میکرد بلکه بعضی اوقات که پادشاهی را ضعیف پری
ضعیف میکرد این فتره اسباب طغیان برخی از اقوام میکرد و مملکت و چار هر چه مرج
میکشت پیر پادشاه با جمعی همدست شده پند ازین و اسلحه مقهور میساخت و بنزد تخت و تاج
مجبور مینمود برادران آن پسر و خویشان پادشاه که حکمرانی و لایات میکردند در ان موقع
از کشمکش و اغتشاش چیزی فرو میگذاشتند و رایث اسبنداد می افراشتند بنا بر این
مکر و اتفاق افتاده که سلاطین اشکانی فرزندان صلیح خود را هلاک کرده اند که در اواخر
عمر از شر آنها محفوظ مانند یا اگر مهر پدری مانع اعدام شده بنفع تبعید آنها پیرداخته اند



یعنی بهمانه نزدیک با عنوان خصوصیت بدربار سلاطین معاصر فرستاده چنانکه فرهاد چا
 پیران خود را به رزم نزد آگوست قیصر و مینه الکبری فرستاد و دلو خرا و اول فرزند خود را بخدا
 نزن فیصر همان مملکت گسیل نمود و بعضی بکر اولاد خود را به بیت المقدس با پای تخت
 سلاطین عرب روانه کردند و چون از خیال آنها آسوده و فارغ شدند آن پسر را که با و
 بیشتر مهر و محبت داشتند در حیات خود لقب پادشاهی دادند بلکه در سکه ها صورت
 او را در پهلوی خود نقش نمودند و از کسانی که این کار را صورت داده پدر فرهاد سیم است
 و چند تن دیگر از اشکانیان این راه رفتند و شعبه از این سلسله که در اردن سلطنت داشته
 بنقلید اشکانیان ایران جز و بعهد خود داده دیگر حجت صبا یا ی خود را در پای تخت نمیکند
 آنها را بحکمرانی بلاد و امصار داخله میفرستادند با میخانه با صقاع و افطار خارج می انداختند
 و اتفاق افتاده که از سلاطین اشکانی ایران پادشاهی از اولین زوجه خود چند فرزند
 بهم رسانیده و یکی را و بعهد نموده بعد بخدا میفرستاد کرده و از بانوی و بی بی نیز صاحب اولاد
 شده بواسطه مهر یکدیگر بهم با این ناز داشتند و بعهد اولی را خلع نموده طفل رضيع منکوحه
 ثانوی را ولایت عهد داده و قبل از آنکه کودک بسر رسد پادشاه بدر و زندگانی
 کفنه و بعهد اولی منوسل به دول ایمن شده با عساکر خارج با ایران آمده بر سر تاج و تخت
 خونریزیهای سخت کرده مختصر غالباً مغلوبین فراری شده پناه بقیصره رومینه الکبری
 میبردند آنها بجا پادشاهان بر خاسته اسم پادشاهی بر سر آنها گذاشته و قشور مستعد
 با ایشان همراه کرده با ایران می آمدند و با پادشاه مستفل این ممالک میجنگیدند و بنا بر این
 غلط کار بهاگاه شده است در یک زمان در اکناف و اطراف ایران دو سه پادشاه بنحسب خسرو
 جلوس کرده با افسر سلطنت بر سر داشته پس از مبلغی منافست یکی و نفر از آنها مقبول با سمو
 گردیده و دیهم شهرتار بهمن از آن دیگری داشته است همین خود سبب عمده در اختلاف عدّه
 سلاطین اشکانی و مدت ملک آنها میباشد یعنی محققین از مورخین فقط از سلاطین
 ذوی الحقوق نام برده و باقی را که برادران و منسوبان آنها بوده اگر چه چند سال اسم
 پادشاهی داشته و سکه زده اند بر طاق ایشان گذاشته و از شهریان حقیقه ایران شمرده
 و برخی برخلاف بنعدا دجله پرداخته و فرزند میان غاصب و محقّق نهاده اینست که سخنان
 نویسنده ها عرب و عجم و رومی و یونانی و ارمنی و غیره را در این موضوع با هم و نمی ندارد



و مورخین از من که این دوده تاریخ را از دیکران نزدیکتر ببحث نوشته اند با آنکه مدت سلطنت
اشکانیان ایران از چهار صد و هفتاد و شش سال ضبط نموده زیاده از چهار ده پادشاه
نام برده پس معلوم میشود که مغلبین را ترک کرده آنچه گفته اند از وارثین بالاستحقاق
تحت و تاج گفته و نکته دیگر نیز هست که باید ملحوظ باشد و آن اینست که بعضی از سلاطین
اشکانی ایران زیاده از چند ماه سلطنت نکردند یعنی بعد از فوت پدر سالها با معارف
مشغول زد و خورد بوده چون ملک را مصطفی نموده و در پادشاهی مشغول شده ابدل او را
امان نداده که چند گاهی حکمرانی با کامرانی پردازد بنا بر این مقدمه باید گفت سلاطین اشکانی
کلیه در تعین و تبعید مختار مطلق نبوده بلکه طبقه و ترتیب معینی هم نداشته اند بل
از مسطورات ارباب خبر و ستر چیزیکه مستفاد میشود اینست که اغلب اوقات مجلس شورا
دولتی شاهزاده را بولعهت معین میکرد اما در وقوع احوالات رفقا و طامعین
و مغلبین آن حکم را ناسخ شده و نکنداشته است مگر بشود مگر بعد از زحمت بسیار و رنج

بیشمار

فصل سیم در
کمراندازه افندار اعیان و اکابر و رجال دولت اشکانی
اکابر و اعیان و نجای دربار اشکانیان بیشتر از رجال و بزرگان سلاطین کمان و سلوکها
مقدر بوده و غالباً شئون آن از پدر به پسر میراث میرسیده و انجمنی داشته اند شبیه
مجلس لردهای انگلیس محیی که بعضی از دول فرنگ از کار دانان دارند و با اسم ستامعروفست
انتخاب پادشاه با این انجمن بوده یعنی وقتی در وجود ممالک تحت و تاج بجهتی تردید حاصل
میشد اکابر و اعیان مجلس مشاوره ترتیب میدادند و از خانواده سلطنت شخصی را که قابل
وسر و امید بودند برای اینکار خطیر و مقام ضعیف انتخاب میکردند همچنین این مجمع که باید مجلس
اعیان تعبیر نمود اگر پادشاه را ظالم یا نافرمان میدیدند خلع می نمودند این بود که سلاطین
اشکانی از این انجمن و مجامع کمال ملاحظه و تشویش را داشتند و همواره با احترام آنها
میرداختند و اگر یکی از آنان حکمران مملکت و بلدی بود نسلاً بعد انسل او را و اعقاب او را
در آن حکمرانی میکذاشتند و از اینراه افندار کلی خود را حفظ میکردند چه اگر یکی از نجایان
مقصود خلافت میکرد پادشاه بخواهی نفس یا بعلت باو بی میل میکشت و میخواست شبیه او

پردازد



پریازد سایر نجبا با شخص مقرر همدست شده بپادشاه میزنند و حقیقت نجبا بر پادشاه
بیشتر تسلط بودند تا پادشاه بر نجبا و وضع سلاطین فرنگ هم تا چهار صد و پانصد سال
قبل هم بنطوب بود باجمعه اگر در زمان سلطنت اشکانیان نجبا و مجلس اعیان با پادشاهان نبودند
قد و بنا بنطبقه سلاطین خلی بیش از آنچه بود میشد و فی الحقیقه همان تسلط نجبا است
انفراض از سلسله کشت و اردشیر ساسانی که از جانب اردوان آخر پادشاه اشکانی حاکم
بعضی قطعات فارس بود و رعیت و تبعه آن پادشاه بر او بشوید و جمعی از نجبا و اعظم را
با خود متحد ساخت و بر اردوان غالب آمد و سلطنت را از دست او گرفت و شرح این ماجرا
در مقدمه تاریخ ساسانیان بنایدانشاء الله تعالی اما نجبا در بار و دولت اشکانی
بچند درجه و درجه از یکدیگر متمایز بودند بعد از پادشاه بالا ترین مناصب و مراتب منصب
سورنا بود که سپهسالاری باشد خانواری سونا از حیثیت مکت و قدر یک درجه از
پادشاه کمتر بود و سوناها علاوه بر سپهسالاری کل فسون اشکانی از خود هم نادر
فسون در میدان جنگ حاضر میبودند و وقتی که سلاطین اشکانی میخواستند بجنگ
سلطنت جلوس نمایند سورنا باید ناچار سلطنت را بر پادشاه گذارد طبقه دوم نجبا
آنها میبودند که بامستشار مخصوص پادشاه میکردید و یا از و رای دولت را برنجبا
به ملائیس پادشاه شایسته داشت و فرنگی که در میان دیدید میشد این بود که نجبا بجای ناچار
در میانها و جشنها کلهای طبع بر سر میزدند و هر وقت میخواستند بحضور پادشاه
آیند باین نوع حریره میمانند مسلح میشدند و در آخر سلطنت اشکانیان که سادگی و
حالت رجولیت و ولایت آنها از میان رفته بود نجبا البسه زرین و کلابشون و زهره
میپوشیدند و باید دانست که هر وقت دولت را فسون لازم میشد نجبا از ایالات و
ممالک محکومه خود جمع کرده برکاب پادشاه یا بفرج حاکم شده بود حرکت میدادند

فصل چهارم در

در آداب سفارت و در دولت اشکانیان روابط و معاشرت
و معاشرت ایشان با دیگران

در موقع جلوس سلاطین همسایه عموماً و قبا صر و مینه الکبری خصوصاً پادشاهان اشکانی
سفیری بفرست و تحفه آنها میفرستادند و هدایای نفیسه کراشها با آنها ارسال می نمودند



و طرف مقابل هم همیشه تحت و تقادیم برای سلاطین اشکانی گسیل و ایصال میداشت
چنانکه اگر گوشت فیض روم از جمله چیزها که برای فرهاد چهارم فرستاد دختر صبیح المنظر
بود ایتالیائی موزان نام که در این کتاب ذکر می شود و خواهد شد و از نابا نوس (اردوان)
از سلاطین اشکانی شخصی بلند قامت بود که را در جز و هدا یا بدر بار طبر فیض فرستاد
از ماموریت سفر بعضی اوقات فقط مقصود تبرک و تعینت و غریبت و شایسته بود و گاهی
فصل دادن امور پلستیک و در چنین صورتی سفر حامل نامه بود که در آن مطالب مندرج
شده و مامور از خود رائی نداشت و نمیتوانست در حل و عقد مسئله دخالتی کند باید نامه را
بدهد در یافت جواب نماید مگر اینکه نویسنده نامه مطلبی مبهم نوشته باشد و در
توضیح آن احوال نموده آنوقت سفر آنرا توضیح میکرد و جواب شافی کافی که اسباب حصول
مطلوب بود میگرفت و فرضاً در جواب هم تعقیدی و اشکالی دیده میشد سفر چون سوال
و جواب هر دو را ملغف شده بدفع و ایضاً آن میرداخت

سلاطین اشکانی همیشه ساعی بودند و اهتمام مینمودند که مردمان از موه کار دیده دانا را
بسفارت فرستند و وقتی که از خارج سفر عازم دربار ایشان میشد جلوس و مرافقت
داشتند که از در و بصر حد نادر و خروج او از خاک آنها بغیرت و حرمت و امنیت و رفاه
و خوشی گذراند

اما معاهده و مفاوئه که با دول خارجه می بستند اگر در غیر اوقات جنگ و لشکر کشی
بود بآمدن شد سفر اضاعت میکرد و اگر بعد از سوق عسکر بود اعم از اینکه قبل از
محاربه باشد یا در بین جدال همینکه میخواستند با دشمن مذاکره پر از اند فتنه و اشکانی
زه کان خود را باز کرده کان باز شده را بدینچه می گرفتند و دستهای ایشان بلند مینمودند
از این علامت معلوم میشد که خواهان صلح یا مذاکره اند آنوقت اگر در وسط دولشکر
پلی بر روی رودخانه یا جزیره در وسط آب بود مامورین جانبین بر آن پل یا در آن جزیره
مکالمه و مذاکره می نشستند و اگر پل و جزیره نبود مسافتی از دو طرف پیموده در وسط
حقیقی و وارد و قرار میکردند و بکفتگو می پرداختند و وسیله از دو جانب مستعد
قتال می ایستادند تا گفت و شنید سفر تمام میشد اگر کار بمصاحبه انجامیده بود سران
دو سپاهی اسلحه بار و هم آمده یکدیگر را میمانی مینمودند شراب میخوردند و عیش میکردند

بعدها



بعد از امضای نامه بنویسند و طرفین مهر و امضا می‌کنند آنگاه دستهای یکدیگر را گرفته
سوگند یاد می‌نمایند که مخلف و نقض عهد ننمایند پس از آن مراجعت بارد و هاخود نموده
روز بعد قشون طرفین میدان جنگ را خالی کرده راه بلاد خویش پیش می‌کشند و اگر مسافت
منازع فیه و مشکلات حل نمیشد مأوَرین بارد و هاخود بر می‌کشند و قشود است
باسلح سپردند و جنگ در می‌گرفت

بعضی از مؤرخین می‌نویسند اشکانیان زه‌کمان خود را که باز می‌کردند و بطرف مقابل
و انموی می‌نویسند که طالباندا کرده و صلح انداخته محض این بود که دشمن غافل گشت تا نزدیک
آیند و اینها بر آنها حمله نمایند خیم گول فریب ایشانرا می‌چورد و بدو ملاحظه و احتیاط پیش
می‌آمد اشکانیان بجای زه‌کمان می‌انداختند و کار رقیب خود را می‌ساختند اما این حرف
چندان راست نیست یعنی در ظرف مدت سیصد سال که بار و مینها می‌کشیدند یکدفعه این
کار واقع شد و آن در جنگ با کراسوس سردار رومی بود

و باید دانست زبان رسمی اشکانیان در صورتیکه بار و مینها هم طرف سوال و جواب بودند
تجربا و تقریر از زبان یونانی بود و جفا اختیار این زبان آنکه اشکانیان در اوایل سلطنت
خواستند مغلطه کنند و با آنکه یونانی بودند خود را ایرانی قلم دهند تا مردم این مملکت
آنها را اجنبی نخوانند و از خود بدانند این بود که گفتند ما از نژاد سلاطین کیانییم این حرف
بجرح ایرانیان رفت و سویی بنحسب با آنها نکرد و بدند و اظهار مخالفت نمودند بظاهر
با آنها راهی می‌رفتند و در باطن رغبت می‌نداشتند اشکانیانها ملتفت اینحال شده تکیه
بپونانیان کردند و با آنها بنای خصوصیت و اتحاد را گذاشتند و خود را جانشین خلفای
اسکندر و محبت پونان کردند و تحصیل دبایات پونان را رسم کردند حتی پیرشتن را باب
انواع آنها پرداختند القاب آنها را بخود دادند خط و نقش سکه و سایر آثار آنها را فضا بگام
بزبان یونانی شد و اینجمله نبود مگر بر غم افت ایرانیها که آنها را خارجی و اجنبی فرض نمودند
و از خود ندانستند و ضمنا محلات کال و اطینانی هم برای خود بدست آوردند و در فصل
مسکوکات هم اشاره باین مطلب شده است بالجملة اشکانیان بعد از آنکه بادولتی از دول
خارج صلح کرده عهد مودت می‌بستند احتیاط و مزید اطینان را کروگان میدادند و
می‌گرفتند و غالباً آن کروگان از فرزندان خود پادشاه بود یا از بنی اعیان و شاهزادگان



خانواده سلطنت و بسیار اتفاق می افتاد که سلاطین اشکانی اولاد خود را به رزم بددبار
 قیصره میفرستادند و چند جهت داشت یکی تربیت شدن آنها و بکار آنکه اگر در مملکت ایران
 بودند بعد از وفات پادشاه همینکه و بعد از آن تخت سلطنت جلوس میکرد ممکن بود نسبت
 برادران خود ظلم و تعدی نماید و آنها را بقتل رساند یا نا اخص کند نیز احتمال میرفت برادران
 بداعیه سلطنت برخیزند و فتنه و آشوب در مملکت برپا شود سلاطین اشکانی میدانستند ^{فرزند}
 آنها که در دربار دولت دوم میباشند بهر عنوان که باشند که و کان و غیره و کان زاید الوصف
 است و در فرزند و بخوشی و فراغ حال روزگار میگذرانند بلکه همان وقتی هم که دولت اشکانی
 بادولت دوم جنگ میکرد باز شاهزادگان اشکانیان در رزم کمال عیش و خوشی را داشتند و علت
 آنکه این شاهزادگان را یک نوع آلتی در دست و میباید بود و بوجوه آنها سلاطین اشکانی را میسر ^{نشد}
 و انداز می نمودند که ممکن است بخواهند خلع کنیم و این شاهزاده را بجای تو بر تخت سلطنت جلوس دهیم
 و فی الحقیقه میخواستند یعنی شاهزاده را بر آن میدانستند که با اشخاصی که از پادشاه ناراضه
 بودند مکاتبه ارسال و مرسل نماید و آنها را بشورانند چون داخله مغشوش شد از خارج هم حمله
 آور شوند و مرام و مقصود خود را حاصل نمایند

فصل نهم در وضع قشون اشکانیان

عساکر سلاطین اشکانی را وضع و ترتیب مخصوصی بوده و بعضی جهات تربیت و رجحان بر سبک
 و طرز لشکران پادشاهان کیان و پوزاداشته و بهین واسطه تقریباً مدت سبکسال بادولت
 قدیم مقدر مثل دوم جنگ کردند و کمتر شکست خوردند

نوشته مورخ لا یغنی میگوید عساکر اشکانیان مرکب بود از حُر و عبد یعنی بعضی آزاد و نوکر
 و دیف چربک بودند برخی غلام و زرخ بد صنف ثالث هم از سپهزادگان برد و صنف مذکور افزوده
 میشد باین معنی که پادشاهان اشکانی اسرا را که در جنگ میکردند با مراد بزرگان و اعیان
 مملکت تقسیم میکردند ایشان آنها را مثل اهل میمونند و فرزندیکه از آنها وجود مییافت مثل اولاد
 خودشان طرف توجه میکرد بدو و زکورات فرزندان را با کمال دقت آداب سواری و اسب نازی و شیر
 اندازی می آموختند و مواقع جنگ این سپهزاده ها تربیت شده جز و قشون و عساکر اشکانیان
 بودند و هر یک از مالکان آن ممالیک حسب التکلیف نسبت بعد از غلامان خود میبایست چند نفر مرد



جنگی در وقت جنگ بدایره عسکر پادشاهی فرستادند

مورخ دیگر مینویسد غلامزاده ها اشکایان اعم از اینکه جزو فستون بودند یا نبودند هر چند پیشتر هم
که میگذشت با غلام و عبد بودند و پارتها همانطور که فرزندان خود را تربیت میکردند غلامزاده^{ها را}
نیز مشمول تربیت میداشتند

از عساکر اشکایان آنچه جنبه پارت و تورانی بودند نداشتند و سواره میدان محاربه میشد
و جنگ میکردند و سوار ملل و طوایف تابعه این سلسله در هنگام قتال و جدال حق سوار شدن
نداشتند و لابد مینای پیاده مضاف دهند

اکثر لشکریان اشکانی در براندازی منتهای مهارت داشته و دشنه بر انداز زره میپوشیدند
و سلاح آنها فقط تبر و کمان بوده و وجودشان بیشتر از سایر دشنه جات فیده داشته است
بعضی از دشنه ها فستور اشکانی زرهها بلند که از سر تا پای آنها را حفظ میکرد و میپوشیدند
و نیزه ها بلند بدست میکردند و این دشنه ها طبعه بزرگ لشکر بودند

کلبه سپاهیان اشکانی میل بنو قف در بلاد و بونات و شهر نشین نداشتند بوضع اصلیه خود
بهر اگر دی و اقامت در خیمه راغب بوده اند و با وجود دلبری و شجاعت فطری و جنبه بواسطه بی
ندبیری و عدم علم و اطلاع از قوانین حربیه کمتر از عهده فتح قلاع و حصون بر می آمدند چنانکه و فست
اهالی سلوسی و ولت اشکانی بشور بدید و این در او انقاد اشکایان بود چندین سال تمام
عساکر اشکانی جهد و اهتمام کردند و زحمتهای کشیدند تا شورشبان زاد و باره مطیع نموند

از مسطورات مورخین رومی و یونانی چنین مستفاد میشود که سلاطین اشکانی فستون حاضر
رکاب نیزه برقی نداشتند و اگر هم داشته عدّه قلیله بوده است برای فراوانی و حراست شخص پادشا
و حفظ نظم پای تخت بعضی قلاع در محکمهای سرحدات و این دشنه لشکر معلم و مشوق کرده بوده اند
و مشوق تعلیم و قواعد و فنون نظامی فستون اشکانی مختصر بوده است وانی و بر انداز
حلاصه همینکه دشمن قصد میکرد بمملکت اشکایان حمله نماید اعم از اینکه آن دشمن تورانی باشد
یا رومی بمحض حرکت و جنبش و شنیدن سلاطین اشکانی همونان شدند و با طراف و انکاف ممالک
روانه میکردند و ولایات و ملوک و لایات باج گذار را اعلام مینمودند آنها حسب المعاهده هر یک بلند
قدرت و وسعت ناحیه خود چند هزار سوار جرّار بر انداز و پیاده بمقتدر سلطنت با محلی که برای
اجتماع عساکر معین شده بود میفرستادند و بزرگان و امرا هم از اسیر زادگان سابق الذکر که بیشتر

طرف



طرفاعتماد سلاطین بود ندگیل می نمودند و بزودی اردو معظمی تشکیل می یافت و بهر سمت که
میانست حرکت میکردند و گاه میشد که یکفر از نجبا و بزرگان آنقدر از اسیر زادگان در تحت غلک
داشتند که ده هزار نفر غلام در وقت جنگ میداد اغلب بزرگان و نجبا خود بشخصه اسیر زادگان
و غلامان را حرکت داده بر کباب پادشاه یا بمسکر میدان جنگ می آورد و ببارزه آخری خود
سردار از سپاه بود

روشن میبود و در محاربه سلاطین از اشکافی با آن توان رومی عساکر اشکانیان پنجاه هزار
نفر بود و از این پنجاه هزار نفر فقط چهارصد نفر حر و از نجبا بشمار می آمدند باقی همه غلامان و
اسیر زادگان بودند با این قاعده هر یک از بزرگان نفر بیاصد و بیست نفر غلام با خود همراه داشته
بزر باید دانست که اسب مال بنه و لوازم غلامان را نیز خود نجبا و آقایان میدادند
عساکر اشکانیان غالباً بلکه عادتاً اسب و لوازم و بنه خود را با شتر حمل می نمودند و بهر نفر
مرد جنگی یکفر شتر برای اینکار داده میشد بعضی وقتها هم بجای شتر عراده حامل احوال و
اثقال عساکر بود قشون پیاده اینطایفه از سواره خیلی کمتر بود لشکر زبده و عمد هم سوار
بودند و در حقیقت سواران جنگ میکردند پیاده ها اغلب بحفظ و حراست اردو و ساربان
و بعضی خدمات میپرداختند

در سنه پنجاه و سه قبل از میلاد که اشکانیان با کراسوس سردار رومی جنگ کردند و فتح نمودند
و شرح آن نباید تمام قشون اینطایفه سوار بودند هیچ پیاده نداشتند
اشکانیان دو قسم سوار داشتند سبک اسلحه و سنگین اسلحه سواران سنگین اسلحه زده
می پوشیدند که نازانوی آنها می رسید و آن رزه عبارت بود از چرم شتر دباغی شده که روی آن
پارچه ها آهن صیقلی با فولاد بشکل صنوبر میزد و خنند و در تابش آفتاب ششش با شکوه
بود علاوه بر اینکه بدن را از ضرب شمشیر و نیزه حفظ می نمود نیز سواران سنگین اسلحه کلاه
خودی از فولاد صیقلی که مخصوصاً از کارخانه های شهر مرو می آوردند بر می گذاشتند
و این هم مزید جلوه و شکوه آنها میشد شلوار سواران سنگین اسلحه از چرم و کشاد بود و
ناغوزک یا بلکه ناروی پای آنها را فرو میکردند و معلوم است با این قسم لباس و سلاح پیاده
جنگ کردن منعقد میباشند این قسم سوار سپر هم نداشتند چه همان رزهی که داشتند گاه
بود کار سپر می نمود اسلحه سواران سنگین نیزه ضخیم بلندی بود و تیر و کمانی و همیشه مردمان



فوی هیکل پر قوت را داخل این قسم سوار می نمودند که گمان را خوب بنوانند بکشند و بر آنها در
برود نیز سوارهای سنگین اسلحه شمشیر کونا می دودم شبیه بکمر می بستند و این سلاح بکار
نمیدادند مگر وقتیکه با دشمن دستگیر می شدند و برای اسبها این قسم از سوار گسترده
از چرم شتر و قطعات آهن با فولاد صیقلی شبیه بزره خودشان ترتیب میدادند که مرد و
مرکب هر دو محفوظ ماند

اما سواران سبک اسلحه کلاه خود و زره و نیزه نداشتند سلاح آنها منحصر به نیز و گمان بود و
از آنجا که مثلاً حمل اشیا ثقیله نبودند در ناحیه و ناز و جنگ و گریز و سایر مواقع خیلی ^{خست}
و چابک بودند و با کمال سرعت حرکت می نمودند مخصوصاً در وقت فرار سوارهای اشکاک
بطور قفاج از روی اسب کشته و بطرف عقب سربلای افتادند و این از خصایص آنها بود
و میتوان گفت جنگ و گریز اشکانیان برای دشمن خطرناکتر بود تا حمله و پورش آنها با جمله
سواران سبک اسلحه نیز حربه مانده بر می داشتند و اغلب از سوارهای اشکانی علاوه
بر اسبی که بر آن سوار بودند اسب دیگر بطور جنب و بدک با خود همراه داشتند که در وقت
کوشش و تکاپوی اگر مرکبشان خسته شود یا بخواهد از کار بماند آنرا عوض کرده با اسب تازه
نفس بکار خود و کارزار مشغول شوند

بعضی از مورخین می نویسند که در آخر سلطنت اشکانیان سلاطین و سردارها آنها در اردوها
خود چند فوج شتر سوار هم داشتند و آن افواج در هنگام تضاد با دشمن روی نی که
مشرق بر میداد جنگ و حربه بود و رفته رفته صف بندی ختم را نیز باران میکردند اما در چند
موقع فهمیدند و جو این افواج شتر سوار بمصرف و غیر نافع است لهذا آنها را منسوخ داشتند
و این رسم را موقوف نمودند بوضع اینکه قرون سالفه را بابد و دل که از جنگ و صلح و زد و خورد
ناگزیر بودند و فورخانه ها آنها چیزی خار مانند از آهن ساخته میشد و در صحرای جلوس ^{در فسون}
دشمن میباشیدند که پای لشکر با این پیاده بلکه ستم مرکب آنها را زخم کند و نتوانند پیش آیند
و این رسم ناصدرا سلام باقی بود چنانکه در جنگ نهانند مشهور بفتح الفتوح و خلافت
خلیفه ثانی که عساکر اسلام بالشکریان عجم میچنگیده اند عجمها همین کار را کرده و مسلم ^آ
که از خار آهنی برای دست پای شتر بیشتر از پت داشتند اسب که ستم دارد چون اشکانیان
شترهای افواج شتر سوار خود را از این خارها عاجز یافتند این قسم شتر را منسوخ نمودند



حمله و پورش فشن اشکانی بدشمن اینطور بود که سوارها چند پندشنه میشدند یک با
دو دشنه از آنها با سپاه طرف مقابل برابر میشد آنوقت دشنه ها دیکر از سواران سبک
اسلحه اطراف و جوانب خاصه سافه و دنباله عساکر خصم را غارت میکردند و نمیکذاشتند آذوقه
بر فقای خود و دشنه ها جلو برسانند و اردو مخالف را از بی آذوقه کی مستاصل ^{خند} میشدند
و بدینوضع غالباً کار خود را از پیش میبردند

فشن اشکانی کلبه نه محاصره کردن دشمن معنی بود ندن خود منها امکان در قلعه ها رفتن
محصور میشدند اگر چه وقتی در جنگ بار و سپاه که در حصن و حصار محصن شده بودند
لشکران پارتی شادنی بر زاده و خود هم هر وقت مجبور بمحصن و رفتن در قلعه کردند
در دفاع همیشه حالت درماندگی نداشته و گاهی کاری کرده اند اما چند واقعه که از این قبیل است
از وقایع فوق العاده بشمار می آید فطرت و طبیعت میل عساکر اشکانی فقط جنگ در صحرا
و بیابان بوده و سبک و رو به و پلستیک آنها اینکه دشمن را خسته و درمانده کنند اکثر وقتها
که فشن اشکانیان را نصیب میشد بواسطه جنگ و گریز بود یعنی در عین گریز و دار و زور و غور
یکباره پشت بدشمن میکردند و چنین وانمود می نمودند که فرار میکنند همینکه سپاهیان طرف
مقابل مغرور شده بغافل آنها میپرداختند و صفوفشان بهم میخورد و در حقیقت متفرق
میشدند فشن پارتی بر میگشت کار آنها را میساخت

یکی دیگر از رو به ها اشکانیان در جنگ این بود که فشن دشمن را حتی المقدور بداخله مملکت
خود کشانند و از هر نوع مدد و کمک و وسایزند از هر قسم آذوقه محروم نمایند کار را از
هر جهت بر آنها تنگ میکردند آنوقت بر سر آنها بنازند و کارشان را بسازند

روشنی مورخ لایتنر گوید اشکانیان هرگز در مقابل خصم صف آرایی نمیکردند و محاصره
نمیدادند دشمن را که از دور میدیدند با همه احوال اجتماع حمله سختی میکردند اگر در حله اول خصم
منهزم میشد آنها را تعاقب میکردند و الا عقب می نشستند و انمود میکردند که فرار کرده اند
چون دشمن آنها را تعاقب می نمود بر کشته کار و دام میساختند پند عساکر اشکانی هرگز بمسکر دشمن
شیخون نمیدادند در جنگها همینکه آفتاب غروب میکرد در شت کار و دام میکشیدند و با عجله
عقب نشسته مسافت بعید مابین اردو خود و لشکر که خصم فاصله قرار میدادند و جهت
عمده که برای اینکار فرض شده انباشته تمام شب میخواستند اسبها خود را بنهار نمایند و علوفه

بدهند



بدهند و حال بپا و رند که صبح روز دیگر از خستگی بیرون آمدن مهیای کار و ناز و نفس باشند
و ظاهر از قدیم الایام این رسم در ایران معمول بوده چنانکه اگر نفون سردار یونانی که در دربار کیا
مستخدم بود بنویسد بر اینها بهیچوجه بشنخون مایل نیستند بنا آنها بر اینست که شبخویشان
و مراکیشان را آسوده و راحت نگاهدارند مختصر در تمام مدت سلطنت اشکانیان یکی دو
مرینه اقدام بشنخون نموده اند

پارتها در اوان بارندگی و فصل زمستان که هوا غالباً بارطوبت دارد با اختیار اقدام بجنگ میکنند
و علت آنکه سلاح معتبر عمده آنها تبر و کمان بود و زره کمان در هوای رطوبتی و ترسنت میبشد
و هنری که در پارتها از یاد داشتند بدست نمیوانستند ظاهر سازند و کاری از پیش بر نداشتند
هر وقت اینطایفه در زمستان و اوایل بهار جنگ کرده اند اختیار نموده
اشکانیان طایفه زیست در کرمات و سرما هر دو را داشته اند و مخصوصاً حمل آنها در حرار آفتاب
ضرب المثل بوده و در زمپها چنین میپنداشته اند که فستوز اشکانی ادویه صرف میکنند و بکار
میبرند که حرارت هوا و عطش در وجود و طبیعت آنها اثری ندارد

در اردو و کما غیر جنگی سران سپاه و نجای اشکانی مغیبه ها و منعه ها خود را با عاده حرکت
میدادند و زنهای مزبور به بیشتر یونانی الاصل بودند و از شهر سلوسی و سایر بلاد یونانی
نشین آنها را اجبر می نمودند اما معقوده ها خود را هرگز بآورد و هانمی آوردند

عساکر اشکانی همیشه حتماً زباده از حربه و غیره از قبیل آذوقه و جبه خانه با خود همراه
داشتند مخصوصاً تبرهای زیاد با آنها حمل میشد که اتفاق می افتاد که اردو اشکانی قبل
همراه داشته باشد مگر در دو سه جنگ یک زنجیر پاد و زنجیر قبل در اردو و مخصوص سوار
پادشاه بود و شبها بیک حرکت میکردند سلطان روی تخت قبل اسراحت میکرد و مجوابد
ظاهر اینست که اینطایفه از داشتن قبل در اردو متعجب بوده اند بعلاوه آن سرعت سپرو رفتن
که اشکانیان در جنگ داشتند قبل با آن تاب طایفه عاجز میشد و نمیتوانست با آنها همراه
کند و از عادات فستوز اشکانی آنکه چون باد شمن ضار ف میگردند تماماً بنامی هپاهو غوا
میکناشتند و صداهای خشن بر می آوردند که اسباب هول و وحشت میگردند و از ساز و موزیک
نظامی چیزی که داشتند فقط طبل و دهل بود نای و بوق و شیپور و کرنا نمیدانستند چپست طبل
و دهل را هم برای این میخواستند که دستهای فستوز را در وقتیکه متفرق هستند صدای



این دو ساز اعلام و خبردار کنند که یکجا جمع شوند بنفشون اشکانی طبل و دهل در قریب پس بن
داشتند و در وقت حمله این دو ساز را میزدند

فوت و نیروی بازوی عساکر اشکانی زیاد بوده چه سواران زره پوش که نیزه های ضخیم داشتند
و پیکان آن نیزه ها نیز ضخامت اشک با این سلاح که حمل آن چندان کار سهلی نیست همیشه
که بکس ضربت دو تن را از پادری آوردند و نشان زدند باینتر هم نهایت ماهر بود ندانند که ذکر
در راحت نگاه داشتن مراکب خود اهتمام نامی داشتند یعنی ناچار نمیشدند اصرار با ناخشن
نمیکردند و اکثر بطور خدعه از جلو خصم میگریختند و دشمن را فریب میدادند که بیعاف آنها پرا
چون اینکار میکرد بدام مکر و حيلة پادشاه می افتاد و از آنجا راه دیار عدم پیش میبرد و مختصر
فرار نشون اشکانی برای طرف مقابل مضرت و خطر ناگهانی از حمله آنها بود

انزال امر اشکانیان نامی توانستند خود را خسته نمیکردند میان حلاف و جنگها فاصله فرار
میدادند که رفع خستگی آنها بشود و گاه میشد که بگریزد چند نفره از محاربه کناره کرده خود را
راحت و آسوده نموده پس از تازه کردن نفس باز بجمله و کارزار میپرداختند

فصل شانزدهم در اسلحه اشکانیان

اسلحه اشکانیان در الحقیقه همان اسلحه معموله در نوزان و در میان قوم اسکیت و ساسانیان
ترکستانی بوده اما نیز و گمان را میتوان گفت اول سلاح اشکانیان است چنانکه آنرا آرم یعنی
علامت مخصوص خانواده و سلسله خود قرار داده بودند و آرم از رسوم است که از اعصار
و قرون سالقه و از منتهی بسپا قدم در میان قبایل و سلاسل و خانواده ها بزرگ و طوایف
نامی عالم رسم بوده و هر قومی چیزی را اتخاذ و اختیار نموده و مینمایند و آن بر حسب خیالی و تصور
و مناسبی است و مناسب تر و گمان با قوم پارت و اشکانی چنانکه پیشتر ذکر کرده ایم مهارت آنها
بوده در استعمال این سلاح و در عالم نادانان و ملتی واقف میباشدند که صفت پارتیان و اشکانیان
بسمع آنها نرسیده باشد

یکی دیگر از اسلحه اشکانیان نیزه است که هم فی آن و هم سر نیزه آن ضخامت زیادی داشته و سواران
آنها از سبک اسلحه و سنگین اسلحه حمل این سلاح می نمودند و در کار بریدن آن چنانکه گذشت کمال
قدرت و توانائی و بکثرت طولی داشته اند

نیز اشکانیان



بکفته اکثر مورخین اشکانیان در غیر وقت جنگ هم مسلح گردش میکردند و آخر الامر خالصه
دبوس هم جزو اسلحه آنها بوده زباده بر این حرب مسلحی نداشته اند

فصل هفتم در جنگجوی اشکانیان و پارتیان

طایفه پارت که سلاطین اشکانی از آن طایفه بوده بجنگجوی مشهور و معروف اند و این از
خصایص یورانی و اسکیت بودن آنهاست و در این قوم اگر کسی از رشادت و شجاعت و حالت
جنگجوی بهره کامل نداشته چنین بوده که هیچ نداشته وی با تنک و عاراب باز و از مفاخر
عاری میدانسته اند آنها که از عوائد ملل با خبر ندانند که عوم طوایف یورانی و ترکستانی
بلکه تمام قبائل و سلاسل که چادر نشین و صحرا گردند و در پرخمه سیر میکنند خالاهم شجاع
دلبر و رشیدند و این فقره طبیعی است چه اهالی شهرها اتکال و اعتماد بسور و حصن بلاد و
نظم و قوت حکومت نموده خود از دفاع و دست بردن باسلحه و حفظ و حراست خود و اهل و کسان
و قوم و بنایل و خویشان زن زده اند و خود را محتاج با این تجشم و زحمت ندانسته براحث و تنعم
و ثن آسانی پرداخته و با سبقتا لثات و انواع تمتع و تعیش و خوشگذرانی مشغول گشته اند
اما ایلات بادیه نشین که قلعه و حصار و توپ و تپه سایر قوای حکومتی نداشته و ندارند و پیشو
بابدمستعد مدافعه سایر قبایل و منعرض به مختلفه از باب نقد و اجاف شوند و نیز در بازو
و بکار بردن سلاح و قوت از شر اشرار خود را محروس و محفوظ دارند و نیز در خور و نزاع و قتال
و ایستازی و دشمن اندازی مانوس و معناد میشوند مخصوصا اگر مانند مردم ترکستان خوش
طبعی هم داشته باشند و حسهای لطیف که از مردم آزاری و اذیت و اضرار نافرمانی در آنهاست و
فعلیت و ظهور بهمنرسانیده باشد اقوامی چنین و طوایفی هایت محتاج بقوای شخصی خود
سلامت و آسایش و ثبات زندگانی ناچار جنگجو و دلبر میشوند و کار داناان عالم دانند که کارها
کلیه بعدادناست و بشهو و تجارت معلوم شده که سکنه بلاد و نواحی هر حد که بیشتر از
سایر اهل مملکت و چارزد و خور و حمله خارج میشوند و رشیدند و جنگی تر و جری تر از مردم
بلدان مرکزی و سکنه نقاط و امکانه محفوظه میباشد و یک چیز دیگر جنگجوی و دلبری
مخبرتی اشکانیان افزوده و از اینست که این قوم بعد از آنکه از ناچاری بایست شورش و طغیان
برافراشتند و فی الجمله پیشرفت حاصل نمودند دیدند ممکن است بواسطه مجلد و مضارب در حرق



و تحمل مشقهای کارزار از هبوط مذلت و ذمت با وج سر بلند و رفت سند طلب شوکت و شمت
 و افتادار در مجادله و کبر و دار و محاصره با افشردند و جنگجوی در حقیقت جز ذات آنها شد نیست
 که در تاریخ آنها مکر تدبیر میشود که بجهت اسباب جنگی فراهم آورده اند
 یکی از مورخین بنویسد سلطان اشکانیان اگر چه بدست دشمنان ساسانی مغرضان مالیات
 و شایسته آنها را در اعمال حربیه و سختی و طاقت و پشت کار ایشان را نمیتوان انکار کرد چنانکه
 مکر بار و مهیا جنگ کردند و اغلب فتح و غلبه ایشان بود و مهیا که شکستهای فاحش از
 اشکانیان خورده مسلم است که در آن قرون اول دولت بنا بودند و این برهان فاطمی است
 کمال پروری و دلیری جنگجوی اشکانیان

فصل هجدهم در شکار اشکانیان

دانشمندان خبر دانند که شکار کردن و شکار رفتن ملوک و امراء و بزرگان عالم فقط از
 برای تفریح و تفریح و گذراندن وقت بشادی و خوشی نبوده بلکه مقاصد فواید دیگر در نظر
 داشته اند از جمله سلاطین میخواسته اند ملازمان و غلامان آنها که گاه و بگاه باید بحد
 ریاست صاحب منصبی نشون و سرداری و سوق عسکر و جنگ مشغول شوند و متقلداً اعمال
 حربیه و نظامی باشند خودشان و مراکیشان خام و جام نکرند در او آن آسایش و صلح
 یکباره بیکار و نشینند و از عادت سوار و راه پیمودن و اسب ناخن بکلی دور بختند این
 بود که صید و شکار را برای خودشان و آنها یک نوع مشق و ورزش قرار داده و باین کار
 ترغیب و تحریض میکردند اما قایل و طوایف باین نشین و صحرای و علاوه بر تفریح و مشق
 تحرک و داعی دیگر برای شکار بوده یعنی باینکار احتیاج داشته اند شک نیست که تمام بلاد
 دارای اغنام و سایر مواشی ماکول اللحم نبوده و نیستند و آنها هم که دار بوده و هستند غلامان
 بواسطه جلب بعضی منافع حاصله از آن اغنام و مواشی از ذبح آنها مضایفه داشته دارند
 و برای توسعه و پاره اکل خود خاصه در بیابان که برخلاف بلدان اغنام خوردنی موجود
 و مهیا نیست و گوشت شکار را نعمتی بزرگ و غنیمت میدانند پس بوجایان مذکور
 و باقتضای طبیعت صحرا اگر دی در هر وقت و زمان اشکانیان بشار و بلی مفرط و غنیمتی عظیم
 داشته و مهیا ممکن در اینکار مجد و ساعی بوده اند اگر چه اینطایفه بموجب مسطوران بعضی

از مورخین



از مورد خین حرص و لعی بخوردن گوشت نداشتند اما باز بشیرخ همان نویسنده ها بگوشت
و خوش طعم و قابل بوده اند چون حیوانات اهلی را و جویا طرف رغابت میخواستند از کشتن
کاو و گوسفند اکثر اوقات از میکرده اند و بگوشت شکار فناء نموده و مسلم است
اشکابان اکثر اوقات خوراج پیدا فکری و شکار میکردند چه متصل سوار بود حتی در وقت
دیدن باز دید و رفتن بهمانی و دنبال سایر کارهای خود پیاده حرکت نمیکرده و فقط علامت
و بر دکان آنها باید پیاده طی مسافت کنند و ارباب فطانت دانند که سواری دائمی با شکار
نوعی لازم است غرض از ارباب خبر می نویسند اشکابان بشار و صید سباع نهایت
راغب بوده اند

یکی از مصنفین معتبر کوبد سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت خود یعنی نازمان مهر داد اول
هر وقت که مشغول جنگ نبودند عساکر فشان خود را و ارباب شکار می نمودند تا عادت و
حالت جنگجویی را از دست ندهند خودشان هم باینکار اشتغال داشتند و شکارهای طبع
میکردند یعنی غنای سباع و حیوانات وحشی میبختند تا آنها را خسته مانده میکردند بعد بضر
نیر میکشیدند یا با گند میکردند اما پس از آن فوروقها مخصوص تر نبوده و در آنها را
دو بار کشیده هر وقت قبل بشار داشتند در قوروقها باینکار میپرداختند

بشر شکاری که اشکابان میکردند یکفره در سواحل دجله و فرات و در بانه های حوالی
اطراف این دو شط که در این امکنه شکار می نمودند در کوهها الوند شکار آنها حرس
و در طرف مازندران و کرکان و عراق عرب بشر بود اما بچه این حیوانات رنده را
در قوروقها مذکور مخصوصا نر بیب میکردند تا بزرگ میشدند و نیمه مانوس آنوقت بصید
آنها میپرداختند

فصل فی شرح
در البسلاطین و ملکه های اشکانی و بزرگان ایشان
و زینتهای آنها

بدی و معلوم است که البسلاطین ملکه های امیکه اهل حضاره و شهر نشین نشده و بهر دولت
مقول نابالغ دیده نهایت ساده و از هر شتم تکلف دور میباشند الحقیقه سائر محافظه و
بر است بس و مخصوصا لباس طواف صحرا اگر در توران در آن عصر زمان مشخص است که شمشیر



خشن بوده و ممکن است بعد از مهاجرت پارتها از نرگستان و آمدن بملکت پارتها با پارتین
 فی الجمله نفیلید مردم ایران پوشش آنجا عت رویه‌ری گذاشته باشد اما بنصیرح مصنفین معتبر
 بعد از آنکه اشکانیان مالک تخت و تاج گمان شدند و چند پشته هم گذاشت بخرافه‌افزار
 ملائیس و لطافت و خوبی آن افتادند و این امری طبیعی است یکی از مورخین گوید پادشاهان
 اشکانی قبل از آنکه بکمال افتداری نایل شوند و مملکت خود را بسط دهند یعنی بازمان مهر داد
 اول بدشترهان جامه‌ها نوزانی را میپوشیدند چون کامیاب و مقتدر گشتند که در پو^{شش}
 نفیلید سلاطین گمان و شهرت را در مدرا نمودند و البسه فراخ که ناپشت پامبر سید بلکه
 بزمن میکشیدند بر کردند

از مسکوکات اشکانیان و بعضی آثار ایشان و اقوال بسیاری از مصنفین یونانی و رومی نیز
 چنین بر می آید که لباس سلاطین اشکانی بلند و فراخ بوده و در شان و کمر چند داشته باشد
 جانا (نه) میشده لکن در زیر این لباس فبائی کوتاه و شلوار تنگ از حریر و پارچه‌ها بر^{شش}
 و پسته و پستی نیز میپوشیده اند و گاهی البسه آنها پراق دار بوده و آنرا از پارچه‌ها الوان با
 جلوه و شکوه ترتیب میداده اند

ژوسن مورخ لایتنه مینویسد اشکانیان پیش از آنکه بر بنیه‌عالی سلطنتی نایل شوند جا^{ند}
 نوزانی میپوشیدند چون پادشاهی رسیدند لباسی مرکب از وضع ایرانی و تورانی ترتیب
 داده آنرا پوشش خود قرار دادند عجمان و بجای پارت لباسها فراخ بلند بسبک مردم ایران
 میپوشیدند و رعایاها از البسه پشیمه خشن تورانی را دور میکردند

ایضا یکی از نویسندگان میگوید سلاطین اشکانی پس از تسلط در لباس نفیلید اهل ایران ^{ند}
 و جامه معبر خود را جبه فراخی قرار دادند که از پارچه‌ها چلی لطیف نازک یعنی میدوختند
 دیگری مینویسد نادوسه پشته البسه پادشاهان اشکانی در کمال سادگی بود بعد بموجب
 نفوش مسکوکات و تضاد و الواح معلوم شده که این سلسله فوق و قبل مغربی بر بنیت و
 بخل داشته زره و کلاه خود که حالا معمول است از اختراع اشکانیان میباشد چه را تا آن
 دیده نشده همین و ورخ گوید اشکانیان زرهی بلند داشته که برانوی آنها میسپیده و پو^{شش}
 چاچورمانند که آنها از جنس زره بوده و دریا می نمود و اند و رو پای افتاده کفشی که رو
 آن نیز زره میکشیدند میپوشیدند این لباس نظامی از وضع البسه عربی طایفه اسبک



و از سبک پوشش یونانیها ترکیب یافته و جامه زنان اشکانی کمال امتیاز را داشته چنانکه در سکه
فرهاد چهارم و زوجه اش موزا مشاهده میشود صورت این ملکه را با سرباز ساخته اند بجا آنکه
کپسوان خود را بطرز زنان یونانی در بالای سر نظرافت و نشسته هر چه تمامتر گره زده و باید دانست
که البته زنهای مجاور اشکانی بعد از خوب نماز بوده که امپراطور پیکار و م تقبلد آنها
مینموده اند

بعد از ملاحظه و دقت در سکه های اشکانیان و تتبع در اخبار ایشان معلوم میشود لباس
اشکان اول نظامی و کوتاه بوده یعنی زرهی از حلقه ها آهن در بر داشته که تمام بدن او را ^{حفظ}
مینموده و آن لباس نظامی را روی زره میپوشیده و نیم ناجی بوضع ناج سلطنت یونان با کلاه
خودی مخروطی شکل که توی زره داشته بر سر میگذاشته و دهنه کفش او بسا و پائینه میشد
و گردن بندی ساده بگردن می بست و کوشواره هادر گوش میکرد است
مهر داد اول جامه نرمی در بر نهمیده با پوششی کلفت مانند که طرف گردن آن باز بوده و این لباس
با چند قطار از اجار که بر تن میساختند از آنجا که صورت این پادشاه را تمام ساخته و وضع
پایین جامه معلوم نیست تا جش ساده کلاه خودش بشکل نیم دایره یا توی زرهی از چرم یا از آهن
و چند تکه کل میخ روی کلاه خود نصب شده چیزی بشکل مار پیچ شبیه کلک سراسیمه برای زینت
روی گردن داشته است

بعضی از سلاطین اشکانی که بعد از مهر داد سلطنت کرده اند کلاه خودی شبیه بکلاه خود
این پادشاه بر سر دارند ولی در حاشیه دوده آن صورت آهو و چند قطار کلاه در شمشیر
چند تن از پادشاهان اشکانی از قبیل مهر داد ستم و غیره چیزی فلا ده مانند بگردن داشته اند
و آن ظاهر از دو قطار سنگهای گرد اینها زینت یافته است

یکی از ارباب برهنه سلاطین پارتی را و ان صلح نیم ناجی بر سر میگذاشتند و آن عیار
بود از نوار هینی که دور سر میبستند و در عقب سر که میرد ندکه موی سر را نگاهدارد و در
حرکت پریشان و در هم نکرده و شاید این نوار چند مرتبه دور سر پیچیده میشده و دور
بلند داشته که از عقب آویزان میکردند و بر دو این نوار اجار که هر دو قطعات طلا برای
زینت نصب مینموده

نکارنده گوید در این مساجد ایست یعنی همزان بود که این نوار هینی را نوبسته مشار الیه بنویسند



تغییر کننده بناج و در اکثر قرون و اعصار موبندهای مرتب بوضعهای مختلف رسم بوده نهایت
 آنکه نسوان بیشتر آنرا بکار میبردند و اندک معنی گوید (چون موی بند زین بر موی خورین)
 فرهاد چهارم و سلاطین بعد از او جامه نرمی بپوشیدند و روی آن پوششی داشتند
 که طرف گردن آن باز و بانوار مرتب شده و این پوشش را با گردن بکمر میبستند و شلواری در پا
 میبندیدند از طرف بالا فراخ و از پایین تنگ شبیه شلوارهای مردم مازندران و فرغانه که این
 لباس پادشاه اشکانی با جامه رعیتی دارد اینست که قدری مرتب و بلند تر است و تقریباً تا ران
 زانو میبایستد اما در تنگی و کشادی فرقی در میان شلوار رعایا و سلاطین نیست
 بعضی از پادشاهان اشکانی ناجی مخروطی شکل مکرر وارید و سایر جواهرات بر سر میبندیدند
 و گردن بندها در گردن داشتند که دوسه دوره دور گردن آنها پیچیده میشد و یکی از
 علامت نجابت و سلطنت آنها کوشواره بوده چنانکه در کوش غالب سلاطین در رضا و پردیده
 میشود و ظن غالب آنکه بجای خلعت و امینازات بکمر یا منار و زین کان اشکانی کوشواره میدادند
 و در کوش بعضی که دو کوشواره هست کوبان بجای و امیناز باشد
 سلاطین اشکانی باز و بند طلا بپا میبستند و ناج ملکه های این طایفه زیباتر و باشکوه تر
 از افسر شوهرها آنها بوده و چند رشته کلویند گردن داشتند
 ملکه موز از وجه فرهاد چهارم که صورت آن روی سکه دیده میشود ناجی بلند مربع بر سر داشت
 و نیم ناجی هم روی آن گذاشته از روی شانها پیش معلوم میشود لباسی قیمتی و فاخر مانند
 لباس شوهر خود پوشیده و طرف تمتع و خاص عیش و طرب پادشاهان و بزرگان اشکانی بوده اند
 لباس بلند پونانی در بر میبندیدند
 آخر الامر کوپیم ملا بس سلاطین اشکانی از جامه زر و اشک اول گرفته تا لباس کونا و
 شلوارهای کشاد پادشاهان بعد از اشک هم لباس نظامی بوده است
 اما زینت زینت اشکانیان مسلم آنست که بناسبت و روزمان آنها این مقفع میبندیدند
 طایفه اشکانی با رایش ملی مفرط داشتند از طلا و نقره هر قسم آلات و اسباب حتی زره
 و چارابند و برگسوار اسب میساختند و آجاری منقوره نهانند آنها مطبوع بوده و
 بعضی آجاری از آن عهد در نگارنده موجود است که روی آنها رضا و بر نقش شده و گمان میکند آن



اشکال صور سائر اربها یعنی حکام لباس درها باشد در کوشن بعضی از این صورنها یک کوشوا
و در بعضی دیگر کوشواره هست

فصل بیستم در لباس نجباء و متاعها اشکال

لباس نجباء سلسله اشکانی عموماً کشاد و بلند بوده و تا پیش پا می رسید و در زیر آن فبا
و شلواری می پوشیده اند اما لباس مغلای اشکانیان عبارت از جامه بلند بوده آستین دار
و لباسی دیگر که در کرد زبانه تابان بر زانو می رسید روی آن می پوشیده اند و کلاهی مخروطی
شکل بر سر می گذاشته و موها سرخو را بشکل د و کیسه و د سنه کرده در دو طرف سر قرار
میداده اند

بارون دبد از معارف دانشمندان فرنگ در سال هشتصد و چهل و یک چند صور
در لوحه کوهی دیده و یکی از متجربین با خبرت و بصیرت آن نضا و پر را از اشکانیان
دانسته صور فرج پوره عبارت تشاد پانزده شکل که چهارتن از آن درد و صف نزدیک
هم ایستاده اند و یک نفر دیگر که بر حمله مقدم است ملقب بر لباس مذکور روی صندلی
نا هواری نشسته در بازوی راست سه بازو بند دارد از هفت و جامه او چین است
کرده و حدس زده اند که از متعبدین اشکانی و عبارته اخوی مفع است مشغول عبادت
میباشد این صور خوب محفوظ مانده اما چهارده صور دیگر فریب بجو و انطاس
بوده و تصور نموده اند که اینها ثما شایان اند و سپر پرستش و اعمال مفع را نمایند
چیزیکه مخصوصاً ثابت نمایند که نضا و پر نفوره در لوحه کوه سابق الذکر صور مردم
اشکانی است صور دیگر است که در همان حد و نفر شده و آن یک نفر سوار میباشد
که بر و کمان و نیزه دارد و لباسی بلند پوشیده کلاه می دارد بر سر گذاشته موی سر را
بوضع منبر بور چون دو کیسه در دو طرف قرار داده کمان در دست چپ برکش پشت سر
سوار از زین او پنجه نباد است نیزه خود را بگردن جانوری حشی زده و آن جانور
علی الظاهر خر س باشد سوائی با بنوع و هفت مسلم است که اشکانی است

فصل بیست و یکم در بعضی از عواید سلاطین ملکه های اشکانی و بعضی



از اقوال مورخین نایب سلسله

سلاطین اشکانی در مؤسسه و پیش رفتن میکردند و اندی بیتی که از بدقت مجسمه میساخته
بعضی اوقات صاف شان و درها می نمود و وقتی پیش خود را و شقه فرار داده و هر شقه را
منتهی نقطه و نوک دار کرده زمانی آنرا بشکل مربع میزدند و اندکاهگاه هم پیش از زبر
شان نموده بطرف صورت آنرا برآمدگی داده و در او آخر رسم نموده بودند که موی
سرخوار در دو طرف جمع و دو دسته مثل دو کپسکه بر میگردیدند

بنابر مسطورات بعضی از مورخین پادشاهان اشکانی در ظرف سال و مرتبه نقل مکان
میکردند یعنی از قشلاق به پیلای و از پیلای به قشلاق میفرستادند و مسلمانان قشلاق آنها
در سواحل دجله و فرات یعنی عراق عرب بودند و تابستان پیلایشان عراق عجم اکثر اوقات
در همدان و حوالی کوه الوند بسر میبردند و در نقل و انتقال جمعی کثیر در اردوی
پادشاه اشکانی حرکت میکرد و تمام زوجات و خادمه های سلطان و رجال دولت
در این قسم سفر همراه بودند و اکثر اوقات از بسیار اهالی اردو در منازل عرض راه
چیزهای بیهوده را بآذوقه و فایده نموده و کار سخت میبشد

در محله پادشاه عبارت بود از یکفرزین محرمه که زوج پادشاه و ملکه مملکت بود
و بهمن لقب نامیده میشد مابقی زنان در حکم منعی نامیده و مطهر بودند

در دولت اشکانیان قانون این بود که ملکه از شاهزاده خانمهای خانواده سلطنت باشد
اما گاهی تخلص از این قانون می نمود و یکی از دخترهای سلاطین دول خارجی بزرگ
میکرفتند یا رعنائی و زیبایی کثیر که را مشکر و غیر مشکر پادشاه را مقنون خود
میساخت و ملکه کشور میشد لکن اینکار در این سلسله چندان شیوع نداشتند و
فادراً اتفاق افتاده است

بیشتر کنیزان و دامشکران و منعیها سلاطین و بزرگان یونانی بودند و از شهرهای
یونان اسیر نموده آورده داخل در محله میکردند و بعضی اوقات یونانیها که در بلاد
و ممالک اشکانیان بودند دخترهای خود را تربیت نمودند و ساز و آوازی آموختند
و برای حرم ساری پادشاه اشکانی هدیه و پیشکش میفرستادند

در سلسله طایفه اشکانی از پادشاه و پادشاهزادگان گرفته تا طبقات بزرگان



در عایار سم بود که زوجان آنها باید از مردم اجنبی روی پوشند و مساکن زنان از منازل مردان جدا و مفروز باشد

زوجان سلاطین اشکانی قادر نبودند و نمیتوانستند را مورد ولئی مداخله نمایند در مدتی پنج ماهه که نفیر بآ این طیفه سلطنت کردند یک تن یاد و تن از ملکه های پادشاهان با مو مملکت در حالت بهرسانند و مسلط شدند و ملکه که بدرستی این تسلط حاصل نمود روزا بود که صورت او در سکه نقش شده و ذکر او از پیش گذشت این نفیر از سوانح فتوح القاده دولت اشکانیان بشمار می آید

فیلوسنار اتوس که یکی از مورخین است بنویسد بعضی خواجه سراپا در حر خانه سلاطین اشکانی بودند و آنها کاهکاه مامو حکومتی یا منفذ شغلی از اشغال دیوانه میشدند اما از آنجا که مورخین دیگر مطلقا اشاره باین مطلب نکرده بلکه در تاریخ این طیفه اسمی از خواجه سرا برده نشده فول فیلوسنار اتوس چندان محل اعتماد نیست ضعیف نظر می آید سلاطین اشکانی را داب و سلفه این بود که نکذارند هرگز شاهزادگان و امرا و وزرا زیاده از حد معین و مخصوص اقتدار بهرسانند بلکه فردا فریاد هیچ قدرتی برای آنها نگذاشتند بلی هیتساجاع یعنی با اتفاق اعیان و اکابر هایت مختار و مقتدر بوده و شرح آن داده شد

اشکانیان از میان تجلات ظاهری به پراق طلا و نفیر اسب خلی مایل بوده اند و در این طایفه هر کس نمولی داشته در کار این تجل فروگذار نموده است چو زاعلی ملوک اشکانی ملقب به تئوس که بمعنی خدا یا خداوند کارا است بودند ملکه ها آنها نیز دارای این امیاز شده آنها هم بهر جهت داشتند

یکی از رسوم معموله اشکانیان این بود که علامت طالع بلد را بر تمام میدانشه و صورت زنی یا فرشته از جنس اناث برای هر شهری از شهرهای یونانی خود بوضعی خاص میساخته اند و آنها که مسبوق باین مطلب بوده اگر این شکل را میدیده فهم می نمودند که این صورت فلان بلد است در رو پولهای چهار در همی اشکانیان صورت فرشتگان بلد بسیار رسم و نقش شده که لباسهای بلند یونانی دارند و بعضی کمان کرده اند که صورت مرئوسه اشکال نساء مغیبه است این سهوی عظیم است

از رضا پر



از رضا و پهلایان اشکانی که دیده شده چنین برمی آید که تمام آنها با شنای و نفر از
پادشاهای آخری کپسوان کوناها داشته بطوریکه درازی موسر آنها پیش از چند بند
انگشت نبوده و بوضع طبیعی روی سرشان رنجه و آن دو پادشاه که این هیئت را بغیر
دادند خسرو و ولگازس بودند که زلف و کپس و خود را در اطراف سر با در عقب آن
کلوله مانند نمودند و این شکل کپس و زلف شک نیست که بوضع مردم ایران بوده بطرز
اهالی پارت و اسکیت چنانکه نظیر آن در سکه های ساسانی پیدا شده

پیش از اشاره نموده ایم که اشکانیان کلبه آداب رسوم خود را از سه محل اخذ در یافت
نموده اند اول از اسکیت های تورانی که اصل طایفه واجداد آنها و دوم از آداب رسوم
ایرانی و آشور که قرنهاد را سپاسشوع و در واج داشته ستم از یونانی ها که با اسکندر
کبیر با ایران آمدند و بحکم غلبه بعضی از رسوم و آداب آنها در ایران و ممالک مجاور منتشر
معمول گردید چنانکه هر وقت صورت آنها را سواره و پیروگان بدست ساخته حال اسکیت
بودن آنها را وانمود کرده و هرگاه صورت پادشاهی اشکانی دیده شود که رعایا برای او
پیشکش می آورند و شرفیات قرار میدهند پیر و آنها را بفروانین سلاطین بنی آشور و ایران
ظاهر ساخته و این صورت در الواح و منقورات این دو مملکت دیده شده و هر وقت باقیم ناج
صورت پادشاهان اشکانی را رسم نموده اند از تقلید آنها یونانیان حکایت کرده و این مخصوص
وقت هخامنشی بوده که سلطان شجاع و رشائی پالیات عمده برزداره است

سلاطین اشکانی بحال بود پیاده راهی بودند و مسافتی طی کنند بلکه اعیان و ارکان و نجبا
و اشخاص حُر نیز این عادت پادشاهان خود را پسند کرده و پیر و کمین نمودند پیاده رفتن
چنانکه پیش از اشاره نموده ایم کار غلامان زر خرید بوده و باید دانست که این پسر سوار را
اشکانیان از طوائف تورانی داشته و حکم احدی فردوسی علیه الرحمه در شاهنامه چند
اینفرد را ذکر میکند و میگوید هر وقت اسب سوار را در میدان جنگ کشته میشد فوراً است
از جدا میکشید و ناد و یاره سوار نمیشد آهنگ کارزار نمیکرد و ستن موترخ معروف
نیز این مطلب فردوسی را نکاشته و شرح داده و این شعر فردوسی که در مقلد هر فرد و جنگ
باطوس فرموده و میگوید

که شاهان پیاده سازند ^{جنگ} اگر چه بود کار دشوار ^{جنگ} و شک



عین مطلب روشن است

یکی از مورخین گوید پادشاهان اشکانی و ارکان دولت آنها طلا و نقره را نمیرسانیدند
جز مصرف نرین اسلحه و آلات حربیه خود اما ظاهراً بقول ضعیف بی اصل باشد
اشک اول مؤسس ساسرسلطنت طایفه اشکانی در پیری بنیادشاهی رسید و چندان
فایده و تمتعی اود از این رتبه اعلی عاید و حاصل نشد و بزودی دگر گشت بنبیخته حاکم
او اخلاف وی را نصب و قیامت گشت بلکه بعد از چند پیش سلاطین اشکانی بکارانی رسیدند
و بهین جهت که باندازه مرارت خود اشک اول در حلاوت نکرد اعقاب او در جهد و
مشقت و زاد آشنه در تمام مدت سلطنت اسم او را بر ساسی خود مقدم داشته ذکر جلالت
و عظمت او را پیش نهاد خود ساختند مختصر اشک اول در سلسله اشکانی چنان شد که
اسکندر نزدیک یونانیها و کچر و پیش ایرانیان و روملو و سدر روم

مصنعی مینویسد سلاطین اشکانی عساکر خود را با خود و در یافت تعلیمات و فنون حربیه
و آداب لشکر کشی یونانیها مجبوس مینمودند و تا آخر دولت اشکانی حال بر همین منوال بود
اما معنی گفته این مصنف را نگارنده بدرستی نمیداند چه مبرهن است که تمام فنون حربیه
اشکانیان استثنای و بزراندازی و جنگ و کربز بوده و هیچیک از این سه در حلی یونانیها
نداشته دیگر تعلیماتی که عساکر اشکانی از معلمین و مشافهت های یونانی فرا میگرفتند چه
بوده است خدا میداند

بعضی از ارباب خبر عقیده اینست که علامت و نشان دولت اشکانی عقاب و سر بوده و
قطعات اجار از آن از مندر و اعصار دیده اند که در وسط آنها صورت عقاب دوسری
نقش شده و در دوره آن بخط یونانی اسم یکی از سلاطین اشکانی را رسم کرده اند
اینی در شمار کسی که یکی از مورخین است و بعضی او را یونانی و جمعی ایرانی دانسته اند با
اشکانیان معاصر بوده و تارخچي از این سلسله نوشته اما آن کتاب منقوش شده و از میان
رفته قطعه قطعه از آن گاهی بدست می آید این مورخ پادشاهان اشکانی با سلسله و
ذوق بودند و بسبب سلاطین سلف یعنی کبان میل زیاد بساختن عمارات و ابنیه و
طرح باغات و بسا این دانسته و عداوت و بیوتائیکه آباد مینمودند از نظر آراشیک و صفا
بهشت مینامیدند و دارای چندین شهر سلطنتی بودند که از جمله شهر داراب و پایتخت

حقیقه

بعضی از مورخین میگویند نشان دولت
اشکانی ققن بوده و بعضی مرغ خرچ
دانسته اند چه بعضی سنگها از عهد
اشکانیان بدست آمده که صورت
این جنس از طيور بر روی آن
منقود است



حقیقی آنها محسوب میشد و در حوالی همان بلد مقبره از برای اجساد اموات سلاطین داشتند
چنانکه پادشاهان کیان در حوالی صخره بای تخت خود دخمه داشتند که نعره سلاطین کیانی را
در آن میگذاشتند و بانی شهر دارا بنا بر مسطورات بعضی از مورخین اشکاول بوده است
یکی از نویسندگان معاصر که پادشاه اشکاول بعد از استیلا بر آندراگور حاکم از مملکت را بکشت
و خود را پسر آن ناحیه خواند و ولایت گرگان را نیز ضمیمه آن ایالت نمود پس از آن با نود و دشت
پادشاه با خرم متحد شد و سلوکوس و تیم پادشاه یونانی سوریه و مضافات را شکست داد
و قوتی گرفت و در قلمرو خود فراع مستحکم بساخت و شهر دارا را در بالای کوه زاپا اورد و بنویس
بنا کرد و آن هم حصه حصین بود هم جایی با خضارت و صفاد را طرف کوهها سنگی عموئی شکل
داشت و فی الحقیقه از حسن موقع و فراط استحکام نکهبان و ساخلو منجواست و هیچ نشون
با استعداد قادر بر تسخیر آن نبود و از آنجا که اراضی اطراف آن کوهسار حاصلز باد میداد
و جنگلهای متعدد آن جوانب و حد و را احاطه کرده بود و هزاران چشمه از هر سو جاری
و اقسام شکار در آنجا فراوان بود اگر اردوئی در آنحد و تشکیل مییافت و اقامت مینمود
محتاج به آوردن آذوقه از خارج نمیشد انهمی

شهر و تیم اشکانیان هکاتم پیلوس یعنی شهر صدر و ازه بود بنای این شهر را ابتدا یونانیها
کردند اما بعد از آنکه اشکانیان از مسلط شدند بتجدید بعضی از ابنیه آن پر داخته و اسمش را
تغییر داده دامغان نامیدند و حالا هم همان نام را دارد شهر دیگر که مختار اشکانیان کردید
ری بود مختصر هر قدر در سلاطین اشکانی رو باز د پاد نهاد بر سبط مملکت خود می افزودند
و از مملکت پادشاهان تجاوز کرده بلادی را که بالنسبه در میان مضافات و ممالک ایشان بود
اختیار مینمودند چنانکه در کمال قدرت شهر طیسفون را که در ساحل دجله واقع است بای تخت
قرار دادند

ژوسن مورخ گوید اشکاول خلیه عمر کرد و وقتی در گذشت نهایت پیر بود از این فقره بر
می آید که وی مدتها در حالت طغیان بوده تا اواخر عمر سلطنت نایل شده و چو هیچک
از سلاطین ایران پادشاهان عظیم الشان با شوکت گرفته تا و لاه و ابل یکی ها که چندان
بسط مملکت نداشته بے سکه و خطبه نبودند باید سکه که روی آن صورت مردی پیر رسم شده
و کلاه خود طایفه پارت را بر سر دارد از اشکاول باشد



مورخین مغرب گویند بعد از اشک اول تیر داد بسلطنت پادشاه مصطفیٰ شرق زمین بجای
 تیر داد شاپور نوشته و ضبط کرده اند ظن غالب اینست که تیر داد شاپور لقب داشت جامعاً به نام نکاشته
 زمره لقب او شاپور مخفف شاه پور است یعنی پسر پادشاه صاحب کتاب چارچین میگوید شاپور بنکو سلطنت
 کرد صفات حیده داشت شید و پیر هنر کار بود در علم نجوم وی با بهمارت شتوده اند محاربا با او با ^{سلطان سلوکید}
 شام طرف بتجدد مشهور است خوانه اسکندر را که سلاطین شام مملکت نموده بودند شاپور مشرک داشت
 زوجه اش هبوطیه و از نژاد حضرت یوسف علی بنیسا و آل و علیه السلام بنای شهر طیسفون اکثر باو نسبت
 میدهند یونانیها این شاپور را که نیری اف (نیر داد) بنامند برادر اشک اول میدانند و غلبه او را بر
 پادشاه سوریه که از سلوکید ها بود ضبط نموده و مدت ملکش را چهل و دو سال گفته اند و حافظ
 ابرو هم همینطور ثبت کرده عجب اینست که حمد الله مشنوشش سال منو پسند

نیز مورخین شرق میگویند بعد از شاپور بهرام بنخت سلطنت جلوس کرد و شهر بنیاد را در انجیر ^{خشت} بنیاد
 و آتشکاخ عظیمی بنا نمود و یازده الی پانزده سال پادشاهی و را بود اما یونانیهای بجای هرام اردوان
 اول را منو پسند و میگویند و با آنطیوخس اعظم پادشاه سوریه جنگ کرد و با آنکه صد هزار نفر کشتن
 پیاده و بیست هزار سوار در میدان حرب داشت شکست خورد مدت سلطنتش پانزده سال بود بقصد
 مغربها در سلطنت همین اردوان بابهرام با مر او بود که طایفه یهود را در ایران و غلبر و اشکانیان
 با انواع بلاها مبتلا کردند و صدمات زیاد با آنها وارد آوردند

مورخین ایران بر این اند که قتل حضرت پیچ مظلوم علیه السلام در عهد این پادشاه و از سوانح ایام سلطنت
 او است اما این سهواست آنحضرت در عصر اشکانیان شهید شده اما نه در زمان اردوان اول بابهرام
 چهارم پادشاه اشکانی بعقیده مصطفیٰ مغرب فرهاد است و سن منو پسند فرهاد بعد از پانزده
 سال پادشاهی مرد و دو پسر او بعد از وی در سلطنت کردند صاحب وضعه الصفا اینمست شهریار
 به بلاش پسر بهرام اول نسبت میدهد که با فط اخلاف در اسم است باید دانست که بلاش و پلاش و بلاش
 و داهس و لوخر و لکازس القابی بوده که بیشتر از سلاطین اشکانی بدان ملقب بوده اند

صاحب تاریخ جعفری پد مهر داد اول را جورز و گودرز نوشته و معین است که جودرز و معرب گودرز
 میباشد و بعقیده انمورخ گودرز پسر پیرادر بهرام بوده بنابراین برعم نویسنده ها مشرق فرایاد با
 پریا یاد که مورخین یونان او را همان گودرز با بلاش میدانند بعد از فرهاد اول بنخت سلطنت جلوس کرد
 و مصطفیٰ فرنگ گویند که این پادشاه در طرف مازندران و کوهستان روپان که طوائف دارد



آنجا ماوانا شدند چنانکه کرد مدت ملکش بقول هفت سال و بر واپتی ده سال بوده صاحب تاریخ جعفری
ایمده سلطنت را به کودری پیر بلاش که برادر هر مز با مهر داد اول است بنیت دهد

مهر داد اول که مورخین رومی و یونانی از سخن مینمایند مسلماً هر مز با مهر نزد پانزدان یا او مرد
نویسنده هکام شرق زمین است و از سلاطین بزرگ اشکانان بشمار می آید و بعضی بر این اند که معنی
اسم قهر با شاهنشاه میباشد اما بعقیده نگارنده نه چنین است و از نوادر سوانح روزگام مهر داد اول
باهر مز که افسانه بنظر می آید اینکه روزی بشکار رفته بود غزاله نمودار شد پادشاه آنرا تعاقب نمود غزال
بغاری پناه جست پادشاه وارد آن غار شد بفاصله پشیر پز آب در وسط غار چهار صفت بد رو
مرصفت جامی طلا گذاشته و در میان هر جام فحاشی الماس در وسط چهار صفت لوحی یافت که بخط
عربی روان نوشته بودند کجی فریدون در اینجا در زهر خاکست مهر داد با هر مز از غار بیرون آمده
همراهان خود را طلبید کجی را استخراج کرده با استو به میان آنها قسمت و بخش نمود مورخین عجم مد
تک هر مز را چهل سال نوشته اند

در نزد عقیده زردشنها
فَاعْلَیْ خَیْرَ اسْت

موسی خورن نام برادر مهر داد را و افارشاک ضبط کرده و و افارشاک اول پادشاه اشکانی ازین
اقوال موسی خورنی از مسطورات زان کانولیکوس مورخ صحیح و معتبر است زان کانولیکوس
میکوید و افارشاک برادر اشکان اول است و این سهو عظیمی است چه در زمان اشکان اول سلطنت
اشکانیان آن پایه و پایه بنافته بود که بحال فتح ارمستان یافتند

مورخین فرنگ مهر داد را پادشاهی بزرگ دانسته مدت سلطنت او را زمره سی و جماعتی سه و هفت
نوشته اند برادرش فرهاد اول چون مکارم اخلاق او را فهمیده و سنجیده بود وی را بر فرزندان
خود ترجیح داد و واپس عهد نمود بزعم بعضی چون مهر داد قبول عامه داشت فرهاد دانست بعد از
پیرانش سلطنت قبول نخواهند شد این بود که مهر داد او را بجای نشاند و وراثت تخت و تاج سلطنت
اخیار و انتخاب نمود بهر حال مهر داد از سلاطین اشکانی اول پادشاهی است که تسلط کامل بر
الطوائف بلاد ایران بهر سبب و سلوکید ها در هر دو بخشهای فاحش داد در سلطنت او عراق
عجم و فارس و خورستان و ارمین مستغلا و مستقیماً مسخر و لشا شکانی کرد بد شهر سلوسی را که محاذ
طیسفون بود و مهر داد با هم مداین میکنند منصرف شد و حد و ابرار از این سمت ناسر چشمه ها
فرانامندار داد بلاد هند حمله نمود علاوه بر فتوحات خارج بنظمیات داخله پرداخت قوا این لشکری
و کشوری مرتب و مدون ساخت و تمام مملکت را مطیع قانون واحد نمود و با وجود کمال قدرت



هرگز در کاری راه افراط و تفریط نرفت چون به لرستان حاکم و بلاد مازندران تسلط شد ملک
از ملوک آن ممالک منزع نمود بلکه بخود آنها واگذاشت و شرط کرد تابع او باشند و در سال مختصر
مالیاتی بآوردند و در مواقع لازمه بقشونی او را کمک نمایند

بعضی از مورخین خاصه آنها که مشرق زمینی میباشند بر این اند که فرهاد اول بعد از مهر داد پادشا
شد موسی خورنی کو بد مهر داد اول وقتی که با آنطوخس سلوکیدی جنگ میکرد خود بشخصه در
قشون اقدام نمود یکی از منسوبان خانواده سلطنت را که پوراد یا فرهاد نام داشت سردار قشون
کرد و سلوکید ها که با این سردار مصاف میدادند خال میکردند با پادشاه یعنی با خود فرهاد اول ^{جنگ}
مهر داد اول جنگ میکنند مصنفین مغرب میگویند بعد از مهر داد اول فرهاد دوم بنحس سلطنت
جلوس کرد این پادشاه در قشون کشی و سوق عسکر کمال مهارت را داشت پس از چهارده سال
سلطنت بدست فائیلین یونانی مقتول گردید صاحب وضعه الصفا اسم این پادشاه را انوش نوشته
و مورخ طبری نرسی نامیده آن کو بد یازده سال سلطنت کرد و این چهارده با هفده سال ضبط نمود
خلاصه این برادر با پسر مهر داد که اورا گودرز و انوش نرسی نام داده اند صاحب تاریخ جعفری ایران
شاهش خوانده میگوید شام را مفتوح ساخت و این مطالب بواسطه آنچه موسی خورنی به پوراد نسبت
میدهد صاحب وضعه الصفا میگوید این پادشاه چون ظالم و جابر بود سپاهیان بر او شوریدند
و بجنگش آورده چشمش بکنند و از بر غصه وی درگذشت

یونانیها بعد از فرهاد اول اردوان دوم را پادشاه دانستند و او را پسر سیم فرهاد اول گفته اند و
ملکش راینج پاشش سال ضبط کرده این سلطان در قلیل مدت سلطنت خود با همروس که یکی از بزرگ
اعمام او بود و با توراتها غالباً رز و خورد داشت اما صاحب وضعه الصفا اردوان دوم را بلاش
نامیده و غلبه بر طوائف البرز کوه را با و نسبت میدهد و میگوید چو ز غلبه را پای تخت نبود یکی از
اعمامش بجای او سلطنت میکرد شاید مقصود از این هم همان همروس باشد اردوان دوم وقتی پادشا
شد پسر بود و این غمش همروس را یا لان جنوبی مشرقی مسلط بواسطه کبر سن و ضعف سلطنت او
با همروس تقسیم کرد و این اول و هله است که مملکت اشکانیان تقسیم میشود و دوا سهر پادشاه
اشکانی در یک عصر و زمان سلطنت میکنند

خلاصه دولت اشکانی کمال قدرت و تسلط و استقلال را بهر سبب و با قیصر و روم دم از بربری
همسرزد کاهی نیز بواسطه فتنه و فساد داخله ضعیف میشد و بعقبه بعضی از مورخین



دراوایل امر دولت اشکانی بسلطنت مشروطه باجهت و بیشتر شایسته داشت تا بحکم از مسئول
یکی از مصنفین میگوید اشکانیان در وقت جنگ نزدیکان سلطنت و خواص و منسوبان پادشاه را
و سپهسالاری نمیدادند و در اوان صلح نیز آنها بر بنی وزارت و حکومت نایب نمیشدند بلکه سردار
سپهسالار و حاکم و وزیر از میان مردم عالی و دانی منتخب میشد و فقط قابلیت و لیاقت شرط شغل
و منصب بود

دولت اشکانی در اجرای قوانین غالباً سخت گیری داشت و ملاحظه کن در کار بود مثلاً قاتل را حکماً
میکشیدند و اگر کسی زخمی بد بگری میزد همان طور زخم باو میزدند زانی و زانیه را بشت سینه میزدند
بعلاوه مصدوره عمده از آنها بگرفتند لکن باید دانست که این وضع مرسوم آنها نبود که بجای ابلت
و آداب و رسوم اولیه خود باقی بود جماعه که تمدن قدیم ایران را با تمدن قدیم یونان تلفیق نموده و
پیشنها و ساخته سخت گیری در قوانین را پسند نمیکردند

یکی از مصنفین میگوید پسران سلاطین اشکانی و رعایای ایرانی در نفس الامر با بطر بنود چه پادشاهان
بنظر شفقت و مهری که به نوزادان ابنا میجنس خود میدیدند برابر اینها نمیدیدند و بطور تحکم و تحقیر با آنها
رفتار میکردند و رعایای ایران هم آنها را اجنبی شمرده غالباً از آنها منتفر بودند و گریها و ضرر و نااطاعت و
تمکین مینمودند و همین وضع خود اسباب پیشرفت کار ملوک الطوائف و ولایه بود و در زمان اشکانیان
از استقلال نام و تمام محروم نمود و درست که ملاحظه کنیم و در مسطورات باب خبر بدبر و ثعوب نام
دایم سلاطین اشکانی فقط در خراسان و کرکان و خوارزم سلطنت مستقله داشتند و سایر ایالات
حتی مین و کاراسن که فتنه از لرستان حالبه بوده و منبلیج و بصره در تحت تصرف سلاطین مخصوص بود
و میتوان بسلطنت اشکانیان را قبل از اقتدار کلی و اختیار مطلق بشیبه نمود بسلطنت خانواده
هابس بورگ اطریش در سوابق ایام و بسلطنت دودمان همن زلرن پروس در عصر زمان چرک
اطریش پروس و سلاطین الماز داشتند و دارند اما در امور داخله المان و حها من الوجوه داخله
نمیباشد مگر در وقت جنگ و مدافعه که تمام عساکر ممالک مختلفه المان باید در زیر ایت و حکم پادشاه
پروس که امپراطور المان است باشد و سلاطین ممالک مزبوره در روابط پلینیک که با خارج دارند و
مشاوره با امپراطور بنا بر اقدام بکاری کنند ازین گذشته پادشاهان همه در مملکت صاحب تخت و تاج
و خطبه و سکه میباشد و تقریباً بلکه تحقیقاً سلاطین اشکانیان و ملوک الطوائف نامدنی همین
شکل داشته



نکته باینکه در عهد پهلوی و ارمغان
خرابی پیدا کردند

اما مملکت ارمین باید دانست که در عهد کجایان در تصرف سلاطین مخصوص مستقل بوده و این استقلال
زایل نشد تا چند سال بعد از فوت اسکندر کبیر که مهرداد اول اشکانی این مملکت را مفتوح و متصرف
و برادر خود وارشاس با وارشاس با وارشاس را بنحیث سلطنت ارمینستان جلوس کرد و مملکت
مزبور را خاص اشکانیان کرد بد و ملوک آن اگر چه پشاهنشاه اشکانی اظهار تبعیت نمودند خویش
بدستی مستقل بودند و از سلسله اشکانی ارمینستان ارشامی که داماد ارداشه پدرتکران بود
در طرابزون و سواحل فرات و نیکر سلطنت جداگانه تشکیل داد و در الحقیقه شعبه کوچکی از سلطنت
ارمنی منشعب گردید و در سر و نصیبین هم از دوده اشکانی حکمرانی نموده اند شعبه دیگر از اشکانیان
در باختر و افغانستان ناختا و کاشغر سلطنت کرده مورخین ارمینی این شعبه را طایفه اشکانی را
سلاطین خوسان نامیده اند و آنها همان خویشین بوده طایفه دیگر از اشکانیان از کوه قفقاز عبور کرده
و در آن سمت لوای حکومت افراشته و در جنوب روسیه حالیته متمکن گشته و از رود ولکانا فرات و نیکر
در تحت مملکت داشته و بر مملکت الملوک اشکانی همان رفته که بر ملوک افغان پادشاه معول چه ملوک افغان
از مرکز دولت که فرات بود بنی اعمام و افارب اقوام خود را مأمور ایران و ترکستان و چین و ماوراء
و بعضی بلاد فرات نمود چو رفتند و مسلط شدند دیگر اطاعت و تمکین فاان بر ران زیاد آنها بر
فروع از اصول قوی تر شد و بجای آنکه اغصان مقوی و مؤید و وحده گردیدند اسباب ضعف شدند
پس باید گفت مغولها بعد از هزار و پانصد سال همان رویه را پیش نهاد ساختند که اشکانیان را در
قرن قبل از آنها داشتند یعنی خلیفان ملک الملوک اشکانی اسباب خرابی کار او شدند و از شیراز
بر آمدن و غالب بنام مکر بمعاونت افارب آن پادشاه خلاصه سپهبد همایون طبرستان و فارس و
سوزناها که داماد در داخله ایران در آن از منته حکومت برگرفته اصلا اشکانی بودند و معلومست
این سلسله کلیه از شاهنشاهان بزرگ ناکحاکم و امر فطشجاعت و جرات و قوت قلب آنها بوده
اهل تدبیر و تدبیر نبوده اند چنانکه نتوانستند استبداد و استقلال کجایان را بهمرسانند

وضع جمهور و آزادی یونانیان و رومیان را

فصل بیستم در وضع اشکانیان

در وضع اشکانیان با ملوک الطوائف تفصیلا بایالات

سلاطین اشکانی بعد از آنکه بر پادشاهان سلوکید سوریه غلبه کردند و ایشانرا از مملکت ایران
با نظرفرانت و اندند ملوک الطوائف با ولایات و ایلات بیکپهای فیابل و روسای عشاخود

ناگزیر



ناکثر از تمکین آنها دیدند و رتبه سعب آنها را بگردن نهادند بدو اینک قبول باج و خراج نمایند
 فقط منقبل شدند که در اواز جنگ قشون بمسکر شهریار اشکانی کیسل نمایند الحقیقه ولایه و در
 ملوک بودند و پادشاهان اشکانی ملک الملوک و همین جهناست که مورخین عرب و عجم آن عصر زمان
 دوده ملوک الطوائف نامیده اند اما در باب فشار سلاطین اشکانی نسبت بولایه بعضی خوب دانسته
 و گفته اند ملوک الطوائف از ملک الملوک اشکانی راضی و خوشنود بوده اند جماعی برخلاف آنکه
 اشکانیان بولایه سخن رانده اند و دشمن مورخ لا ینت می نویسد پادشاهان پارت نسبت بولایه
 بطور نخوت و غرور رفتار می نمود و بآنها عدی می کرد و شاهد این مدعا آنکه وقتی افطوخسار پادشاه
 سوری بقصد جنگ با سلطان اشکانی از دجله عبور کرد بسیار از ولایه و ملوک با استقبال او ستا
 و با وی همراه شدند و از پادشاه اشکانی شکایت نمودند و گفتند این سلسله علاوه بر اینکه اجنبی هستند
 و مارا میله نمیکنند و تبعیت آنها نیست سوء سلوک آنها هم بنسبت آمده ایم یونان را که مورخ میگوید
 و قتی که نیمه قیصر روم به تکران پادشاه اشکانی از من غالب آمد و تمام طوائف ساکنه در ففاز را
 مطیع خود ساخت ملوک عراق عجم و خوزستان و لرستان سفرانزد او فرستادند و اظهار داشتند
 که اگر قیصر مجبوره و لازم داشته باشد ما او را ببرد و مرکب مدد می نمایم و با اشکانیان جنگ میکنم
 یلین از مصنفین مشهور نوشته است تمام هجده ایالت تابعه اشکانیان را پادشاهان مستقل بوده
 و از ایالات مسطوره واقع فیما بین بحر حمرد و دریای مازندران که بحر حمرد در جنوب و دریای مازندران
 در شمال است بازده ایالت موسوم به ایالات علیا میباشد و ایالات علیا محمد و اسبابار منشا
 و محل طایفه خز که در کنار بحر خزر سکنه دارند و از طرف بیلاد توران که طوائف تورانی و پارتی
 مخلوطا در آن جای گرفته اند اما هفت ایالت دیگر که معروف به ایالات سفلی است در بین النهرین (فرات و
 یونانی) و آسیه (شوری) و بابل و بحر خلی از ولایات اعراب واقع است در این ایالات اگر چه گاهی
 مشایخ عرب سلطنت مینمایند اما بعضی اوقات هم سلاطین اشکانی حکمرانی میکنند در بین النهرین
 مخصوصا شهرها هستند که سلاطین سلوکید سوریه بنا کرده اند و مردم آن امصار یونانی هستند
 و حکام ایشان نیز یونانی است و حکومتی بوضع جمهور دارند شهرهای دیگر هم در این سرزمین هستند
 که سکنه آن یهودند در آن بلاد هم قبول حکام اشکانی میکنند کلا اینها که در بابل و آن نواحی هستند
 چندان تمکین و تبعیت بیادشاهان اشکانی ندارند در حقیقت آزادند از ریاضان کلیه پادشاه
 مخصوصا دارد که از عهد اسکندر کبیر به برید در این سلطنت نموده و مستقل بوده و ناسنه



سی بعد از میلاد سلاطین آذربایجان کمال استقلال را داشته اند پادشاه اشکانی بجهت اینکه پادشاه
 آذربایجان به مارتان توان کمک کرده در سال مذکور بر او حمله کرد و غلبه نمود اما باز مملکت را بیکبار
 از دست نجات بخشید چه اسیران را که چندین کتاب خود را تالیف نموده بنویسد پادشاهان آذربایجان
 که همان آذربایجان باشد در ایالت مزبور سلطنت دارند نگارنده گوید چیزی از زمان اسیران
 نگذشت که آذربایجان بیکباره بنصرت اشکانیان درآمد و عجب اینست که از آن وقت بعد از طبعه
 و بعد از خود را پادشاه آذربایجان خوانند و این رسمی که حالا بعد از دو هزار سال در سلسله
 جلیله قاجاریه ابتدا الله تعالی ملکم مرسل است و بعد از آنکه فرما فرمائی مملکت آذربایجان را
 در آن طبقه هم معمول بوده و گویا آذربایجان دو تپه ^{تخت} بشمار می آمد و از حیث جمعیت و عظمت
 و ثروت ثانی اشین فاعده مملکت بوده چنانکه حال هم که ما بنالیق این کتاب مشغولیم چنین است
 در سمت جنوبی ربابی خرایا لک هیرکانی که گرگان و قسمتی از مازندران باشد در سال شصت و سه
 به دولت ذوال پادشاه اشکانی شورید و یکی را بر دم فرستاده از دولت روم استعانت نمودند
 این شورش مدتی منمادی در کار بود طوایف ساکنه در خوزستان و لرستان بنیعت مستقیمه با شکا
 نداشتند و اسیران مخصوصا با این فقره نصیر می کرده است سلاطین بازاری که در فارس حکمرانی نمودند
 و بابکان وارد شیراز آن دو دمان بودند و بعد خود را ساسانی خواندند استقلال در دست داشتند
 یکی از مصنفین میگوید شاهنشاه اشکانی هر وقت خلی مقتدر بود از ولایه و ملوک الطوائف پیشکش
 میکرد و آنها در وقت لزوم فشونی بیک شاهنشاه میفرستادند نویسنده دیگر میگوید در
 زمان سلاطین اشکانی اکثر ممالک مجاوره حکمران مستقل داشته که باج گذار اشکانیان بوده اند
 از جمله ایالات مغیره بابل و خوزستان و بعضی ولایات مشرق در مدت ساسانی سلاطین پارت در
 تحت حکومت حکمرانان با استقلال بوده و همیقدر که باج خود را میدادند اشکانیان مطلقا در داخله
 آنها مداخله نمیکردند و مؤید این گفته آنکه در سینه چهل میلادی سکنه یونانی شهر سلوسی مردم
 سورت به با هم سازش کرده بر جماعت هجوم نموده بر آنها دست یافتند و پنجاه هزار نفر از آنها را
 بکشند و پادشاه اشکانی هیچ وجه متعرض آنها نشد و از این قضیه چیزی مطلقا بر زبان نیاورد تا چه
 رسد باینکه مرتکبین با بنیه سیاست نماید

مورخ معین میگوید که اول اگر چه بعد از غلبه بر حاکم یونانی و انداختن رقبه اطاعت آنطور
 از کرد و سلطنت و استقلال رسید اما آن پایه و بنیاد یافت که خود را شاهنشاه خواند و روسا
 نباید



فنايل و ملوك الطوائف كه او همراهي كرده بودند تمكين ايندعو مبنمودند بلكه هر يك خود را در عرض او مي دانستند و با او دم از هم مي و همشاني ميبردند اين بود كه معا هده ما بين او و ملوك الطوائف منعقد شد و قرارداد دادند در احكام و فرامين اسامي تمام ولاهت بر ثبت بشود و شان نوشته شوند و نهايت اينكه اسم اشك را چو زباله نسيه بر نراشت مقلد بر ساير اسامي بنويستند بفرار دادند اشك حق نداشته باشد كه وليعهد براي خود تعيين كند بعد از فوئنا و مجلس منعقد كرد در رؤساي طوائف و سران سپاه و مردان كار آگاه و علماي دين در آن مجلس جمع شوند و پادشاهي بر آيه جانشيني اشك و تخت سلطنت منتخب نمايند

فصل نهم و نهمين در عوائد حال الملوك پارس شاهزنان و مرد

پارثها كه سلاطين اشكاني از اين ملت بوده بموجب مسطورات اكثر مورخين و محققين از نويستندگان فرات طايفه مغرور و مثلون المزاج و پير چيله و پير حم بشمار آمده و نسبت بمرادان حالت سفاكي و سخت داشته اما باز آنها عاداتا ملاطفت و مهرباني و فروزني مبنموده و مبلغ رعايت از آنها ميكرده اند اما سائير وراثت را از مكر و هات ميشمرده دائما نرحمت و حرمت و نقل و انتقال و تغيير مكان و سوارى ميكنند و در حرف كمر ميبرده و جو بلزوم سخن نميبرانده و هموم بنظري آمده و اين كمر حرفي و حالت اندوه كو با بجهت نداشته اند بپايت بوده كه بخاموشي و تفكر دلايت مبنموده در هر حال چندان از وضع تكلم آگاهي نداشته هرگز سرگذشت و فايع متعلقه با موضوع خود را بكمي بر زمين داده اند و با خفاي مطالب ميگوشتند بر رؤساي خود و سلاطين ادب ميكرده اند اما ناز صميم قلب بلكه از شرس و ژور و سخن مورخ شرح در پينا بنوشته است اشكانيان در صرف مسكرات و حور و دواع بوده عذا كرمي خورده اند اما در شراب اسراف مبنموده از جنس لحوم بكوشش شكار بيشتر ميل و رغبت داشته اغلب اوقات در زير چادر و آلاچقوسير ميبرده و متصل بپلاوف و شلاق ميكرده ز و جات متعدد ميگرفته اما نسبت بزنان خود زياده از حد غيور بوده اگر خلاف از آنها ديد ميشد يعني با اجنبه راهي هم ميرساندند چنانچه هر مرد و معدوم و نابود ميشدند كلبه زنهای طايفه پارث بايد از مرد غيور ميشدند و در مجلس مردان داخل نشوند پارثها در او اهل يعني در آن اعصار كه داراي سلطان و حكمران نشده بودند هنوز از اشك و اشكانيان اسمي بميان نيامده بود از تمدن اصلا بهره نداشتند و بعد هم كه افتاب و لوت و سعادت آنها از مشرق اقبال طالع شد حظ قليلي آنها را از نرفته و كمالات عالم انسانيت و نيت

بعضی از مورخین با عقیده اینست که اشکانیان از طایفه پارث نبوده از قوم طاهری شرقی بوده اند و از آنجا که عموماً او را پارثها بسلطنت و پسند آنها را پارث خوانند



عاید آمدن تمام آن قوم اگر یک ربع از وضع بد و پست و زندگانی صحرانی بیرون خارج گشتند باقی بمان
حالت اولیه مانند

یکی از مصنفین گوید پارتها آنوقت که در تبعیت سلاطین کیان یعنی رعیت آنها بودند در ادای
گاهی ثاوان و مسامحه می نمودند و حقوق دولت را بدست می می و منظور نمیداشتند اما هنگام
جنگ از خدمت گذاری و لشچیزی فروگذار نمی کردند و با قدم صدق و جلالت راه جانفشانی
می نمودند چنانکه وقتی قشون اسکندر بآراد را در بل و روبرو شد از لشکر پادشاه ایران
کسی که ثبات قدم و دزدید و بزودی دست کارزار نکشید و حتی المقدور با افشرد پارتها بودند
و اگر فخره آن مقدونیه بدو نزد خورد مملکت پارتها را بگرفت علت ناسپاسی پارتها و ضعف
و جبن آنها نبود در اکتشاده و آن پادشاه را و بعهده و جان نشینی از دودمان کیان مانده
رکزی و شوق نمیدیدند که بدان تکیه نمایند و صاحب علمی نمی یافتند که در زیر پر و پا جمع آیند
رفنا سلاطین کیان در اواخر نسبت بظایفه رعیت غالباً اسباب کدورت میشد و کار بسیار منجر
میکشت این بود که پارتها مثل سایر رعایا آن جانفشانی که باید داشتند از این جهت کار اسکندر
آسان شد اشکالات رفت و آمد آنچه آمد با حمله در دولت سلوکید هم بعضی دواعی و علل خارجه
پارتها را بشورش و داشت کردن بالذات مایل بنا سپاسی نمودند انهمی

مورخ دیگر در عنوان مملکت پارت میگوید قوه شهوانی مردان این طایفه زیاد بود بنا بر این بیک
و دوزن فسادت میکردند و زوجهات متعدده میکردند اما آنها را مستومیداشتند حتی در اعما
و مجالس جشن ایشان را راه میدادند بچادر تعداد زوجهات و نکاحها شدن صبغه و فتنه افراط
میکردند و ظیفه نسوان بود که مقیم خانه ها یا چادرها و الاچه ها باشند و کمال عفت و عصمت
راه روند چه میداشتند زانی و زاینه حکما مقبول میشوند و راه خلاص برای آنها نیست نیز زنها
کلبه هرگز با آنچه تکلم نمیکردند فقط طرف گفتگوی آنها شوهرها و برادران و پسران ایشان
بودند و هر وقت بفرشت از منزل بیرون میرفتند رو بند بپوش می بستند و فرقه در میان زن
بپوه و شوهر دار نبود و همینکه زن از شوهر ناراضی میشد اگر چه شکایت او جزئی بود طلاق میکرد
زنها هرگز با مردها غذا نمی خوردند و غالباً از زندگانی مردان جدا و مفروز بودند

پارتها اگر چه در اضحلال طبقه و سلسله سلاطین کیان و انفراد سلطنت ایشان با اسکندر رسید
گشتند بلکه بزعم بعضی محققان و مهج پادشاه مقدونیه شدند اما بعد از استیلای ابن پادشاه مثل



سایر طوایف و قبایل چندان باو نگریدند و اظهار اطاعت و انقیاد کامل نمودند و بعضی ماکن متحکم
و سفاهت‌ها که داشتند آنها را اسباب قوت قلب کرده بزور اسلحه امینا زاتی از اسکندر گرفتند و
میل پارتها این بود که پس از کشته شدن دارا اسکندر پادشاهی پارتی را اصل انتخاب کند و او را
در سوس تخت سلطنت جلوس دهد و آنجا مرکز دولت و حکمرانی باشد پارتها در تخنات و فرمان
او باشند و از آن محل احکام برای آنها صادر شود اصلاً و مطلقاً بخواهند ز پر بار سلطان پونانی که
بابل را مفر سلطنت کرده مملکت خود فرار داده بروند و مطیع اجنبی باشند و مخصوصاً هر چند قوت
یکبار طوایف اسبک تورانی بمملکت پارتها حمله میکردند پارتها از وضع سلطنت سلوکیدهای سوس
خشنود نداشتند همانا وضع و استعداد آنها اجازه نمیداد که یکباره دم از خود سری زنند بنا بر این
تقریباً هفتاد سال از خارجه تمکین کردند

مورخ دیگر مینویسد پارتها اینکه چند قرن میان ایرانیهای متمدن زندگانی مینمودند و آداب
و رسوم آنها را برای العین میدیدند باز از وضع و طریقه قدیم خود دست نکشیدند بسبب آبا و اجداد
خود بعیش و تنعم پیشداختند نیز بجنایع و حرف رغبتی نداشتند همه میل آنها بعارث و بجا بود و عده
از این راه معاش مینمودند و از عوائد مملکت پارتها اینکه از اخلاط با سایر ملل نافر بودند و بخواهند
با هیچ طایفه و قومی خاصه ملل متمدن هم پورث و هم مسکن باشند و از غیر خود بهما امکان دور میجستند
و بعد از آنکه طی مقامات کرده و بمقامات عالی رسیده باز همین سیره و آداب را داشتند
و سن مورخ گوید اشکانیان زبانه از حد متکبر و بیجا و فتنه جو و بشیرم و مکار بوده و خود می گفتند
مرد باید خور و جور و جری باشد و زن خوشخور و مواضع و مهربان و از صفات خاصه این طایفه خود
داری و کرمی میباشد در مهر و کین و غم و شادی آثار غضب و میل و خرد و شرف در بشر آنها نمودار
نمیشد است هر وقت ضعف داشتند به افویا تمکین مینموده و چون قوت می یافتند سر از اطاعت
باز مینزدند

فصل بیست و چهارم در مذهب اشکانیان

این مذهب و عقاید اشکانیان اطلاع درستی نمیتوانیم حاصل کرد چه بکه معتن است طریقی و شرعی
مختلفه را با هم مختلط و درهم کرده بدان معتقد شده بودند شک نیست که ابتدا پارتها با اشکانیان
بمیل و بغیبت پیروی بین پیغمبر یا مبینی با خیری را که زردشت باشد مینمودند اما بعد هابیزدانی



و اهر من اعتقاد می ظاهری با قلبی بهم رسانیده و او را که بزعم زردشتیان فاعل خبر است بر سر پند
 و خدای متعال میدانشند و از اهریمنی خوف و هراس داشتند علاوه بعضی بنا و مجسمه ها را بر سر
 پرستش میکردند و برای کسب مهنت فیض آنها را در مساکن و منازل خود میکشاندند و در بعضی منزلت
 و مکان آنها را با خود میبردند و محل و نقل می نمودند که بآن هیاکل نزدیک باشند آفتاب و ماه را
 نیز از معبودها شمرده و هنگام طلوع خورشید با اسم بیشتر اعیان این جرم مصیبه میبردند و غیر اینها
 در راه آن میکردند و مجسمه ها برای جرم آفتاب میساختند و بوجوه بعضی خداها که آنها را رب النوعها
 خانواده سلطنت میدانشند فائل بوده و این خداها را از حسن و حایات و درای و درمزد می پنداشتند
 سلاطین اشکانی در مواقع مخصوصه باین قسم از خداها قسم میخوردند سایر اجزاء خانواده سلطنت
 نیز بهمین منوال سوگند یاد میکردند

ملک پارت با اشکانبها از خانواده سلطنت گرفته تا افراد و احاد رعیت بنها و مجسمه ها داشتند
 که از آبا و اجدادشان میراث میبردند و آنها را در خانه و مسجد در هر یک مکان میکشاندند
 و پرستش آنها میبردند عفا یدینی پارتها را و احرور و بهبود گذاشتن از پرستش ماه و آفتاب
 و صور و نمائیل نه که در مورخ میگوید را و ایل دولتشا شکانبان مغها یا علمای مینی خلیه معبر بودند
 و پارتها پیروی حکام و آداب رسوم آنها می نمودند و بعد ها که بعضی تغییرات در عفا بد خود دادند
 مغها از آن اعتبار افتادند و اگر چه آنها را از مجلس شوری بیرون نکردند اما اغنائی هم دیگر با ایشان بودند
 سلاطین اشکانی رعایای خود را مانع نبودند که قبول مذاهب مختلفه نمایند آتشکده ها در دولت
 آنها دایر و مذاهب در دست مجاز بود در بلاد یونانی اشکانی از باب انواع آیینی با چندین فرقه نیز
 می پرستیدند و المپ کوهی است در نسا ای شعر آنرا اقامتگاه ارباب انواع افسانه و محل اجتماع
 آنها قرار داده و مثل آسمان فرض کرده اند بیشتر در شهرهای بابل و نیرارد و نصیبین بودند در عفا
 مذهبی خود در همان وقت آزاد بوده اند و دین عبسوی در مملکت پارت شیوع یافته بود
 و سبکه در قسمتی از آن قطر مذهب و لئی گریه بد و حکمرانان اُسُرُن که او رفیق نامی نخستانست
 مسیحی بودند یکی از مورخین گوید اشکانها آتش را مبارک میدانستند و بر دختله ها احترام مخصوص
 می نمودند اجساد اموات را نمیسوزانیدند در مکانی میکشاندند هینکه طپور شده و گوشه بند
 آنها میخوردند اشخو از خشک شده آنها را جمع نموده در مغیره ها دفن میکردند سلاطین اشکانی
 از مفسدان آتش مبارک او درمزد را که میباید همیشه روشن باشد اجازه دادند که خاموش شود



و بنوا گفت سلاطین اشکانی ایران هم در این حازه و اهل مال با سلاطین اشکانی ارمنستان هم
دستان شدند احترام آتش بدینوضع رفته رفته از میان رفت و اشکانیان از آنوقت اجساد
اموات خود را با آتش داده سوختند

مورخ دیگر منسوبداشکانیان بقدر بار با انواع معتقد میباشد که آنها را در این عقیده
عالی باید گفت بنظر و تفال هم عقایدی که دارند بنظر معتقدان مذہبیهاست

مصنف دیگر میگوید علاوه بر هیکل پرشی عبادت را با انواع که از یونانیها با اشکانیان
رسیده و فهمیده و فهمیده معتقد شده بودند قدری هم مذہب برهنی و تصوف و حالت
درویشی و بیفیکه هند و کاهن را اختیار کرده پیر و می نمودند و مذہب بنفوم از فرود
زردشت هم چیزی ضمیمه است یعنی اگر چه مثل سلاطین کیان مروج آیین زردشت نبودند لکن
بکلی هم آن مذہب را مردود و نشمرده از احکام آن بعضی را مطاع و متبع میدانستند

صاحب دستان المذاهب میگوید اشکانیان زندناقصی داشته اند از این گفته مقصود شایسته
که چیزی از دین زردشت داخل در آیین اشکانیان شده بوده است

ژوسن مورخ لایتنه نوشته است اشکانیان نه همین بار با انواع که لا اعتقاد داشتند بلکه خرافات^۲
که در این طریق دیده و از پیر و آن شنیده ایم فلما معتقد بوده اند

بعضی بر این اند که اشکانیان منکر بقای روح و نفس ناطقه نبوده و همین جهت اجساد اموات خود را
دفن نموده و بعضی لوازم زندگانی در قبور آنها میگذاشته که چون روح بیدار شود کند در عالم
آخرت باز به حال از مابین حیات محروم نباشند و این نفیض قول آنهاست که گفته اند پارتها نقش
اموات خود را در صحرا در جانی می انداختند که گوشت آنها را وحش و طیر بخورد بعد از آن استخوانها
ایشان را جمع کرده دفن میموده اند

نکارنده گویند و پسندیده ها هر قوم در دین و آیین اشکانیان سخنی را ندیده و اکثر نفیض یکدیگر است
بعد از ملاحظه اقوال هر یک و پس از اطلاع از سایر فواید و رسوم و آداب این طایفه بحاصل کلام
داخله و آنچه را صواب است آنرا بنیست که پارتها دیگر که هم در تحت تبعیت حکومت کیان بوده و
از اثرها که بر حسب تجربه فہر در عالم حاصل میشود پیروی داشته مغلوب بعالی است اگر چه چنان
خلاف اینحال را دیده اند و دیده ایم چنانکه می بینیم ملل بلغاری و سرب و یونانی و ارمنی فرہاست که
رعیت دولت عثمانی میباشد و بدلت و زحمت و خذلان گذرانده باز بسپار از آنها بغیر مذہب



نداده و شرع شریف دین اسلام را قبول نکرده همان راهی را که از پیش میرفته اند حالا هم میروند اما
 چون حکم غالب است گوئیم اشکایان باندازه در کیش و مذهب تقلید کسان کرده و اگر دولت کبانی
 منقرض نمیشد هر چند بار ثواب بکاره دین زدند شش اختیار میکردند و چون بنیان آن دولت گسست شد
 و رو بانهدام گذاشتند اشکایان نیز آثار قوتی در خود مشاهده نمودند بکر مقتیدان دین نکرده بندگان
 بر این شدند که بظاهر بد از مذهب مردم ایران نگویند و آنرا مردود و باطل بخوانند و الحقیقه بسکوت
 گذرانند همینکه در دست فساد و تسلط شدند بجای انکار آن دین کردند و گفتند اعتقاد بپزدان و اهرمن
 از عقاید سخف است بآفتاب ماه معتقد بودند و ایند و جرم مضی را پرستش نمودند و مرتبه پادشاه
 و خانواده سلطنت میدادند اما دین واقعی آنها همان دین توراتی یعنی بت پرستی بود و هر وقت از
 بزرگی بیورث دیگر میرفتند بنهای خود را همراه میبردند هنگام طلوع آفتاب باین فرزند سجده میکرد
 و قربانها برای آن می نمودند اصنام آنها بیشتر مظهر کواکب یا هیال کل نجوم بوده است و خدام خود را
 مخصوص معبد میکرد و از بنا نا انهای را که مظهر اجزای خود میدانستند را آنجا میکردند و محل را
 منبرک و مقدس میشمردند و در آنجا ایستاده پس آن هیال را سجده میکردند و ثواب بندگان خود را مقادیر
 و مرتبه خداوندی میدادند و بر بخت و بزرگی و بزرگواری آنها طوری معتقد بودند که بوجوه و ذات ایشان
 قسم میخوردند سلاطین اشکانی در اوایل سلطنت علای بقیه ایرانی را خلیه محترم میدانستند و عتبات
 اربعه علی الخصوص آتش را نیز زاید الوصف احرام میکردند کثافت را از هر قبیل که بود و اجسام و
 در آب و آتش نمی افکندند اما بعد از حصول تسلط و استیلا آن حرمت و احرام را بر کنار گذاشتند علما
 میبودند از مجلس شوکر خارج ساختند و آتشکده های عجم را که بلاد و ممالک ایران و ارض و مستقیما
 در تحت حکشان بود خاموش نمودند و آن احرام سابق آتش مبارک از میان رفت چون با هنوز مراد
 بهر سائیند سوزاند و جسد مردم کان را از آنها یاد گرفتند بلیک مطلب یا از راه پلینیک یا بعینه
 خلیه عتبات میکردند و آن حفظ شان علای دینی هر طریقه مذهب بود هر کس در ملک آنها نوط داشت
 باین و این اوکاری نداشتند مذهب ددشی و دین یهود و این یونانی نزد آنها مساوی بود از بخت
 آنها اگر کسی بغیر دین میداد و مذهبی را ترک کرده پیرو مذهب دیگر میشد کسی منع نداشت و با وی کاری
 نداشت قبیله مذهب عیسوی هم در ممالک آنها رواج یافت و در بعضی نقاط ایران شایع گشت بلکه بعضی از
 مودعین پیرو شدند و در آخر سلطنت اشکایان دین عیسوی بصفحات ترکستان و خراسان هم نشر کرد
 و ما این فصل را ختم میکنیم بقول یکی از مصنفین معتبر که میگوید اشکایان دین و مذهب معین درستی

نماشند



نداشتند گیش و این آنها مخلوط و مرکب از اصول و فروع ادیان مختلفه از دین یونانی و یهودی و غیره
 و بود اهی چمن و برهنه هند و ترکیه خود ساخته بود و در این ترتیب مصالح ملکه اگر بیشتر از مقاصد آخر
 منظور نشده کمتر هم رعایت نموده بودند رعایای خود را اهل هر دین که بودند بیک چشم میدیدند
 علمای هر طریقه آزاد و محترم مینویسند و میتوان گفت از این طبقه مؤید همان ددشی که از رؤسای
 سایر مذاهبشان و احترام داشتند

فصل سیم در آداب و صنایع و کمال ایشان

آنجا که در فنون و توارنج و سیر گذشتگان دیدی طولی داشته و بتبعی میرانموده تصریح کرده اند که
 ایرانیان عصر زمان پیشدادیان و کیان از علوم و صنایع و کمالات و ادبیات بقدر افضای آن روز
 و اعوام بهره و نصیب داشته و جانب فضل و هنر را فرنگ داشته بلکه در این مضمار از اقران کویست
 برده از هر پیش بودند و مقدم کاروان خویش اما چون دولین مزبورین از اوج عظمت و جلالت خود
 و مجتبی و وال گذاشت آن اخترفرو زنده و چار و بال شد و کوب اهل علم و صنعت و دانش و درایت
 نیز با قول نزدیک شد و از لمعان و شرف افتاد سلاطین عجم مجود و هواهای خود مشغول شدند و از
 آن طرایف اصول که بایع شوکت و حشمت بلبنانی قدرت و استقامت است غافل گشتند بطریق
 تقاعد پیش گرفتند و راه تکامل و فساد سبب اختلال کار لشکر و کشور فراهم آمد و امور عا با مختل
 داشتند و از آن فضایل کسب و بند پریشانی دست از با صنایع بسن و قتها مبتلا به تنزل آمدند
 و چندی هیچ دیده روی خبر و خوبی ندید این بود که یونانیان با بر دولت عجم و مملکت ایران دست یافتند
 غالب آمدند و با انتشار ادبیات و علم و صنعت خود پیرا شدند و در هفتاد و اند سال سلطنت
 حکمرانی در ممالک مائیم معارف و حرف یونانی در ارضی ایران پاشیده شد و از کشته سبز گشته
 رو به و گذاشت چون دوره و بادشاهی با شکایان رسید این طبقه که از تمام معلومات عالیه چنانکه
 میدانستند محروم و ناخوش و ناز بود و مملکت داری را این سرمایه ناچیز کفایت نمیکرد و لا بد
 ناچار مینایست از سر چشمه و مخزن علم و ادب و کمال و هنر و ام خواهند پیروان شوند تا کار حکمرانی
 بنظام و سامان رسد و رعایا نیست نابود نکردند خواهشند از بقایای کیان و پیشدادیان و
 بباراه اخوی از فضایل و علوم ایرانیان قدیم کسب و جلیت نفعی نمایند و رفع احتیاج خود کنند اما در
 مانع پیش بود که آن چراغ سحر دیگر چندان فروغ و نور نداشت بکراتی که ایرانیان چون



اشکائیان را اجنبی میدانستند و از عالم پشه و پشه وحشی بودن آنها بجز نبودند سنک رُسنی
 در ترازوی آنها نمیکذاشتند و اعتنائی با نطایفه نمیکردند بدین واسطه اشکائیان از ایرانها بجزیده
 از آنها روگردان شده یونانیها منوسل گشتند و لا بتحصیل زبان یونانی مشغول شدند و چندان این
 زبان را اهمیت دادند که زبان رسم و دولتی اشکائیان شد بعد از آن دنبال صنایع و علوم یونان را
 گرفتند و آن ملت هم از خدا میخواستند و لث و مملکتی پیر و مقلد فضایل و کمالات آنها باشد و خود را
 بمردم یونان از هر صنف طایفه محتاج بدینها از همراهی فر و گذار نکردند از آنروزی پای فلسفه و حکمت
 و پیشه و صنعت یونان در ایران باز شد و اشکائیان که علم و صنعت و کتابت و زبان یونان را قبول
 کرده ناچار بودند که از یونان و یونانی بچید کنند خود را با دایر و سوا آنها مانند سازند بن خور
 بدین یونانیها شبیه نمایند خویش را محبت یونان خوانند و القاب یونانی را بخود دهند و خطوط مسکوکات
 و الواح و دفاتر و ارقام و فرامین آنها یونانی باشد و بصنایع یونانی عظم زاد گذارند و نشوینو کنند
 و چون چنین کردند علم و صنعت یونانی در ایران ترقی کامل نمود و بعضی احوار منقوره از زمان اشکائیان
 دیده شده که معتبر است نظر آن کار حکاکهای یونانی میباشد و با مهارت و ناسبی که در رسم نضار
 و نقوش شده آنها را مصور و منقوش ساخته اند و هر کس اینک نظری در کارهای هنر و مختلفه و اعمال
 استادان اعصار خالیه دارد تمیز میدهد که این عمل آن دوره است و ثمر آن دوحه مختصر این بوده است
 جهت عدم و راه خصوصیت اشکائیان با یونانیها و اینموت نامه و انس الفتن کامل تا آنوقت بود که سلا
 اشکانی با علی درجه قدرت و افتد را خود نرسیده بودند چو رسیدند اگر چه بکاره از ارتباط و نمود
 و علم و صنعت یونان صرف نظر نکردند یعنی در کار بود و با ضحلال آن نمیکوشیدند اما بروج شیوع
 نیز توجه نداشتند و چون پادشاهان پارتی از سر چشمه محل دیگر کسب معارف و صنایع نکرده بنامی به
 اعتنائی را بعلم و صنعت یونان گذاشتند و در آخر سلطنت آنها این هر دو سر چشمه قدرت و قوت بلکه
 بقا و استقامت و بضعف و نقص گذاشت چنانکه مسکوکات و منقوشات و انبیه و غیره که در اوایل دولت
 اشکانی جلوه و تافتی داشت صفا و ناقص بلکه خراب و ضایع گردید خطوط مسکوکات دیگر خوانده نمیشدند
 ساختنها بدرستی پراخته نمیکشتند در همان حال نثر بود تا اردشیر و شاپور ساسانی ارباب صنایع
 از روم طلب کردند و برای چندکاهی اصلاح نمودند

لیک حرف را در دست تحقیق و معلوم نکرده گذشتیم اگر چه این مطلب بجز معترضه شبیه است اما از آنجا که
 در این بحث مرع از مخالفت اشکائیان و یونانیها بمیان آمد و تا تمام مابذ تکمیل مرام و اجتناب از خوار



از شام را گوئیم وجه مودت و خصوصیت پارثها با یونانیان گفتیم و معلوم شد اما وضع دوشی
 این ملت را پادشاهان اشکانی ایران و ایرانیان باز نمودیم و ممکن است کسی بگوید سلاطین سلوکید سوار
 کیهونانی بودند و اشکانیان بنیان سلطنت آنها را نهادیم ساخته و بارها بقصد راندن ایشان را بپایداری
 افراختند آن ملت چگونه باز بدشمنان خود طرح دوشی انداختند جواب اینست که یونانیان هم اقوام مختلفه
 بوده و با هم منازعه و مشاجره و مبایعت داشته و از آنجا که سلاطین سلوکید نسبت بر عایای مقدسی و
 احجاف مینموده و از دفع دشمنان در ماند و عاجز میگشته سایر پادشاهان یونانی با آنها مودت و خلوص نمودند
 و بحشیم مهر و خویشی و هموطنی در آنها مینموده و از باب خبر دانند که ما بین مردم مقدونیه و اهالی ساردریا
 و بلاد یونان و داد و اتحادی نبوده مثلاً قاطن و ساکنین شهر آتن که کر و پای تحت حقیقی یونان
 هیچوقت بفلسطین یا اسکندر یا بخود اسکندر کبیر تمکین درستی ننموده و اگر در وقت اسکندر عازم
 جنگ و حمله کردن بایران شدند و بمرکب کج کردند نه از جهت میل به تبعیت دوشی و همراهی او
 بود چون تمام یونانیان از ایرانیان صدمه خورده بودند و عداوت و کینه آنها را در دل داشتند بکار
 بغض ایشان نه حیثاً آنان این اتفاق و همراهی نمودند و فی الحقیقه اسکندر کبیر را نفوذ سردار و
 سپهسالار کل عساکر یونان بودند نه پادشاه آن مملکت و از این واقعه گذشته مکرر اتفاق افتاده که
 فتوئی از یونان یونان رفته اهالی قطعه ناحیه از نواحی آن مملکت با ایرانیان متفق شده لشکریان ایشان
 با عساکر ایرانی بنا حمله دیگر حمله کرده و با آنها جنگ کرده است حاصل سخن اینکه اگر سلسله سلوکید سوار
 با اشکانیان بجهت منزع ساختن مملکت از دست ایشان خصوصیت داشتند سایر طوایف یونانی را
 با آن سلسله چندان خصوصیت نبود که همراهی کنند بلکه صرفه و صلاح خود را در همراهی و دوشی اشکانیان
 میدانند و بمقتضا مصلحت خود عمل میکردند بر و بر سر مطلب اصلی بعد از آنکه از رک و فاعده و برهان
 معلوم نمودیم که زبان و علم و صنعت ادب ایشان اشکانیان عمده از یونانیان اخذ شده بلکه خود یونانیان
 مصداق اعمال صنعت و ملکی و غیره بوده اند حالا میراث از هم بقتل احوال و مسطورات مورخین و مفسرین
 نامعلوم شود که گفتار آنان نیز مؤید خیالات ما است
 و روشن میگوید باز اشکانیان مرکب از دو لغت بود تورانی و ایرانی اما همینکه این سلسله بدر
 ایران غالب شدند ظاهر لغات ایرانی و زبان و مکالمات آنها بیشتر داخل گشت و شاید زبان در
 که مخلوطی از چند لغت میباشد همان زبان بوده که اشکانیان بدان تکلم میکردند و در جای دیگر
 مینویسند زبان پارثها اختلاطی و ترکیبی بوده از میدی و ایرانی یعنی هلوئی



پلونا را که مورخ گوید بار و بار در سر پادشاه اشکانی که با کراسوس سردار رومی جنگ میکرد زبان یونانی میدانست چهره حضور او از مجالس تماشاییکه او روی پیت شاعر یونانی تألیف کرده بود در می آوردند و بار میکردند و از خیل مخطوط و مانند میشد یکی از نویسندگان معتمد دیگر این گفته پلونا را شرح داده و آنچه نوشته است خلاصه آن از قرار ذیل است

خط و زبان و علوم یونانی از اوایل سلطنت اشکانیان تا واسطه از کنار شط فرات تا سرحد هند و واضح است و مخصوصاً از زبان مزبور در ایران بیشتر معمول بود تا در یونان و بعضی از سلاطین هند و سنان نیز در قرن اول میلادی خطوط سکه های خود را بر زبان یونانی قرار داده بودند و همانطور که زبان لائین در مغرب زمین در زبان عربی در مشرق زبان علمی و مذهبی گردید زبان یونان هم در آن زمان در حدود مزبور همان حالت را بهم رسانید بلکه رسمی و دولتی شد و نجار و اشراف و اعیان بدان زبان سخن میزدند کتب علمی و دینی را بآن زبان مینوشتند حتی مجالس تماشایی که در دربار سلاطین در می آوردند محاورات آن بر زبان یونانی بود چنانکه وقتی اردو پادشاه اشکانی به تماشای خانه آمده در حضور او بازی با کشتان را که نویسنده معروف یونان موسوم بر اوری پیت تألیف کرده در می آوردند یکی از اجزای این بازی اینست که باز یک سر بریده که از بقوله ساخته اند بمحضار نشان میدهند چون همان وقت سر کراسوس سردار رومی را که بار و بار جنگ میکردند بر این پادشاه آوردند باز یک بجای اینکه مقتوائی مردم نشان دهد آن سردار را نشان داد از این گفته معلوم میشود که مجالس تماشایی که برای تفریح سلاطین اشکانی در می آوردند مفاوضات آن بر زبان یونانی بوده است

یکی از مورخین میگوید اکثر سلاطین و نجای پارت زبان یونانی میدانستند و بکجهت عمده آن اینکه مادرها آنها اغلب را مشکران و مغنیه ها و اسرار یونانی بودند و بموجباًت دیگر زبان یونانی زبان رسمی و دولتی اشکانیان شده و بعضی از شاهزادگان اشکانی که برسم کردگان در روم بودند علاوه بر زبان یونانی تحصیل زبان لائین هم میپرداختند

یوسف خورنی مورخ میگوید چند نفر از سلاطین اشکانی زبان کلدانی و عبری هم آموخته بودند اما السنه خارجه که تحصیل میکردند نه بود که در ادبیات آن زبانها نیز مهارت بهرسانند فقط بفکر حرف زدن و رفع حاجت می آموختند

مورخ دیگر میگوید اشکانیان کلیه تمدن یونانیها را اقتباس و اختیار کرده چنانکه اینطایفه نیم و شش بواسطه نداشتن ادبیات خطوط سکه های خود را بر زبان یونانی قرار داده بودند اما بمرور چون در سلطنت



مستقل و مسلط شدند و غیر وضع و طریقه داده قدری از تمدن کیانی را با تمدن یونانی مزوج مخلوط

کرده ترکیب جدید ساختند و سبک و طرز مخصوصی پیش نهاد نمودند

نویسنده دیگر گوید اشکانیان تشبیه کامل یونانیان حاصل نمودند و خط و زبان آنها را خط و زبان

رسمی دولتی خود قرار دادند چنانکه در تمام مسکوکات و بعضی الواح عصر اشکانی خط یونانی دیده

میشود علاوه بر اینها در سلاطین این سلسله نه تنها نامه هاییکه پیاده شاهان خارجی می نوشتند

بزبان یونانی بود بلکه احکام و فرامین و سایر نوشته های متعلقه بداخله را هم بلسان یونانی می نوشتند و

یکی دیگر از تشبیه ها آنها اداة تعریفی است که بزرگان یونانی میباشند مثلاً اردوان را چون میخواستند

معرفه کنندار را با نوس می گفتند و گودرز را گارز و از این قبیل و این طریقه تعریف یونانیست و سپس

حرف تعریف آن ملت است

آنانا جلوس مورخ میگوید زبانی که اشکانیان حرف میزدند همان لسان ارضی است اندک تحریفی

مصنف دیگر در باب لوحه صفحه که اشکانیان روی آن نوشته تحقیق کرده گوید مراسلات این طایفه غالباً

روی پارچه نوشته میشد بعضی اوقات هم روی یکسکه که در حوالی بابل میروید و آنرا پاپیروس میگویند

تجرب منموده اند

حاصل آنکه در عهد و زمان اشکانیان و در دولت ایشان علم و صنعت و زبان در اکثر امکنه یونانی بوده

و در حقیقت ملت اشکانی خواص علوم عالی و صنایع مستظرفه یکی بهره بوده اند و در مدت متمادی سلطنت

خودش کاری نکردند که آنچه را یافتند دارا شوند و هر چیز عصر و زمان آنها دیده شده از یونانیان و مردم

سوریه است همین غلبه صنایع و علوم و زبان یونانی کار ایرانیان قدیم را هم عقب انداخته از هر جهت عقب

نشانده چنانکه بزبان حقیقی ایرانی در آن قرون فقط در فارس و کرمان و لرستان تکلم منموده اند و این احتمال

باصفا همان هم میروید اما در خوزستان زبان مخصوصی داشته اند مرکب از کلدانی و ایرانی و همین بوده است

حال علوم و صنایع و آداب رسوم و دین و آئین و تمدن و غیرها

تالیف کتاب کلبه دمنه را که اکثر بحکای هند نسبت داده بلکه از مفاخر آنها شمرده بعضی از مؤلفات و آثار

فضلی عصر اشکانیان دانسته اند صاحب کتاب الفهرست میگوید کتاب کلبه دمنه که عبدالله مفتح از

هلوی بحر ترجمه کرده در مصنف اصلی آن اختلاف بود و اندک جماعت را عقیده اینست که کتاب مزبور از

آثار نویسنده هادوره ملوک اشکانی میباشد و حکای هند آنرا بخود بسته اند و مره میگویند این تالیف

شرف دانشمندان عهد سلاطین فرس مرتب و مدون ساخته و شایع افکار عالی آنهاست و در کتاب سنده



حکیم نیز بهینطور نوشته شده

نکارنده بر اینست که کتاب کلیده دهنده و کتاب سنده باد در سلطنت اشکانیان از هند با ایران آمده در

اواخر ساسانیان

فصل بیست و ششم در کسب مملکت سلاطین اشکانی و پائی تخت آنها و وضع آرای خراج در آن دولت

معتبر است که سلاطین مقتدر اشکانی ایران را در حد و طبیعی خود مالک شده اند و حد و طبیعی ایران
بگفته جغرافیا دانیهای معتبر قدیم هرنین فرات و جیون است پادشاهان مزبور علاوه بر ممالک
ایران مالک ایالات و ولایات شده اند و در سرحد هندوستان و قفقاز مملکات داشته
یکی از محققین اهل خبر گوید مهر دادش به پادشاه اشکانی بعد از آنکه بر پادشاه سلوکید
سورتن غالب آمد و مملکت بابل را گرفت هر روز بر منصرفات او افزوده چنانکه عراق عجم را
بجایه تصرف آورد و از طرف ارمنستان و از طرف دیگر با خراسان مستخر کرده و نداشتن توران
و مرز هند و سنان را ندیده الحقیقه مهر داد ایران را دارای حد و طبیعی خود نمود و آن فرات
و جیون و قفقاز و خلیج فارس بود و جانشینهای مهر داد ناچند پشت بر سبط مملکت می
افزودند

مورخین ارمنی که در تاریخ اشکانیان گفتار و مسطورات آنها را کمال صحت و اعتبار است
در وسعت اشکانیان میگویند در بای خرنه الواقع در پاچه بود در وسط مملکت اشکانیان
یعنی تمام اطراف این دربار از چهار جهت شمال و جنوب و شرق و مغرب تا مسافت زیادی
مالک بودند

آنانچلو س مورخ ارمنی بنویسد پادشاهان اشکانی ایران که شاهنشاه لقب داشتند و
که با وج قدرت و عظمت خود رسیدند تمام بلاد و ممالک ایران را در تصرف داشتند و از مرز
کبیر و از مرز صغیر و ممالک هند که وصل بحد و شرق ایران میباشد آنها را بود بلکه از بلاد

مانساز و نشین نیز منصرف بودند و بلاد مانساز و نشین عبارت از مالکی بوده که طایفه
اسکیت یا تورانیان در آن سکونت داشتند و آن از یکطرف از ماورای جیون است تا حد و ختن
و کاشغر و از طرف دیگر از دشت فحاج است تا در بای آرت و سواحل وادی نیکر اما پائی تخت

سلاطین



سلاطین اشکانی بزعم مورخین عرب و جم ری بوده است ولی انحراف بطریق اطلاق است
و صحیح نیست بکن بعد از تضع و قوام و سلطنت چند نفر از این سلسله از سلاطین
پای تخت خود را بر آورده باشند لکن اینها مسلم است که کرسی مملکت آنها در طرف خراسان
بوده صاحب کوشنامه بنویسد سلاطین اشکانی دامغان را پای تخت خود قرار دادند و در کوهستان
اطراف دامغان و بلاد خراسان کلیه یونانیها سکونت یافتند و مردم کوهستانی آداب و رسوم
آنها را اخذ کرده بودند

یکی از فضلاء مصنفین بنویسد چون سلاطین اشکانی قوتی گرفتند و اغلب بلاد ایران در تحت
سلطنت و مملکت آنها درآمد پای تخت خود را از خراسان بفرات عرب یعنی ساحل نقل و بنیدیل نمود
شهر سلوسی را که در کنار شط بغداد و آباد و معتبر و مرکز تمدن بود گرفتند و خواستند کرسی
مملکت خود قرار دهند و امرا و اعظم دولت اشکانی که از طایفه پارت بودند بتوطن
و اقامت این بلاد میل نمودند و پادشاه اشکانی مجبور شد مقابل شهر سلوسی شهر دیگری بنا
نماید که مخصوص پارتها یا نوریان نام شد این بود که شهر طیسفون را بناخت و طیسفون
اسم عربی این بلده است یونانی آنرا آنتزفون و آرامنه به پین میگویند و شهر طیسفون
همین پای تخت سلاطین اشکانی شد بلکه بعد از این طبقه ساسانیها هم آنرا قاعده مملکت خود
قرار دادند و چون سلوسی طیسفون در دو طرف دجله و نزدیک بهم بود اعراب این شهر را
بر روی هم میدان گذاشتند اما وضع مرکز در زمان اشکانیان اگر چه مصنفین بدست شرحی
از این مطلب ننوشته لکن از اشاراتی که در هر موقع نموده معلوم میشود که مرکز آن طایفه از
منظری داشته و جوهری که در مرکز یافت میشده از امنه وارد بوده است و مبلغی کزاف از
اینرا به خزانه دولت میرسیده و هر چه وارد مرکز آن طایفه میگرفته اند ثبت آنرا بر میداشته و در هر
مامورین مرکز حاضر و اداره مرکز دایر و کتابچهها برای ثبت و ضبط خرج و دخل مرکز ترتیب
داده اینکار را از روی قاعده و قانون معین میرداخته اند بخاری که رعایا و تبعه اشکانیان
بوده اند با مملکت روم خیل داد و شدند و آمد و شد میموده از ایران بعضی پارچه های شیوه
ایرانی که در بابل نیج میشده و قالی که در مملکت روم خیله مطبوع و مطلوب بوده و قیام
آنرا زینت عمارت خود قرار میداده اند بر روم میرده و از روم حریر و پنبه و اقمشه نفیسه دیگر
و فلزات با ایران می آورده اند و در زمان اشکانیان مخصوصاً از ایران بر روم و فرات

دجله و فرات



حکایت شده یکی مقل ازوق دیگر علف از خر که بفارسی آنرا کوردکاه می نامند در آمد و شد مردم
خارجی بداخله ممالک اشکائیان و رفتن رعایای تبعه ایشان از داخله بخارجی نیز چنانکه باید
خبر دار نیستیم چیزی که میدانیم اینست که هر کس وارد پایتخت یسلانه و قشلاقی میشد یا بیرون
میرفت آنم از اینکه اهل مملکت باشد یا غریب یا سم او را ثبت میکردند و صورت و هیئت او در دفتر
دروازه بان نگاشته میشد و با و تذکره مروری داده میشد

فصل سیم در وضع اکل و شرب و مجلس عیش و طرب اشکائیان

بعضی از مورخین در اکل و شرب قوم پارت با اشکائیان می نویسند در غذا اصراری ندا^{شته}
لکن در شراب افراط می نموده اند و از آنجمله است روشن مو رخ لا بفتی جماعت دیگر میگویند
در غذایم سرف بوده و راه اسراف می پیورده اند حق اینست که در ایام صحرانشینی که میخوردند
و جهت عمدی اینکه ابلات را ماکولات مشوعه ممکن و استطاعت نیست که بسیار خوار شوند و
البته بواسطه همراهی با وضع و طبیعت حالت مکت و قدرت بسیار نیست و خوراک ثقیل
نمایند اما بعد از آنکه بد و بت بخواره و استقرار در بلاد مبدل شود و در انواع نعمتها
دید یقین است تغییر سبک و طرز میدهد و از صنوف خوردنی که در بلدان موجود میشود
و بمصرف میرسد صرف نظر نمینماید و مخصوصاً که شخص جنساً بادیه نشین و باینجه باشد و از
عهد تحلیل غذای مفراط بر آید و افکار عالمانه و خیالات دقیقه و لطایف و ظرایف دیگر^{شد}
که گاه او را از خوردن منصرف نماید و گاه معده او را از تحلیل بردن باز دارد پس آنها که طایفه
پارت را که غذا کفنه آن پارت هائی را کفنه که در بیابانها مقیم و از الوان اطعمه و اصناف
خوردنیها دور و بی نصیب بوده اند و جماعتی که آن قوم را اکل خوانده مفسوسان اشکا^{نها}
یعنی پارت هائی بوده که بد و ملت و مکت و آبادانی و نعمت رسیده بوده اند پلین مو رخ که
معاصر این طایفه بوده میگوید اشکائیان بقدر در اکل و شرب اسراف میکردند که نفس آنها
را بجهت کرپه میداد و هر کس با آنها نزدیک میشد از آن بوشمئز و مشغرم کشت بنابرین
پادشاه و بزرگان دولت و نجبا مجبور بودند غالباً پوست لیموی ترش یا شیرین را وضع
نمایند تا اسباب مغالطه گردد و معاشرین ملتفت بوی که از ایشان استقام میشد
نشوند یکی از اغذیه عمده از سلسله کباب گوشت شکار بوده مخصوصاً گوشت گراز

و اشام اغذیه لذیذ بلکه



و میلی تمام با این غذا داشته اند از غله و حبوبات کندم را بیشتر بمصرف میرسانده و نانی که در
عهد سلطنت و زمان اشکانیان منداول و معمول بوده شباهت بنان لواشر حالیه که در
بعضی امکنه میزند داشته چنانکه از باب خبر نوشته اند نان معمول در ممالک سلاطین اشکانی
نهایت نازک و سبک وزن است و روشنائی از و رای آن مشاهده میشود و آنها که از مملکت
روم بمملکت اشکانیان سفر میکردند برای تعجب اهل دطن از این نان با خود میبردند و از
نفایس میشمردند و معروف است و میهنای تقلید را بر آنها نموده چند در به کان خجانی در
شهر نیم باز کرده از همین قسم نان می بخندند و آن نهایت مطبوع اهل روم بوده

و از چیزهای غنی میوه ها که اشکانیان بدان میل زیاد و ولع داشتند رطب و خرماست که در انداز
دوست میداشتند و مجددا فراط میخوردند و شراب مخصوصی نیز از خرما بعمل می آورده که
زاید الوصف پر قوت و مؤثر و معروف بنشر ابخرمای بابل بوده است و بیشتر از سایر شرابها
سکر داشتند یکی از مورخین آن عصر میگوید شراب خرمای بابلی بسفره پادشاه و اعیان و ارکان
دولت اشکانی اختصاص دارد

سلاطین اشکانی هرگز بار دیگران در سر یک سفره غذا نمیخوردند همیشه باید تنها بصرف شام
و نهار و عصرانه و غیره پردازند و اگر ملاحظات پلستیک با خیالات دیگر ایشانرا بمرامی و هم
غذائی بامهمان مجبور می نمود باید مهمانی کنند و مهمانان در حضور پادشاه غذا خورند بستر
خوابی برای سلاطین اشکانی در صدر مجلس نه میگردند و منبری در جلو آن میکشاند
پادشاه در بستر دراز میشد و مشغول خوردن غذا میکرد و بد و مهمانان در پائین مجلس در
سرمیزهای کونا نه صرف شام یا نهار می نمودند

و قهیکه پادشاهان اشکانی مشغول خوردن غذا میشدند یک دو نفر از خواص و نزدیکان
ایشان در جلو میز پادشاه می نشستند و چشم خود را بدست سلطان مید و خند و اگر پادشاه
میخواست منتهای مرحمت را در حق آنها بجا آورد از اغذیه که صرف می نمود بوضع که در شرق
نان پیش رسک می اندازند لقمه برای آنها پزنا ب میکرد آنها باید از هوا آزار بوده با کمال افتخار بلغ
و صرف نمایند و این التفات و محقق هر کس مید و میشد نهایت مقدر و مشعوف میکش

بنر سلاطین اشکانی و ارکان دولت و اعیان و بزرگان اقوام بسیار و آواز و رقص و طرب کمال
میل داشتند و آلات طرب آنها را و طبل کوچک و یکشم سُرنائی بوده است و سوره سامبو

فی الحقیقه از سازهای ممتاز از قبیل ارغنون و غیره چیزی نداشته اند در مجلس و محضر بزرگان
رقاص قصه میگردد و خلی مطلوب مطبوع آنها بوده و رقاصها یا پس از خوب صورت خوش سیم
بوده اند یا زینهای باصباح و ملاح و غالباً رقاص بنطایفه یونانی و از جنس واسط الناس بلکه
ادانی و رعیت بوده مردمان ذیشان عالی مرتبت تمکین اینکار نمینموده و آنرا بیچ میبشمرده اند
لکن اینوضع عیش یعنی مجلس ساز و آواز و ورقص اشکایان خیل دوست میداشته اند

فصل بیست و هشتم در عمارت سلطنت پادشاهان اشکانی

فیلسوفان را توس مؤرخ که در سال صد و هفتاد و دو میلادی متولد شده و ناسته و بیست
و چهل و چهار زندگانی میکرد و عصر چندین از سلاطین اشکانی را درک نموده شرح در باب
انبیاء عمارات و قصور پادشاهان این سلسله مینگار د از جمله میگوید ملوک اشکانی را در پایل
قصری بوده بودنی از آن مستقیماً به کیند که در آنرا بورتق مسطور ساخته و در کوس را
مطلا کرده بودند و در وسط کیند منفذی گذاشته که از آن راه نور و روشنائی داخل اطراف
شود و این طاق نشین و منزلهگاه مخصوص پادشاهان بوده است منازل و اطافهای سنوان و اهل
حرمخانه سلطان را همیشه حجاب و دور از عمارت بر روی و دیوارخانه پادشاه قرار میداده اند
اطافهای نشین عمارت سلطنت را با الواح و صفحات نقره و پارچه های نازری مزین میساخته اند
بلکه در طاق پادشاه و ملکه قطعات طلای صیقلی هم میگویند و نصب نموده اند و در رختخواب
که بجای پرده یا عوض کاندیدوارها بوده اسما و قصص را جعبه بار بابا انواع یونانی بلکه
حکایات فتوحات سلاطین کبان را در مملکت یونان می نگاشته اند و طاق نالار تختگاه پادشاه
سفینه بوده منفوش بنفوش کواکب و نجوم بوضع آسمان و آنچه در کتاب آسمانی دیده میشده
از باقوت کبود و سنک لاجورد در تزیین داده و صور بروج ثابت و سیار جمله از جواهر الوان
ترصیع یافته و هیاهلار بابا انواعی را که یونانیها میساختند از طلای احمر ساخته در طاقچه ها
و در فهای نالار گذاشته و چهار چرخ شبیه بچهل چراغ از طلا در چهار ضلع او پنجه اما مقصود
از چرخهای مزبور فقط روشن کردن فضای نالار نبوده بلکه هیکل نمزی را خواسته اند نشان
دهند و ضمناً طاق را روشن کرده باشند و نمزی بعقیده یونانیها دختر را پیشرو در بتا نوع نظام
و ناله و کیفر بوده که در بتا لار بابا و دامامور نادب و بنسب اشخاص نموده که راه نکر و غرور



رفته و بتجفیر و تخفیف مردم پرداخته خود را درون خالق و فوق مخلوق دانسته و ابناى جنس را
غیر از نوع خود شمرده اند هیکل این رتبه النوع را بشکل فرشته بال دار میساخته اند که مارها
بدور کمر او پیچیده و در دست سابر جوارح اطراف او مشعلها و چراغها روشن شده و مخصوصاً
چهل چراغ نالار و اطاق خاص پادشاه این شکل را داشته و در الحقیقه پادشاه را از کبر و غرور
نخذه بر مینموده است

نکارنده گوید ظاهر در عبارت مورخ که میگوید چهار چرخ در چهار ضلع او پنجه مساحبه را
همانادر هر چهل چراغی چراغها پیچیده کرده بودند و آنرا که می نمودند و مثل ساعت حرکت
میکرده چنانکه خود نویسنده میگوید هر روز یکی از سده شکده می آمد و این چهل چراغها را
مرتب میساخت

ابنیه و عمارات سلطنت پادشاهان اشکانی شک نیست که خالی از تکلف و ثنائی و تضرع و
زینت نبوده اما معتبر و مسلم است که آنچه صنعت و ظرافت در آن ابنیه و اثاث البیت و زینت
آن دیده میشود صنایع و بانی و مرتبان آن را باب صنایع یونانی بوده و این جلوه و شکوه و طرح
و نمایش را آنها ظاهر مینموده اند چه خود اشکانیان علم و هنر بلکه دقت و نظر و سلیقه نداشته
که بنا و عمارت و آلات و اسباب زینتهای زندگانی بکار برند و حال هنرمندان ایران و ادب
حرف و اصناف کارگران این ملت هم در آن زمان معلوم است چنانکه پیش هم بدان اشاره نموده ام

فصل بیست و نهم در ابنیه و آثار باقیه اشکانیان

از آن وقت که اسکندر کبیر بر ایران دست یافت و مالک این مملکت شد تا آن زمان که سلطنت
سلاطین ساسانی شروع نمود یعنی از سال سیصد و سی و یک قبل از میلاد تا سنه دویست
و بیست و شش بعد از تولد حضرت مسیح علیه السلام که تقریباً پانصد و پنجاه و هفت سال
میشود ابنیه و آثار و شهر و دیاری ساخته و پرداخته شده و وجود نیافته که علی التحقیق
بنوان آنرا نسبت بسلاطین اشکانی داد و هر بنیائی را که مورخین قدیم یونانی و رومی با
مؤخرین از علمای فرهنگ از اشکانیان دانسته حدس زده و خیالی کرده و دانشمندان
منصف این قرن خود باین مسئله معتقد و معترف میباشند امثال المورخین مسعودی و زرکلی
انکلیس معتمد علم تاریخ در کتاب سیم تاریخ ایران راجع باشکانیان که تألیف نموده فصلی مبسوط



و مشروح در باب بنیه و عمارات بر سلسله پرداخته و نکاشته است لکن این فاضل منجز و نقد
 ماهر در اول همان فصل میگوید آنچه در این موضوع نویسنده ها طوایف و ملل نوشته اند مانند
 باسناد صحیح نبوده است و هم و خیال و فرض و گمان میباشد همه را باید گفت ممکن چنانچه شاید
 دور نیست مضمون اینست پس از این تمهید گوئیم آنچه بعد از تتبع و استقصا بر ما معلوم شده
 اینست که اشکانیان کلیه طالب احداث بنیه و عمارات نبوده اند و بیک بلکه التفانی با این مطلب
 نداشته که برای اخلاف از خود یادگاری نابخشودارند و برخلاف این حال و بر عکس این خیال
 بوده است سبک و سلیقه و درویش و طریقه سلاطین بنی اشور و بابلیها و ایرانیهای کبانی و
 طغیانسانی و در واقع جنس سرشت تورانی بودن و خود را در مملکت ایران اجنبی دانستن این
 اقتضا نموده و در عالم نادار افتاده که مردم بدوی دارای خیالات بزرگ شوند و ممالک ماثرو
 آثار جلیله گردند و برای اینکه قدری هم اشکانیان را در این فنور و قصور معفو و معذور داریم
 گوئیم ضعف علم و صنعت نبودن مهندسان معمار قابل کامل و نقاش و تجار و تجار و غیر هم نیز
 مورد پیمای آن سلسله با مثال این اعمال گردیده است بسادگی اغرا و تحریض نموده

در اوایل این کتاب شرحی از شهر حضر که فرنگیها همد را یا همد بنویسند نکاشته ایم
 آثاری از آن شهر هنوز باقی است و بعضی از مورخین گمان کرده اند آن ابنیه که حالا منطمش
 از اشکانیان بوده لکن باید دانست بنظر گرفت که شهر معروف به حضر یا الحضر از بلاد غربیه
 العرب میباشد و با قوت جمعی و سایر علمای جغرافیه که قبل از این مضاف بنویسته همه گفته اند
 بنای این بلده را ساطرون بن اسطرون جرمقی کرده و جرمق کرده و هی انجم بوده اند که در مصل
 سکنی داشته و بعضی بر این اند که این شهر را ملوک عرب آباد نموده بهر حال دخیل با اشکانیان
 ندارد فرضا که ملوک و حکمرانان بانی این بنا و بلد تابع و باج گذار اشکانیان بوده خود علوم
 صنایع داشته اند که طایفه اشکانی از آن بهره و نصیب یافته و طوری این شهر را مستحکم کرده
 که ملوک نامدار از فتح آن عاجز گشته چنانکه تراژان قیصر روم در سال یکصد و شانزده بعد از
 میلاد و سوز فیض بکر روم در سنه صد و نود و هشت این بلده را محاصره نمودند و کاری از
 پیش نبردند و بر مطالبه کنندگان است که بشرح مسطور در باب الحضر رجوع نمایند

مسیوژدژ رلشن میفرماید هادر ابغنی الحضر را وائل مانند و پیم از میلاد با هشت و شصت گشت
 و در سال یکصد و شانزده میلادی تراژان قیصر در سنه صد و نود و هشت سوز و روس



که فتح آن گشتند و از عهد بر نیامدند و از اینجا معلوم میشود که این شهر در آن زمان بزرگ
و پر جمعیت و مستحکم بوده و سور و نبرد محکمی داشته که در مقابل آن عساکر جرار و سلاطین با افتد
مقاومت نموده معبد معروف بمعبدا آفتاب در این بلده وجود داشته که اشیاء نفیسه و خف
که اینها بسمت نذر بدان حمل و تقدیم میشده و در آن اعصار ناحیه الحضر از خود سلاطین داشته
که نسلا عرب بوده با آنها را عرب می پنداشته اند و از حکمرانان معتبر بشمار می آمده و به ولایت
با سلاطین اشکانی خراج میداده اند آنچه از الحضر مورخین قدیم از عرب و یونانی و رومی نوشته اند
و آنچه از بقعة السیف آن ابن اواخر علمای معاصر دیده و نگاشته چون منظور نظر وقت شود
معلوم میگردد و وضع این بلده ضریحه و سبک بنائی روم و قسطنطنیه و شبیه بعضی از آثار
یونانیان که در نواحی سوریه مشاهده میشود بوده اگر عمارتی را که و لگاز سیم در طبرستان
بناموده بود او بدو سوس کا سوس سردار رومی در سال صد و شصت و سه بعد از میلاد خراب
نمیکرد و ما طریقه وضع آنرا میدیدیم متوالستیم سبک و سلیقه و طرح معماری اشکانیان را بدست
آریم و ذوق انطایفه را در این باب معلوم نمائیم چه مسلماً آن عمارت بفرمان پادشاه اشکانی و
بدستور العمل او نباشد اما آنچه از الحضر باقیست همچو بنیوان باشکانیان نیستند

الوضع و سبک بنائی

عمارتی که قومی از اقوام تابعه باج گذار اشکانیان در عصر و زمان انطایفه بنایند نمیشوایم
باشکانیان نیستند هم و سلیقه آنها را در ساخت و بنا از آن معلوم کنیم فرض میکنیم راجه
از راجه ها هند و شان عمارتی بسبک مشرق زمین و وضع هند و شان بنامیند پس از
چند قرن در حالتی که خراب شده باشد یا و آثار او را که به بیند بگویند این بنا انگلیسی است
بلبل اینکه هند و شان در وقت بنای آن عمارت در تحت مملکت انگلیس بوده آیا این حدس
خیال را میتوان گفت صحیح است نیست در این باب الحضر باشکانیان همان حالت دارد

بعضی الواح و منقورات هنر اسناد ماژددر لشن باشکانیان نیستند داده در این نیست هم و
و جای ناممل و در بدینا شد راستست که این الواح و منقورات از بر خشن و بد و خنجم و
ناهو و اسب هیچ شباهتی با الواح منقورات زمان کیان بلکه عصر ساسانیان ندارد و از باب
در شرف عدم تائید و تکلف جدا دارد که برخی از آن را از آثار اشکانیان به علم و صنعت فرض نمایند
اما همیشه در قرنیه برای اثبات مطلب کافی است

در کوه بدینون در بالای سر حشیره که از زیر کوه جاری است در سطح جبل منقورات نیستند



هماغه شخصلی خان زنکنه معروف و دفع نامنه نفر نموده و محققین دانشمندان فرنگ و بعضی از
 مسافری که از آنجا عبور کرده نسبت آن منقورات را با شکایان داده اند و دلیل آنها
 اولاً کمال بی اهنای و عدم اشاری حجاز است ثانیاً از دیات کیان و ساسانیان در آن صفحه
 علامتی مشاهده نمیشود و مؤید خیال آنهاست صورت فرشته که تاج افتخار بر سر طلولی
 میگذارد و این تشریح است به دیات یونانیها و اشکایان بوده اند که ثلث دین و آئین خود را
 از شرع و طریقه یونانیان اخذ و اقتباس کرده اند پس بآدمیه مذکوره ممکن است نسبت
 منقورات مزبوره بسلاطین اشکانی داده شود همچون منقوراتی در تکه سرپل زهاب
 هست که بواسطه عدم تناسب اشکال و بد تجاری و بودن چند کلمه با حروف و زبان یونانی
 در آن صفحه میتوان آنرا با شکایان منسوب خود خاصه در صورتیکه از خارج میدانیم بای
 فسلان این طایفه شهر طیسفون و سلوسی بوده و از داخله ایران که بجزیره العرب
 میرفته از این تکه عبور و مرور نموده اند اما الواحی که بارون بد در سمت بخناری
 و مال میر در سال هزار و هشتصد و چهل و یک میلادی مشاهده کرده و نسبت آنرا
 با شکایان داده و از جمله صورت معنی است ریک لوح در صورتیکه در الواح دیگر هیچیک
 ربطی بدوره اشکایان ندارد و بارون مشارالیه در این نسبت سهو عظیم نموده است
 چه این مضامیر بالنسبه بصومر سومر در بپتون و تکه پل زهاب طبرستان و تجاری آن
 خویش از این فقره گذشته این قسمت از ایران در دوره اشکایان هر وقت تابع باجلد
 سلاطین اشکانی نبوده و وقتی هم که بودند آن قدر تمکین و بیعت از آنها نداشتند که
 ضاویر پادشاهان پارت را در بلاد خود در صفحات و الواح نقش کنند خلاصه منقورات
 الواح سمت بخناری و مال میر را نمیتوان بزمان کیان و ساسانیان نسبت داد چه منقورات
 آن بخوبی منقورات آن دوره نیست نیز نمیتوان با شکایان منسوب ساخت بآدمیه ساسانی
 الذکر شاید اشکال مزبوره صور و لاه سسقله و حکام مسبقه نامی این ناحیه باشد که
 در عصر اشکایان بازمان ساسانیان حکومت داشته اند

آخر الامر گوئیم اشکایان آثار باقیه خود را فقط فتوحات و جنگهای بزرگ خود میدانستند
 و نام نیک خویش را از این راه پایدار میخواستند اعنائی مجسمه منقورات الواح نداشتند
 و اوقات صرف این قسم کارها میکردند و این اعمال را از فروعات بشر دندچه اگر این قسم



کارها را در نظر آنها آهسته بود بامر او ده و رابطه که با یونانیها داشتند و با جمعیت زیاد
که از آن ملت در تحت تبعیت ایشان بود میخواستند دارای بهترین الواح و منقورات و
مجسمه ها شوند زیرا که یونانیها از قدیم در صنعت تجاری و نقاری و قلم مردم و زمین
بوده و با این مرتبه تمام که امر و علوم و صنایع را حاصل شده باز از مجسمه ها ندیم کار اسرار
یونانی مجسمه سازان سر مشق میکرد و چه اشکال داشت که سلاطین اشکانی برای انجام
این امر جمعی تجار و نقار و حکاک یونانی برای ساختن الواح و مجسمه ها مستخدم نمایند
و بکار و خدمت دارند

فصل سیم در نجابت سلاطین اشکانی

پس از آنکه اشک اولین پادشاه اشکانی بطغیان و خود سری پرداخت و کاری از او ساخته
شد و اخلاف وی خاصه برادرش تیرداد امیدوار شدند که در بعضی با کل مالک ایران
سلطنت و حکمرانی کنند و مالک تاج و تخت شوند و افشند برای صاحب این مقام منبع
مرتب فیع نجابتی لازم بلکه از شرایط اهم است لهذا بجهال افتادند که نسب خود را بسلطان
کیان رسانند و خوشتر را در نظر مردم ایران خصوصاً و ملل ساکنه در شرق عموماً نجیب
پادشاه زاده جلوه دهند تا از کید عجب جوان و نکته گران و در باب برادر و اغراض فارغ
و این باشند و ایران بپای و رعبت سلطنت ایشان نمکین کنند و سایر ملل شرقیه نیز بحسب
حقارت و استخفاف در آنها نه بینند این بود که شهرت دادند و گفتند که ما از ملل و
پشت دارای اکبریم یعنی اشک اول را نواده دارای اکبر خواندند و با انتشار این خبر کوشیدند
اینست که اکثر مورخین عرب و عجم در ابتدای تاریخ و ذکر اشکانیان و نسب ایشان اشک اولین
پادشاه این سلسله از دوده کیان و نواده دارای اکبر بوده است و این خبر طوری منتشر شد
گشت که بعضی از دانشمندان ساپرافالیم نیز شنیدند و باور کردند چنانکه سنبل مورخ از
امالی قسطنطنیه که در هزار و یکصد سال قبل میزیسته این گفته را معتقد بوده و در ضمن
مستورات خود نوشته است نسب اشک اول بر آنا کرز سیس پادشاه کبانی میرسد و
آنا کرز سیس همان است که ما اردشیر پنجم میگوئیم و بهمن درازد سنه که همین اردشیر پادشاه
از سلاطین کبان معروف است



اکثر باس قلیبت مورخ یونانی که در خدمت اردشیر یعنی بهمن دراز دست بوده و در سنه
چهار صد و شانزده قبل از میلاد با بران آمده و بعد سال در ملازمت اردشیر گذرانند
و از اوضاع این مملکت بدو شیخ چهره رسیده و تاریخ مبسوطی از ایران دهند و نشان نو
و بعضی از فصول و قطعات آن بدست می آید میگوید بهمن دراز دست یا اردشیر قبل از جلوس
بنحی سلطنت اشک نام داشته و ایرانیان این اسم را میمون و مبارک میدادند و بسیار
اولاد خود را با این اسم مینامید از این گفته اکثر یاس معلوم میشود که اشک اول و اخلاف او
در سائید ز نسب خود بسلاطین کمان خاصه بآرد شیر ملاحظات عذبه و جدی داشته اند
و همه جای مسئله را ملقب بوده اند

بعضی را عقیده اینست که سلاطین اشکانی ناصد پنجاه سلطنت را پنج سال بنودند بعد از
انقضای مدت فرورد سلط نام بر ممالک ایران با این صرف افتادند و خواستند بجنب
صاحب عالی با شاهان مردم تمکین آنها نمایند و این خیالی واهی است چه پادشاهی که اجداد
او در مملکت صد و پنجاه پادشاهی کرده باشند اگر ابتدا از آخر خانواده ها هم بوده اند این
مدت تمامی سلطنت برای نجابت و شرافت و علوم مقام و مرتبت بزرگ کردن او کفایت
میکند و محتاج به پیرایه خارجی نیست این دست و پاها چنانکه بجزیه معلوم شده برای
کار و اوقات نزل و احتیاج بوسایط و اسباب و زیبایست و دمایند که صد و
پنجاه سال سلطنت در آن مانده باشد خود بجنب است و لازم نیست خویش را بغیر بیند
نا بجنب شود

یکی از مورخین میگوید پادشاهان با اسم اشکانیان ممالک ایران شدند خیلی مایل بودند
برای افتخار و اظهار شان و نسب و حسب صحیح و درست خود را ایرانی و از دوماز سلطنت
قلم دهند و بهمن واسطه سلاطین اشکانی اسامی پادشاهان عجم را از قبیل مهراد و تیرداد
وارد و ان و خسر و غیره بفرزندان خود میدادند و از لغات ایرانی در زبان خود بسیار
داخل میکردند و منویش بوسایط دیگر از قبیل تقلید و البسه و آداب رسوم و غیره بسلاطین
کیان میشدند اما این جمله بجز نرفت و ایرانیان آنها را اجنبه میدانستند و بنظر خوشی
و هم باری اهل وطن در آنها نمیدیدند و علت ضبط نکردن سوانح و وقایع دور از اشکانیان
و تاریخ ایشان نیز یکی همان خارج بود و آنها بوده و اسم آنها کواهی میداده چه پادشاهان که



پیش هم ذکر می نموده ایم در لغت اسکیت و تورانی بمعنی نفی و تبعید است و اگر بارت از کلمه
پارتوای سانسکریت مشتق شده باشد باز بمعنی غریب است شک نیست که بعضی از پادشاهان
اشکانی با اسم سلاطین بکان موسوس شده اند اما بر نمی آید که اسمی تورانی داشته آرساک و سنیاک
که مخوم به آن ترکهاست و ولوژد که بچکنز و قرقیز شباهت دارد در کستانی بودن اشکانیان
مدلل داشته و چیزهای دیگر نیز این مغلطه را مانع گردیده ابراهیمهای منصب بکراست زبر
بار آنها رفته و از خدمت خلوص و محلد نمودن نام ایشان در بطون دفاتر و صحف و اوراق
خود نن زده اند

نکارنده گوید اگر سلاطین اشکانی خود را پادشاهان بنجم نسبت داده و بجبال نجیب کردن
خود افتاده باشند امر عجیب خیال نازده نیست نسبتا اشخاص سلسله از ملوک و بزرگان
دیگر برای مصلحت وقت و پیش رفت کار خود و اظهار شوکت و عظمت ذاتی و نسب اینکار کرده
و اینرا هرفه اند حتی اگر نتوانسته اند سلسله و خانواده خود را یکی از اعظم و معارف معروف
و مشهور روی زمین وصل و مرتبط سازند در بان دعوی را بلندتر کرده و ثرادی آسمانی برای
خود ترتیب داده و هم اکنون بدینیم که چندیها دولت خود را دولت آسمانی خوانند و ثراد خدایان
چین با بفاک اعلی بسانند و سیمبر امیر ملکه مشهور بابل و دملوس پادشاه و بانی شهر
و چکنر خان همکار کرده اند و امثال و نظایر ایشان بسیار بوده و اشکانیان علاوه بر
نسبت دادن خود بکان نیز بجانشینی اسکندر بکبر افتخار نموده اند و از چیزها که مؤید این
خیال است آنکه شهر دارا که ساخت اسم آنرا دارا نهاده گفتند ما این بلد را با اسم جد خود
دارای ابر موسوس بنمایم و از مورخین عرب و عجم نادر کسی است که این سلسله را از پشت و صلب
دارا یا اردشیر درازدست معروف بر عمن نداند مگر فردوسی علیه الرحمه که میگوید اشکانیان
اولاد آرش پسر انداز معروف میباشند و قول و بصواب نزدیکتر است از نویسنده های
معبر هستند کسانی که میگویند آرساک یا آرساک که همان اشک باشد لفظی مشتق از آرش
و جهش این اشتقاق آنکه اشک از بنا بر آرش پسر انداز بوده است پس از آنکه توجه معلوم شد
که اشکانیان از مطلقا نسبت به پوران و ایران و ملوک عجم و کیانی نبوده و این شهرت را برای نجیب
کردن خود داده گوئیم این سلسله تا یک اندازه و مجردی معین بجایب داشته یعنی از قوم پارتیان
آنها که سلطنت رسیدند از خوانین و ایلن بکیهای بزرگ طایفه اسکیت بودند شاهان این



مدعا قول جمعی از مورخین است که میگویند

جماعت اسکیت با توراتی که قسمت عمده از آنها در ترکستان اینطرف همچون در خاک ایران سکنه داشته و قسمت دیگر در سمت کاشغر و ختن تا چین زندگانی سپه نموده از معارف بنایلد و زمین بوده اند از این قوم آنها که معروف با شکایان شده بمعاونت طوایف توراتی ساکنه ماورای چون بر عساکر مقد و بنه غالب گشتند و مملکت ایران را بمملکت و بضایع نمودند و میکن که خود آنها هم از اسکیتها و توراتیهای اینطرف همچون بوده اند و بنا بر مستطورات ثابت و آثار آنجلوس و مستطوس از سلسله اشکانی تقریباً ششصد سال بر طوایف اسکیت که آنها را آنوما سازد و آنس با آن میکنه اند و با سبب تسلط داشته و از خوانین و ایل بکیهای بزرگ اسکیت محسوب میشدند چون مالک بمالک ایران شدند حقوق و ریاست خود را بر بنی اعیان خود و انداختند

نکارند که گوید اقوال مورخین مشارالیه بحقیقت نزدیک است راست و درست میباشد چه اگر اشکانیان ایل بکی و خان بنودند و در میان قبایل توراتی ریاست داشتند و بنیاد چگونگی میشوند از ایشان استمداد نمایند و آنها را بکلی خود طلبند و فرستاهم که می طلبند آنطوایف و حشمت بجهت تمکین میگردند و سر طاعت بزرگانداخته می آمدند و خود را در راه اشکانیان بکشنند و دادند و آخر الامر ما بصفحه کتب میشود اینم گفت برادر و اشک بعد از آنکه بر خراسان و بعضی از نواحی دیگر ایران را تسلط یافت شان خود را اجل و اجل از ریاست قبایل صحرا کرد و بده خانی یا خاقانی طایفه اسکیت را بیکه از برادران خود واکذا نمود و این بود تمام بنحایت سلسله اشکانی و زیاده بر این چیزی استنباط نشده و نمیشود و سایر سببها که داده اند نسبت آسمان و در میان است و ترکش و دوک دان

فصل در بیان اشکانیان و علت از تبتی لطیف

در فصل پیش از نمودیم که اشک اول نخستین پادشاه اشکانی قبل از آنکه بسلطنت رسد از اعظم و اکابر بوده و قبیل او همچنین شخص و در میان قوم پارت رتبه خانی و ایل بکی داشته اینک غریباً توضیح کوئیم ایل و طایفه پارت که در ناحیه پارتیان مملکت خراسان سکنته کردند بقراین محقق و معلوم میشود که در تحت ریاست قبیل اشک میر میرده بعبارت اخی آبا و اجداد

اشک



اشک در بزرگ و حاکم انطاکیه بوده و باقی مطیع و محکوم الاطعیان و خیال شهریار
 امری خارج از چهارمکان بود اما شورش و جنبش اشک اول را مورخین مغیر در سال دویست
 و پنجاه و یک قبل از میلاد نوشته اند یعنی بصریح کرده اند که اشک اول در سال یازدهم
 انطوخس و دیم ملقب به تیوس سیمین پادشاه سلوکیدی سوریه را بت طعیان برافراشت
 و انطوخس و دیم در سنه دویست و شصت و دو قبل از میلاد بخت سلطنت جلوس کرده و در
 سال دویست و چهل و شش درگذشته و سال یازدهم سلطنت او تقریباً سنه دویست و
 پنجاه و یک قبل از میلاد میشود و این گفته ظاهر از صحت دور نباشد چنانکه هش این است
 که بعضی از مورخین سال طعیان اشک را ابتدای سلطنت اشکانیان دانسته و برخی دیگر
 این بار زمره ناانجاییکه اشک اول را محض ساعی و مجاهدات و معازای اقدامات او از سلاطین
 اشکانی بشمارند و گویا میگویند اشک اول بسلطنت نرسید ملت دو سال در کشمکش و زد
 و خورد بود و در انشای ناخست و ناز و آه آنجهان پیچ و پیم و همتا فتنی از این سخن را پایه و مایه السب
 یعنی سبب اشک اول جلوس سیر پادشاهی نموده و دیهیم خسروی بر سر نهاده اما
 در اینکه چندی در عالم طعیان و خواری گذرانیده و از کسی تمکین نداشته و با قدر و تسلط
 مندرسته تا مل نوان کرد و راه تردید نوان رفت و همان اوقات او ان تسلط و سلطنت اشک
 اول است مسلماً علاوه بر ناحیه پارتیا که در تحت حکم او بوده مبلغی از اراضی اماکن آنجند را
 تملک نموده و حکمرانی و پادشاهی جز این نیست که شخص مالک^{باشد} اعم از این که از مملکت بزرگ
 یا کوچک باشد اگر اشک را پیشتر نفی عظیم حاصل نشده بود برادرش تیرداد آن دل نداشت
 و آن عدت و قدرتی که بتسخیر مالک پردازد و با سلاطین در اندازد فتوحات بزرگ کند و مسلک
 صعبه نماید و آن شود که شد و با آنجا رسد که رسید و نگارنده و عقیده اینست که اشک اول
 پیش از دو سال در حالت طعیان و خود سر و جنگ و جدل و زحمت و مجاهدات و خلاف و مخالفت
 بوده است که کار اغتایب اخلاف خود را بدرستی بچینه نموده است و مؤید این خیال گفته روشن
 مورخ معروف است که میگوید اشک اول مؤسس اساس سلطنت اشکانیان مدتی تمام
 حکمرانی و پادشاهی کرده و غیر از این مورخ جمع دیگر نیز دارای همین عقیده بوده اند لکن قول
 مشهور اینست که اشک اول دو سال سلطنت نموده در هر حال برعم آنها که اشک اول پادشاه
 نابل شده سلطنت اشکانیان در او ان حکمرانی سلوکوس و دیم ملقب به کالینوس جانشین



انطوخس و پیم ملقب به نوس ابتدا نموده در این صورت باید بگوئیم ابتدای طغیان اشکانیان
در عهد سلطنت انطوخس و پیم است ابتدای سلطنت این سلسله در زمان پادشاهی سلوکوس
دویم از سلاطین سلوکیدی سورتیه و برهاسکه احوال مورخین و مصنفین معبر را در این موضع
نقل نماییم تا مطلب بدرستی مکتوف گردد

سویای مورخ مینویسد اشک سر سلسله اشکانیان کاری نافص کرد و بتکمیل و اتمام آن موفق
نشد و در یکی از محاربات بر خم نیزه دشمن ^{چنگ} بداد و پیرداد برادر او که با اشک در این شورش متفق و
همراه بود پس از چند بجهدا عمل پرداخت و کاریکه برادرش میخواست بساخت و این در سلطنت
سلوکوس کالینوکوس بود یعنی در آنوقت که ممالک سلطان سلوکید سورتیه دوچار انقلابی گردید
تبرداد موقع را مناسب بدو وقت را غنیمت شمرد با سلوکوس مضاف داد و بر او غالب آمد و ملت پارت را
آزاد نمود و بعد از آنکه عساکر تبرداد بر قشون سلوکوس کالینوکوس غلبه کردند تبرداد خود را پادشاه
نامید و پیش از آن رؤسای طایفه پارت سمت ایل بیک داشتند بلکه مقدم در داند و راهزنان بشمار
می آمدند و این سلسله روز فخر تبرداد و غلبه او را بر سلوکوس کالینوکوس روز عید فرار دادند و هر سال
در آن روز عید و سرور داشتند و جشن میکردند و این رسم تا دیری معمول بود و ذکر آن و تعیین آن
روز بیاید

مورخ دیگر میگوید پارتها در سال بازدهم سلطنت انطوخس و پیم ملقب بخدا یا خداوند کار بر پادشاه
سلوکید سورتیه بشوریدند و آن در سال سیم از الپباد صدوسی و دویم یعنی تقریباً در سنه دویست
و پنجاه قبل از میلاد بود

مصنف دیگر مینویسد پارتها در مرز پارت طغیان برافراشتند بار اول در سال شصت و یکم تاریخ
سلوسی بود که مقارنت با سال سیم از الپباد صدوسی و دویم در این شورش و سال با عساکر
یونانی در زد و خورد و جدال بودند پس از آن اشک اول کشته شد و برادرش پیرداد از میدان
جنگ گریخت و پناه به اسکبتهای تورانی برد و در میان آنها سر میگردانید و انطوخس و پیم در گذشتند
سلوکوس کالینوکوس جای او گرفت و اتفاقاً دو جنگ این پادشاه را پیش آمد یکی با بطلمیوس سلطان
مصر و دیگر با برادرش که گلهای فرانسها فیدیم را بکام خود آورده بود تبرداد دید و فت حمله کرد
بر سلوکوس کالینوکوس است در سنه دویست و پنجاه و پنج قبل از میلاد با طایفه راهو پارتی بطرف
پارتیا و وطن خود که از دست او رفته بود آمد آنجا را مجدداً مستخر کرد و آنرا کراس را که از جانب پادشاه
سلوکید



سلوکید سوریه حکومت میکرد بکشت چون اینخبر بشام رسید سلوکوس که اینو کوسین نعل و نعل
 بطرف او راند و باینر داد برابر شده بکارزار پیرداخت اما بخت او مساعدت نکرد و شکست خورد
 و نه الحقیقه آنروز بارتها آزادی یافتند و پس از آن روز بروز بر قوت آنها افزود و اغلب بمالك
 بلاد آسیا را مالك شدند و ناسال دو پست و بیست و شش میلادی سلطنت کردند

این مورخ میگوید پاشک و برادرش تیرداد والی یکی از ایالات باختر بودند و پودت نامی از جانب
 سلطان سلوکید سوریه حکمرانی کل ولایات باختر داشت این حکمران بر سلطان خود بشورید
 و راه طغیان پیش گرفت پاشک و برادرش در این خود سر با او همراهی نکردند و فرار را برپا
 آمدند و پناه جستند و آنوقت فرکلس نامی از جانب آفاتوکلوس که نایب السلطنه تمام ایران بود
 حکومت پارتها داشت حاکم مزبور یکی از برادران تیرداد و پاشک با خود تیرداد عاشق شد و بخیال
 زشتی افتاد اشک و تیرداد و پنج نفر نوکری که داشتند فرکلس حاکم پارتها را کشتند و با طایفه پارت
 بر ضد آنطیوخس پادشاه سلوکید سوریه بنای شور و طغیان را گذاشتند و بعضی آفاتوکلوس
 حاکم پارتها نوشته اند اما ظاهر این قول صحیح ندانسته باشد

اودب مورخ میگوید بایندهای سلطنت اشکانیان در سال دو پست و چهل و هشت قبل از میلاد است
 این مورخ دو سال سلطنت را که دیگران نسبت به اشکان اول داده بحساب نیاورده و از اول سلطنت
 تیرداد یعنی از وفات اشکان بن سلسله را مالك ناج و نخت دانسته است

موسی خورنی گوید پست سال تمام که از فوئاسکند کذشت اشکان اول مؤسس اسام سلطنت اشکان
 بیاد شاهان بدل شد ظاهر اینست که قصد این مورخ وفات اسکندر کبیر نبوده بلکه مقصود او این بوده که
 چو زشت سال از تاریخ اسکندر که تاریخ سلوکید باشد کذشت و لاشکانی شروع نمود چه
 همین مورخ میگوید سلوکوس یکاگرسی و یکسال سلطنت کرد و بعد ناج و نخت را پسرش آنطیوخس
 و گذاشت و نیز نوزده سال پادشاهی داشت تا در گذشت پسرش آنطیوخس نو س جای او گرفت
 و در سال یازدهم شهریار این سلطان بود که اشکانیان خروج نمودند باین حساب در سال شصت و یک
 تاریخ اسکندر سلوکید که مفارن سال دو پست و پنجاه قبل از میلاد میباشد اشکانیان بشورش
 اقدام نموده اند خلاصه چون مسطورات این مصنف محقق را بدرستی مطالعه کنیم باید شورش و
 انفاض اشکان اول را در سال دو پست و پنجاه دایم و مدت نعلب او را در سال و مدت اقامت تیرداد
 بر او را در میان اسیکتها که بعد از کشته شدن اشکان با آنها پناه برده بود تقریباً سه سال و غلبه



اورا بر سلوکوس که الینوکوس از سوانخ سنه دویست و چهل و پنج قبل از میلاد شماریم و گوئیم مدت سلطنت
اشکانیان از شور و شورش اول تا کشته شدن اردوان آخر چهار صد و هشتاد و شش یا هشتاد و هفت
سال است اگر از غلبه نبرد بر سلوکوس و تیم شمار آید بمقرب چهار صد و هشتاد و یکسال میشود
افوال مصنفین یونانی و رومی با کفته موسی خورنی تفاوت و اختلاف بختی نیست

یکی از مورخین مصر بنویسد اگر خلفای اسکندر کبیر با هم موافقی داشتند و نفاد و خلاف در میان آنها در
بیکر فت پادشاهان رفته اطاعت آنها را از کردن نمی انداختند و مالک تاج و تخت سلطنت نمیشدند اما از خوش
نحوی این طایفه یعنی پادشاهان سلوکید سوریه که با همسایه هاشمی خود جنگ میکردند و زمانی با ^{ال}هوا
وحشی کل (فراسه هاشمی) زد و خورد مینمودند و بجای اینکه قوم پادشاه را بدست و محبت و مطیع نمایند
بجری مالیاتی که از آنها میکرد راضی و خوشنود بودند و اعتنای رسته بآنها نداشتند و حال برین
منوال میکند شاد و در سلطنت آنطور خوش و بیم سیمین پادشاه سلوکید سوریه شد و او مرگ بدکار و
بی قابلیت بود و پاکی نژاد نداشت و در کیش و آیین مردم همان عصر و زمان حلال زاده شمرده نمیشد عمر
خود را ببطالت و هو و علف و عشرت زباده از حد میکشید و زجر مجمل ظاهری و ناسانی چهره و چهره است
بر این ظلم جای عدل گرفت و بازار هر چه رواج یافت ایالات بنای شورش را گذاشتند و اول فتنه که
بر خاست از باختر بود و بودت بائودت یونانی حکمران باختر از سردارهای سارزاده ها اسکندر خورا
پادشاه خواند و از آنجا که باختر در آنوقت نهایت آبادی و عمول را داشت چنانکه بطور اغراق روشن و
غیر آنرا دارای هزار شهر دانسته حکمران این ایالت معموکاری از پیش برد و چون مردم سایر بلاد و نواحی
مشرق این پیشرفت بدیدند جرات کرده بشورش پرداختند و سلطان سلوکید را از ذروه عظمت و جلالت
بمحضض و محنت و مرارت انداختند خلاصه بودت بائودت یونانی بقول اکثر از مصنفین هجده سال در ^خبا
سلطنت کرد و اهالی این ایالت از رعیتی او استنکاف می داشتند اما همسایه وحشی آنها یعنی طایفه پارتیان
پادشاهان از آنکه از کامیابی باختر بفاقت قلبی میسازیدند بگریز پادشاه سلوکید میفرستاد و فرما
حکام افرا که از انطاکیه مأمور میشدند بخواندند بلکه پادشاه باختری هم اعتنائی نکردند راه خود سر
پیش گرفتند اشک یا اشکان نامی از بزرگان این قوم که در دربار پادشاه باختری راه و جاهی داشت مرگ
بافراست و کجاست بود بچشم تعقل و تدبیر و ادب و وضع سلطنت باختر نظر مینمود پس از آنکه بد فایق و نکات
کار حکمرانی و امور ملکی بر خورد و حقایق و اسرار آنرا بجز آنکه خاطر سپرد غفلت از باختر فرار کرده به پادشاه
آمد و با ستمالت و جذب قلوب افراد اهل قبیله خود پرداخت و مردم را حاضر و مستعد آن کرد که سلطنت



و شهریار او را قبول و نصیب تو کنند و بپارده آخری اشک را پادشاه پادشاه و پادشاه خوانند و دانستند و بجا
 فطره جلالت فی اشک و علوه هم می مانع بود که بحکمر نه ناحیه پادشاه فضاحت نماید لهذا را بهت کشور
 برافراختند بمالک مجاوره ناخفت و پیر ناخفت و در کشت و کوشش بود نادری یکی از جنگها بر خم نیزه زندگانی را
 بدرود نمود

ژوسن مورخ گوید و فیکه حکمران یونانی باختر پادشاه سلوک یک سوریه بشورید این ایالت هزار
 شهر داشت بمنهاد رجه آبادی بود چه سلاطین کبان توجه مخصوصی با هالی ملک باختر داشتند و
 در آبادی آن میگوشتند و همیشه بعهده ها یکی در این ملک حکومت می نمودند و مالک آن مخصوص
 مخارج آنها بود نگارنده گوید شک نیست که ناحیه باختر کجایش داشتن هزار شهر نداشته و این گفته ها
 از اغراض نیست بلکه از سخنها گرفته است اما در کمال آبادی این ایالت در آن زمان جز در این رسم که
 ایالتی اختصاص بولعده داشتند و این است که بوجای اطلاع از اوضاع فردن خالیه از عهد قدیم مرسوم
 و دأب سلاطین ممالک افالیم بوده و هستند هم اکنون ایالت گال در انگلیس و ایالت اسور در اسپانیا
 متعلق بولعده ها است چنانکه ولعده ولعده انگلیس را پرنس گال و ولعده و لاسپانیا را پرنس
 داسور میگویند و در اوایل دولت صفویه ولعده ها سلاطین صفوی در خراسان و هرات حکومت
 داشتند و در دولت ابد مدت با جارتها بدلته شوکتم مملکت آذربایجان همین حکم و حالت دارد بالجملة
 دیوکت بانو دت یونانی بدون اینکه متجرب و زحمت پادشود و محتاج بلشکر کشتی و خونریزی کرد
 مالک مملکت باختر کردید و چون اینجور با ناطا که کریمه مالک سلاطین سلوک یک بود رسید مدتی نزدیک
 پادشاه محض صرفه و صلاح خود آنرا مخفی داشتند و بعضی حضرت سلطان فرسانند و آخر که کار از پیرده پوش
 گذشت سلطان خبر نارکشت گفتند پوشیده نیست که از ناطا که باختر مسافرت بعید و راهی و در آن
 و لشکر کشی بدجا کاری پس مشکل ما از قلیل مالیات آن چشم میپوشیم یعنی آنرا اضافه بر سایر ایالات میبایم
 ناضری وارد بناید بنوضع از باختر صرف نظر کرد تا ایالات مجاور چون دیدند ممکن است بدین طریق از
 تبعیت یونانیان مستخلص شوند پیرایالت باختر شدند و اول کسیکه سالک این مسلك ناحیه پادشاه بود که
 سلطان اشکانیان تشکیل داد و اسباب آنرا فراهم نمود

استرابن از فضلاء مورخین و علمای جغرافیه که با اشکانیان معاصر بوده و تا شامات و نزدیک مملکت آنها
 سفر نموده و از حالات و سوانح متمدن روزگار این طیفه سلاطین اطلاع درستی داشته در تاریخ و کتب جغرافیه
 خود که نزد مؤلف موجود است میگوید فیما بین پادشاه سلوک یک سوریه و ولایه او که در مدی یعنی عراق عجم



و آذربایجان حکومت داشتند اخلاف روداد والی با خبر که بلخ و ترکستان حالیه باشد سر از طاعت آن پادشاه
 پیچید بعد از او اشک نامی از طایفه اسکیت معاونت قبیلۀ داثو بادائی که آنها را پارتی نیز می گفتند و در ساحل
 چین ساکن بودند بملکت پارتها آمده آنجا را تصرف نمودند این دولت نازۀ تشکیل یافتند اقوتی نداشتند
 اخلاف اشک ناچند پیش برای حفظ تخت و تاج خود ناچار علی الدوام با همسایگان بجنگ و جدل می پرداختند
 و دست از کار نکشیدند ناقوت و شوکت خود را در انظار رقباء و صاحبان دواعی مشهور و ظاهر ساختند
 و از چگونگی نافرانی آنها را شد اشک چهارم موسوم بمهر داد آخر پادشاه یونانی با خبر که اگر آینداس نام داشت
 مفهور کرد و از آنوقت بلخ و ترکستان و بلاد مابین چین و سجون کلئۀ صمیمۀ منصرفان اشکانیان گشت
 و حال آنکه من مشغول مالیه این کابیم (استرابون میگوید) این سلسله یعنی اشکانیان در مملکت بسپا و سیجی
 سلطنت مینمایند و ملل مختلفه را در تحت تبعیت اطاعت خود دارند و آنها را می رسد که با فیاض و دوم
 دعو همسری کنند و بعقیده من این قدرت و استبداد ایشان را حاصل نشد مگر بواسطه سادگی وضع
 زندگانی و رشادت فطری انہی

پیش از این اشاره نموده ایم که طایفه دائی یا داهی در آن قسطنطنیه خراسان که به هستان معروف است ساکن
 بوده و بعضی از مورخین آنها را داه نامیده یا قوت حموی در معجم البلدان میگوید هستان بلدی است
 مشهور در طرف مازندران نزدیک بخوارزم و گرگان و نگارنده بر آنست که دهستان یا قوت حموی و
 سرزمینی که طایفه داهی بقول استرابون در آن میر میسر ناچید پیش مشتمل بر مجنورد (بوزنجرد) و فوجیان
 (جنوشان) و دره جرات و طوس و در حال بعضی از قدمای ارباب خبر گفته اند اشکانیان را نسب طایفه داه
 پارتی می رسد و داه پارتی از مهاجرین قبیلۀ بزرگ اسکیت ساکن در شمال دریای آزف بوده اند اما
 بزعم متأخرین و محققین از دانشمندان مآثر نوزدهم عیسوی طایفه که اشکانیان از آن منشعب گردید
 شده در شمال شرق بحر خزر جای داشته اند

یکی از مصنفین در مقدمه و ابتدای سلطنت طایفه اشکانی مینویسد آنوقت که کلدانیان و سلاطین
 در مشرق زمین سلطنت مستقله داشتند پارتها از تمام مللی که در تحت تبعیت آنها بودند کنا منرو
 پیش تر بشمار می آمدند در غلبۀ اسکندر هم چندان اسم و رسمی حاصل ننمودند و در سنین مورخ نیز
 همین مطالب را ذکر کرده بعد از آن میگوید تا این زمان که من بنکارش این تاریخ مشغولم اشکانیان سه
 مرتبه بار و مهاجرت کرده اند اما اگر بر عساکر رومی غالب آمده و دست یافتند از کال لیاقت و قابلیت
 و دلیری پردلی آنها نیست بلکه فسونیکه از روم حرکت کند و مسافتی بعید طی نماید و داخل در مملکت اجنبی
 نشود



شود و بالشکر بومی برابر کرد و مغلوب شدن آن چندان عجب نیست چیزی که پادشاهان بلند میکنند و آنها را
 در انظار با عظم جلوه میدهند این است که بهر طرز خود را از مقامی پیش درجه حامل مقامی صبیح و مرتبه
 رفیع رسانند و وقتی که طایفه اسکیت یا نوزانیان این ایل کوچک را از میان خود راندند آنها را از آبکوها
 و سفناهای مابین گرگان و دهستان آمده در این قسمت از ایران پورتنی اختیار کردند که بکار سیاق و
 فسلان آنها آید و برای اغنام و احشام آنها مراعات داشته باشند بعد که کم از اراضی اصفه در اطراف وحد
 پورتن خود نصاحب نمودند و دایره مملکت خود را وسعت دادند و مالک جبال و بلاد زیاد گشتند
 در منقرضات آنها هر کوزه را که از حاره و بارده و جو یافت کوهها که هرگز برف و برف آن تمام شدن نبود
 صحراها که حرارت آفتاب همیشه آنها را خشک داشت و فی الحقیقه وقتی سلطنت سلاطین سلوکید سوریه
 و نیز نزل گذاشت پادشاه صاحب قوه و استعداد شده بودند و بادل قوی طغیان نمودند و از آن نزل
 و هبوط خود را باین مرتبه و صعود رسانند کاری دشوار است هر کس را این همت و اقدام و مداومت و
 اهتمام و مساعدهت بخت و ایام نیست

نویسنده دیگر گوید و قبیله مالک و بلاد مشرق زمین را اسکندر کبیر مملکت نمود حکومت هر مملکت را یکی از
 سرداران خود انتخاب کرد که حکمرانی پادشاه را بهیچیک از سردارهای او قبول نمیکردند و این پادشاهان فابلست آن
 ناحیه بود پادشاهان اهلای مطهر نبودند و آخر الامر ساسانور نامی که اصلاً یونانی نبود و شائنا چندان عظمی
 نداشت پیران بار رفت و اینکار قبول کرد اما از آن طرف پادشاهان اشداموله و مجذوب جهانکشان
 اسکندر شدند و فتوحات او را چنان دیدند که مردم کرامات و معجزات را لکن پیرانانکه قدرت کامله الهی
 از تسلط در نور بد و آن طومار پیچیده و حریت پادشاهان تمام شد و چیزی ننگش که از تبعیت خلفا
 اسکندر استنکاف بهم رسانیدند و بخلاف آنها پادشاه شدند و این خود امری طبیعی بود چه یونانیها که از قدیم
 متمدن بشمار می آمدند با پادشاهان پادشاهان کرد و حشمتی علم و صنعت و آداب اخلاق مابینتی داشتند و آفتاب
 دولت رومیها که نازه از افق غرب طلوع نمود نیز چندان با طبع پر حرارت قوم تورانی الاصل سازگار
 نبود یعنی مردم پادشاهان سبک زاد پهای صحرائنشینان و ایلات را میخواستند این بود که دست و پا کرده خود
 تشکیل دولتی دادند که ابتدا معناد بهمان عادات خود سر و خیالات مطبوعه آنها بود و از اینجا است که گفته اند
 دولت اسکانیان اول بدولت جمهور بیشتر شباهت داشت تا بسلطنت مسقله و آخر الامر ابتدای شورش
 طایفه پارت پادشاهان و دست و پنجه قبل از میلاد بوده پادشاهان و دست و پنجه و شش و پنجاه و شش هم
 گفته اند اما ظاهر اسهوکتابی است نه اشباه مورخ انهی



استر این میگوید اگر چه من بفین دارم که پارتها شعبه از قبيله داهی بودند اما بعضی از مؤلفین گمان نموده که اصل
 باختری است بعبقده نگارنده منشأ این اشباه آنست که اشک اول و برادرش نبرداد قبل از شورش از طرف
 حاکم یونانی باختر که حکومت کل او را بوده در یکی از نواحی باختر حکومت داشته اند و آرین مورخ منسوب
 مرکز شورش محل افراشته شدن رایش طغیان اشکایان شهرهای از بلاد باختر است از آنجا بساخ پارتیان^{اند}
 و اینکه جماعتی آنها را با الهاونی یعنی بلخی گفته اند چون از بلاد باختر بیشتر بحال بلخ معرفت داشته و قبک^{ند} خوا^{ند}
 نسبت آنها را باختر دهند ایشان را با شهر امکنه باختر که بلخ باشد منسوب ساخته و در هر حال این اختلاف را
 ما به واقعیتی نسبت چه طایفه داهی چندی که در باختر ماند معروف باختری میشود و باختری بلخی میگردید و بلخی
 مورخ و استرابون هر دو نوشته اند از طایفه دائی یا داهی و اسکث و باختر هم قاضی نموده اند و مورخین^{چنین}
 چنین که در سلطنت هان یا هونان در پنج مبدوطی از تمام عالم نگاشته در ضمن سوانح متعلقه بایران و غیر
 اسامی طوایف و اعلاکن اینسانان نواحی باختر و افغانستان حایله را نا هیا یا نا حیا نامیده و این همان
 داهی سابق الذکر است خلاصه کلام آنکه بزعم بعضی اشکایان در باختر راه شورش و طغیان را پیش
 گرفته از آنجا پارتیان آمده و بهیبه کار برداخته اند

مؤلف گوید بعد از نقل اقوال مورخین این فصل را که متعلق است به شورش اشکایان و علت طغیان
 ایشان و ابتدای سلطنت این طایفه ختم مینمایم بخلاصه که نتیجه حاصل کلام تمام مورخین است و هو هذا
 شک نیست که در سلطنت سلاطین سلوکید سوریه و اولیائی که بنای طغیان را گذاشت باختر بود چه حکمران
 یونانی در این باب حکومت نموده و از مردم یونان و فسون ساخلوی یونانی بسیار در باختر سکنت داشتند
 و با اهل این ولایت راه وصلت و مزاجت پیونده و در آنوقت باختر بها از حیثیت رسم و راه و دایه و عبیده
 یونانیها شباهت زیاد بمرسانیده توانستند با حاکم خود هر حال شوند و در انداختن رقبه خارج کردند
 همدست گردانید این شورش در زمانی افراشته شد که بکفته آرین فرکلیر و بقول سایر مورخین یونانی
 آغا توکلیر از طرف ناطق و خوس و پیم سیمین پادشاه سلوکید بمکرانی تمام بلاد واقع ما بین فرات و چون
 مأمور بود و این دو شرط الحقیقه و حد طبیعی ملک ایران است خلاصه الی مشارالیه با وجود یونانی^{دن}
 ظالم و مستعد بود و بر عایای ملک و سبغه حکومت خود از بومی و غیره بجهت یونانیهای همشهری زیاد اجد
 فدی نموده از اینجهت عامه خلق از حکمران یونانی بجز از تبعیت سلطان سلوکید سوریه دلشک شدند
 و از ظلم حاکم خود بشتو آمدند بودند با نبودت حال را مضیفه و وضع را مستعد بدو از اطاعت فرکلیر
 با آغا توکلیر برار زده خود را پادشاه مستقل یونان نامید باج بمکران مشارالیه نداد و خراج نکذاشت



لوازم و اسباب سلطنت خود را فراهم آورد جانفشین و ولیعهد برای خود تعیین کرد طومار رقیب در نشست
 و سلطانی مستقل گشت صفارن اینحال فرکلین یا آغا توکل سبکی از برادرهای اشک که امری خوش صورت بود
 میل و رغبت نمود خواست علی شیع کند و مصدر فعلی قبیح شود جوان پارتی ابا کرد حکمران غنفا و جیرا
 خیال خود را صورت داد پس از آنکه شعله آتش شهوت نشست خوف و اندیشه کربان حکمران را گرفت و رسید
 که اشک و تیرداد برادران جوان خوب صورت بدیخت از ماجرا آگاه شوند و روزگار او را سیاه کنند برای آنکه
 جوان برود مطلب ندهد او را بکشت خونی را بخون دیگر شش اشک و تیرداد از واقعه مطلع شدند که ناله
 و انتقام بسفند میل خوخواهی و حرص آزادی سر بلند و هوای بیاست بلکه سلطنت آن دو برادر را جری داشت
 و پیشرفت کار نبودت بنر با آنها قوت قلب میداد دل را بد و باز دند و آب گذاشتند و مالک بهم وار بکشتند
 کشتند ایند خود را بر سپاه انطوخوس و تیم زدند و بعد بشرحی که گذشت بر سلوکوس و تیم معروف به کاپووس
 غلبه کردند و از آنوقت بعد در شمار سلاطین آمدند پس ابتدای شورش با سلطنت اشک اول مؤسس اس
 سلطنت طبعه اشکانی بتابرا شهر احوال و عقیده محققین از فضیله مناخرین سال و بیست و پنجاه قبل از
 میلاد است و مدت کشتن با سلطنت او دو سال و غلبه تیرداد برادر او بر سلوکوس کاپووس از حوادث
 دویست و چهل و پنج قبل از میلاد است که روز غلبه او را اشکانیان هر سال جشن میکردند و این رسم
 نادیری مرسوم میداشتند و ظاهر آنست که این واقعه در روز بیست و نهم ماه مهر فرنگی از سال مذکور که
 مطابق میشود با روز اول ماه جوزا واقع شده و بعضی روز اول جوزای سال و بیست و پنجاه قبل از میلاد
 گفته و این بنظر ضعیف می آید و از آنجا که در اول جوزا این ظفر و نصرت تیرداد را حاصل آمده و سلطنت نابل
 کشته مکن است اول سال راوی و اخلاف وی اول جوزا قرار داده باشند و نوروز اشکانیان اول جوزا
 باشد و اینکه در بعضی ادوار و دول اول سال اول جوزا بوده تقلید است که با اشکانیان نموده اند

فصل در بیان غلبه اشکانیان بر ساسانیان

پیش از شرح و بسطی تمام نکات و مدلل داشته ایم که اشکانیان توراتی بوده و مردم آنهارا اینجی میشمرد
 و هرگز بنظر مهر و موافقت و همجنس و همشهر را ایشان ندیده اند در اینجا میخوانیم بگوئیم علت اصلی و باعث
 وجهت حقیقه انقضای دولت اشکانی همین خارج بودن آنها اگر چه با شکل مختلفه چهره نموده باشد
 اینها که در تحت تبعیت و سلطنت کبان و پیشدادیان بالتبینه مودب آباد آید شده و برسم دراه
 مندان و تربیت انسی حاصل کرده و قتی خود را محکوم قومی و حشده بدند و جماعتی خوشن که از ظرافت و لطافت



طبع بهره نداشتند بمساعدت افکار حکمران آنها کرد بدند خیل بر آنها دشوار آمد و در زینت و بلبش آنها
مضاعف شد یعنی قبل از اشکایان در تبعیت خلفای اسکندر هینقدر دلالت بودند که چنانچه خارج شده اند
خارج که در آن عصر و زمان در صنایع و علوم مقدم افرا و مقدمه کاروان مدینه بشمار می آمدند اما در
عهد سلاطین پارت هم محکوم خارج گشته هم حکمرانان خود را از حلیه انسانیت و کمال و هنر عاقل می پند
بنابر این خود داشتند که بحالط و اتفاق و اتحاد اقوام میل و رغبت نمایند و البته پارتها هم ملتفت این نظر
و تجنب بودند که چهره ربد و سر اغماض می نمود و بر خود نمی آوردند و محض پیشرفت کار بار عایا و فاطمه اهل
مملکت محکوم نایکد جبر راه سازش می رفتند و طبیعی است که پس از افتاد مطلق و اختیار کامل و سطون
بکمال و شوکتی مناسب حال ملاحظات مردم و طبیعت بر سر اعمال مطبوعه خود میزد بلکه کراهت و نفرت
گذشته اسباب خشم و سخط گردیده فاجعه را بر آن میدارد که از مقهورین انتقام کشند و ببلایه پردازند
اشکایان چون باوج قوت و ذروه قدرت رسیدند با یونانیها بیشتر را پیکان شدند تا با ایرانیها و این نیا
و خلاف که ناشی از میانیت جنس و مغایرت آداب و رسوم و دین و آیین و غیرها بود با نفراض اشکایان را
هدیه می نمود و چیز باقی داشت یکی غفلت سلاطین اشکانی و بیکباره پرداختن آنها بشهوات و اشتها
لذات و این کاری است در عالم فقر و توانائی و عدم مانع و وجود مفقود شدن دیگر خرج شخصه اصل و
کار دان که بتواند شایگان و از روی رایت خود از روی رایت کفایت جمع کند و آنها را بکار و دارد در او
دولت اشکانی این همه و دبدار نمود سلاطین و بزرگان این سلاله بکاران افتادند و او دشیر یا بکان از
دوده فرسوده کیان بدعو و استراد حق موردی خود برخاست اشکایان رفتند و ساسانیان بجای
ایشان آمدند و ما توضیح مطالب مزبوره را بنقل اقوال مورخین و مصنفین معبر بر داخله کویم
افانانجلوس مورخ یونانی الاصل که منتهی بر داد پادشاه ارمن و معاصر اردشیر بابکان بوده می نویسد
اردشیر که آنرا کز ز سس می نامند و سلسله نسبش سلاطین بکان می رسد و در مملکت فارس در او خرد و
اشکانی و لاینت و حکومت داشته مجلسی منعقد ساخت و اکابر و اعظم ایرانی و آشوری را در آن مجمع حاضر ساخت
و با آنها گفت که ما و اسلاف چند قرن است که جلال و جبروت و دست اندازی پارتها را مشاهده می نمایم
آنچه را ما بزرگت و مشقت محصل می کنیم این قوم بیکانه از عافیه انزاع می نمایند و حاصل دست نیج ما
اسباب راحت خود را بر میدهند و در ازای این بوهبت که از مردم ما دریافت میشود ما را در چهار هر گونه سخت
میسازند احترام ما را مرعی و منظور نمی دارند بد و زور سپیدگی و تحقیق انبای و طری را می کشند از غم ما شاد
میشوند صد مهر و عنای ما اسباب تن آسانی و غنای آنها شده و استحقاق ما مانده است و اسفلای آنها گشته



فردوسی علیه الرحمه میفرماید
 چه آگاهی آمد ز شاه اردشیر
 ز شاه جوان شد دل مرد پیر
 هم فرستد مرد ز دریا و کوه
 نبرد یک بر ناکر و ها کرده
 دگر هر که از تخم دارا بدند
 هر کشوری با مدارا بدند
 زهر شهر فرزان و زای زن
 نبرد جهانجوی کشنا بجن
 زبان بر کشاد اردشیر جوان
 کمرای نامداران روشن روان
 کسی نیست زین نامداران بجن
 ز فرزان و مردم دای زن
 که نشیند کاسکند و بدنهان
 چه کرد از فر و ما یکی در جهان
 نیکان مارا یکا یک بکشت
 به پیدای آورد کینه به مش
 چو من باشم از تخم اسفندیار
 بلز اندران اددوان شهر بار
 سز کمر این را نخواهم داد
 و زین داستان کس نکیر بباد
 چو باشد با من بدین یارمند
 نمانم بکس حاج و نخت بلند
 چه گوید اینرا چه پاسخ دهد
 که پاسخ با و از فرخ نهید
 هر آنکس که بود اندران بجن
 ز ششپرز مرد و وزای زن
 چو آواز بشنید بر پای خاست
 همه از دل باز گفتند است
 که هر کس که هستیم بابک نژاد
 بیدار و چهر تو کشتم شاد
 و دیگر که هستیم ساسانیان
 بر بندیم کین را کمر بر میان
 بفرمان تو کوه هامون کنیم
 به ریغ آب دریا هر خون کنیم

انتهی

مجا و نیرکان ایران کردید

موسی

ای نیرکان با فرهنگ و صاحبان نام و تنک مکر میبندید پارتها از جنس مانفستند و حبشهای نورانند
 و از آنجا که فتنه انگیز با راضی حاصل پذیر خوش آب و هوای ما آمده سکنه گرفته اند با میثوابند سخنان مرا انکار
 کنید ناب و تخیل ناکی صبر و طاقت ناچند این ستمکاران اجنبه ناچه حد مال ما را بغارت برند و بخرابی حال
 ما بردارند آیا مردن بهتر از این زندگانی و نجف لب برید ز نیستا اگر آنچه میگویم راست است شاید
 آنکه متفق و مسلح شویم و خود را بر آنجاغت ز بیم بلکه از این شدت خلاص شویم و فرجی حاصل آید بران و سران
 ایران که طبعاً مستعد طغیان بودند و از دیگر کاه میخواستند سر از طاعت اشکانیان باز زنند کلمات
 اردشیر را بسمع قبول اصفا نمودند پیشتر که دست بکار شورش نمیشدند رئیس و شاخص پیدایم کردند کمال
 قوت اشکانیان آنها خائف و مرعوب داشت سلاطین و اعیان دولتشکانی بخیل و تعیش پر دانه حال
 ضعف بهم رسانیدند و از مردانکی و شجاعان آنها چندان چیزی باقی نماند از آنطرف شاهزاده نجیب و حبیب
 اداره کردن کار و اسناد حقوق و کفالت اعمال منظوره بدست آنها افتاد و افعال و افعال او بر شها
 و علوم رتب و همت و شهادت داد ابرایشان ازین و راه مطهر و خاطر جمع گشته دست مخالف و بیعت
 به اردشیر با بکان دادند و دل بر پرورد و خدمت این ملکراده کبابی نژاد نهادند اردشیر چون از مکرزد
 ایشان آسوده خاطر گردید بدنامیه بمضمون مسطور در پند به اردوان آفرید شاه اشکانی نوشت

صورت نامه اردشیر بابکان به اردوان آخر پادشاه اشکانی

سلطانا فطرت و عادت ما مردم ایران همیشه بر این بوده و هست که از دل و جان مطیع و وفادار
 پادشاهان خود باشیم مقام منبع سلطنت را انتظار مانا لی ربه الوهیت و ربوبیت است ما بران پادشاهان
 سلاطین خویش را مظهر قدرت کامل پروردگار میدانیم و نه تنها اطاعت آنها می بینیم بلکه پرستش
 و عبادت ایشان میسر داریم اما وقتی که سلطان از وظایف مقدسه خود با درنماید و راه نهادن بپاید
 از کار رعایا بکلی بن زنده و زمام مهام ملکه را بدست نابکاران نادان دهد عدل و انصاف را بیکاره بر
 کنار گذارد و وجود و اعتداف مغرضین با پیچری شمارد و دولخواهان را مشمول رأفت و عنایت ندارد
 مخضره کما نرا هیچ پندارد ما هم تمکین و خدمت او را بر طاق نیستان میگذاریم و راه خلوص و انقیاد
 نمی سپاریم

اردوان چون این نامه بدید و شورش ابرایشان بیدار و وی از دسترها فاشون پارت و لشکر بان
 ایرانی کربا او موافقتی داشتند در تبعیاده مقسم و مهتبهای جلو کبری اردشیر و اطفای ناپره طغیان



موسی خورن و لازار و سایر مورخین از منی تاریخ افاناجلوس را معبر دانسته و اقوال مسطور را نفی
 نمائند و اصرار بر راجبی بودن اشکانیان دارند و علت عمده انقضای آن طبقه را همین میدانند و میگویند
 اینکه نویسندگان مشرق زمین بنکارش تاریخ این سلسله و خانواده پیرداخته را تمام سوانح اعمال و وقایع
 مهمه قرون سلطنت ایشان بنوشتن چند سطر اکتفا نموده بلکه اغلب اسامی سلاطین اشکانی را از دریج کلام
 ساقط کرده جهت همان خارج بودن آنهاست و مکرر میدانند که عاریت بنوعی و حشی را در بطون
 و کتب مقلد سازند و بقبول این نیک خود را راضی کنند راستیست که از توارخ کیان و پیشدادیان که مصطفی
 با شرح بسط ثبت ضبط نموده اکثر مطالب با فسانه آمیخته است حوادث دوره ساسانیان که بالنسبه
 اصح است باز آنقدر نیست که طالبان آگاهی آنرا کافی دانند و مشیعتش خوانند اما با مجاز و اختصا تاریخ
 اشکانیان نیست اشکانیانی که از فرات تا جیحون را مالک شدند بلکه در بعضی از حدود هند و سنان و کوه
 قفقاز و خلیج فارس برف خشم و اغلا ای آنها افزاشته بود و خود را با قبا صره رومینه الکبری برابر میدانند
 و با آنها جنگ میکردند و ظفر بایشان میگرفتند بلکه جز این دولت دولتی نبود که در آن بنظر اعیان پند تمام گشت
 پنج مائه سلطنت ایشان را در پانزده سطر نوشتن علیی تم باید و جزا جنبه بودن سببه نشاید که بدان حمل
 کنیم و اشخاصی که عطا العزکت اخبار پیشینیان و لغی دارند دانند که در توارخ عجم همینکه بسلطنت خلفا
 اسکندر و اشکانیان میرسیم خیلی جای طلاعات مفیده و آثار نافع را خالی می بینیم و بحسرت باید از
 آن نقطه و محل بگذریم

اسکندر کبیر چون بر ایران دست یافت کما بخانه های عجم باهر بخو که بود بر انداخت مورخین عرب عجم از
 قتل بصیرت با از فرط غرض بعمل شنیع و فعل فجیع را با اشکانیان نسبت داده اند بلکه یک کار زشت دیگر نیز
 ضمیمه آن ناهنجاری نموده میگویند سلاطین اشکانی علما و ادبای ایران را بکشتند و آثار آنها را محو و نابود
 ساختند و چون بشرح سلطنت ساسانیان میرسیم با شعفی زیاد و فرح کامل مینویسند و در شتر سانی
 که از نخبه کبان بود علما و فضلا ای ایران را در و در خو جمع نمود و در او پراف مؤبد را با خود منتقل ساخت
 با جای علوم و در واج مذهبی یک زردشتی را خست مجد آثار شد و بجای آن اطوار

مورخ دیگر گوید پارتها چون ایرانی نبودند از ابتدا تا انتها یعنی از اول سلطنت اشکان اول تا آخر پادشاه
 اردوان آخر همیشه از ایرانیها کناره میکردند و دور می نمودند و همین فتره آنها را در مشرق زمین
 گننام کرد و سوانح مهم آن ادوار را که دلیل بزرگی بر عظمت آن طبقه است ریده اخفا گذاشت
 فاضلی محقق مینویسد از مطالب مهمه متعلقه بتاریخ عجم آنست که بدانیم اشکانیان بعد از پانصد سال

سلطنت



سلطنت بجهت مفهواورد شیر ساسانی کشند و منفرض شدند و در مقام تحقیق میگویند مورخین
یونانی و رومی عمدتاً نسبت د شیر ساسانی را پیش کرده و او را شاهزاده نشمرده گفته اند ساسان از او^{سط}
الناس بلکه مردی کنام بود همانا منشأ اینکار گفتار اشکانیانی است که بعد از انقراض ایران فرار کرده
پناه بارمنستان یا بایمالک دوم برده بودند و در هر حال اخذ دولت سعادت دارد شیر در آنوقت طلوع
نمود که قاطبه اهل ایران از اشکانیان مکد بودند بلکه این کرد و در خود دارد شیر را بلند کرد و بر تخت
سلطنت نشاند

مورخین رومی ارد شیر را اصطخری^۱ دانسته و بعضی او را پسر خوانده بایک گفته نه پسر حقیقی و گویند از
آنجا که ارد شیر مرگیده بود و بایک خلفی نداشت وی را بجای فرزند قبول نمود و دختر خود را بر وی
باوداد و داماد را جانشین خود کرد

باز آقاخان جلوس میگوید اشرف و ارکان اهل ایران که از نغدی اشکانیان بشنو آمده بودند به ارد شیر
سلطان فارس ملحق شدند و او از نژاد ساسان بود و نسبش چنان میرسد و علاوه بر اینکه اشکانیان
و مردم ایران هرگز باهم مخالفت نداشتند در آنوقت در خانواده خود سلاطین اشکانی نفاق و نفاق در
گرفته و شاهزادگان خانواده سلطنت طوری باهم منافقت استند که چند شعبه از آنها بر خمدار و آن
حرکت کرده که خدمت سلطان ساسانی را بستند و دو شعبه از آن چند شعبه یک سورن بالها و بود
و شعبه دیگر اسبابا سیدی بالها و این شعبه آخری با دروازه و لشکری اشکانی جهان بجلوان میگویند
بالجمله چون دو شعبه مزبوره با ارد شیر بار شدند و شعبه فارن بالها و شعبه ششم با کشم که شعبه
دیگر از شاهزادگان اشکانی بودند در خدمت اشکانیان راه و رسم فادری سپردند و آوازه شورش و
اغتشاش همه جا را گرفت خسرو پادشاه اشکانی ارمن خود برای کمک اشکانیان ایران فسون زیادی بجهت
نمود و از دولت و اعانت خواست بلکه بر پادشاهان و مسرمان نزد رؤسای قبایل اسکیت شمال که ناکاشغور
خن را در تحت تملک داشتند و از شاهزادگان اشکانی بشمار می آمدند فرستاد و استمداد نمود و در اینجا
ارد شیر بر شعبه فارن بالها و ناخ و شاهزادگان این شعبه را با هر چه اولاد کور داشتند بکشت و نماند
از ایشان مگر پسر شیر خواری که او را یکی از چاکران با و فاما و داء التهر برده با اشکانیان ساکنان سرزمین
سپرد و از اغتاب این طفل باز در برابر سلطنت کردند مختصر خسرو پادشاه ارمن چند باز ارد شیر مضاعف
داد و چند نفر بر او غالب آمد و ارد شیر پس از آنکه شکستهای فاحش خورد بمکر و حلیت پرداخت و بطایفه
سورن بالها و گفت هر کس خسرو پادشاه ارمن را بکشد حکومتی بجز را با و خواهیم داد آنا فی نامی از اینطایفه

متقبل

گویند ساسانیان از اختلاف این پسر بوده
چنین هم میگویند بلکه ابو مسلم سرزدی و ما
از مطلب در محل خود شرح خواهیم داد



مقبول اینکار شد و از اردو می‌برد و شپور کشته به بار می‌رفت و در آنجا بنای خدمه را گذاشت و بجزیره گفت
 با وجود حق فرایب ما را چه افتاده که بار د شپور خدمت کنیم و غاصب سلطنت است و علاوه خرم او نخواهد گذاشت
 بمایه ما می‌شود و ما هم نتوانیم از جانب او اطمینان حاصل نمایم من فرار را بار منستان آمده ام که باز و شپور
 خود را خاخر خدمت خسرو کنم آنای چون بلطایف الجبل خود را در دل و در بار خسرو پادشاه ارض جای داد
 و طرف و ثواب کشت پادشاه را بکشت خبر قتل خسرو که بار د شپور رسید بار منستان داند و آن ملک را ضمیمه
 سایر مملکت خود نمود و شاهزادگان اشکانی که در ایران بودند را بنویشت فراد کرده بروم و فرستاد و آنجا
 داخل و خدمت عسکریه شدند و پس از آن در تمام جنگها بیکه سلاطین ساسانی با قیصر نمودند قشون
 تشکیل یافته از شاهزادگان اشکانی پیشانی می‌سازید و در هر عهده می‌گرفتند

کاسیوس هر دین و مورخ یونانی که معاصر اردوان آخر و ارد شپور بودند بنویسند گفته شده اردوان
 آخر بدست ارد شپور از سوانخ سال چهارم سلطنت الکساندر سور قیصر روم و سنه پانصد و هشتاد و هشت
 تاریخ اسکندر سلوکیدی بوده و سال چهارم سلطنت الکساندر سور مقرر است با سال دویست و بیست و شش
 و شش بعد از میلاد

افانیاس مورخ یونانی که در مائه ششم مسیحی می‌زیسته و تاریخ نگاشته و اسناد و اقوال مورخین رومی
 ساسانیهاست تصدیق گفته کاسیوس هر دین را کرده میگوید ارد شپور که از دوده و لاه مستفله اصطخر بنویسند
 در سنه صد و نود و شش میلادی جلوس نمود و در سال دویست و دو تمام شاهزاده هکافارس را
 که از خانواده باز را بچیان بودند بکشت و سلطنتش در فارس بلا منازع و معاند کرد بد که بکرمان داند
 و بعد بخوزستان و اهواز و غیره و چون در خود بغداد ضرورت قدرتی دید با پادشاه عصر یعنی اردوان
 اشکانی بنای زد و خود را گذاشت و بعد از تحمل سه شکست سخت در سنه دویست و بیست و شش میلادی
 اردوان را مغلوب و مقبول ساخت آنکه خود را شاهنشاه نامید و بعضی را عقیده اینست که از سلاطین
 عجم اول کسی که باین لقب ملقب شده همان ارد شپور است (از سلاطین عجم بعد از کیان)

جر بر طبری میگوید علیه ارد شپور اردوان و کشته شدن این پادشاه از سوانخ مهرماه است و آن مابین
 بیست و پنجم نوامبر و بیست و پنجم دسامبر از ماهها فرنگی است پس مدت سلطنت اشکانیان از ابتدا می‌خیزد
 اشک اول تا انقراض این خانواده بدرستی معلوم است بدون یکسال که باز یاد

از مشکلات تاریخ اشکانیان یکی آنکه چند نفر پادشاه اشکانی را که مورخین یونانی و رومی اسم برده اند
 مدت سلطنت آنها چندان مفید نشده و محققین این عصر و زمان با کمال زحمت و سائل فهم آنرا بدست



عقیده بعضی از مورخین این است
که یکسبب عمده انقراض دولت
اشکانی مخالفت دینی آنها با ایرانیان
اشکانیان پادشاه راریس در
دولت میخواندند و ریاست
مخصوص مؤبدان و معان و دستوران
زردشتی نمیدانستند خدمه و سلاطین
معابد یونانی را هم دارای همان مقام
فرض مینمودند و الحقیقه علمای
تمام ادیان را بیکدیگر حربه میزدند
و پیچیدگی اختصاصی نمیدادند
این برخلاف میل پیشوایان مذهب
زردشتی و پیروان آنها بود چه پیشوایان
مشا را الهم خود را مخصوص حق و
غیر خود را باطل میگردانند و پیروان
آنها از مقلدین و مقلدین سایر ادیان
تبری میجویند و اشکانیان که در دین
بدین زردشتی اصراری نداشتند
و تمام مذاهب مثل هم فرض مینمودند
بلکه در او آخر طرف عیسوی را میگردانند
مطهر و مبعوض ایرانیان زردشتی
بودند و از شیروانی که مردم ایران را
بر مخالفت اشکانیان میآمالید از جهل
میگفت اینها دین پاک و عیب زود
پا مال کرده اند پس باید گفت از حربه
معتبر که ساسانیان درنا بود و خاستن
اشکانیان بکار بردند یکی در عهد

آورده و معلوم کرده اند اگرچه پولها بیک در شهرهای یونانی نشین خود اشکانیان ضرب میکرد
روی سکه ها با خط و زبان یونانی اسامی آنها رسم شده بلکه بعضی از آن سکه ها تاریخ هم دارد لکن بیک
عقیده و احتمالاً از اسباب اشکال میشود و آن اینست که جماعتی آن سکه ها را از شاهزاده ها اشکانی که
بسلطنت مرکزی پیشور میدادند دانسته از خود سلاطین و در اینکه از شاهزاده ها آمدن کورکاها یکی از
راه غروب از فرط دلشک و غیره در نقطه و ناحیه طغیان میکرد و شک نیست پس این وسیله چندان کلید
معرفت و اسباب ثبوت مطلب بر و حقیقت نکشته و مسئله را از بوته اجمال خارج نمینماید یکی از
مورخین کوبد از شاهزادگان اشکانی هر وقت یکی را بابت و ناحیه بنای سرکشی میکرد داشت در هانجا
باسم خود خطبه میخواند و سکه میرد پس سکه ها را اشکانیان را اصل و غیر اصلی است اصلی از پادشاه بزرگ
که شاهنشاه بوده و غیر اصلی از شاهزادگان طاغی غاصب

افانیا سیکویداز و قبکه بزرگ دارد و در مملکت پارتیاشنا انقراض سلسله اشکانی چهارصد و هشتاد سال
و از ابتدای شور و آشوب و برهنگد سلطان سلوکیدی انقراض این طایفه چهارصد و پنجاه سال
میشد بعضی از مورخین عرب خاصه مسعودی در محلی مدت سلطنت سلاطین اشکانی را فریب بهمان که
مورخین معبر و محققین این عصر و زمان نوشته اند ثبت کرده یعنی چهارصد و شصت و هشت سال
مینویسد و ما مدت سلطنت اشکانیان را در فصل مخصوص نکاشته و توضیح و تصریح نموده ایم در اینجا
اگر اشارتی رفته بالقبع بوده و این است علت انقراض اشکانیان و غلبه ساسانیان بر طایفه از سلاطین
عجم والله اعلم

فصل ششم

در باقیماندن سکه ها و اخلاف اشکانیان در ایران و سایر بلاد

بعد از آنکه سلطنت از دوده اشک و اشکانیان سلسله دیگر که ساسانیان باشند نقل و انتقا
نمود بحکم تقدیر پادشاهی فرزندان و اعقاب این طایفه در ایران و مضافات مانده و بوده و گاهی نیز
حکمرانی نموده اند و ما بنهر ب شرحی در این فصل ابراد خواهیم کرد تا از دفا بق مطلب چندی باقی
نماند بنا بر این کویم بعد از طغیان اردشیر ساسانی و حمله کردن او بر اردوان آخرین پادشاه
اشکانی ایران خسرو پادشاه از هین قوم و قبیل بود بجهت خویشی و خرابی خواست نگذار
ایستاد و دولت منفرض و این سلطنت بخانواده دیگر منتقل شود بدست پادشاهان و از کارها که کرد
بود که برای دفع اردشیر و اطاعی ناپره طغیان او از قبا صره روم بک طلبید و استمداد نمود



بعینه ما با پادشاهان و
باشد

همچنین سرعی با خنر کسب کرده از پادشاه اشکانی این مملکت که وهسا جان نام داشت مدد خواست
و فی الحقیقه سخت بکوشید و از جد و جهد چیزی فرو نگذاشت و در چند جنگ برادرش غالب آمد و در خلّه
ایران از اراضی طرف خراسان مسافت بعید را بیاد چپاول و ناخن ادا ما چون روزگار اشکانیان ایران
بتر شده بود و هفتک سعادنا و باراد بار چیره آنها سعی و ضایع شد و آن بجا هشت کامل باطل گشت سود
نداد و ثمری نکرد بحکم نفدیر دامن دولت از دست رفت و تیرافنا از شست و آیین جهان پر چنین باشد
و روزگار از این شتمت عادت برین چون بهار فرقی در رسید گلشن فیروزی و امل و هر روز کفک نازه
و خرمی انداز و همینکه نوشتن دی از پی آمد سبزه و لاله را از پر مردن و افسردن کن پر نیست این شور
چاره پذیر نه پابنده و پایداری است که از عالم آمد و شد بیرون است ملکش از زوال و فنا بیرون و خورد
آنکه دل بر این جناب پر لعان صابونی نهد و زمام اختیار خویش را بدست هواند هد فریب این سر با آتیا
مخورد و عشوه این مکار محال نخرد با کج خسر و در مرید شایان شاهزاده اشکانی چنانکه در فصل
پیش ذکر شد از پادشاه و فرزندان و اکه طفلی خود سال و موسوی به تیرا بود یکی از ملازمان ملک
شناس از جنگ اردشیر رها نه بروم رسانند و اردشیر از من را مستخر کرده بیست و هفت سال تمام ساسانیان
مستغلاما ملک از مملکت بود ند و وهسا جان اشکانی پادشاه با خنر نیز نبویه خود مفهوا اردشیر
کشای اشکانیان ایران چون حامیان خود را در مانده و بدند دست اند عوی کشیدند تخت و تاج را و
گذاشتند بخدمت ساسانیان راضی شدند و زن در دادند برخلاف اخلاف پادشاه اشکانی با خنر که ناچند
در طرف ما و راء النهر حکومت و سلطی داشتند بنا بر مسطور است و زخین رومی بعد از غلبه اردشیر
بر پادشاه اشکانی با خنر نامت یکصد سال از جانب اعقاب آن پادشاه سفر ایدر بار و دولت روم آمدند
و درخواست میکردند که آن دولت با آنها عفو موافقت بنده و قول هدایشان از طرف مشرق ایران
و عساکر روم از سمت جزیره العرب تا طول و آسیای صغیر بر ساسانیان حمله برند و آنها را در میان کفر
مضحل و پامال نمایند یا چه شد که اینکار صورت پذیر نشد همانا دولت روم صرفه خود را در این بد بلکه برای
خاطر شاهزادگان ضعیف با خنری با دولت پیروان ساسانی در اندازد

مورخی معین میگوید یکی از پادشاهان اشکانی با خنری در سبصد هفتاد میلادی جنگ سختی با
شاپور دوم ساسانی کرد و آخر الامر اشکانیان با خنری ضعیف شدند مگر بواسطه هبائله یعنی انقباض
در سمت مشرق در بای خرد و در سلسله جبال هند و کش جای گرفتند و باینا و از پشاشکانیان با خنر
پیدا شدند بر و زمان آنها را تا بود ساختند و در زمان مسعود کوشان که مفر سلطنت اشکانیان با خنر



بوده هنوز وجود داشتن چنانکه خود این مورخ عالم تصریح بر این مطلب کرده و میگوید در میان خاک ایران
چنین ملت که هنوز پیروی بن مانی را میکنند فقط مردم کوشان اند

شعبه دیگر از اشکانیان که در دشت قجاق و در میان طوایف تورانی سلطنت داشتند در سده سیم
بیست میلادی اسباب ضعف خود را بدست خویش فراهم آوردند یعنی پادشاه آنها که سائزان نام داشت
در سال مذکور لشکر بار منگشید و در این زد و خورد مقتول شده رخت بجهان دیگر برد و همین از
قوت آن خانواده کاسته شوکت ایشان رو بابتقاص گذاشت و اگر چه ناسنه سصد و هفتاد و هشت اسم
بر سر می داشتند ولی صورت ظاهری بود و نمودی بود بعد از آن منقرض شدند و طایفه هون یا هیاطله
دشت قجاق را تصرف کردند و جای اشکانیان این جا را بگرفتند

و باید دانست که طایفه هون یا هیاطله را کار این بود که تمام بلاد و ولایات مابین دریای خزر و فرات و دیگر
بلکه از مرز آسیای صغیر و شام را میساختند و غارت میکردند قوم آل و این طایفه منقرض ساختند چنانکه
بگویم که ففاز پناه بردند و هنوز از آنها در آن سرزمین نندگانی میکنند و جماعتی به لهندان رفتند
و مملکت این هوایی از همان طایفه آل است بلکه اهالی پر سر و گوراند و اسبونی طایفه آل اشکانی میباشند
برغم بعضی یکشعبه از این جماعت از کوه پرنه عبور کرده به پرتوغال رفته اند و یکی از شاهزادگان اشکان که
سمایل یکی داشته و به پرتوغال رفته بود در آنجا اساس و اسباب سلطنت فراهم نمود که دو بیست سال امتداد
یافت و خانواده او در آنجا بجا ماندند

اما نیرداد پسر خسرو پادشاه ارمن که او را بر روم برده بودند را نرفت که و این قصه دوم لشکر باران
کشید و بی مملکت موروثی خود باز گشت لکن ارشوی پسر اشکانی که از جانب پادشاه ساسانی حکمرانی
ارمن داشت مالک بالاسحقاق مملکت را نمیکذاشت برادری که سلطنت جلوس کند بعد از مبلغی که شمشیر گفت
و شنید پسر داد و نا چه از ارمن بسبب و غال ابدی به ارشوی داد و بحق خود یعنی پادشاهی ارمن رسید و او را
در باب ترک بهمن معنی استعجاب نمایند ارشوی که معروف به قسراکان بودند نامائیه هشتم عیسوی در آن دونا چه حکومت مینمودند و نامائیه هم
بنیان این خانواده در ارمن میباشند

هجده سال بعد از جلوس نیرداد بیست سلطنت ارمن و سی سال قبل از تصرف سسطنطین رومی تیرداد

پادشاه ارمن با تمام ارمنه بدلاک سنت گروار و لداناق سابق الذکر که خسرو سلطان ارمن گشت
پسر و بن نضار شدند بنا بر این میتوان گفت اول ملت که نصرانی گشتند ارمنه بودند خلاصه از
تیرداد تا صد و پنجاه سال اشکانیان ارمن در این مملکت حکمرانی داشتند لکن غالباً تبعیت و تمکین ساسانیان
مینمودند

طایفه آل اجداد المانها بوده چنان
برایان قدیم تورانی و بعضی السنه
حالیته معنی مردم است از این قبیل
است زمان یعنی مردم شمالی و در زمان
معنی مردم جنگی و آل مان یعنی مردمان
طایفه آل و آل مان از کثرت استعجاب
المان شده و جنگیمان که در آنکلیسیه
معنی مردم نجیب است و اسپرتمان یعنی
مردم شکاری یا اسب باز و از این قبیل
لغات در السنه ژرمنی و آنکلیسی
بسیار است همچنین در زبانهای آسیا
مثل ترکمان یعنی مردم ترک و الاومان که ترک که
معنی دارند و میگویند آلمان مردم و مقصود
ناخت و نماز است آهم معنی ناخت و نماز
مردان است فارسی زبانان لغت الاومان
در باب ترک بهمن معنی استعجاب نمایند

و همدانها بدین نضار شاهزاده اشکان
ایرانی بود بدین نضار شاهزاده اگر چه مردم
غدار فریبنده و فانی پادشاه و قوم
و خویش بشمار می آید اما بعد از اول کریم
ولاثر و وزیر و وزیر آخری گناه پدید و
برپسیر نگرفتند و بالعکس



می نمود در زمان یثود و زقیص بن افس (قسطنطنیه) مفارن سال چهار صد و بیست و هشت میلادی
 ملک ارمنستان در میان ایران و روم قسمت شد یعنی چهار قسمت آن بایران رسید و یک خمس سهم روم شد
 و اما اولاد سنن گمگوار در میان اوامنه ریاست بنی داشتند و ساهاق آخر قیصر این سلسله پنجاه سال
 تمام کشیش بن رتک ارمنیها بود در سنه چهار صد و چهل و یک مسیحی خانواده سنن گمگوار هم متفرق شدند
 و از جهان همان دیدند که سایر ابنای آن و ضمناً معلوم گشت که سنن گمگوار همدی اوامنه سپر اناق و از
 شاهزاده ها اشکانی ایران بوده بالاخره بعد از انقضای اشکانیان از من جمعی از شاهزاده ها آنها نیز بر
 حمایت قیصر قسطنطنیه رفتند و اغلب در بنه سرکردگی و سرداری در حیه بلند و اعتباری کامل یافتند بلکه
 از این طایفه قسطنطنین نام ملقب به یزید و زنت در قسطنطنیه قیصر شد و از اولاد و احفاد او تا سال هزار
 و بیست و هشت مسیحی باقی بودند و آخر شخص آنها دخری بود و نام که کنساننن مؤمنان قیصر قسطنطنیه
 او را برنی گرفت و امپراطور قسطنطنیه شد و در آنی از شهرها از من از نژاد اشکانیان نامانه سپردم
 میلادی نیز میزیستند و زندگانی میکردند

شاید اغلب مطالب این فصل بنظر طالع کنندگان جمله معترضه آید اما مقصود چون این بوده که اعقاب
 اشکانیان تا کی و چه زمان در ممالک نامی داشته آن اطباء اسباب خالی از فایده نباشد و اما از اشکانیان
 ایران که عمدتاً نظر ما بآن میباشد در دولت ساسانی تا آخر خدمت مکرده اند و ریاست و امارت می نمود و حتی در
 اوان استیلای عرب بر عجم یکی از شاهزاده ها اشکانی از جانب یزدجرد آخرین پادشاه ساسانی فرمانفرما
 روی عراق عجم بود و هرام چوبینه که با خسر و پسر و نوزاد خود می نمود سلسله نسبش با اشکانیان میرسد
 و از طبقات سلاطین اسلامی پادشاهان سامانی که تقریباً صد و پنجاه سال در ماوراءالنهر و خراسان
 سلطنت میکردند از نژاد و اخلاف اشکانیان ایران بودند چنانکه پیش اشاره کرده ایم

خاتمه در مطالب متفرقه

اصول مطالب تاریخ اشکانیان را در فصل سابقه نگاه داشتیم و بفضل الله تعالی جای خالی نگذاشته ایم اما
 از برای اینکه از گفته قدامت و مناخرت مصنفین در این موضوع هیچ ترك نشده باشد بعضی مطالب متفرقه
 در این خاتمه بدو رعایت ترتیباً براد می نمایم و البته آن مسطورات نیز موجب یاد بصیرت و استكمال
 مقصود مرام خواهد بود بعون الملك العلام

مورخین و علمای علم انساب قبایل و امم در اصل و نسب پادشاهان را در از کشیده از جمله میگویند این طایفه
 شعبه



شعبه بوده اند از شعب قوم اسکیت یا سین که در توران سکند را شته یعنی دهن و مسکن اصلی آنها شمال
آسیاست و از آن سرزمین بطرف جنوب مهاجرت نموده من هیاطله و فالوق و ایغور و اوزبک و غیرها و
نراکه حالیه را باید باقیمانده قبیله پارت دانست در آنوقت که کیخسرو پادشاه کیانی در اوج افتد
بود مملکت پارت آن تمکین که باید از این پادشاه بمنمو و حال بهین منوال میکند شت و قبشکه سلطنت
طیغه بدست اسکندر کبیر منفرض گشت یعنی هرگز سلاطین کبان ایالت پارت را مثل سایر ایالات محکوم
مطیع خود ندیدند

نویسنده میگوید پارتها و هرات و خوارزم و سمرقند ایالت شاتر دهم ممالک در پوشش شمرده میشد
و سیصد تا لان نفره مالیات داشت از خوزستان آنها نیز سیصد تا لان نفره مالیات میکردند
و همین دلیل است که سلاطین کبان تسلط کامل بر پارتها نداشته اند چه آن چها ایالت با وسعت هر قدر هم
غیر معترف شود باز مالیات و فایده اش بواسطه حاصلخیزی باید بیشتر از خوزستان باشد

در الواح بدست واسم مملکت پارتها را پارتوا یا پرتوه یا پارتوا نفر و رسم کرده و هر دو بنویسید پارتها
در زمان داریوش از ملل تابعه مطبوعه ایران بودند و مملکت آنها جز ایالت شاتر دهم از ایالات سلاطین کبان
بشمار می آمد و آنوقت که کشاس لشکر یونان کشید پارتها نیز در جزو عساکر او حرکت کرده تروکان و نیزه ها
کوناه سلاح ایشان بود و پیاده راه می پیچیدند و این سوانح سال چهار صد و هشتاد قبل از میلاد است
مورخ می نویسد پارتها تورانی الاصل اگر چه ایرانی نبودند چون سالها سلاطین کیانی بیعت نمودند بواسطه
عصبیت و غیر وطن پرستی که از خصایص طوایف بادیه نشین است با یونانیها که سلطنت ایران را بهر دست بودند
علاوت مخصوص داشتند و کینه آنها را بهر روز بدند و بمیل پارتها بمیل اجنبی مشهور تمام دنیا است

مورخ دیگر میگوید ساکاس اسکیت و داهی و تورانی هم اسم یک طایفه است متضاد را البته مختلفه و اختلاف موقع
بغیر لفظ حاصل نموده و از قسمش از ایران که مسکن طایفه ساکاس یا اسکیت داهی یا تورانی بوده هرگز حال
انقیاد و اطاعت کامل هرگز دولت نداشته چه در عهد کبان و چه در اواسط سلطنت اسکندر کبیر بر آسیا و این فاتح
مقدونیه با آن جلالت و جبروت بهین راضی شد که از شوارع عام عبور کند و بطرف ترکستان رود بدو اینکه
پارتها منقرض او شوند بلکه جماعتی از اهل خبر را عقیده اینست که اسکندر در مراجعت از هند و سنان از راه
سخت و صعب که آب و آذوقه بلوچستان بخاک ایران و رود منمو و متجمل آنهم حرمان و مرارت شد که از نزدیک پارتها
و پارتها گذر نماید و می رسید که آنقوم جسور و جری از سطون و سورت او بکاهند و از تصرف ناحیه پارتها بهین
فناعت کرد که در قلعه ها خطر راه که خود ساخته با از اینیه قدیمه بود مستحق بکداری یعنی کونوالی با جمعی

بعقیده نگارنده
سکری مشق از
ساکاسات

بعقیده بعضی از محققین اسکندر
در مراجعت از هند و سنان از
راه سند و کیچ و مکران و
بلوچستان پارتان آمده



صاحب منصب معدود تا بن واسطه از وقعه و لوازم حصانت و آن قلاع و حصوات جانب اسکندریه باشد
دیگری که بدین چو از اشکایان ترک نژاد بودند بطبقا در حکومت و سلطنت بقهر و غلبه میل داشتند و رعایا
خود را نه تنها با طاعت و انقیاد خود دعوت نمیکردند بلکه از آنها شایسته و پرستش میخواستند و از آنها که در
دین و آیین و آداب رسوم نیز آنها را با ایرانیان مشاهده نموده هرگز قبول عامه نمیکردند
دیگری که بدین طایفه دانی باده می که در قطعه از مملکت خراسان حالیه یورت استند قومی وحشی و چادر نشین
بودند و ایالت هستان واقع در سمت شرق بحر خزر که بزعم بعضی از لفظ دهر و ده ترکیب یافته و هستان
یعنی مسکن طایفه داهی نهد هستان که ناحیه مشتمل بر دهات باشد و هستان از کثرت استعمال دهستان
شده

مورخین اسکندر گفته اند بعد از آنکه داریا پادشاه ایران را بسوس یا بسوس سر دار او بکشت اسکندر آن را
مملکت اشکان را تعاقب کرد بسوس میفرمود که طایفه داهی در تحت پایش بودند و در خدمت او
افدامان مینمودند اما چون کار از پیش بسوزفت و بسوس مضمون اسکندر کشت این طایفه نیز سر قیام حکم
قهرمان مقدس نهادند

هر دو مینویسد از طوایفی که تمکین نمیکنند و نموند یکی نیز طایفه داهی بود از بن کشته و مسطوران و دیگر این
مصنف ساید صفیر مستفاد میشود که طایفه اسکیت و ماسارث و ژت و داس با دانه داهی و پارسی هر یک
قوم بوده اند و جمله را یک طریقه رسم و آیین و زبان بوده و در ساسانیان نوبت اسقو المان و کماره
قراد بکزی الی کوه قفقاز و سواحل شمال و مشرق بحر خزر و تمام ترکستان و کماره و چون بلکه ناکا شمر حالبه و
خز منتشر و منوط شده و جهت اختلاف اسمی آنها اینکه هر قبیله بر سایر قبایل مسلط میشد آنوقت
همه را با اسم خاص آن قبیله مینامیدند و چون در شب بدینم این طوایف همان قبایل قدیمی با توراتیان مورخین شرق
زمین میباشند لفظ توراتیان برای آنها کلمه جامع مانعی است که اهل شرق استعمال نموده اند بخلاف آن اسم
که نویسندگان مغرب کرکرده و اسباب حیرت و تشویش آنها گردیده و افق تاریخ را تاریک ساخته است اما
چهارم و پنجم میلادی طوایف مذکوره را با اسم هور و هیاطله و اسلا و نانا نام برده و طایفه خزر نیز شعبه از
همین قبایل بوده چنانکه دریای سیاه و دریای مازندران که از حدود مصرقات قوم خزر شمرده شده بنام همین
قوم موسوم و معروف گشته و تقریباً هزار و پانصد سال قبل هر دو دریای خزر میگفته اند و شهر سوانستان
ابن دحزازی بنام داشته و طوایف مجاور و بلغار و اوز و کان همه همان توراتیانها بوده اند
هر دو مینویسد اینها و اسکیتها غالباً در ساحل رود و چون با هم زد و خورد داشتند و پیوسته



اواز اسبکشان همان تورانیانست چه ابراهیم در زمان قدیم خود تورانیان را سار می‌گفتند چنانکه هر دو
 خود نهری باین مطلب کرده و بخیل که بجهت ادا راصل ساکنان بوده یعنی مسکن طایفه سار و سکار که در
 علیه ترجمه در شاهنامه فرموده همان ساسها باشند اگر چه بعضی بر این اند که ایرانیان عادات دشمنان خود را به
 لقبهای شت ملقب می‌نموده اند از اینجهت آنها را سکار و کر سار گفته یعنی کر که پسر و سار صفت و این قول ضعیف
 مورخین ایران محل که فزاری فراسیب پادشاه تورانی را طرفدار می‌گفته و این چندان بی‌مأخذ نیست چه تورانیان
 چنانکه ذکر شد مملکت بسا با وسعتی را منصرف بودند که یک حد آن کوه نفقاز بود و سلاطین قدیم ایران از
 طایفه کبان و بعد ساسانیان فراع و حصو حصینه و بروج در ذروه ها جبال و در ها و دهنه ها که از دشت
 دوس طرف کر جشان و ارمستان آمد و شد میشد ساخته بودند که از شر سبیر تورانیان محفوظ باشند
 محقق می‌گوید شک نیست که طایفه داهی در دشت وسیع فاصل مابین آسیا و اروپا جای داشته و انعام و احشا
 آنها ناسواحل رودانوب بحیرا می‌رفته و طایفه پارت با اشکانی بدو تأمل و نزدیکی طایفه بوده علی‌الخصوص
 از آن فتنه که داخله خراسان حالت پور داشتند و با اشکانیان کج کرده آنها را بر سر سلطنت جالس و
 نابل نمودند و سلاجقه که از طایفه غور بشمار آمده و ابتدا در ساحل رود دُن و و لکاساکن شده نیز داهی از اقوام
 اشکانیان بوده اند و بسمت شرق آمده در ترکستان و خراسان و بلاد دیگر ایران و اناطولی سلطنت مستقله
 سلجوق را تشکیل داده اند آنچه ظاهر شده و ذکر خواهد شد یکقسمت از قبيله دانی پاداهی در سمت شمال نفقاز
 در دشت حالت روس فامت نموده و در پاست آن قسمت با یکشعبه از سلاطین اشکانی بوده و بر آکه در مائه
 چهارم میلادی یک از رؤسای این طایفه که اشکانی نسب بود و سائیران نام داشت از دشت کوه نفقاز
 عبور کرده وارد ارمین شد و با خراسان اشکانی پیوندد اول پادشاه عیسووار من طرح جنگ ریخت
 اما خود در حرباگاه مقتول شد

در کتب مقدسه عجم از زند و اوستا و غیره که بزبان پهلوی نوشته شده از طایفه داهی سخن بسیار گفته
 و مسکن آنها را در شمال شرقی دریای مازندران تعیین کرده اند اما از پارت و پارت هیچ حرفی و اشارتی
 نشده همچنین در الواح طایفه بنی اشود که نموده بر آنها سلطنت کرده هیچ اسمی و ذکری از پارت و پارت
 مضافی می‌گوید چند قرن قبل از حضرت عیسی علی نبیا و آله و علیه السلام طایفه اسبک که آنها را داهی یاد می‌کنند
 در سواحل جنوب شرقی بحر خزر سکنا داشتند و بلاد بکه در آنحد واقع است هنوز با اسم آنها معروف و مشهور
 بدیهستان است طایفه مزبور از آنجا بداخله ایران آمده ناسواحل دریای سبارفتند و تا آنکه ایرانیان اصلی و
 بومی با این طایفه داشته با بواسطه مغایرت اخلاق و آداب بوده با از جهت تعدد که از ایشان میدیدند لفظ



داهیها تا تحریف ناجیک شده و از آن زمان مانده است یعنی ملک و طایفه با النسبه حش و حالا هم ابراهیمهای ترک
نژاد ابراهیمهای اصل را ناجیک میگویند و مقصودشان طایفه پشت و حش است و محض تخفیف این لغت را استعلا
میکند و از آنجا که ناجیک را داجیک تلفظ مینمایند نگارنده گوید کلام این مصنف را باب ناجیک معشوش است
و نتیجه صحیح از آن حاصل نمیشود

عجم در ابتدای حمله و هجوم عرب یا پیش از آن عرب ناجیک میکشند و مقصودشان ابله و کتک و وحشی بوده
و اعراب هم که مردم ایران را عجم گفته همین معانی را در نظر داشته اند

از آنجا که اعراب علاوه بر ناجیک نازی هم میکشند بلکه این اسم را اول این ملک عرب داده است و بزعم نازی همان
محرّف ناجیک و داجیک است این لغت اصلاً اختصاص با شکایان داشته بعد طوایف ترک از قبیل سلاجقه و
ترک و ازبک و مغول که بر ایران استیلا یافتند محض تخفیف و تحقیر ابراهیمها گفتند و هنوز هم ترک نژادها
ایران هرگز ناجیک میگویند مقصودشان تحقیر است

نگارنده گوید نظر این امر در میان ملل بسیار اتفاق افتاده یعنی قومی قوم دیگر را محض تحقیر و تخفیف
باسمی و لقبی موسوم و ملقب مینمایند چنانکه روسها با طریشها و المانها عجم میکشند و عجم از همین لقب اشتقاق
یافته و برای اطریشها علم کشنده و عجم و عجم همان مغرب یعنی کتک لال را دارد

مورخین و جغرافیدانهای چین طوایف ساکن در سمت مغرب مملکت خود را از قبیل مردم سواحل بحر خزر و
خراسان حالبه و خوارزم بنا اوچی مینامیده اند و ظن غالب آنکه همان ناجیک باشد که برینا اوچی مخرب شده
مورخین مینویسند در زمان غلبه اسکندر بر آسپا بلکه خیلی پیش از آن در بیشتر از بلاد ایران قومی ترک و توران
سکنی داشتند و آنها را داهی یا ناجیک یا چیری که باز محرف داهی و ناجیک میشود میکشند این طایفه تورانی
شعبه از شعبه ترک ایل و قبيله اسکیت بودند و پورت اصل آنها از سواحل جنوب جبال هندوستان
بود و ناجیه موسومینا در مرکز مملکت شمرده میشد که طایفه داهی را آنجا پورت داشتند و آنجا را با اسم
طایفه اهستان میکشند و حالا معروف بد هستان است غالباً آنجا عجم یعنی داهیها از اهستان حرکت
کرده برای تاخت و تاز بسیار بلاد داخله ایران می آمدند و ناجیه د هستان بواسطه مراتع بسیار و چمنهای
سبز خوب برای مسکن و پورت قبایل صحرا گرد خلی مناسب است

مورخ دیگر گوید چینیها اهلیمه ابراهیمهای تبعه سلاطین اشکانی را اینا اوچی میکشند و آن محرف ناجیک است
و ناجیک نازی یک لفظ بسیار شده و معنی آن طایفه غدار و خونخوار است و چون ابراهیمهای عربی با این اسم
خواندند آنها هم بنادق ایشان را عجم گفتند یعنی کتک و حالا از آنجا که داجیک میگویند یعنی حش



و در همین عصر زمان در بلوچستان و افغانستان و کشمیر و بلاد ماوراءالنهر و تمام نواحی وحدود واقع در شرق
ایران اهالی شهر نشین فارسی زبان را ناجیک میگویند و مردم خارج از شهر را ازبک و مغول و ناجیکها با ازبک
و مغول و تاتار که ملل فاتح منصوب میباشند فرقه دارند کارنده کوید ازین جمله نمیشوایم بقین کنیم که ناجیکها
نازی است که عرب باشد و بر مطالعہ کنندگان که خود در این باب بدید و تأمل نمایند

مورخین از منی متفق الکلمه میگویند پارتها در شتمه و ناحیه از باختر سکنه داشتند و موسی خون میگوید
اشک اول در خود شهر بلخ خروج کرد و از امن بلخ را با حل با بلخ میگویند و چون سلاطین اشکانی پادشاهان
آن خانواده در القاب خود کلمه بالهاونی یا بالهاونی را ضمیم نموده بسیاری آنها را بلخی دانسته و نه را
عقبه اینست که بالهاونی بمعنی پهلوان و شجاع است شعبه اشکانیان ایرانی که مقدم بر سایر شعبه بوده
این لقب را داشته اند

مقصود از بلخ همان شهر بلخ نبوده
بلکه ناحیه بلخ بوده چون بلخ
کری بال و پیچیده بوده ناحیه
بسیار شهرشور شده شاید مقصود
از بلخ که از امن میگویند تمام شهر
و خاستا و سیتان و خواند
و غیره بوده باشد

چون شورش پارتها مفازن طغیان باختر بوده جماعتی سهو کرده آنها را باختری پنداشته اند این مورد
اشکانیان را از نژاد دارد شپرد رازدست گیتی و ایرانی دانسته و مسلم است که این تقلید بعضی از مورخین
آسیا میباشند اسرار بن یضیرح بنوری بودن آنها کرده و ژوستین و ابنی در میگویند مملکت باختر در آن
اعضا جاپگاه طوایف اهی بود و داهی قبیلہ ایست از قبیلہ اسکیتانورانی

برای تصحیح قول آنها که اشکانیان را باختری دانسته اند گوئیم بعقبه زمره از اهل تحقیق باختر که چینها
آنرا داهیا و داکیا میگویند اند و مدعی ندانسته از سرچشمه همچون واحد و هندستان را باختر میگویند
و ترجمه این لغت بنیان قدیم ایران بلاد مشرق است و مقصود بلاد مشرق ایران بوه پس ناحیه بارث
پا پارثی که وطن اشکانیان باشد و همین قسمت یعنی بلاد شرق واقع میشود باین قاعده باختری بودن
اشکانیان صحیح است

مطلبی که مسلم است اینست که اراضی و ممالک و افعه مابین سجون و ججون و فرات غالباً در تحت تصرف
افراد بوه اکثر اوقات طوایف تورانی از اقصای نقاط شمال آسیا حرکت کرده و در این نواحی استیلای
آورداری که سلاطین بومی ایران در ممالک سلطنت نموده و اولاد و نه کیان است و تأیید و ده ساسانیان
از آیند و عصر گذشتن سایر اعضاء را باید از تغلبت کرکان دانست و باید گفت ابتدا طایفه بنی سام در
ایران ساکن شدند بعد از ولادت پادشاهان غلبه کردند اما کن ایشان را از دستشان گرفتند و قومی که بر
مملکت غالب آمدند و در آنجا اقامت و توطن اختیار نمودند طبعی است که رفتن و رفتن خوی ملت
مغلوبه اخذ میکنند باین هر طایفه از طوایف تورانی که بایران آمده مسلط میشوند پس از حقیقت



بناگاهان آنها معناد می‌گشتند و باز و طایفه دیگر بر سر انقوم هجوم می‌آوردند و جای برادران خود را
میکشفتند و در زمان ایرانی شده بومی فلم می‌رفتند و دلیل روشن را از این برای اجنبی بود و اشکایان
نیست که اردشیر بابکان در او از طایغان خود بر و ساوا عاظم ابراز می‌گفت این غریبی و حشمت فلان کردند
و همان نمودند

اکثر از مورخین قدیم صریح گفته اند پارتها از طایفه اسبکست تورانی بوده اما توضیح ننموده که از کدام شعبه
مباشند اسبکستهای تورانی از شمال شرقی ایران و مشرق بحر خزر و شمال آن گرفته تا قزاقستان و سولخا
و حد جبال انزلی در هر جا سکنی داشته و از این مکنه بنام نقاط فرنگ منتشر شده بلکه ناهند و چین
رفته و در هر جا دستنظاول و چپاول دراز کرده اند

تمام مورخین یونانی و رومی و عربی و عجم از سوا الفایام تا کنون هجوم ترکهای معروف با سبکست تورانی
چین و هند و فرنگ و مصر و سایر مکنه ثبت کرده اند این قوم یعنی اسبکستها یا ناهارها بچند شعبه و قبیله
منتشع و منقسم شده اما چون اصلاً همه یک جنس اند خلق و خود را با عاداتشان نیز یکسانست با خلی هم شبیه
لکن هر شعبه و قبیله اسم مخصوص داشته و از آنجمله است رت و گت و سوس و بیت و جت و جات و داهی پادائی
و پارت و پارت

هر دو کوبد قبل از خروج کجی و کبانی طایفه داهی داخله ایران را تا خند ^{بعضی گفته اند} بسوس سردار و قائل دارا که مدتی
در مقابل اسکندر مقاومت نمود بمعاونت این طایفه بود و این قوم اسامی مختلفه داشته اند از آنجمله است
داهی و داهی و دای و دای و داسی و داسود و حقیقت حرفه این قبیله با قبایل غارتگری بوده و گاهی باحوالی
طرا بوزن را هم می‌ساخته اند چنانکه اگر نفون سردار و مورخ یونانی در تاریخ خود میگوید وقتی که من باده هرات
نفر یونانی از ایران فرار گرفته یونان می‌رفتم طایفه ناهی یا نا اوسی سر راه من بودند و مقصود از طایفه مذکور
همان داهی است و داهستان مسکن این قوم است تمام سواحل شرقی دریای خزر و موسوی بهین اسم میباشد
استرابن می‌نویسد اشک و برادرش نبرد بمعاونت اسطهاد طایفه داهی سر از خط فرماز سلطان سلوکی
سوریه می‌چیدند و این طایفه که بزرگترین شعبه از قوم اسبکست بودند در اروپا و آسیا منتشر و متفرق شده
در هر جای آیند و اقلیم جاداشتند و دریای مازندران با اسم آنها خوانده میشد

موسی خورنی در بیان و شرح شعباتشکایان می‌نویسد در مائه اول میلادی در دایر شیراز شور اشکانی در
ایران سلطنت ^{میشود} با برادران و اقوام خود در جنگ و جدل بود و چون آنها بعد از شور بر آرد شیراز سلطنت قبول
نمیکردند زیرا که در بدو پادشاهی آنها عدای بی اعتدالی کرده بود و شهرها آنها را محاصره نموده و خود

آنها را



آنها را بقتل و اعدام هتد میگرد و باید دانست که ارشور با سه پسر و یک دختر بوده پسر ارشور دیر
 دوم فارن و پسر سیم سورن و دختر فشم یا کشم نام داشت در حال زندگانی پدرش او را بسپه سالار ایران
 بزنی داده خلاصه نثار از میان برادران مرتفع نشد با ابقار با ایکار پادشاه اشکانی از من با ایران آمد و
 با صلاح ذات البین پرداخت و با بنو وضع صلح شد که ارشور پادشاه بزرگ باشد و اولاد او نسل بعد نسل
 ملقب بشاهنشاه باشند و برادر دیگر القبت بالها و یعنی هلووان یا بالها و نی یعنی بلخی شد و همیشه برادر
 مزبور و اولاد او ایشان بر سایر شاهزادگان و امرایندم چونند و اگر ارشور با اخلاف او بلا عقب موقوف
 النسل شوند لقب شاهنشاهی خاص فرن یا سورن یا اعقاب آنها گردد و اگر از صلب فرن و سورن کسی نماند
 بنابر فرزندانش فشم کشم بسلطنت پدر ازند و پادشاهی خوانده باشند این بود که اشکانیان چهار شعبه شدند
 اولاد ارشور که پادشاه بزرگ بودند اخلاف فارن بالها و اعقاب سورن بالها و فرزندانش اسبها اسپندی بالها
 که از صلب فشم و سپه سالار بودند این ترتیب انقضای دولت اشکانی باقی و برقرار بود اولاد ارشور
 سلطنت میکردند و اخلاف و برادر و پسر و یالات و الیکری و حکومت می نمودند و واقع
 مسطور در سال هجده بعد از میلاد واقع شده و ارشور پادشاه اشکانی موسی خورنی نام او میر
 فرهاد چهارم است معاصر نبیر فیض روم بوده و بعضی از مورخین بجای فرهاد چهارم اردوان سیم را
 نوشته و مسلم داشته اند که فارن و سورن برادران این پادشاه بوده اند و سلطنت اشکانیان
 خاص اولاد اردوان سیم بود تا منقرض شدند

نیز یکی از مورخین منوچهر از قبيلة پاوت و پارتی یا پارتی چهار شعبه سلطنت کرده اند اول آن
 شعبه که در ایران پادشاهی یافتند و بمنتهای درجه قدرت و شوکت رسیدند این شعبه بعد از
 صعود باوج حشمت و افتدار خود را اشکانیان یا سلاطین اشکانی خواندند و مخصوصاً در ایران
 بیشتر تسلط داشتند شعبه دیگر که از جانب شعبه اولی یعنی اشکانیان حکمرانی می نمودند بسلطنت
 از من نایل شدند بعبارت دیگری آنها را باید اشکانیان از مرکز و اشکانیان از منسوب بشکانیان
 ایران شان و دینیه ثانی وی داشته اند شعبه سیم از پارتیها بلاد و مالک هند واکه تقریباً از دهلی تا
 پنجاب افغانستان باشد بجمعه تصرف در آوردند و اینها در ریشه سیم واقع بودند شعبه چهارم بر
 قوم ماساژت سلطنت می نمودند و در چهارم ریشه بشمار می آمدند و مالک آنها از طریقه از مادری
 همچون لحد و دختن و کاشغر بود و اطراف دیگر دشت قیچان تا دریای آرغ و سواحل فرادنگیز
 افغانا جلوس و رجائی منوچهر سلطنت اشکانیان ایران منقرض شد اما مالک از شعبه دیگر که در ایران

سیم که از نثار نند ان از همان دونه
 اسبها اسپندی بالها و بوده و بعضی
 نگارنده تا او ان سلطنت صفویه از
 اشکانیان یعنی از نثار پسران مذکور
 و باد و پسران و غیره که از اشکانیان
 بودند اند و نور و کج و بعضی قشلاک
 سازند ان تسلط داشتند بلکه اسلاف
 نورهای خالیه و نیکبینهها نیز همان
 اشکانیان هستند من خود در باب
 در قبرستان کهنه که من در آنجا
 می بینم دو قبر بنام خودم این دو قبر
 از قبر کهنه بود عظام اموات آن نیز
 خال شده و هیچ معلوم نیست اما
 بعضی ادوات که از آن تورانی غیر مسلم
 از قبیل اولی و پرتاغ مویشی و غیره
 پهلوی و اجساد اموات خود میگذشته
 پیدا کردم و بطور یقین دانستم که
 این مقابر از اشکانیان یا سیم
 توران بوده نه عجم و نه مسلم



و افغانستان و هندستان و قجاقی حکمرانی دارند هنوز برقرار است

مورخ دیگر میگوید در سال دو و بیست و پنجاه قبل از میلاد پارتها با اشکانیان غزم خود را جزم نمودند که تمام
آسیا را که بصری بونهای یعنی خلفای اسکندر در آمده از چنگ بیرون آورند و ساسانیان اول اقدام با اینکار
نمود اما با انجام آن موفق نشدند برادرش نبرد با معاونت و خشیان شمالی که اسبکتهای تورانی باشند اینکار پیرا
و ششم پادشاه اشکانی که مهر داد نام داشت پارتها را با حد و طبعی آن مالک شد این شهر را هم قهرمان بود
و هم فانونی از سواحل فرات و پنجاب را در تحت سلطنت در آورده و از قوم و قبیل خود او بودند که در
هند و شنب قجاقی و ارمنستان و غیره حکومت می نمودند اما خارج بلاد میفرستادند

مورخین قدیم از قبیل سوبدا و آریستو میگویند اشکانی و ساسانیان از بزرگان دنیا محسوب
میشد نسبت بزرگیشان را فست و مهربانی داشت نسبت بدشمنان و سرکشان زیاده از حد سخت میکرد
در جنگ خوشترکاب بود قد بلند و صورت و جوی داشت

مورخ دیگر میگوید اشکانی و برادرش نبرد با هم متفق شده جمعی از پارتهای تورانی را در تحت اطاعت پذیر
بهرق و رایت خود مستعد کار و خدمت نمودند و در ابل و طایفه خود سلطی بنظر هر سائیدند پس از آن رفتند
رفتند و به پیشرفت گذاشتند و نه تنها نواحی و بلاد پارت نشین آنها را شد بلکه ممالک مجاوره و کلانیه ضبط
کردند و حاصل کشت و کوشش آنها تشکیل سلطنت شد که تقریباً پانصد سال امتداد یافت

مصطفی بکر از سبط مملکت اشکانیان سخن بر نموده گوید پادشاه اشکانی تمام بلاد و اقعه مابین هندوستان
و فرات و ممالک میانة قفقاز و خلیج فارس را مالک شد و اطراف دریای خزر از چهار سمت او را یزید بلکه ماوراء
سیحون و کاشغر و شنب قجاقی تا بحر سو را داشت پس باید بگوئیم حدود ممالک مصری اشکانیان در اوان کامل
افتداریشان از فرار زایل بوده است

حدی ثبط فرات حدی بکوه قفقاز حدی بر و سیحون بلکه ماورای آن رود حدی ببلاد شمالی هند حدی
بحلیج فارس حدی بلادای سیاه

محقق تحقیق عنوان پارتها پارتها را خنجر کوپا بنفوم چون از ابلاط بادیه نشین صحرای کرد بودند بخود سری و آزادی
میلی مفرط داشتند و او فاشان پیشتر صرف شکار و صید و ناخ و ناز و تغییر پور و مسکن و رفتن
بلاد و فضیلاق و آمدن از فضیلاق و بیلا و میشد از رقت و عبودیت بالطبع نحاشی با مینمودند در
پیمانی ضرب المثل گشته و اگر عهدی میبستند نافعی را استحکام آن برای خود میدیدند پس آنرا میبستند
همینکه خویش را بی نیاز میبستند با احتمال آنکه ضرری در آن میدیدند فوراً عهد و پیمان از میان میرفت

و بر طاق

باید است که سلاطین پارت
باسم مملکت پارتیا نامیده
شده نه پارتیا اسم خود را
از سلاطین مرقوره گرفته
و آنچه تحقیق نموده ایم
پارتیا قدیم همان دره
خراسان است و در مملکت
هاتفا یا نزدیک بانهجاست
و ابتدا میبستند از قولاد عله
هزار جریب میبستند و میشود
بطریق بلکه بر بند فرعون
راه مرات



و بر طاق دنیا گذاشته میشد سلاطین پارت یا اشکانی در معنی خلیفه منکر و مغرور بودند و نذا و نجبا و بزرگان
 و امنا و اعیان باید پیش پادشاه ساکت باشند و هر چه سلطان بگوید اگر چه خلاف واقع و غلط باشد باید ^{خبر}
 هر چه تمامتر تصدیق کنند و از غلط چیزی فرو گذار نمایند اما رسماً مقرر داشتند که ارکان و رجال دولت آنچه
 واقع میشد با صلاح و صرفه و نفع سلطنت و آن بود برض پادشاه رسانند و از مضار و چیزی پنهان ^{نماند}
 و گمان نکنند و سخت غمخوار بود که کسی در وضع زندگانی و اسباب و اثاث البیت تقلید پادشاه نماید خاصه
 در بستر خواب از غربت بومی هر کس میخواست مخصوص پادشاه مشرف شود میبایست بنو سطسالا را بر این شرف
 حاصل کند و هیچکس پذیرفته نمیشد مگر هدیه پیشکش برای تقدیم داشته باشد اما در ازای آن هدیه پیشکش
 پادشاه دو مقابل و سه مقابل با شخص انعام میداد شاهزادگان و رجال بزرگ و قبی خدمتی نمایان میکردند
 بعضی ایشان از خاصه شخص سلطنت را از هر قبل و هر چیز دارا میشدند و در استعجال آن اجازه بانها داده میشد
 اما اسباب و اثاث البیت حلی و زینت و ملوک پارت چلی ساده بوده و برای تحقیق و ثبوت و ظهور و این مطلب مأمور
 میشدیم بشرحی که مسلولو فتوس نام نگاشته است هوهذا

مسلولو فتوس در محل آنکه قدیم که حالا معروف به وارکا میباشد بعضی اشیاء را و فاش کاوش بدست آورد
 یعنی از زیر خاک پیدا کرده از جمله چند سکه از مسکوکات اشکانیان نیز تابوت زبادی در آن حفره ها
 دیده و همه را از اشکانیان پیدا شده و از اثاث البیت چراغها که معروف به سپهر میباشند از کل پنجه یافته
 و بعضی ظرف کلی از فیصل کوزه یکدسته و دودسته که نهایت شباهت را به شربها حالیه مازنداینها دارد
 و هیچ نسبت و مشابهتی آنها را بسو ها عرا و نیست نزدیک بقاعده کوزه فطوره و انفع کوزه نسبت باین
 قطر که دگلو کوزه هم چندان تنگ میباشد و دشت آسانی داخل آن شدنی شرب و کوزه میرسانند اینها
 هم اکنون این قسم کوزه و شرب را کلا و آفتو میگویند و آفتو همان آفتاب است اما تابوتها از کل پنجه بود طول آنها
 باخلاف از یکدفع ناد و ذرع و یکپارچه در قسمت بالای تابوت از نصف با طرف سورخی بوده که هشتاد
 از آن سوراخ داخل تابوت میکردند و از سمت پای و پائین سوراخ کوچکی داشته برای خارج شدن کثافات
 بدن مرد و انجیره آن و سرپوشی از کل پنجه روی دهنه سوراخ بزرگ اولی میکشاند و صورت شخص از دنیا
 رفته را اعم از اینکه مرد باشد یا زن از کل پنجه ساخته و سرپوش نصب میکردند

مسلولو فتوس بگوید بر من تحقیق شده که این تابوتها از اشکانیان بوده چه مرد که مجسمه او را روی تابوت
 ساخته اند کلاه خود شبیه کلاه خود اشکانیان بر سر دارد خلاصه تابوت و سرپوش آن منقش با انواع نقوش
 و تصاویر ملون با لوازم مختلفه بوده است نیز مسلولو فتوس در هاجنا مجسمه یافته که نسبت از اهرام باشکانیان



میدهد آن مجسمه صور شخصی که بعبیده مسپولوفتوس زده شده در بر دارد و آن زده تمام بدن او را پوشانیده است
 شمشیر هم بکمر او آویخته و کلاه خودی شبیه بکلاه خدایان بر سر او گذاشته اند و مسپولوفتوس
 بیشتر بواسطه همین کلاه خود در زده که این مجسمه را شکایناشت ظریف و پیرسوز و چراغ موسیقی که
 مسپولوفتوس پیدا کرده همدار بر ایشان بدست آورده و معلوم میشود که این اسباب اشیا را صاحبان
 اموات اجناس اموات خود در فن میکردند و در صور این اسباب اثاث البیت و تابوتها را میتوان با شکاینا
 نسبت هم که معتمدان شویم که این قوم اجناس اموات خود را در فن میکردند و اگر تکیه بر قول مشهور کنیم
 که میگویند شکاینان غش مرده ها را در فضا میکشیدند تا طپود از قبیل کلاغ و غیره گوشه آنها را
 بخورند بعد که استخوان آنها باقی میماند بدفن آنها میبردند و خند نسبت آنجمله با شکاینان بمعنی است مگر اینکه بگوئیم
 این طبقه چون در مدت حکمرانی و سلطنت خود هر وقت با فضای وضع و زمان و طبیعت طریقه و مشرب
 اختیار کرده و سالک مسلک شده این تابوتها و اسباب اشیا مال عصر و زمان نیست که مرده ها خود را بدو
 تامل و تغلل بخاک میسپرده اند بآنجه مسپولوفتوس در همان قبرستانها بعضی ظریف و جاجی نیز دیده و یافته
 و انکسری کوشوار از فلزات بدست آورده و نسبت آنها را هم با شکاینان داده این حلی و زیورها از فرار بکه
 تحقیق پیوسته اکثر از طلا و نقره و مس و چدن بوده و ساخت و صنعت آن چندان تعریفی نداشته یعنی کلیه
 زرکرمای شکاینان و مصنوعات صنایع این سلسله خالی از ظرافت و تأنق و پاکیزگی بوده است و از
 عجایب آنکه این قوم عاری از صنعت عقل و تدبیر خالی از علم و عمل قریب با صد سال در یکصفت بزرگ از کرمها
 پادشاهی و سلطنت کردند جلال و جبر و بجزج دادند مملکت سنانی و کشوکری نمودند با ملل و دول معظمه
 زد و خورد کرده و صلح داشتند و کار آنها گذشت و آخر الامر گذاشتند و گذاشتند

بعضی از فضلاء معاصر که نگارنده اکثر فیض و شرف صحبتشان را در کتب مینویسد حدس زده اند که پادشاهان
 همان برطاس باشد که در کتب مؤلفین و مصنفین قدیم ذکر می آید و آنجا شده بنا بر این مختصری از حال جماعت آنها
 برطاس منبکارد

حقیقی گفته است برطاس اسم ناحیه الکائی است که جماعت موسویین اسم در آن سکته دارند و ایشان بیلان
 و فیلان هستند و در زمستان منازل چوبی دارند (مقصود از منازل چوبی لاجنواست) فقط در زمستان
 فرزند میگیرند

از مطاوی کلمات این محقق برمی آید که برطاس و خرد و بلغار یکدیگر و سهاطوانی بوده اند نزدیک یکدیگر
 و جنس این قریب بهم میگویند زبان بلغار بها مثل زبان خرد است برطاس زبان دیگر دارد هم چنین زبان



روس غیر از زبان برطاس و خراسان

معهود میگوید رودخانه موسوم به بوزناس شط خزر یعنی برود و لکامیر نزد و طایفه اترک موسوم به بوزناس در سواحل رودخانه بوزناس بنا کرده اند

ادریسی منسوب به برطاس طوایفی هستند که در ناحیه وصل بلاد خزر سکنه دارند زبان آنها شباهتی به زبان خوز و روس ندارد و رؤسای درویشی من مشغول تألیف این کتاب بودم بر برطاسها و خزرها و بلغارها غلبه کردند ارضی آنها را منصرف شدند و خود آنها منقرض گشتند

مصطفی بکر میگوید برکاس یا برطاس جماعتی هستند ترک نژاد ساکن در ساحل رود آتیل و خزرها همسایه میباشند در ارضی آنها را و با همها خوب یافت میشود با پوششهای

نکارند که بپند ما از این دو با همها ذکر نموده و محل آنها را خاک روس گفته چنانکه نظامی علیه الرحمه میفرماید

شدیم که روباه ز بکن روس خود آری باشد شبان عروس

اصطخری گوید بارطاسها که در لاجنو مثل می نمایند و طایفه میباشند طایفه در حد و غرسکنند و در اینوقت بیشتر از دو هزار نفر هستند و با حد اطاعت و تمکین بنمایند طایفه دیگر در صحرای آتیل نزدیک طایفه خزر جای گرفته زبان آنها شبیه است به زبان خزرها و بلغارها و مسلمان هستند بارطاس بابا زناس در لغت جغتائی بمعنی غلامی و بندگی است

شط آتیل نزدیک ممالک روس است و بسمت شرق چهار و از ارضی برناسا میگذرد و مصیبت علیه آن که بدیدامیر نزد در مملکت خراسان از این مصیبت ناچار برناسا میباشند و ز راه است

این خوف نیز همین مطالب و انکاشته و ناچار پارت را این مصیبتین کلیت خوز و بلاد روس و صفلا نشین قرار داده اند

بعضی از مؤلفین که اسامی طوایف اسبکست را میبرند طایفه از آنها را نوخاری مینامند و بعضی غزوات و شجاعتهای نسبت با نمایندند احوال میبرد که طحارستان معروف که عبارت از بلخ و خول و سمنگان و بغلان و ساکن و طالقان و غیرها با اسم طایفه نوخاری موسوم شده باشد

فلاعی که اشکانیان در سرحد غری خود یعنی در طرف ری داشتند و حدود آنها را حفظ مینمود و اول آن توان بود و آنرا سازا کس میگفتند و سازا کس قلعه را گویند که دیوار آنرا با چوب چیر ساخته باشند بعد ثلثان و بعد از آن که محترمانه و آن باشد جدا سحر که معروف به لاسگرد است لاس گرد مخفف بلاس گرد میباشد

(اخطار از رو خبر اندیشی و اسانیت)
حکیمی اهل شاعری مجید و فاضله منیر و برکات
عمیم النظر که علمای دانشمند قدس و اعصار
باتوجه و احترام هر چه تمامتر و نام میبرد و
بجلالت قدر واد میگذرد در حکمت و فضیلت
حله الهی کماله شخص و مثل میزند و چنانچه
باخبار عالم داشته که تقریباً در هفتصد و پنجاه
سال قبل از مملکت روس نام برده و در و باه
آنها شبیه بر سر کرده و امین در خاک همان
مملکت یعنی در کجی فراد فایض الانوارش طویل
است و اولان عرض راه است بطرف شمالی
انوس و از انوس
الابر علیای مجلس شرفیه سنت بطرز بوزغ
که رفیع این تنک را که من خود در سال ۱۸۷۳
میلادی مطابق فراد و د و است و نور هجری
المنین بدیدم از حکومت کجی بنماید



میناشد یعنی قلعه بلاس یا بلاش شاید آن نلهای مصنوعی که در جلگه خوار دیده میشوند نیز آثار قلعه اشکاینان باشد
 میگویند قلعه ایرج و امین یا هم اشکاینان ساخته اند اینچنینچند بنظر بعید نیاید و مؤید آن است گفته بعضی از مؤرخین
 که گویند یکقر از سلاطین اشکانی ایرج نام داشته و نگارنده خود قلعه ایرج را که در حوالی شهر کهنه و امین است بدیده ام
 و تفصیل آنرا در فوئون روزنامه ها ایران درج کرده و میتوانم بطریق یقین بگویم که از این بنیه اشکاینان است این قلعه
 با عظمت استحکام خود و گوشه که آثار آبادی در باقی امکان آن خالی از نیست معلوم میشود که اردو حصین بود
 و اکثر این بنیه اشکاینان هم بنظر و است

چون در تاریخ اشکاینان گاهی حسب مناسبت ذکر از قلعه و شهر آیامه میشود شرح و توضیح آن لازم بنماید بنابرین
 گوید یونانیان از زمان اسکندر کبیر تا سلطنت فرهاد اول اشکانی که پیش از آنکه سلطنت در مملکت عجم (عراق عجم)
 داشتند برای حفظ این قسمت از مملکت علاوه بر چند قلعه از قبیل قلعه ایرج قلعه شهر کهنه که از زمان قدیم
 این امکان بوده یک اردو نظامی هم در حوالی دوشان تپه ساخته بودند و آنرا آیامه نامیده و این اسم خاتر است
 توضیح آنکه این قلعه را چنانکه معروفست سلوکوس پسر کائو اول پادشاه سلوکید سوره از خلفای اسکندر
 و چون اسم مادر باز و جبه سلوکوس آیامه بوده این قلعه را بنام مادر باز و جبه خوانیده و قلعه آیامه گفته و آن در الحقیقه
 از معسک و اردو نظامی که محاط دیوار میباشد نفیرا مثل شهر سو و حصا دارد و فرنگها اسمی باین قسمع فلا با
 اردو نظامی داده و کان رترانسته گفته اند و معنی آن اردو محفوظ یا معسک حصین است اینک میرانیم بقلعه
 آیامه که در حوالی دوشان تپه است

اولا پوشیده نیست که دوشان تپه تپه ایست در نیم فرسخی شهر طهران در طرف شمال شرقی آن واقع و حالا فرنی است
 باین بنیه سلطنتی و شهر و قلعه آیامه در سمت شمال شرقی دوشان تپه بمسافت کمی واقع شده بغوشه عظیمه یا کوه کوچک
 در طرف شرقی قلعه آیامه است که از دو سمت مشایه و بار و بجانب شمال و جنوب تمتد و مایل میشود این تپه نفیرا
 دیوار قلعه آیامه را تشکیل داده و در جنوب و شمال تپه ها کوچکتر است که باز در حکم دیوار شمالی و جنوبی قلعه
 اما در طرف مغرب قلعه مصنوعی داشته که برج آن بشکل مربع بوده نه مدور و فعلا پیداست و در تمام
 قلعه کوه بلند شرقی که بکوه سنکر معروف است آثار قلعه موجود همچنین در طرف شمال هم اکنون
 بر چهار بر پاست نما شاخانه که یونانیان در شهر حسب الرسم میساخته و پیرک میکنند
 در قلعه آیامه نیز ساخته و آثار آن باقی است

بلکه از مورخین میگویند اسکندر و سلوکوس در مملکت پارت چند شهر که بمنزله چند قلعه بود ساخته و یونانیان را در آن
 سکنه داد از جمله هگامین پلیس است که نزدیک شهر امان حالته بوده و هر یک و آیامه او را در پیر



گفت گویند و ز بر مختار فرانسه مقیم دربار دولت ایران که در اوایل سلطنت اعلیحضرت هابون شاهنشاه
حجاء ناصرالدین شاه دام ملکه باماموریت بنیاد الخلفه باهره آمده و از فضلی منجر شماری آید
کتابی تألیف کرده و در آن تحقیقات از تاریخ ایران نموده در جلد اول آن کتاب در صفحه چهارصد و
هفتاد و سه مینویسد

از قلعه ها و شهرها بیکه اسکند و خلفائی در ملک پارت ساختند ممکن است از خرابه آنها چیزی باقی
مانده باشد معارف شامل حال من شده موقع قلعه آقامه پیدا کردم این شهر در چند فرسخی در شمال
شرق طهران واقع است این پدیده را کسی مورخ که از این شهر سخن مینماید میگوید این شهر در چند فرسخی
روی در سمت شمال آن واقع شده لهذاست که آثار این نویسنده در دامن البرز در سمت شمال در یک کوه
مخروطی سنگی برجی خرابه و بالایی بل باقیم این تل سنگی چون سرخ رنگ است معروف به سرخ حصا میباشد
در اطراف برج آثار خرابه بسیار دیده میشود و بیش که قلعه آقامه در همین سرخ حصا بوده

نکارنده گوید از آنجا که هر جوادى بکوه اینست کتب مشارالیه با کمال فضل و علم در این مسئله قدری از
حقیقت و واقعه و ظاهر اماخذ سهو قول این پدیده را کسی است سرخ حصا چنانکه می بینند و می بینیم
آن لیاف و استعدادند که در آن قلعه شهر نظامی با غیر نظامی ساخته شود و باید دانست که مقصود
از بنای قلعه نظامی چیست اگر حفظ راه مازندران بوده در اینجا بنای قلعه بموقع است زیرا که اغلب
نقاط جلگه معروف بهزار دره باستانی و دود بجلگه طهران ممکن میباشد و لازم نیست از دژ تنگ
که سرخ حصا مشرف بر آن است عبور نمایند و اگر ملاحظه فنون حربه را نمائیم خواهیم دانست که آن
برج مختصر که گفت گویند میگوید و حالا در سرخ حصا دیده میشود طوری چسبیده بکوه خشک
بی درخت و کپاه است بر روی سنگلاخ مرتفعی از طرف جنوب که تیر انداز در پناه هر تخته سنگی میشود
فراد کرد و در کمال سهولت در ظرف چند دقیقه قلعه کبان را محصور و بتسلیم شدن نماید پس قلعه آقامه
در سرخ حصا نبوده در همان محل سابق الذکر یعنی در حوالی دوشان تپه و در طرف شمال آنست
و اینجا را امامه ناس کج آباد و سنکر افراسیاب میگویند و نکارنده خود این محل را کشف کرده و
بدقت آنرا دیده و جای شهر و تیر دید نموده است و هزار شکر حضرت فاد و معال که این مجلد
از تاریخ اشکابان که جلد اول از کتاب در اینجا است بیامی و توفیق حق جل ذکره و
اسمه تمام شد

پایان رسید این هابون کتاب برنجی فرزین سنگ زده آب



چون بر که شپرو تنک شکر	کنون کان سیم است و کنج کهر
بچشم اندم خود شد کوه و کا	ز خواب ز خود تن دم چندگاه
بریدم من این راه تاریک تنک	همان زمان نکر دم دن نل
هم گفته شد از زبان تاب سود	ز اشکایان گفته آنچه بود
از ایشان بنید هیچ اندیشان	معوک الطوائف که جز چپستان
تو کوئی بد و دان ما آمدند	پس از دورها باز نامی شدند
پرند حیات ابد با فته	ز نور فشان زند که با فته
بناشد اگر حال بسیار و کنج	مرا فرد اینکار و پادش رنج
ز هر چیز نغز کراستک به	پسندیدن کار داناان مه

چپستان لغز
معارا کویند

از این ناصر اوراقی و از بنده نام

چو پاید زهی فرهی و السلام



فهرست اسامی سلاطین اشکانی

در جلد دوم و سیم کتاب در اینجا شرح سلطنت هر یک از سلاطین اشکانی و مدت ملکشان با تحقیقات لازم نگاشته خواهد شد اگر مشیت حضرت باری جل و آیه تعلق گرفته باشد و اینجا محض استكمال فایده و زینت این مجلد فهرست از اسامی ملوک مر بوده و مدت سلطنت ایشان رقم و ترتیب میدهم بدون اینکه متعرض تحقیقات و اختلافات شوم یعنی فقط نقل قول بنمایم از یکی از مورخین معتبر فرنگ و باید دانست که آنمورخ هر جا آرساس را که اشک باشد آرساکس مینویسد و میپیش گفته ایم که آرساکس و آرساس و آرساک و آرساک همه همان اشک است تمام سلاطین اشکانی این لقب داشته اند پس با اصطلاح معمول خود مان نوشته کوئیم

(۱) اشک اول بانی و مؤسس سلسله سلطنت اشکانیان در سال دو بیست و پنج قبل از میلاد سلطنت داشته یا یافته

(۲) اشک دوم موسوبه نیر داد که بعضی فرنگها تیری و نوبرخی تیری اش مینویسند و ملقب به مگاس یعنی اعظم بوده سلطنتش از سال دو بیست و چهل و نه تا دو بیست و چهل و هفت قبل از میلاد

(۳) اشک سیم موسوبه اردوان اول که فرنگها بعضی آنرا بان و برخی آنرا بانوس مینویسند و ملقب به مگاس بود سلطنتش از سال دو بیست و چهل و هفت تا دو بیست و ده قبل از میلاد

(۴) اشک چهارم موسوبه فرهاد اول ملقب به مگاس و فیلادلفس و فیل هیلن یعنی اعظم و دوست برادر و محب یونان سلطنتش از سال دو بیست و ده الی صد و نود و پنج قبل از میلاد و فرهاد پانزدهم ظاهر اینجه پدر فرهاد باشد

(۵) اشک پنجم یعنی فرهاد اول که فرنگها بعضی فرهادش و برخی فرهادان مینویسند ملقب به مگاس و نوبایتر یعنی اعظم و ابن الله سلطنتش از سال نود و پنج تا صد و هشتاد و یک قبل از میلاد

(۶) اشک ششم یعنی مهر داد اول که بعضی از فرنگها میتهرادش و برخی میتریدان مینویسند ملقب به مگاس ایپفانئس اورژئس و یکایئوس فیل هیلن یعنی اعظم نامدار بنکو کلا عادل محب یونان سلطنتش از سال صد و هشتاد و نصد و سی و هشت قبل از میلاد و در اینجا طفره هست که در جای خود تحقیق آن

میسر ازیم انشاء الله تعالی

(۷) اشک هفتم که فرهاد دوم باشد ملقب به مگاس و نوبایتر اورژئس ایپفانئس یعنی اعظم و ابن الله و بنکو و نامدار سلطنتش از سال صد و سی و هشت تا صد و بیست و شش قبل از میلاد



اشک هشتم که اردواند و یم باشد ملقب به مگاس نیویاثر پیکان یعنی اعظم و ابن الله و فاتح سلطنتش (۸)
از سال صد و بیست و شش تا صد و بیست و سه سر قبل از میلاد

اشک نهم که مهرداد دوم ملقب به مگاس و ریش ایفانسی نیوس قبل هیلن یعنی اعظم و نیکوکار و (۹)
نامدار و خدا یا خداوندگار و محبت یونان سلطنتش از سال صد و بیست و سه تا هفتاد و شش قبل
از میلاد

اشک دهم که فرنگها بعضی اسم خاص آنرا اسپناروس و برخی اسپناروس و زمره سپنارو و اکثر نوشته اند (۱۰)
و معلوم نیست و لغت فارسی زبان خود اشکایان چه تلفظ می شده و ملقب بوده اشک مگاس
آنوکرانو و نیویاثر ایفانسی قبل هیلن یعنی اعظم و کامکار و دوست پدر و کامکار و محبت یونان
سلطنتش از سال هفتاد و شش تا شصت و سه قبل از میلاد و بعضی اسم این پادشاه را مناسپرس
نوشته بحمل که مینو سپر بوده فرنگها اینطور تلفظ نموده اند

اشک یازدهم که فرهاد سیم اسم خاص او است ملقب به مگاس نیویاثر و ریش ایفانسی قبل و نیویاثر (۱۱)
قبل هیلن یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامدار و دوست پدر و محبت یونان سلطنتش از سال شصت
و نه تا شصت و یک قبل از میلاد

اشک دوازدهم که مهرداد سیم باشد ملقب به مگاس ایفانسی و پیکان نیوس و نیویاثر قبل هیلن (۱۲)
یعنی اعظم و نامدار و عادل و خداوندگار و عالی نژاد و محبت یونان مد سلطنت اشک دوازدهم را اکثر
تعیین نکرده اند ظاهراً از سال شصت و پنج تا پنجاه و پنج قبل از میلاد باشد

اشک سیزدهم که بعضی فرنگها ارود و برخی اورودس مینویسند و طبرغالب که هرگز باشد ملقب به (۱۳)
مگاس و هیتس نیویاثر و پیکان نیوس ایفانسی و ریش قبل هیلن یعنی اعظم و دوست
پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و محبت یونان سلطنتش از سال پنجاه و پنج تا سی و هفت قبل از میلاد
اما هیتس نیویاثر که بر القاب این پادشاه افزوده شده اکنون معنی آنرا ندانسته ایم اگر معلوم شد
در شرح سلطنتش نکاشته میشود

اشک چهاردهم که فرنگها پاکروس مینویسند ملقب به اوردس و پیکان نیوس ایفانسی قبل هیلن (۱۴)
یعنی نیکوکار و نامدار و محبت یونان سال جلوسش غیر معلوم است انتهای سلطنتش را در سنه سی و هشت
قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود فیروز و هر مزدربک وقت و زمان سلطنت میکردند این در قطری
و آن در قطر دیگر



- (۱۵) اشک پانزدهم که فرهاد چهارم باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و کار و محبت یونان سلطنتش را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند معلوم میشود اینهم در زمان هر مزد و فرزند در فطر دیگر حکمرانی داشته و هر سه معاصر بوده اند
- (۱۶) اشک شانزدهم که نبرد دوم باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال سی و سه با سی و دو قبل از میلاد و مدت سلطنتش را درست تصریح نکرده اند ظاهراً تا سال و قبل از میلاد باشد
- (۱۷) اشک هفدهم که فرهاد پنجم باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال و قبل از میلاد تا سنه چهار بعد از میلاد
- (۱۸) اشک هجدهم که هر مزد و دوم یا اردوس و پنجم باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال چهار بعد از میلاد تا هشت
- (۱۹) اشک نوزدهم او نوین اول که انوش باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال هشت بعد از میلاد الی یازده بعضی از مورخین را عقیده است که انوش پادشاه ارمن کبیر بوده اما از طایفه اشکانی
- (۲۰) اشک بیستم که اردوان سیم باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال یازده بعد از میلاد تا چهل
- (۲۱) اشک بیست و یکم که نبرد سوم باشد بدون لقب از سنه سی و پنج الی سی و شش معلوم میشود که این پادشاه در این مدت قلیل در سلطنت اردوان سیم در فطری از افطاریا پراز مشغول حکمرانی کرده
- (۲۲) اشک بیست و دوم که گودرز اول باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال چهل بعد از میلاد تا چهل و یک گودرز را فرزند پگاه گنارزس مینویسند
- (۲۳) اشک بیست و سیم که بارداش اول باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال چهل و یک بعد از میلاد الی چهل و پنج و پنج و ظن غالب آنکه واردانش هر مزدان باشد که اصلش اور مزدان است
- (۲۴) اشک بیست و چهارم که همان گودرز اول باشد ملقب به اورژش پکا پئوس ایفانسل قبل هین یعنی نیکوکار و عادل و نامدار و محبت یونان در سال چهل و پنج بعد از میلاد مجدداً با سلطنت جلوس کرده و تا سنه

پنجاه و یک پادشاهی نموده

اشک بیست و پنجم که مهر در چهارم باشد بدو ن لقب سلطنتش از سال چهل و هشت بعد از میلاد (۲۵)
تا چهل و نه بنا بر این پادشاه در سلطنت گو در زرد رفته از ایران مستقلاً حکم کرده
اشک بیست و ششم که انوش و پتم باشد در سال پنجاه و یک بعد از میلاد بیست سلطنت جلوس کرده (۲۶)
و چنین معلوم میشود که این پادشاه هم در سلطنت گو در زرد یعنی در سال آخر آن علم طعنان
برافراشته

اشک بیست و هفتم که آغاز سال اول ملقب به اوردش و پکا پوس ایفانسل فلن یعنی (۲۷)
و عادل و نامدار و محبت پونا از سلطنتش از سال پنجاه و یک بعد از میلاد تا پنجاه و پنج و آغاز سال
و لگاز سال که فرنگها و لوجر هم بنویسند مقصود بلاش و بلاشان میباشد که و لاش هم گفته شده
اشک بیست و هشتم بار دانش با واردانس یا هر فردان دو پتم ملقب به بنکو کار و عادل و نامدار و محبت (۲۸)
پونا از سلطنتش از سال پنجاه و پنج بعد از میلاد تا پنجاه و هشت
اشک بیست و نهم که و لگاز سال بلاش و پتم باشد ملقب به بنکو کار و عادل و نامدار و محبت پونا از سلطنتش (۲۹)
از پنجاه و هشت بعد از میلاد تا هفتاد و هشت

اشک سی ام که فرزد و پتم باشد ملقب به عادل و نامدار و محبت پونا از سلطنتش از هفتاد و هشت (۳۰)
بعد از میلاد تا صد و هفت

اشک سی و یکم که اردوان چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محبت پونا از سلطنتش از سال هشتاد (۳۱)
بعد از میلاد تا هشتاد و یک بنا بر این اردوان در زمان سلطنت فرزد و پتم را پت خود سری افراشته
و تقریباً یکسال در قری از افطار ایران مستقلاً پادشاهی کرده
اشک سی و دوم که خسرو باشد و فرنگها کسری بنویسند و لقب از سال صد و هفت بعد از میلاد (۳۲)
تا صد و بیست و هشت سلطنت کرده

اشک سی و سیم پارتها ماس پائیس یا پارتها ماسیات سلطنتش از سنه صد و شانزده بعد از میلاد (۳۳)
تا صد و هفت معلوم میشود در زمان سلطنت خسرو تقریباً یکسال این پادشاه در امن کبر و در آذربایجان
مستقلاً حکم رانی کرده و در میان اسامی سلاطین اشکانی در فارسی اسمی نداریم که شباهت به کلمه
پارتها ماس پائیس یا پارتها ماسیات باشد آیا اصل آن چه بوده و چند مخفف این اسم را با این شکل در آورده
خداوند احتمال ضعیف صدیم که هرام باشد این صورت در آمده



(۳۴) اشک سی و چهارم که بلاش سیم باشد ملقب به عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال هفتاد و هشت
بعد از میلاد ناصد و چهل و ستم است که پادشاه در همان سال اول سلطنت فرزند و پیم بای خود را
کناشته در فطری از افطار ابراز مستقلاً بحکم از پر داخته و ممکن است در ظرف شصت و دو سال سلطنت
بکوفتی خود را مالک و پادشاه تمام ایران کرده باشد

(۳۵) اشک سی و پنجم که مهراد پنجم باشد بدو لقب سلطنتش از سال صد و وازده بعد از میلاد الی صد
سپزده این شخص هم از غاصبین سلطنت است و او ان پادشاهی خسرو تفریباً سالی در فطر از ایران
مستقلاً حکمی رانده

(۳۶) اشک سی و ششم که بلاش چهارم باشد ملقب به عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال
صد و چهل و هشت بعد از میلاد الی صد و نود در اینجا هم طفره در تاریخ اتفاق افتاد که تحقیق آن
در مقام خود بیاید

(۳۷) اشک سی و هفتم که بلاش پنجم باشد ملقب به عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال صد و نود
بعد از میلاد ناصد و هشت و هشت

(۳۸) اشک سی و هشتم که بلاش ششم باشد ملقب به عادل و نامدار و محبت یونان سلطنتش از سال دویست
و هشت بعد از میلاد الی دویست و بیست و شش

(۳۹) اشک سی و نهم که اردوان پنجم باشد بدون لقب سلطنتش از سال دویست و هشتاد و بیست و
بیست و شش

(۴۰) اشک چهلم که فریگها اسم آنرا از اواز دس نوشته اند بدون لقب سلطنتش از دویست و بیست و شش

الی دویست و بیست و هشت و ظن غالب آنکه از اواز دس همان آنرا بانس است که اردوان باشد و
نکارنده را عقیده اینست که اشک سی و هشتم و سی و نهم و چهلم هر سه یکی بوده این پادشاه در مکه ها
هر دفعی بلا حظه بغیر محاسن خود داده و آن بغیر اسباب التباس و اختلاف شده است با ازان و از
یکه از شاهزادگان اشکانی بوده که بعد از کشته شدن اردوان آخرین پادشاه اشکانی بک بوسا
کرونیجی شمری نموده چه منقرض شدن اشکانیان در سال دویست و بیست و شش بعد از میلاد
و آخرین پادشاه بودن اردوان در طبقه اشکانی از مطالبی است که میتوان گفت مسلم است
سنت مازن از مشاهیر فضلا و مورخین اسامی سلاطین اشکانی را اینطور ضبط کرده

اوساس پسر دات آربابان پراپاپتوس باپاپاپتوس فراآت منهری ان مناس



سینا و سنی آورد و یونان سپتامیس بارادان (که بارادان باشد) گناورس پاکروس
 گرسس سانا و سنی با سانا دروغ پارتها ماسپات و پوشیده نیست که علت اختلاف در اسما
 این است که نقل و محو و از زبان فارسی یونانی و دروغی از یونانی و دروغی از یونانی و از آنجا بسیار
 السنه فزک با آن تفاوت لجه که در میان ملل دام همیشه مشهور بوده و هشت وجهی در تحریفها اتفاق افتاده
 در صورتیکه بگوئیم از تصحیف و سهو کتاب مصومانده و اگر اینرا هم بپذیریم معلوم است که از اصل چه
 باقی میماند و چه خوب فرموده آنکه شنید شخصی میگوید فلین فیل و مقصودش خرطوم فیل است گفت خدا
 کند طای آنرا نیز منقوط فرض کرده باشی تا یک حرف از اصل بجایمانده باشد باری چون این اسامی را از نفس کشها
 استخراج کرده و خوانده اند و آن غالباً بخط و املا یونانی است اینهم فریده است میشود و تطبیق آن با اسما
 مصطلحه عرب عجم مشکل میگردد و ظاهر ماد را این محبت نیز کمتر از سایر مباحث حد متکررده باشیم و حاصل
 آنکه از اسامی مسطوریه در کتب عرب عجم از سلاطین اشکانی شاپور و پیرن و نرسی را ندانستیم یونانیها و
 ارمنی و سایر ملل فزک بجه صورت در آورده و از اسامی مزبور در تاریخ فزک سینا و سنی را سینا و سنی
 را سنوا سنیم حدث برینم که بحرف کلام اسم است در میان آنها مشکلات و معضلات فراوان است
 و کلمه هم تا آخر تألیف در التبحان توضیح و معلوم نشود که چه چیزهاست میتوان ادعا نمود که مجهول باشد
 و مبهم نیست که اسباب فهم اخلال مطالب تاریخی و تحقیقات علمی شود و این مقاله را ختم میکنیم بدو مطلب
 که لازم است مطالعه کنندگان هر دو را در نظر داشته باشند یکی آنکه سلاطین اشکانی بهمان شرحی که فضل
 ولایت عهد بنکاشته شد و بعد خود را بسیار اتفاق افتاده که تغییر داده اند یعنی پسری خود را نمود و نظر
 بپدر مادر و عشو با و بر سر ملکه تفضیل نهاده و بعد از فوت پادشاه این فقره اسباب اختلاف و کشمکش
 شده و در این غشاش دوسه نفر در عصر و زمان واحد ناج سلطنت بر سر گذاشته و خود را پادشاه خوانده اند
 چون بری این فال مقال در میان بود تا یکی غالب آمده و رفع خلاف نموده و پادشاهی برای شخص بلا منازع
 و مسلم داشته تاریخ از این مفسوس شد حکمرانی و لایه مشبه سلطنت سلاطین کشته و سکه این دو مورد
 الفای شهر کرده است بکر آنکه آنچه را حالا اسم فرض میکنند اغلب لقب بوده نه اسم مثل اردشیر دارا
 و خسرو و نوشیروان و هم اکنون در عبارات نویسندگان از این قبیل مسامحه ها بسیار اتفاق می افتد و جاز
 میشود مثلاً بنویسند حضرت خاقانی علیه حضرت خسرو عادل باذل و قس علی ذلك و حال آنکه خاقان و خسرو
 بنویسند لقب پادشاه فرار داده و در بردن اسم خاغل بد کرده غافل که در مواقع تاریخی این کار خطا و گناه و
 استلزام سوء استنباه است انهای حقیقه همه را براه صواب لالت و هدایت نماید و از افنادن در بیدای جبر
 و سرگردانی ضلالت و نادانی حفظ کند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشمندان با فطانت و ذوق که قسمتی از اوقات شریف خود را وقف مطالعه کتب
 و رسائل نموده و تصنیف اوراق و دفاتر تازه و کهنه را بجز این مشغولیت و تفریح علم
 دانسته اند اگر بنظر تلطف توجه در این مجموعه ببینند دانستند که تاریخ اشکانان
 در میان ما مردم مشرق زمین تا کنون اسمی بی مستأ و ثالث نداشت و کهنابو
 و این سینه ناچیز بموافقت باری از باب هم غالبه نه بخودی خود از دیری بر این بود
 که اینمکان با هر خالی امکان با فرو نمکین آن دایره معهود سازم و بجز آنکه باشد کما
 بود از ممشل بر سوانح ابا می که امندار آن قریباً با نصد سال میشود و حوادث
 مهم آن با و فایع ادا و مقبره عالم بوجهی برابر می نماید یعنی دوره که زیاده از
 سی نفر شهریار کشور گستان مقتدر در از این عظمی جلالت خویش را
 بر قریب سیر بلندی اختیار نصب کرده و در پخته نام آوری سترگی کوس فرمان روا
 و بزرگی زده دوره پادشاهان عظیم الشان کدام پادشاهان عظیم الشان
 سلاطین اشکانی و خواهر یارخ آنها که بارول روم و یونان بلکه هند و سنا
 پیچیده و پنجه افکنده و اغلب بر همان مقدمه آن فرمان و سران نامی مجتهد اینجه از غالب
 آمد و ایران وطن عزیز شریف ما را دارای شرف مرتب و برتری نموده اند و است
 که اشکانیان اصلاً ایرانی نبود و با ایرانیان ما معامله باینرا نموده اما چنانکه در
 فصلی از اصل کتاب گفته ایم نه آخر خود را بپای بسته اند و سلسله نسب خود را بجدایان
 می رسانند ما می بینیم که آنها را دانند ایم و خصم الدکثور و اجنبی خوانند از این گذشته



فوائد منظومه از ناو پنج که عبارت از بنیاد و غیر و تبط و خبر و فهم سبب و جهت
 ثقی و منزل ام و ملل و صعود و سقوط ممالک و دول و وسائل حصول مرام و
 نتایج سماحت و اقام و آگاهی از نواد و اعصاب و ادب آثار و بدست آوردن عقاید
 علوم و مفاتیح ادب و رسوم و اقتضای منافع و مسائل و احراز از مسای و ملل
 و هزار چیز دیگر است جائز نیست شمارد که بغرض بیان کنی و دوری و کینه مظلومی و مقهور
 از بنای معلومات نافعه چشم پوشیم و با مجهولات ضار و برضا و رغبت است و اغوش کنیم
 و ندانیم در ملک کجاست و کجا و سمدی مدید چه بر گذشته که آمده و رفت چه بوده و گشته
 فرهاد با اردوان ماکه بود و با پیر قصر و م چه نمود خلاصه این خیالها داعی و محصل
 تحصیل اسباب و لوازم نگارش نادر پنج اشکانیان و کتاب در الشیخان شد و جلد اول آن که
 در حکم مقدمه است بناید باری غلامه پرداخته آمد و مجلد دیگر که محوی بر کداری
 مخصوص سلطنت هر سلطان میباشد بشرحی که در دیباچه ذکر شده باقیست عز و
 آنکه بخواند خدا از بن نگاشته شود و این مقدمه به در و لای اخبار صحیح و مطالب
 مطلوبه انباشته آید اما از اینجا که سری زندگانی و انما پیش و هسته حیانت
 و بنیاد آن بواب و بناخته منهدم و خراب هنوز ننشسته گویند بر خیز
 و در ست پُرنا کرده فرمان آید که بریز راه آخرت هواره باز است و دست اجل
 پیوسته دراز و جزم که از هزار در دربی فرمان آدمی آن یکی است و از جهت
 بسپارد زندگان اندکی انسان را نوازل و عوائق غیر مترقبه چندان باشد که بشمار نیاید
 و بقول مشهور شب آتیش است تا سحر چه زاید روزگار ناسازگار و سرکار بیش نباید که
 نابکار فطرتهاست خلفها تا تمام عقلها ناقص و ایهاسقیم راستی با این
 سلبهای کج و ستر ستمها زشت و ضمایر عیبجو و ستر مغشوش و دروهای ناپاک
 و طبعها مفسود و بگند و دلهای مشغول بکینه و سینه ها پر کینه و زبانهای غماز
 و چشمهای شور و دماغهای پر و مغزهای پختی و سرهای سنگین بباران اخروی
 با این شکم بندهای حرص و سینه کاسها خست و فرمایگان خود پسند و جاهل
 بلب و کمر اهان مغرور و سبکرو خان متکبر و شومان بوم ستر و آدمی صورت
 و بوی صفت چه نباید کرد تا گفته من آن نیم که تو کوئی و از من نباید آنچه تو خواهی و خوبی

س
 شرق و غرب عالم را مکتابد
 و جیل خرا گرفته بلکه در
 زمین را جمل و ظلمت
 احاطه کرده ظمیر الفساد
 فی البر والبحر شاهد مال
 و اخبار که هر روز از شما
 کره ارض مشغوع میشود
 مبتن این مقال



و در بکشته و طشت بازگوشه ستم قائل جای آب چون گرفته و باطل خانه خود فتنه
 نه عرض مانده نه مال و العباد بالله از آن سوء حال و مثال پس نظر باین بی اعتبار کار و
 علم اطمینان به درود مهلت استغفار از محض و از آن جلیله علوم دولت ابدت
 علیه ابد الله تعالی شوکتها و از فضلی خود مندقدردان مملکت در خواند و مکتب
 مینماید که اگر ما را موانع طبیعی یا مکاید احبایی بحال خود نکداشت و از انجام این
 مقصود مهم باز داشت مستعدین از اینای وطن را با تمام کتاب و دالالتجان تشویق
 کرده بران دارند که این راه را بپایان برند و بپای سعادت این طریق اینق سپرند
 کتب متعلقه باین تالیف منیف که مؤلف در این از وفات بزرگوار طوالت و خرج کثرت
 و ظن تند و اسراف بدست آورده و جمله زاد و کتبخانه دارد با مسوده جلد و نیم که در دفتر
 مجلد بجلد بنماج قمر است و باین نموده کتاب و نیم و نیم و نیم مرقوم نمایند و بدانند
 که بملت دولت بران این خدمتی شایسته کاری چو افتاب رخسار و نمایان و
 از مبتکر این فکر نیز نایب کوئی ببرند و ذهنم را بپنجی شمرند تا داخل در شریف عدل و
 انصاف باشند و خارج از طریق جور و اعتدال نه چون بهمان که خود را حکیم فلان نامید
 و کلیه مؤلفات مرا از مرآت البلدان و مطلع الشمس منظم ناصر و غیره در کمال بزرگواری
 انحال کرده و بدو زینت عبارات اشارت بتصنیف مصنف با ستم خود نوشته است
 نیز اگر سهوی بقلم فاتر این ضعیف فتنه با صلاح آن پردازند مبهم و محمل نکند
 توضیح نمایند چه مقصود کف مجهولات و نشر حقاقت است نه مانی نه منی
 خود که باشی کار از این تبریدی تر نری

و مزاول را بصل این تو کنم و مبدع نخستین این فن چگونه از لغزش بکلی بر کنار مانم
 و ناسره را بجای سر نشانم بر ایندگان از اینای وطن من است که بجز و بعد بل گفتا
 من پردازند دشمنان را ترک کرده و پناه را در منصفه شهود و بود جلوه کوسازند به تیغ
 مباحث پای افشارند و تکمیل نواقص را کمینند و با الطبع اسباب جمع تمام آنها را ست
 اللهم قبل کمال الصبید فی جانب الفرا

و چون در این کتاب به هر موقع و مطلب با قول مصنفین قدیم و جدید شاهد رفته و آنها را
 بسیار نام برده لازم بود که شرح مختصر از ترجمه احوال مشاهیر نویسند های مشرق و مغرب



بدست هدا مطالعه کنندگان با آنها آشنا گردند و بزحمت تحصیل این معرفت بنگشند و از
آنرو که مؤلفین فرهنگ در اینکار بیشتر پنج برده و الحق منتهای خدمت بعاله علم و دانش^{نشان}
گوده اند ایشانرا مقدمه میگذاریم و ترتیب حروف بختی دارد و مد نظر گرفته میگوئیم

ا ب ل د ر

بعضی از اهل این پایه تخت یونان و از نحوین این مملکت دانسته اند در فن تاریخ
و علوم دیگر تالیفات و بدست است اکثر آنها از نظم و نشر بزبان فرانسه ترجمه شده
در کتب صد و پنجاه قبل از میلاد و حیات داشته است

آ ج ی ب

مورخی بوده است یونانی که دو ابتداء قرن دوم پیش از میلاد را سکندریه متولد شد
در سن جوانی به در سفر کرده در عهد سلطنت تراژان قیصر و مرد در زمان اقامت
داشته و در خدمت چند نفر از امپراطورهای این مملکت شغل گرفت و اقامت او را
بوده تاریخ روح زاد و بخت چهار جلد نوشته و آن شروع میشود از جنگ تراژان و ختم
میشود بزمان سلطنت تراژان قیصر اما افسوس که از این بیست و چهار جلد جز چند
جلد باقی و بدست نیست آن چند جلد با غلبت بانها ترجمه شده است

ا ت ه ن ر

از فضلی یونان و مسقط الرأس مصر است در علم نحو ما هر معروف به نحوی
بوده و تولد او را در زمان امپراطوری مارک ایل قیصر نگاشته اند و وفات او را
در سلطنت الکساندر سور که او نیز از قیصره و مراست امانه سال و لاثر
فیکین کرده اند و فاقش و اهلین قدر معین است که مارک ایل در کتب
صد و شصت یک بعد از میلاد جلوس نموده و الکساندر سور در سال و بیست
بیش و از کتب ا ت ه ن ر چیزی که باقی است بعضی مؤلفات او میباشد که در
حقايق و معارف است و نیز جلد از کتاب جال که پانزده جلد بوده و در مجلدش مفقود
گشته و نیز جلد باقی مانده از الوفیر نام در پنج جلد بفرانسه ترجمه کرده و نیز
نگارنده موجود است این پانزده جلد کتاب جال را خود ا ت ه ن ر جمع العلماء نامیده

ا د ی ب



از مشاهیر مورخین یونانست قولدند در سال صد و پنجاه میلاد هم سپاهی و
 جنگی بوده هم مورخ و فیلسوف از جانب آن پیرن قیصر و مکران سپاس و
 قهرمانیه اسپای صغیر را که حالا متعلق به دولت عثمانی است داشت در حکومت او
 طایفه آن از طوائف توراتی که در حدود حاجی نوخان و سواحل مین و بشار
 رود و لگا بودند داشتند با سپاه صغیر حمله کردند و آن طرف قیصرها و راجو
 کبری آنها شد و بر آن قوم غلبه نمود و از آن ای پنداشت و تبه سرداری یافت کتابها که
 در علم جنگ از این مانده یکی در مغازی و فتوحات اسکندر کبیر است چند ساله و فیلسوفی کتب
 او بالسنه مختلفه ترجمه شده و جلد بیست و پنج یافته است

افریکا نوس دولوس

که به زول آفریقا کن نیز معروفست از مورخین یونان و در مائه سیم عیسوی
 زندگانی مینموده او کتب پرست بوده در سال دویست و یک میلادی قبول
 دین نصرانی کرد تاریخ مبسوطی از اول خلق عالم تا سلطنت هلیوگابال امپراطور
 و قیصر و مینه الکبری نوشته و از او بیادگار مانده است هلیوگابال در سنه دویست و
 هفده بعد از میلاد بر سر سلطنت جلوس نموده

اقانا نجلوس

با اکانکلوس از مشاهیر مورخین بوده و در ابتدای مائه چهارم عیسوی زندگانی مینموده
 اصلش یونانیت است مشرک شاه این مدعا لکن در دربار تیرداد پادشاه اشکانی ازین
 مستخدم شد تیرداد مشارالیه داعی کوسلاطین ساسانی از مملکت ارمن برین
 کردند وی بنیاه بعضی روم برد و با قشون رومی بارمن بازگشته مجددا مملکت خود را
 مالک شد اکانا نجلوس در این رفتن و آمدن با تیرداد همراه بود و این واقعه از وقایع
 زمان سلطنت شاپور اول ساسانی میباشد اکانا نجلوس اگر چه اصلا و نسلا یونانی
 بوده اما در کمال فصاحت بزبان ارمنه و لاتین سخن میگفته و این دو زبان را بخوبی
 میخوانده و مینوشت و تاریخ ارمن را از اول آن تا آنوقت که تیرداد پادشاه ارمن
 قبول دین عیسوی نمود نگاشته و مخصوصا در آن فرض سلطنت اشکانیان بران بدست
 ساسانیان شرح مبسوط نوشته موسی خورنی مورخ مشهور از تاریخ اکانا نجلوس خلی



شریف و مجید بنامد آنچه را تا نا بجاوس بزبان ارمی نالیف کرده در سنه هزار و هفتصد
دوازده در اسلامبول چاپ منتشر نمود و بعد نسخه بزبان یونانی در فرانسه طبع شد
که همان ترجمه نارنج ارمی است

امی بن طاهر

از مورخین لاتین و تولدش در سنه سبصد و بیست میلادی مسقط الرأس اطا کبه
شام بوده و در سال سبصد و نود و دو وفات نموده در اول جوانی منصب فراری
یافته از جانب ولایت و مقام مورخاربه یا الماز و فرانسه شد و در خدمت امپراطور
ژولین فیصر و رم بچنگ ابراز آمد بعد از مراجعت و در محل اقامت انداخته
و نارنج قبا صر و رم و ادوسی و یکجلد نوشت افوس که سیزده جلدان مفقود شد
باقی موجود است از نارنج این مورخ آنچه وقایع عصر و زمان خواست و برای
العین وید معبر شد است مضار او را عیسو گذاشت بت پرستان بت پرست خوانند
بدستی معلوم نیست چه کد امظریفه بوده نارنج او بزبان لاتین است اما در ترجمه
حال مضاعف و مورخین کتابه بزبان یونانی نالیف نموده و مولفات او بفرانسه ترجمه شده است

انکبیل

از فضلی بزرگ فرانسه و از آنها نیست که عالم بالسنه شرقیه بوده اند و یازده
در سال هزار و هفتصد و سی و یک متولد شده و در همین شهر در سنه هزار و هشتصد
پنج و ده گذشت این فاضل معروف و مشهور فرانسه بیست و هفت سال عمر گذراند و
در هزار و هفتصد پنجاه و چهار بچند و شانست افوق انکلبه ها هنوز تسلط کامل
در مملکت نمر بوده نداشتند آنکبیل بزحمت با صد و هشتاد کلیچه در اقسام
السنه قدیمه و جدیده آسپا بدست آورد در هزار و هفتصد و شصت و دو بفرانسه
مراجعت کرده و بعد از آن قبول هیچگونه خدمت ننمود و با آنکه نهایت پریشان بود از
قبول شغل و کار و عذر خواست بهتر بنیاد کارها که از او مانده ترجمه و تدوین سازد و در سنه

انفیل

از علماء علم جغرافیا و از فضلی بزرگ فرانسه است تولدش در یازدهم و سال هزار و
شصد و نود و هفت اتفاق افتاد و فوتش در هزار و هفتصد و هشتاد و دو در سن



بیست و نواکمی بمعلی پادشاه فرانسه لوی نازدهم برقرار شد بان پادشاه جغرافی
در سر میلداد پاد کاو غریب که از او مانده کتاب جغرافیای قدیم است که اسامی بلاد
و اماکن و جبال و رودخانهها که علمای این فن از سه هزار سال قبل ضبط نموده اند
در آن کتاب ثبت کرده و باز نموده است که در زمان خود او یعنی در صد پنجاه
سال پیش از این آن ممکنه و بلاد و کوهها و رودها چه نام دارند و برای آنها
که تاریخ قدیم مشرق زمین را میخوانند و میجویند و محتاج به تطبیق اسامی
و جدید با ممکنه میباشد کتاب جغرافیای نویسنده را بدو وصف مفید و "و ب بلکه
گزاینها تحفه است

این

از فضیلتی پیرانش بوده و پیرانش همانجائی است که اسلامبول و آذربایجان
این از علمای نحو محسوب میشود اما در علم تاریخ و هیئت و جغرافیا نیز مهارت
کامل داشته و لغتی و اینست که گفته شده که خلاصه از آن هنوز باقی است
در اواخر ماه پنجم عیسوی این مصنف مشهور زنده بوده است

ارد

در نوازگان اف بیدار سپیداندار و اواخر ماه چهارم عیسوی متولد شد از مریدان
مخصوص سنی اکوسین بوده تاریخ مبسوطی از ابتدای خلقت تا سال سبزه
شانزده میلادی تالیف نموده الفرد اعظم از سلاطین انگلیس تاریخ او را بر زبان
انگلیسی ترجمه کرده سال وفات این مورخ بدستی معلوم نیست

استر این

از علمای جغرافی یونان و از مصنفین مشهور و بنامها اصلا از اهالی اماسیه
واقع در ایالت سیواس متعلق بدولت عثمانی و تولدش در سال پنجاه قبل از میلاد
اتفاق افتاده در عنوان جوانی اقارب والدین استرین او را محلی مجلیه فضا بلد
علومش می نمودند بعد بمسافرت شام و مصر و یونان و ایتالیا و بلاد داخله آسیا
صغیر مجبور گردید در آخر عمر مدتی در شهر مراقامت داشت گویند در اواخر سلطنت
نیر قبصر و در همین شهر در گذشت مؤلفات او بسیار است آنچه تاریخ تالیف کرده



مفقود است کتاب مبسوطی در جغرافیا در هفده جلد نوشته و اغلب مجلدات آن موجود است از کتب جغرافیه قدیم کتاب سرائین و کتاب طلبیوس مصری معتبر و معتنا به است و مورخین عهد قدیم و قرون متوسطه و عصر جدید از جغرافیای سرائین زیاده از حد منتفع شده و میشوند و با اغلب السنه خاصه بزبان فرانسه ترجمه کرده اند و ترجمه فرانسه آن که در پنج مجلد در سال هزار و هشتصد و نوزده طبع شده همانطور که هر دو ت دایم در مورخین خوانده است را بدو علمای علم جغرافیا گفته اند

استوکوبس

از صاحبان هلاک و در علم انساب بحری و خار و قاموسی که کتاب است دو جلد کتاب در انساب سلاطین تمام روی زمین و رؤسای ملک و دولتی مشایخ طوایف و ایل و بیگها و قبایل و سرسلسله های هر قوم از کل تا جزایر ابتدای خلفت عالم تا سال هزار و هشتصد و هشتاد و هشت صبیحی تالیف کرده و آن تصنیف منصف رسنه هزار و هشتصد و هشتاد و نه در شهر لیدان بلژیک طبع و منتشر شده

کتاب لوان اللیل برمی میله لعل بدی فی حجره ذکاء

از حالات و شرح زندگانی این مخبر علم النظر اطلاع کاملی نداریم اما کتاب او را تحصیل کرده و از آن مستفید شده و آنرا با اندازه و زبانت خود میدانیم و از انچه مدت بزرگ که بکار علم و معرفت کرده بی اندازه ممنون و شاکر میباشیم فی الحقیقه این دارمردان مجد مجتهدین آوازش جهانند و محل استظهار و ارباب دایم و دانشمندان

اکثر ناس

طیب مورخ مشهور یونان تولدش در شهر کنبد یونان اتفاق افتاد مدت هفده سال و خدمت در شهر زادگشت معروف به بحسن پادشاه کبانه بود و در سال چهارصد و سی و قبل از میلاد با پوزانم و بعد از هفده سال قامت معلوت نموده تاریخ مبسوطی از هندوستان و ایران نوشته و منوش که جز بعضی فضول و ابواب چیزی نماند که لایحه از فضیلتی فرانسه بعد از ترجمه تاریخ هر دو فضول و ابواب نماند از اکثر ناس ترجمه کرده و ملحق بکتاب هر دو قوه یعنی دولتران نگاشته عقاید تاریخی اکثر ناس با معتقدات هر دو ت ثابن کلی از اینست که مورخین معتقدان اعتماد با قوال اکثر ناس نمینمایند



البین

مورخی بوده است لایتنی از فضلالی مائنه سیم صبحی با وجود لایتنی بودن مؤلفان خود
بازبان فرانسه نگاشته و بنا به و غیرتالیفات زیاد دارد

اصیل

لوراسورا از فضلالی و مورخین فرانسه و تولدش در پارپس در سال هزار و هشتصد و بیست
مثبت اتفاق افتاده ناد و سال قبل که نگارنده از حال سعادت ایشان خبر داشت
در قید حیات بود بعد از آن را نمیداند

اوپ

از فضلالی فرانسه در شهر هامبورگ آلمان در سال هزار و هشتصد و بیست و پنج
متولد شد اصلاً یهودی بود زبان عربی و سانسکریت را در جوانی آموخت کلیه
مخصیص خود را در آلمان نمود زبان زند و ایرانی را نیز میدانت چون در آلمان
از طایفه یهود کسی را بعملی قبول نمیکند از آنجا حرکت کرده مدتی در فرانسه و هشتصد
چهل و هفت بنا و برآمد و در مدارس این پای تخت پذیرفته شد و قریب ده سال
برای اکتشاف خرابیهای بنوا و امور بحیر آباد موصل به فرستاد اوپ بر نیز یکی از
مأمورین بود از اشخاصی که مدعی بدست آوردن مفتاح خواندن خط پیکانی میشد
اوپ بر است تا به پنج کلدانیان و بنی آشور را بخوبی نوشته تالیفات زیاد کرده و در
و نحو لغت خاصه در زبان زند و سانسکریت اردتبعیت خود را تغییر داده یعنی تبعه دولت
فرانسه شد و هم اکنون در قید حیات است

اوج فالو

از مورخین و فضلالی معاصر است در پارپس در مدرسه فائیه کاتر معلم از دکنها
و فیلسوفهای مسلم بشمار میآید در سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه کتابی در مهاجرت
ملل مختلفه از ترکستان و توران و چین بطرف هندوستان و ایران و کلیه فرنگستان
خاصه مهاجرت طوائف تورانی تألیف کرده و از تمام کتبی که فضلالی در این فن پرداخته اند
این کتاب بمنزله و کتابخانه نگارنده موجود است از این کتاب گذشته کتب رساله متعدد
نوشته اتفاقاً اطلاع کامل از حال این مخیر فاضل محترم نداریم و امیدواریم



وجود فباض با فاضل نشر علوم و کالات مشغولست

اَوْتَب

از کشتنهای بزرگ کاتولیکی و در شهرهای قبطین منبرینند از مشاهیر مورخین تاریخ
دین عیسوی شمرده میشود در سال وینت هفتاد میلادی متولد شد سفرهای عدیده
در افریقا و آسیا نموده و مقصود منبری و بیکال بوده اگر چه بعضی او را از ائمه مضادی
میدانند برخی هم کافر خوانند در هر حال از فضایل بزرگ عصر خویش محسوب میشود
تالیفات زیاد از او مانده و با غلبه آنکه ترجمه شده مخصوصاً تاریخی عمومی بطور اخص
دارد که از ابتدای خلقت عالم است تا سال بیستم سلطنت قسطنطین کبیر اصل این نسخه
که بزبان یونانی بوده مفقود است اما ترجمه آن بزبان لاتین موجود میباشد و به پیش از
زبانها آنرا ترجمه کرده اند حتی بزبان ارمنی

ایزید و شاراکسی

اولاً باید دانست شاراکس از شهرهای جزیره العرب یعنی از بلاد عراق عرب بوده و
علمای جغرافی در موقع این شهر اختلاف نموده اند بعضی در خوزستان و در ساحل
شط العرب دانسته برخی محل قوزنه خالیه که در موضع التقای فرات و دجله است
نصود نموده و یکی از اصنام معروف با سکنند و به ازبناهای اسکندریه که در آن مهاجر
یونان را سکنی داده بود همین شهر شاراکس میباشد و شاراکس شهری را نوپند که مجاور
سور و حصار و یوای از چرم و را و ساخته باشند و خیلی از مداین قدیمه شاراکس نام
داشتند حتی ابوالکثیر خالیه و آنکه نزدیک سر دره خوار است یونانیها شاراکس میگویند
خلاصه ایزید و شاراکسی سصد سال قبل از میلاد حضرت عیسی و زندگانی میکرد و او را
کتابی که تالیف نموده یکی جغرافیای مملکت اشکانیان است که قهریاد را و ایلد و لیت این
طبقه نوشته شده

باس ناز

از کشتنهای پرستشانی و اوهانی و آن فرانسوی بوده در هزار و شصت و پنجاه و سه متولد
شد و در هزار و هفتصد و بیست و سه درگذشته و قتی از دست قتل کشتنهای کاتولیکی
فرانسه پناه بدولت ملاندر و قوادیمج و پاد تالیف کرده مخصوصاً از آنچه واجع میباشد



اهمیت دارد تا رنج بخود را که شروع میشود بعد از حضرت عیسی تا سنه هزار و هشتصد
شش نگاشته در پانزده مجلد است از تواریخ معتبره و بشمار می آید در کمال خوبی بان است
میتوان نمود

برهت

از فضلاء این مائه و از دانشمندان بزرگ فرانسه بوده در هزار و هشتصد و مئول
شد و در هزار و هشتصد و هشتاد و یک گذشت با غلبه سنه شرقیه در کمال فصاحت
تکلم میکرد و با انسانی خوش مینوشت و بعد عمر و لدیش او را نامزد دائره فیهین کردند
و در دو مدرسه از مدارس ذوقیه (پوهیتین) بندرین تعلیم مشغول بودند
چندان مبلی با نظر فیهین داشت پیادین آمد در نهایت پریشانی زندگانی مینمود زبان عبری
و عربی و چینی و منچو و تبتی و ارمنی و کرجی را تحصیل کرده و در زبان کرجی لغتی
و مخصوصی نوشت در سال هزار و هشتصد و سی و یک از مطبعه کاپارلین بواسطه کمال
استیصال مرتب حروف گشت و باز بهولت امرش نمیکداشت وقتی بیطریه بود و سفر
کرده و در مدرسه شرقیه این زبان را تحت معلم زبان ارمنی و کرجی شد در سنه هزار و هشتصد
چهار و یک با چهل و دو کتابدار کتابخانه بزرگ ملتی کردید و در هزار و هشتصد
پنج و یک خازن مسکوکات عتیقه موزه سلطنتی از میناژ گشت تالیفات او بسیار است
و از آنجمله تارخ کرجیان میباشد و ملادرتا رنج و آثار عتیقه کرجیان احدی بهماز او بود

برکپ

از اهالی سزاره حوالی بیت المقدس که امروز معروف به قینا دیت است میباشد مرد فاضلی بود
و در سال پانصد و شصت و دو به بیکری یکی کزی فسطاطیه نائل شد و در سنه شصت
پنج در گذشت تارخ معاصرین خود را در هشت جلد نوشته و تالیفات بکری نیز از وی مانده است

پرنی سنبوس

فیلسوف مورخ یونانی تولدش در سال صد و سی و پنج قبل از میلاد و در آیه از شهرهای شام
اتفاق افتاده و قاتلش در سنه پنجاه قبل از میلاد در جزیره رودس در فیلسوفی بهمت معلمی
سپهرین معروف از شادمانی او بوده در هشت و پنجم و جغرافیا کتابهای تالیف نموده فقط مجلدا
تا و پنجش به پنجاه میل این فاضل محقق و تابع کلیه اقطار عالم را از بعد از فوت اسکنداری



سال قبل از وفات خود نوشته و هیچک از مورخین که بنا به گفته نوشته تاریخ پراخته با او
برای بی نوشتن نمودند و نویس که از این اثر بزرگ جز چند مجلد و بعضی فصل و چیزی در دست نیست و
بیشترش مفقود است

بطلبیوس

بطلبیوس زافرنگها بطلمی و ابطلیمه میگویند و اعراب را بطلبیوس کرده وی منجم معروف یونانی
بامصری است چه اصلاً از ملت یونان بوده و خود و پدرانش سالها در مصر توطن و اقامت
نموده از فضلی بزرگ مائه دویم عیسوی بنا و میباید در او آن سنه یکصد و هشتاد و پنج
میلادی منبر پشته و عمری طولانی کرده و در وطن مالف خود اسکن و نه سکنه داشته اگر
چه از علمای بزرگ شمرده شده اما مثل اغلب دانشمندان بالفطره صاحب قریح و اهل تفق
نموده با اسباب کا و و کتب یاد خیل زحمت کشیده و بنا به گفته سابل پراخته لکن محققین او را
از مصنفین شمرده بلکه از مؤلفین رجحان اول اندر و کتب هیئت و نجوم پر و بسیار
بوده و اغلب مطالب بقول ابن مصنف می نمایند بسیار که از علمای هیئت و نجوم معروف
یونان است که دو بیت سال قبل از میلاد زندگانی میکرده و اول شخصی است که هندسه و
هیئت با هم تلفیق نمود و بعد ماه و آفتاب از زمین تخمین تعیین کرد و نخستین منجمی است
که از زمان خود تا شصت سال بعد از روی حساب تحقیق خسوف و کسوف هر سال را معتین نمود
گویند مخترع اسطرلاب و بود بهر حال از کتب ابن عالم فاضل کثیر نسخه بدست است و آنچه هم
که هکت مشکوک است یعنی محقق و معلوم نیست که از او است یا منسوب با او است خلاصه
بطلبیوس آنچه داشته از بسیار بوده خود آن نیست که مردم میدانند وضع هیئت و نجومی
که تا این اواخر در اکثر ممالک آسیا و غیرها شیوع داشت مردم بدان معتقد بودند و می گفتند
که او کتب بسیار و ثوابت بد و زمین میگردند و زمین ساکن و مرکز عالم است معروف بهیئت
بطلبیوس است کیریک منجم معروف که اصلاً لهستان بوده و در سال هزار و چهارصد
هشتاد و سه متولد شد و در سنه هزار و پانصد و چهل و سه و گذشته کلیه آن وضع و عقاید
باطل ساخت و ادله قاطعه برخلاف آن اقامه نمود و هیئت و نجوم را از آنوقت بعد عالم
تازه بدیدار آمد که در وسعت و عظمت و صحت با وضع سابق طرف نیست و اگر بخواهند
فرض چنین کنند نیست محبط و فطره است خورشید و ذره تا الیفات بطلبیوس زیاده است آنچه



عالم را که آنوقت و مهها و یونانیها در آن آمدند و فرار و فرار شده و داشتند ثبت ضبط نمایند مگر در دو جلد اول این کتاب مختصر از تاریخ قدیم هم نوشته تاریخ پلین اول در هزار و هشتصد و بیست و هفت ثانیا در هزار و هشتصد و چهل و هفت فرانسه ترجمه نموده اند

پلین

که در مشرق زمین معروف به پلیناس است حکیم طبیعی و می بوده در شهر رین باکو از بلاد ایتالیا در سال بیست و یکم از میلاد متولد شد بدو انجمن نظامی و عسکری اشتغال داشت از جانب قیام و در در ملک اسپانیا حکومت نمود و با وجو این شغل غنا هر قتی او را فرصتی حاصل میشد حتی در موقع اکل و شرب سکون اشخاص را معین کرد و برا او کتب تاریخ و سایر علوم میخواندند در سنه هفتاد و نه میلادی که کوه و زو و بنای آتش فشان را گذاشت پلین تماشا را بجهاد بدانجا بشتافت و بدهنه آتش فشان خلی نزدیک شد بوی مواد آتش فشان او را خفه کرد تا لافات متکثره از تواریخ طبیعی غیر و نجومی و هند و جغرافیا و علم نباتات و طب معان و صنایع از او بیاد کار ماند و در سال هزار و هشتصد و نه آن جلد بزبان فرانسه ترجمه شده است

تاسیت

مورخ مشهور لانی و از فضیلتی بزرگ بوده در سنه پنجاه و چهار بعد از میلاد در یکی از بلاد امپراتور ایتالیا متولد شد ابتدا بقضاوت مشغول گشت بعد بحکومت ایتالیا او را منصوب نموده اند تا سبب بقضاوت انجمن کلام معروف تاریخ که از او باقی ماند در سن پیری نوشته اغلب مؤلفاتش مفقود است چند جلد از تاریخ او که باقی ماند با کثر السنه خاصه بزبان فرانسه چند بار و چند مترجم ترجمه کرده اند سال فاش را صد و سی صد و سی چهار و صد و چهل گفته و نوشته اند

نیون

که نیون هم خوانند میشود از علمای علم ریاضی و از اهالی اسکندریه بوده در قرن چهارم علیو منیر بیست و از سال سیصد و شصت پنج تا سیصد و نود و وجود او را در اسکندریه نوشته اما سال ولادت و وفات او را ضبط نکرده اند چیزی که بیشتر به اشتها نیون شده از آنکه در ختم از صلب بوجود آمده میباشد نام که از فیلسوفها و ریاضی فانیهای مشهور دنیا است

در اسکندریه



در اسکندریه در سال سیصد و هفتاد میلادی متولد شده و چون نسبت بدین عیسوی و ادوات
مخصوص داشته و اعتقادی به تثلیث نداشت و هیچ و شیعی مذهب و مقدسین نصای با او عداوت و بد
دوستی چهارصد و پانزده این فاضله حکیم را بضرب تیغ چاق کشتند و جسد او را در کوچه
اسکندریه کشتند تا اعضا او متلاشی شد تا لیکان مشا و ایهادر کما بخانه اسکندریه بود چو
این کما بخانه را اعراب با کتبهای عیسوی آتش زدند آنها نیز طعمه آتش گردید خلاصه متون
کتاب فلیدر را شرح کرده و شرح مبسوطی هم بر مجمل نوشته که از مؤلفات جلیله معتبره
اوست کتب خود را با غلبه السنه فرنگ ترجمه کرده اند

توسعه بد

مورخ معروف یونان و از اهالی آتن بوده تولدش در سال چهارصد و هفتاد و یک قبل از
میلاد اتفاق افتاده در سن پانزده سالگی در المپاد و قنیه که هر دو شهر معروف تاریخ
خود را و مجمع دانشمندان میخواند توسی بد حضور داشت پس او را از این سبک تاریخ
فلسفی خوش آمد بر نداشت که در این طریق به پیروی هر دو نماند در جنگها که ابالات یونان
با هم می نمودند و نیز هر گز نمی بگذشت قشون داشت تا هر دو در فلسوفی و فن تاریخ قابل و ما
بود در سوق عسکر و قشون کثیری سردار استعدادش کوتاهی می نمود چون از متولین بسیار با مکتب
تعداد بسیار معروف شد که معطل طرائی کشف کرده سال و فاتی را در سیصد و نود و پنج قبل از
میلاد نوشته اند بعضی را عقیده این است که با جلد طبیعی از پنجهان نرفته بلکه گفته شده از کتب
این مورخ که باقی مانده یکی شرح جنگ پلینز میباشد و آن جنگی است که در یونان اتفاق
افتاد مردم بسیار کشته اند این دو انا با هم سخت قاتل شده در مصافها که داده اند
خیلی خونریزی شده و مدت محاربه آنها بیست و هفت سال طول کشیده یعنی از سنه چهارصد و سی و
یک قبل از میلاد تا سال چهارصد و چهار قبل از میلاد با جمله تاریخ توسی بد با غلب
السنه ترجمه شده است

نسبت به

مورخی بوده است که پنجاه و نه قبل از میلاد در شهر باد و از شهرهای ایتالیا متولد
شده و در سنه هفده بعد از میلاد در همان بلد بمرد بیشتر در شهر ماقامت داشت از زمان
امپراطور اگوست قبضه معروف و نم بود و در فلسف و تاریخ نسبت به یونانیان یافت که



مردم از بلاد بعید بملاقات و زیارت او میامدند از تالیفات او آنچه بای و بدست است مانند
مختلفه ترجمه شده و برای آنها که زبان لائین تحصیل میکنند کتاب درس محسوب میشود

در ذوق

از فضلاء انگلیس و قدس در شهر ویلن در سال هزار و شصت و چهار یک عسکری اتفاق
افتاده و در هزار و هفتصد و نازده درگذشته و در عنوان جوانی تحصیل علوم دینی مشغول
شد بعد بعلم تاریخ پرداخته و مدرسه اکفیه معتمدی علم تاریخ یافت در فنون فلسفی و
جغرافی نیز تالیفات دارد

در کتب

از فضلاء فرانسه است در پاریس متولد شده و بهمت مترجمی لوی بایزدهم و لوی شانزدهم
سلاطین فرانسه تالیف کرده در سال هزار و شصت و هشتاد و یک در پاریس درگذشته زبان چینی
در کمال خوبی میدانست تاریخ مفصلی از صباطله و انوارک و مغول و پنج مجلد نوشته اگر چه
فضلاء بعد بعضی اعتراضات بمسطوبات او نموده اند اما بمضمون الفضل المنقلم فضیلت
و برتری و دانست چهره وی اول شخص است که تاریخ مفصل از طوایف توراتی و انوارک تالیف نموده

در ظلمت تاری

ظلمت تاری از قراء سوریه است دینی ظلمت تاری تاریخ مخصوصی برای شهر ادس نوشته
و با ترجمه از فضلاء معروف المان که در آکاری بطریق بورغ معلم زبان یونانی و لائینی
بوده در سنه هزار و هفتصد و سی مجدداً بنکارش تاریخ ادس پرداخته و مستند باقوال
دینی ظلمت تاری شده و تازه بر این شرح حال این مورخ چهره بدست میامد که نگاشته آمد

در بنون

از مورخین یونان میباشد و بنون اسم نیست بلکه لغبت و بمعنی خدا اسم این شخص
معلوم نیست چه بوده و بنون از معاصیر اسکندر کبیر است و تاریخ مبسوط از ایران
نوشته لکن کتابش مفقود شده مورخین قدیم از قبیل بلوتارک و اث هینه و پلین
اقوال او را در مسطورات خود بکرات شاهد آورده اند چیزی که بیشتر اسباب شهرت بنون گردید
اینست که پدر کلی تارک بوده و کلی تارک با اسکندر کبیر از یونان حرکت کرده و با بران آمد
و تاریخ صحیحی از اسکندر را دانست و مورخین بعد که بنکارش تاریخ اسکندر پرداخته



استهناد بکفاد و کموده اند

د پوړۍ سېل

اوس ورځېن بزرگ شمېره مېشود وطنش سېسل خبره بزرگ معرفت د نای مد پېرانه است
مغاصره سزاو قصرو مروا گوست که او نیز قصر هېن مملکت است بوره سترې د زو بطرف
آسيا و بلاد او پانوره بعد د شهر مړ و خل قامت انداخته تاريخ مبسوطی د چهل مجلد
تأليف کړه و آن از اول خلقت عالم بود تاسه شصت قبل از ميلاد از این چهل جلد کتاب
زبان از پانزده مجلد بقاء نمانده پنج جلد جامع بمصر و آشوری تاريخ اوليه توان و باقی د جمع
بنارنج اسکند و ابرار و نقاط د بکر و عبا و الی صا و ساد و زاید الوصف مطبوع چند نفر
مترجم آن کتب ترجمه کړه از همه بجز است که مېوت د هزار و هفتصدی چار و ميلادی
بترجمه ان پروا خندا است

د موزا

تولد شو د هزار و هشتصد و شتاد و شت و غوثی د هزار و هشتصد و سی و دو میلادی
و از آنجا که پدر او جراح بود مېبایست بمېل پد و با نعلم و عمل پروا د اماروی د جوانی بدلا
السنه شرقیه خاصه زبان چینه مایل شده و نزد ترسان کشیش که معلمین این زبان بود
مشغول تحصیل گردید و د هزار و هشتصد و پانزده و در مدرسه دولته زبان چینی آخت
تألیفات او کلیه واجع بنارنج و زبان چین و طواریج طوایف تانا و مغولان است

د لنس

که با انگلیسی د لنس تلفظ نمایند ماز و د نرال سر هس کړ و ښک ابن ابرهیم د لنس از
اهالی چیلانکنن اکثراً د شهر انگلیس مېباشد درسته هزار و هشتصد و ده میلادی
منولد شده و از اغاظم فضلا و بزرگان انگلیس بشمار مېاید و هم اکون وجودش اسباب
افاضت افادت مستفید از مستعد مېباشد در سال هزار و هشتصد و بیست و هفت و خل
د کرشون هندوستان کورنید بان مملکت رفت و را نجا تحصیل فنیان هندو فارسی نمود و
تاسه هزار و هشتصد و سی و سه و پالت بمېشه اقامت داشت پس از ان با پیران آمد و تاهرات
هشتصد و سی و نه عا کر این دولت جاوید عدت داشت و تعلیم فنون عسکریه مېداد و در
امداد ملت مزبوره اکثافان بزرگ و د موقع شهر قلم اکبانان نموده و تحقیقات لېفه

د راضل



در اصل و تسبیح اگر او بعد از کرده و الواح بیستون و در نهایت خود خواند و او اول شخط است
 که از عهد اینکار صعب برآمد از هزار و هشتصد و چهل تا هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور
 قندهار بود در هزار و هشتصد و چهل و سه مأمور بغداد گردید تا هزار و هشتصد
 و پنجاه و پنج این مأمورین متداوینت کوشید خود این مأمورین را در خواست کرد و مقصود
 از این شغل کشف بعضی آثار عتیقه عراق عرب بود چنانکه در هنگام جستجو در خرابیهای شهر
 سمره ری و النین در بغداد اقامت داشت و در باب اکتشافات آنسوی زمین و اشیاء کهنه
 که در آنجا میدست و زدند و خطوط پیکانی الواح آن محل کتبایچه های مبسوط نوشت
 از هزار و هشتصد و پنجاه و شش از طرف دولت انگلیس مأمور ریاست کیان هندو
 گشت و چون در سال بعد اداره کیان هندو خود و هندوستان را واسطه در تحت
 اداره وزیر هند مقیم لندن درآمد مشارالیه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت جز
 مجلس زارت هندوستان گردید و در ظرف همین سال چند ما از طرف شهر ری بقیط در ریالنت
 و کانت گورد در هزار و هشتصد و پنجاه و نه بهمت وزیر مختاری مأمور در بار و
 ابراز گشت از سال هزار و هشتصد و شصت و پنج تا هزار و هشتصد و شصت و هشت
 از جانب شهر فرم در ریالنت و کانت داشت از هزار و هشتصد و هشتاد تا هزار و
 هشتصد و هشتاد و شش رئیس کل انجمن خیرانیان در لندن بود خلاصه انشخص جلبل
 نبیل دارای مفاخر و مقامات غالبه گردیده از آنجمله از دولت علیه ایران منصب
 سر تپه و نشان شیر و خورشید و انقبه فان مرصع با و اعطا شده و در سفر یکصد گانه
 اعلیحضرت قوسووک شاهنشاهی (ناصرالدین شاه) دام ملکه تشریف فرمای ممالک
 انگلیس شدند مازر و نرال سمره ری و النین شرف هماننداری آن اعلیحضرت را داشتند و
 در دولت فخریه انگلیس رتبه شوالیه کی و ریاست انجمن آریاتیک و انجمنهای دیگر خارج
 و داخل انگلستان و تولیت موزه انگلیس را با انواع نشانها و امتیازات دارا میباشد
 و این او را در منصب جلبل بار و نیت بمعزی الیه اعطا شده که مؤید خا فواید او دارای این
 منصب باشند

رالنسن

که نیز با نگلینی رالنسن تلفظ مینمایند برادر کتیرا و در سمره ری رالنسن سابق الذکر است

مشار



مشارالیه معترف و موسوم به ژرژ رلنسن که از اکابر فضلا و دانشمندان انگلیس و از اعاظم
 ارباب رایت و بصیرت بوده و مشهور در چند لنگن اکسفر و در سال هزار و هشتصد و پانزده
 منولد شده در سنه هزار و هشتصد و سی و پنج در مدرسه اکسفر مشغول تحصیل بودند و
 مراحل علمیه را بنجاح پیور و از متجربین این مدرسه بزرگ شد مؤلفات جلیله اش بسیار
 است از جمله تاریخ هردوت را با تحقیقات و افیه و حواشی مفیده بزبان انگلیسی نوشته و
 از اثرهای بزرگ این سناد المورخین کتاب موسوم بتاریخ هفت سلطنت عظیمه است
 که عبارت از سلطنت کلدانیان و بنی اشور و بابلها یعنی نمارده و میدها که میتوان بطبقه
 پیشدادیان تعبیر نمود و کبان و اشکانیان و ساسانیان باشد و این تالیف منیف یکی
 از مبان و اساسهای کتاب تاریخ اشکانیان است ژرژ رلنسن در دولت انگلیس و
 معترف و مانند برادر کا مل هنرش با منبازات عظیمه فایز و نگارنده بغدادت ملاقات
 برادر و فرخنده کوهر نایل شده و بواسطه سر هنر و دانش بشف عضویت مجلس آریاتیک لندن
 مباحی گشته است

ژرژ و سپیوس

از فضایل المان تولدش در هزار و پانصد و هشتاد و هفت میلادی در شهر هیدل برگ
 قوکن در هزار و ششصد و چهل و نه در شهر لیدهلاند مشارالیه معلم فیلسوفی و زبان یونانی
 بوده زبان لاتین را در کمال خود میدانسته تالیفات زیاد در تاریخ و غیره دارد

ژرف با ژرفوس

همان یوسف است که فرنگها این طور تلفظ میکنند و این ژرف مورخ و سردار یهود و
 از خانواده ما کاتب بوده تولدش در بیت المقدس در سال سی و هفت بعد از میلاد اتفاق افتاد
 با انتخاب هالی بیت المقدس حاکم کابل شد مقدار سال شصت و هفت بر رویها که آنوقت
 ناحیه بیت المقدس را در تحت حمایت خود داشتند بشورید و مدت چهل و هفت روز
 در شهر قنایات از شهرهای فلسطین محصور عساکر روم کردند و در این محاصر
 و سپاهین بود و از طرف کالبا قیصر روم مامور فتح بیت المقدس بعد که کالبا در گذشت سپاهین
 خود قیصر روم شد خلاصه ژرف بعد از مدت مزبور تسلیم شده به و سپاهین خبر داد که تو
 بامیر طوری و در رتبه قیصر نابله خواهی شد و سپاهین او را محترماً بشهر روم برد و از طرف



روم و طیفه معتدبه به ژرف داده میشد از قمار مذکور در سنه نود و پنج در شهر همد درگذشت
در ایام بیکاری توقف در زم چند کتاب تالیف نمود که از جمله تاریخ مجبور بود و آنرا اول بزبان
سرنانی نوشته بعد بزبان یونانی ترجمه شد نیز ژرف شرح زندگانی خود را نکات از کتب
او آنچه در دست است تمام السنه ترجمه شده

ژرف

مورخی بوده یونانی که در مائه پنجم عیسوی زندگانی نموده و منصب قضاوت داشته و بعد
مضاری راغب بوده در مسطورات خود هر جا از علویان ذکر می کند بیک روشنی از
انها نام میبرد بلکه لعنت می نماید از مؤلفات او تاریخ قباصره روم است سنه چهار صد و
بعد از میلاد کتاب تاریخش با کثرت زبانها ترجمه شده

ژداناس

مورخی است یونانی که هفتصد سال قبل از این زندگانی میکرده از منشها مخصوصا بطور
قططنیه بوده بعد از چند خدمت به امپراطور مائول کمن غلبت اختیار نموده در یک
از جزایر یونان بوضع رهبانیت بسر میبرد تاریخ مبسوطی از اول خلقت عالم تا سال
هزار و صد و هجده مسیحی نوشته و آنرا بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

ژوستین

مورخ معروف لاتین است که در مائه دوم مسیحی منبر پند تاریخ مبسوط ترک پیچیده را
تلخیص کرده در میان مورخین بنامه نویسی خوش عبارتی معروف است
طالابی که در این زمان زبان قدیم لاتین را تحصیل می نماید عبارات و کلمات ژوستین را
که در رجال فصاحت است حفظ میکنند مسطورات ژوستین را بیل نام میگویند رساله هزار
هفتصد و هشتاد و چهار مسیحی ترجمه کرده است

ژولیوس

از مورخین لاتین و مؤلف برابکان میباشد در سنه سیصد و هشتاد و هشت میلادی
حیات داشته است

ژیبس

از مورخین معروف انگلیس است تو کیش در هزار و هفتصد و سی و هشت و نود و هشتاد
هفتصد



و منشی مخصوص او بود ملقب با بن لقب شد فوتش در سال هشتصد و سیصد و بیست و هفتاد و پنج و آنچه در باب اشکانیان نوشته معتبرشان قبول و اعتماد است

سنت کوزا

از فضلی فرانسس و از خانوادۀ نجیب بوده در سال هزار و هشتصد و چهل و شش متولد شد و اول عمر بخدمت عسکر و نظامی مشغول گشته اما چون طبعا میل به این کار نداشت استعفا کرد و بتحصیل و تالیف پرداخت مؤلفات عدیده دارد خاصه در تاریخ در سنه هزار و هشتصد و نه درگذشته است

سنت مارتین

از فضلی فرانسس بود تولدش در یارپین در هزار و هشتصد و نود و یک میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و سی و دو پدرش حرفه خطاطی داشت و سنت مارتین مدت طفولیت خود دارشاکردی پدر و اموختن همان حرفه گذرانید اما از اول عمر میل به مفرط بتحصیل علوم خاصه بنیاد گرفتن السنه شریفه داشت در هزار و هشتصد و ده در سلطنت ناپلئون اول او را در مدرسه معروف به سلطنت اجازه ورود دادند در هزار و هشتصد و بیست و اخل مدرسه اکتشاف اشیاء عتیقه شد فی الحقیقه یکی از مؤسسان اساس مجلس آستانه یارپین سنت مارتین میباشد مدتی که ابدار دولتش بود مؤلفات عدیده دارد اما بجز نالیف او تاریخ اشکانیانست افوس که موفق با تمام آن نکشت بجز اجل او را امان نداد در سال هزار و هشتصد و سی و دو و بابت در اغلب فرانسس و سایر ممالک فرانسه و سینه مارتین در جوانی بجز در سن چهل و یکا لکن با بمرض مبتلا شد راه آنجهان پهلو و دانشمندان دارد و چار تا سفیر و انداوه کرد تاریخ اشکانیان سنت مارتین سرچشمه اطلاعات مفیده است از ابتدای سلطنت این طبقه شروع نموده تا سلطنت لویس اول را که در سن پنجاه و یک میلادی بتخت سلطنت ایران نشسته پادشاهی تبریز را در از من مقارن امپراطوری نیرن قصر و م نوشته در بجا که ملک اشکانی فرصت نداد این عالم منجر خدمت خود را بعالوم معرفت و تاریخ با انجام رساند

سولپس سور

از مورخین معروف بوده و بیست و یک سال تاریخ ادیان بیشتر از سایر شعب این فن میل داشته



در شهر اکی تن در سال سبصد و شصت سه میلادی متولد شد و اکی تن از شهرهای
فرانسه است و سن پیرنه سولینس بود در اول جوانی قاضی بود و این شغل صیقلی است
و غالباً در شهر تولوز زندگی میکرد چون زوجه اش که طرف صیل او بود در گذشت
بزرگ نمود و در سنه چهارصد و نه در یکی از صوامع ماوسیل بزرگ کوپند و را و آخر
ملیک بلناس کشته شد و فائش را بقصد دو سال چهار صد و ده نوشنه اند و برخی در چهار صد
هشتاد نه بحال پس از فوت لقب منته با و دادند یعنی و پرا از ائمه عجمی دانستند

سیرت

از فصاحتی که این بزرگوار در عصر او و بعد از او اطلاق لسان و فصاحت بیان نداشته
که سیرت داشته و سیرت در کلام این چنان بوده است که سحر و عرب و خالاد و ملک
فرنگ هر کس را بخواهند بفصاحت بلاغت بجا بیاورند میگویند سیرت زمان خود است
تولدش در سال صد و شصت قبل از میلاد و در علم قضای نیز در آنوقت مثل و نظیر نداشته در
دایره دولت و مملکتها بزرگ و مناسبی است که هم سر داری قابل بوده هم حاکمی
کافی هم عالمی بزرگ در طریق فیلو با شرق و سبک افلاطون میل داشت در حکمت
و تارخ و غیره تألیفاتش زیاد است در سن شصت چهار سالگی بمکه مقبره و مرگش شد

سیرت و ساسی

از دانشمندان فرانسه در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت ریاد پس متولد شد در هزار
هشتصد و سی و هشت و زکشت هنوز طفل بود که پدرش که شغل قضا داشت در گذشت
مادرش و پرا تربیت نمود چون میلش را بالسنه شرقیه دید استادان که در زبان عبری
و شامی و کلدانی و فارسی و ترکی مهارت داشتند بنا و زد و او نزد آنها تحصیل کرد بعد از
ابطال بابائی و اسپانیائی و المانی از لغات فرنگ بیاموخت این جمله را بخوبی میخواند و
مینوشت مخصوصاً از زبان عربی را از السنه شرقیه خیلی خوب میدانست طوری که در مد
دولت هم معلم زبان عربی بود هم فارسی استعداد و قابلیتش بدرجه که ناپلیون اول
لقب بارونی با و داد از تألیفات و تارخ مخصوص ساسانیانست و ترجمه کلیله و دمنه از
عربی بفرانسه و ترجمه پند نامه فریدالدین عطار از فارسی بفرانسه و ترجمه مقامات حریری
بفرانسه و ترجمه سبوطی از کتب معتداتی بفرانسه و کتب مبسوطه دیگر از عربی و کلدانی



و غیرها در نوشتن عربی چنان یک طول داشت که از جانب ناپلئون اول مراسلات بنایح
اعراب مجاز و مصر شام منوشت و علماء و ادبای آن مالک حجت و تعجب میکردند که این نویسنده
بارع قابل کتبت که در خدمت ناپلئون است یکی از فضلاء عرب مخصوصاً بفراستة سفر کرده
بپارسی آمد و از وزارت مرور خارج فرستاده در بیرون ناپلئون را طلب نمود و برانجا
سلوس در سلسله دلائل نمودند بآخارفش وارد کتابخانه او که شد بجای شخصی عربی که
فرنگی دید سخن نگفته خواست مراجعت کند سلوس در سلسله سنی بفراستة ریاضت بعربی با او
تکلم نمود ادیب عربی بر کشته نشکست اما باز ساکت بود سلوس در سلسله ملثفت شد که این
شخص منجرب است متعجب که آن مراسلات روان شپوارا چگونه شخصی منوشت که از تکلم عاجز است
قلم برداشت و در حضور او بمقاله نگاشت فصیح و بلیغ سلیس و بدیع ادیب عربی بفهم کرد
که نگارنده نامهای ناپلئون هم فرنگی فاضل است مثلاً اینکه معناد یعنی گفتن با نزن با
نشده با نهان خرمی باشد برین رفت بعد از آنکه چند دربار بر توقف نمود بطور
خود با و گفت

فلاندن

از نقاشهای مشهور و معروف فرانسست در شهر ناپل باطالبا در سال هزار و هشتصد
متولد شده آن وقت که موراث از جانب ناپلئون اول پادشاهی ناپل داشت بد فلاند
ناظر او بود از بن فردیناند متولد شده در جوانی بملم فراطی بنقاشی داشت و ابتدا پیش خود
و بد و ز استاد کار میکرد در سال هفتصد و چهل و چهار سفری از فرانسه باطالبا نمود
و بمخدمت اسناد از بنریک فایز شد و در اغلب بنکارخانهها از اساتید استفاضه نمود و از
روی پرده های معروف قطعات بساخت تا در فن نقاشی بکمال رسید و از نقاشهای مشهور
عصر و زمان خود گردید سفری بالجزایر رفت و در آنجا پرده ها بساخت در سنه هزار و
هشتصد و چهل و صحبت موسونریه سفر فرانسس با بران آمد و دو سال در این مملکت
بماند در هزار و هشتصد و چهل و سه در هنگامیکه خرابیهای شهر نپولیس منکشف شد دولت فرانس
او را مامور خسار آباد موصّل نمود و تصاویر بسیار از این بنای عتیقه برآورد
خرابیهای ناپل نپولیا از او باقی است گفت فامی که با او بوده شرح مسافرت و تحقیقات او را
در این بنای مزبوره در مجلد نگاشته و خود فلاندن نقشه آنها را برداشته است و آن از کتب نفیسه



دنيا بشمار می آید و نقشه های آن که در چند جلد بزرگ قرار داده شده بیشتر از صد پنجاه
صفحه میباشد و بقیه بسیار گران بفروش می رسد چنانکه خود نگارنده بمبلغ دو پست و نیم اقباع
نموده و از این معامله غنی ندارد زیرا که برای تاربخ ایران بجزین سندها است سالهاست
فلا ندن بد رستی معلوم نیست

فیلسترات

نگارنده یونانیست تولدش در ایست از جزایر سیپیل که امروزه لئونو میگویند در اول ماه و نیم
عسکری و بعضی در آخر ماه اول نوشته اند چه در آن و در زم فیلسترات معلم علم نجوم و صفت بوده
در ضمن تالیفات خود گاه گاه از تاربخ اشکانیان چیزی ذکر میکند

کائیر

از فضلاء فرائضه و از آنهاست که در السنه شرقیه مهارت داشت تولدش در هزار و هشتصد و
هشتاد و دو و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و هشت از شاگردان ساسی بوده و تالیفات بسیار
در تاربخ و زبانهای شرقی دارد از کتب عالم معروف مصریه مصر چندین رساله بفرائضه
ترجمه کرده است

کالپین

فیلسوف و طبیب مورخ یونانی و برادر زاده و شاگرد اسکطوری و در سال سصد و شصت
پنج قبل از میلاد متولد شد از اطباءى مخصوص اسکندریه و کبیر و تا باختر و کمال احترام در عهد
ابن قهرمان فاتح سر می نمود در سنه سصد و بیست و هشت قبل از میلاد در آنوقت که اسکندریه
در باختر نام داشت خوش آمد گوینان جای پایش او را مقدس و معصوم و در عداد ارباب
انواع و خداوندان می شمردند این فیلسوف از ناز پر بار این خرافات نتوانست برود و این
اباطیل را قبول باور نماید مدعیان و گویندگان این سخنان را استهزا نمود بنا بر این حکم
اسکندر را و داد و صدق آهنگین حبس کردند مستحفظ صندوق از باز کردن در
صندوق و متحد بد نمودن هوای داخله آن غافل شد آن حکیم کامل و در صندوق آهنگین
مذا و بعضی بجای صندوق آهنگین نفس آهنگین گذاشتند اما قول اول اصح است بالجملة یکی
از خطبها و خطاها که با سکندر نسبت داده اند همین ظلم فاحش و قتل این حکیم داناست
کالپین تاربخ اسکندر و از روز ولادت این پادشاه تا در روز قبل از هلاکت خود

بفصل نوشته است این تاریخ تا هشتصد سال قبل از این مفقود بوده در هشتصد سال قبل
 کتابی باسم کالپسین بزبان یونانی ذاجع بتاریخ اسکندر بدست آمد و در اقطار عالم شهرت
 کرد که تاریخ کالپسین پیدا شده و ابتدا که صنعت طبع و دفترت منتشر شد اول کتابی که در آن
 مختلفه چاپ کردند همین کتاب بود اما بعضی از محققین صدق نمودند که این کتاب تألیف
 آن حکیم بافرهنگ است چه مطالب آنرا الصحنه بافسانه دیدند و گفتند از شخص فیلسوف چنین
 کاری بعید بنظر میاید فی الحقیقه آن کتابی که پیدا شد و به کالپسین نسبت دارند بقصه
 بیشتر شباهت دارد تا بتاریخ بعقبه نگارند این اسکندر نامه افسانه که بدست است
 همان کتاب منسوب به کالپسین میباشد که از زبان یونانی به عربی ترجمه کرده اند و از عربی
 بفارسی

کُرسینی

از اهالی ایتالیا بوده تولدش در هزار و هشتصد و دو میلادی و در مدین فوئش در هزار
 هشتصد و شصت و پنج در پیز در اغلب علوم خاصه در ریاضه و فلسوفی و تاریخ تألیفات
 دارد و در طبیبی و تاریخ مهارت کامل داشته

کُلائی

در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و سه میلادی در برلن متولد و در هزار و شصت و
 سی و پنج در پاریس درگذشت ابتدا بخصیل علم شیمی پرداخت بعدالسنه شرقیه آموخت
 و در سال هزار و هشتصد و پنج با سفیر روس بفرچین رفت و در هزار و هشتصد و هشت
 مراجعت نموده کتب بزرگ از چینه و مغولی و منچو و ژاپنی با خود آورد و در هزار و هشتصد
 هشت از طرف آکادمی پترزبورغ مامور قفقاز شد که بتحقیق حالات طوائف مختلفه
 ساکنه در سمت شمال و جنوب کوه قفقاز بپردازد در هزار و هشتصد و دو وارد شهر
 ویلنا مامور بتعلیم و تعلیم زبان مشرقی شد در قشون کتی فرانسه از آنجا عزیمت نموده در هزار
 و هشتصد و ناپزده بپاریس آمد کتب و مؤلفات بسیار ذاجع بالسنه طوائف مختلفه آنها از وی
 مانده و برای موزخین اقوال او سنگ مقبره است

کُنت کپنی

از دیپلوماتهای فرانس و معارف و دانشمندان آن مملکت بود تولدش در برود و در هزار و



هشتصد و شانزده اتفاق افتاده بآنکارنده خصوصیتی بکال داشت مؤلفان او نما از حقیر
 موجود است کما هو حقیر از حالات و باخبر نیستیم همین قدر میدانم در او ابل سلطنت اعلیحضرت
 شاهنشاه جمجاه ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطان بهامیو پیشون و زبر مختار فرانس
 با بران آمد و سمت ثابت سفیر مشارالیه داشت چنگ هم به سمت شارژ دافتره مقیم طهران بود
 صورتش در دست سفر اول محابّه در باغ نظامیه در قباله اوصاف سلام رسم شده و باغ نظامیه
 از ابتدایه مرحوم میرزا آقاخان صدراعظم نوری است که در سال هزار و دویست هفتاد و یک
 بنا کرده خلاصه گشت مغربی لیه بعد از آن بمملکت خود بازگشت و در عهد سلطنت ناپلئون
 سیم امپراطور فرانس به سمت زبر مختای بعضی از بلاد فرنگ رفت و مجدداً در سنه هزار و دویست
 هفتاد و هشت هجری بوزیر مختار بطهران آمد زمانیکه نگارنده از نیابت بالین عربستان
 و لرستان بدار الخلافه معارف نمود گشت گینور وزیر مختار فرانس در این پای تحت قیامت
 داشت مرخومید و حاجی علیخان اعشار السلطنه غفره الله تعالی را محرک و خود را بناچار
 مشورت تحصیل و رفتن بیار پرسید در هزار و دویست هشتاد هجری که برای تحصیل بیار پرس
 رفتم گشت گینور در این شهر معظم بود در تعیین مدرسه و وضع تعلیم و تعلم من و همت
 زیاد کشید و بجهت دوستی که بایدارم داشت مرا با اغلی خانوارها بجنبشنا کرد و معارف
 بنمایان نمود و بواسطه او در میانهای خاصه امیر طرلس و زنی زوجه ناپلئون سیم دعوت
 میشد در مراجعت زیارتین گشت مشارالیه در بند پیره از بنادر یونان دیدم و در آن
 وقت وزیر مختار یونان بود معلوم شد محض ملاقات این بنده از آن به پیره آمد از آنجا
 که مختصر بانی در فرانس بر زکریه گشته ما را که میل میکردند در بند پیره اجازه توقف
 ندادند گشت گینور بجهت زیارت ما از گشته پیرز آورده و در روز پیره در فرانسین ماند
 روز سیم به این رفتم و شش شب در سفارت فرانسین بماندم گشت بودم بعد از هشت روز توقف
 در یونان غایب اسلامبول شد خلاصه حقوق بیبا و از این شخص بر کمر من ثابت است
 افسوس که شرح حال و زاید رسی نتوانستم بکنم اما آنچه از گوشه و کنار معلوم نمودم
 اینست که در او آخر عمر در شهر رما قیامت داشت و چون نهایت به تجارت و نقاری مایل بود
 به مجسمه سازی مشغول شده از شدت مراقبت و اینکار کور شد و در عی و گذشت زمانیکه
 از خود بانه کیفیات زیاده بیاور کار گذاشت از جمله مؤلفان او یکی تاریخ قدیم ایران است اگر



چه مرتب نیست اما اصول تاریخی و انتقادات آن در کمال خوبی است تحقیقات و افیه نموده آنها
که بدقیق علم تاریخ اندر دست نکرده اند این تألیف منصفانه با افسانه مخلوط می بندند لکن چیزی
پس از آنکه مکرر مطالعه استطرقات پر از خشنود خواهند داشت که اغلب آن تحقیقات
اهمیت دارد و مقرون بحت است فرضاً در بعضی مسائل جزئی سهوی کرده باشد چندان متوجه
معاذنه نیست این گناه است که در شهر شما نیز کنند

کنت کوش

مؤرخ معروف لائپزیگ است گویند در اوائل ماه اول علیوی ندکانه منبوره اما این گفته
مستقیم نیست بعقبه نگارنده در قرن چهارم بوده تاریخ مفصل اسکندریه که در ده جلد
او نوشته است از جلد اول و دوم آن مفقود میباشد بعضی تاریخ او را شبیه بافسانه دانسته
در هر حال بهتر زبان خاصه بفراشه ترجمه شده

لایشه

از فضلاء فرانس است در شهر بژن در سنه هزار و هشتصد و بیست و شش میلادی متولد
در سال هزار و هشتصد و دوازده در پاریس درگذشته در جوانی زبان انگلیسی و کاملاً
محصّل کرده بعضی از کتب معتبره انگلیسی را بفراشه ترجمه نمود زبان قدیم یونان را مثل زبان
فرانس که زبان اصلی خودش بوده می دانست از خدمات نیز که بعلم تاریخ کرد این بود
که تاریخ هر دو را بفراشه ترجمه نمود و در آخر آن رساله در بیان عقاید خود در باب
این تاریخ نوشت باولتر حکیم معروف معاصر بود و در بعضی مسائل فلسفی و تاریخی با او
مخالفت و ضدیت داشت

لانگل

تولدش در پاریس در سال هزار و هشتصد و بیست و نه میلادی و فوت
در پاریس در هزار و هشتصد و شصت نه اتفاق افتاده عالم بالسنه شرقیه بوده تألیفات
بسیار است از جمله تاریخی بوده از ارمین از مؤرخین قدیم وی از فرانس ترجمه کرده است

لیوی

فاضل فرانسوی بود تولدش در پاریس در سنه هزار و هشتصد و یک میلادی و فوت
نیز در همین شهر در هزار و هشتصد و هشت اتفاق افتاده در کلژ فرانس معلم
زبان



زبان لائین بود و نادینج رومیته الصغر یعنی امپراطورهای قسطنطنیه را و تالیف نمود

لنگ برید

تولدش در پادشاه رستم هزار و هشتصد و شانزده مسیحی و فاتح در هزار و هشتصد و هشتاد و دو در معرفت مسکوکات خاصه سکه های سلاطین مشرق زمین مهارت کامل داشته گمانی در سکه های اشکانیان و ساسانیان تالیف کرده که زائد الوصف معتبر است

لوسپین

یکی از فضلا و مورخین معروف یونانست تولدش در شهر ساموس از شهرهای آسیا صغیر که امروزه معروف به ساماتس در ساحل فرانسه شمال شرقی فضا کبر واقع اتفاق افتاده و این بلد از آنجا که مسقط الرأس و مولد لوسپین میباشد در میان مورخین و صاحبان فضایل و کمالاد معروف است خلاصه لوسپین در سال صد و بیست میلادی در شهر نرو بود متولد شد و ابتدا بتحصیل علم فقه پرداخت و در شهر نطا کبر قاضی شد پس از چند از قضاوت کشید و از اساتید عرفا و حکمای شهر کرد بدو یارینیمت غلبه بلاد اسپانیا و فرانسه حتی ناحیه کلنشین را که فرانسه حالیه باشد سباحت نمود در هر جا که میفرست و میجو عقاید دینی خود را بطور مو عظم اظهار میگرد و در سن چهل سالگی بکلی سن از عرفان و دینی کشید تنها بجهت پرداخت اقامت افتادش و در معقولات و رای معتقدات حکمای لغز بود و در میان این پیوسته و در اقوال آنها منبهمود کند فیصله و مراد را بما موید عمده بمصر فرستاد در سال دویست میلادی در سن هشتاد سالگی در مصر و گذشت کتب تالیفات زیاده در فلسفه و کلام و عرفان و نادینج از او بنیاد کارمانده نوشته اش سرایانک و ملاحت است خیلی خوش اسلوب و مرغوب باین نصرانی عداوت مخصوصی داشته علمای نصارا و اراملغون و مظهر در میل کتب لوسپین و بزبان فرانسه ترجمه کرده اند

لونیوس

از فضلا ی فرانسه تولدش در سنه هزار و هشتصد و میلادی و فوتش در هزار و هشتصد و پنجاه و نه اتفاق افتاده یکی از دانشمندان عصر و زمان خود بوده در توارینج قدیم و آثار و عتیقه مهارت کامل داشته مخصوصا در معرفت مسکوکات تالیفات معتبر دارد و آنچه در باب تاریخ اشکانیان و سکه های آنها نوشته ما جمله دانشمند است اینک خلف فرانسه است در



حیات است صاحب تصانیف تالیف در تاریخ و غیر رسائل مطبوعه دارد و غالباً فضل
انسانیت مستفیض میباشد

ماکن مولی

از فضلاء ایران تولد شد در سال هزار و هشتصد و بیست و سه میلادی تحصیلاتش در
لیریک زبان سانسکریت را بخوبی میخواند و در کمال فصاحت مینوشت کتب پیچیده و هادرا
ماکن مولی از زبان سانسکریت ترجمه نمود آثار زیاد مخصوصاً در لغت سانسکریت
باقیست ماکن مولی یکی از فضلاء بزرگ این عصر و شمار میباشد

مالک برین

از فضلاء ایران امارک بوده در سنه هزار و هفتصد و هفتاد و پنج در ورتند شبه جزیره
متولد شده و در هزار و هشتصد و بیست و شش در پاریس در گذشت بواسطه خیالات
طلبه او را از وطن مالوف و اندند ابتدا وی بمملکت سوئد رفت بعد در هزار و هشتصد
بیاد بر آمد مؤلفات بسیار افعال برون بیادگان مانده از جمله جغرافیای تاریخی تمام کره
ارض است و هفت جلد

مالک

از صاحب منصبها انگلیس و از اهالی اکس بوده در سال هزار و هشتصد و شصت و سه میلادی
متولد شده هزار و هشتصد و هشتاد و دو و ثامن مورهندوستان گردیده در اینجا مندرجه
دولتی و حکومت بمبئی نایل کرد بعد در هزار و هشتصد و هشت و بیست سفارت بایران
آمد و مقصود کلی از این سفارت و ثامن موربت آنکه دولت ایران را از صراحت وستی ناپلئون
اول ببنداند در هزار و هشتصد و سی و یک با انگلیس مراجعت نمود و از اجرای مجلس
بادکارها خوب جمع بتاریخ مشرق زمین و او باقی است از آنجمله خلاصه تاریخ ایران
از زمان پیشدادیان تا واسطه سلطنت خاقان خلدایشان فتحعلی شاه قاجار و طبیب
این کتاب بنام الشمه معوله ترجمه شده و در این و آخر فارسی آنرا در بمبئی طبع کرده اند معروض
بنا بر پنج ملکم است و فانی او در سال هزار و هشتصد و سی و سه اتفاق افتاده

موری

از فضلاء ایران است در هزار و ششصد و هشتاد و سه میلادی متولد شده و در هزار و ششصد



هشتاد در گذشته مری اول شخصی است که لغت تاریخی جغرافیائی نوشت تألیف کرد و آنرا
بترتیب مخصوصی جمع نمود و فی الحقیقه سر مشقی نافع باخلاف خود زاد و آنچه تا کنون لغت
باز بسبب ندوین و مرتب شد بسبب و پیری او است و این سهیل عمداً فضلی بعد از او
دارند

موسی خورشیدی

مورخ و نویسنده معروف فارسی است که در سال سیصد و هشتاد میلادی در قصبه
خورن متولد شد و در چهار صد و هشتاد و هشت درگذشته و بعضی را عقیده این است که موسی
خورن در قرن پنجم میلادی زندگانی نموده در حال ابتداء دیبانت یونان تحصیل
کاملی نمود پس از آن با نطاکه شام و اسکندریه مصر و شهرته و قسطنطنیه سفر کرد
از آنجا که در تاریخ این مورخ مانند ربیع تابع کامل بوده او را هر دو زبان می گفتند
از مؤلفات معتبره او یکی تاریخ همین ملت است که در سال هزار و هشتصد و سی و هشت در لندن
با ترجمه لایتن آن طبع کرده اند و در سنه هزار و هشتصد و چهل و یک نیز در وین با ترجمه فرانسه
چاپ شد چون مسطورات او از روی تحقیق بوده ما بدان خیلی اشتهاد نموده ایم

ولایرو

از فضلاء معاصرو تولدش در سنه هزار و هشتصد و نوزده میلادی اتفاق افتاده و یادگار
بزرگی که از او باقیست لغت رجال معاصرین میباشد و لغت دیبانت و لغت فیلسوفی

وایان

از فضلاء معروف فرانسه بوده و در معرفت مسکوکات قدیم مهارتی بکمال داشته تولدش
در سال هزار و هشتصد و سی و دو میلادی و فویش در هزار و هشتصد و شش اتفاق افتاده
ابتداء طبابت میکرده بعد کلیروز و یلوی چهاردهم که با او دوست بود و میل او را تحصیل
سکه های کهنه میداشت و می ناما مور بعضی بلاد فرنگ آسیا و افریقا نمود تا برای موزه
لوی چهاردهم مسکوکات عتیقه بدست آورد بعد از مسافرت طولهانی سکه های کهنه خود
بفرانسه آورد و کتب یادداشتهاش مسکوکات خاصه سکه های سلاطین اشکانه تألیف کرد

ویکتری وریفی

از دانشمندان معاصرو فضلاء بزرگ این ایالت است نگارنده بملاقات او ناپرسیده در سال



هزار و هشتصد و شصت چهار که این فاضل متبحر و زبردست علوم دولتش فراموش بود این بنده در دار
الملک یار پس تحصیل میکردم و از مفاد و ضایع نافع معرّی الیه مستفیض میشدم در سال هزار و
هشتصد و نازده میلادی در یازدهم ماه سپتامبر متولد شد در ربیعان جوانی او اقوام
عشیره اش در کارخانه گیلن یار پس که قالبهای بسیار ممتاز یافتند مشغول کار بودند
الهای این کارخانه از حیثیت نسج و رنگ و نقاشی چندان ممتاز است که گاهی یک نخه قالی
به ده هزار تومان بفروش میرسد خلاصه بکنزد و روی دارد و اول جوانی از تحصیل علم بازداشته
اصناعت مشغول گردید اما از آنجا که ذوق و استعداد علم در هر کس نباشد آن جاذبه بشود
او را بحال خود نمیکند و در همواره به ذروه فرا و مغالی و اوج فضل و کمال و عواید منماید
و بکنزد و روی پس از چند از صنعت شکستید و در هزار و هشتصد و سی و همدست
سنت یارب مشغول تحصیل علوم شد بعد از هزار و هشتصد و سی و سه در مدرسه نوزاد
بنگین فنون پرداخت و در مدرسه رشت معلم علم تاریخ کتالما و وفای بیشتر در آن مدرسه
تدریس نکرد و بهر سمتی در مدرسه هانری کان یار پس مضروب گردید و تا هزار و هشتصد
شصت و یک همان معلم علم تاریخ بود تا در مدرسه پلینیک نیک که از مدارس بزرگ دولتی
رتبه معلّم یافت و هزار و هشتصد و شصت و سه وزارت علوم دولتش فراموش او داشت و در همان
اوقات نگارنده با مشارالیه آشنا بود و در وزارت علوم به تعبیرات او و سبک تعلیم و تعالیم
بمهر و خوشتر کرد و تعلیمات او مدارس علوم طبیعی بسیار خشنود الحق هیچک از وزای عالم با این
رشته کار و عالم مدنیّت انسانیت بقدر او خدمت نکرده اند چون ستور العمل مخصوصی
برای وضع تربیت اطفال خاصه دختران نوشته بود و قسب بن با اولطفی نداشتند و در سال
هزار و هشتصد و شصت و نه بواسطه تعصبی که امپراطور پس او رشتی و وجهه ناپلئون سیم
امپراطور فرانسه در مذهب کلیتولیکی داشت متحرک کتشیها که با و بکنزد و روی خوب نبود
این فاضل نخبه را مجبور با استغفا نمود تا الهیات و بیسار است و هر کتاب که از آن طبع
شده کمتر از دو بیت هزار نسخه چاپ کرده اند و بکنزد و روی دانشن علم جغرافیا و تاریخ
شرط فضل و کمال میدانند مختصرا از تالیفات او که نگارنده دارد جغرافیای ممالک و متصرفات
رومیه الکبری است از زمان جمہوری تا اوان امپراطوری جغرافیای تاریخ قرون متوسطه
نقشه جغرافیای تاریخی عالم تاریخ روم و مللی که در تحت سلطنت روم بوده اند تاریخ مقدس



که خلاصه تواریخ است تاریخ مفصل و مقید الکبری تاریخ فرانسه ایضا تاریخ فرانسه
تاریخ یونان تاریخ زمان حال تاریخ معاصر تاریخ عمومی عالم که مطبوعه هاشم کتاب
فروش معروف یازده در تحت نظارت ابن فاضل بزرگوار طبع کرده و تقریباً بیست جلد کتاب است
که در تاریخ و ترجمه خالاد با و فضلاست باز کتابها که نگارنده ندارد در این وقت که سال
هزار و سیصد و هشت هجری است بحمد الله زنده و در عالم افاضت افادست و امید است
که آثار مفیده دیگر نیز از قلمش بیست بخش جهان در این وانش گردد

هزی بن

مورخ است یونانی که در زمانه سیم علیوی زنده کافی میکرده در شهر رم از طرف قیصر
بمخاطبات بزرگ مأمور بوده تاریخ عصر خود را بدقت نوشته یعنی از سال صد و هشتاد
میلادی تا دو و بیست و هشت و انکاشته و تاریخ او با ظیل السنه ترجمه شده است

هزیست

مورخ مشهور یونان و ملقب به ابوالمورخین در سال چهار صد و هشتاد و چهار قبل از
میلاد در شهرهای کاناس که امروزه بودرون معروف است از بلاد اسپای صغیر تابع
ولایت آیدین متولد شد در جوانی بمصر اسپا سفر نموده و مقصودش از این مسافرت
این بود که در هر جا کسب اطلاعات کافی نماید بعد از مسافرت طولانی و دراز برای نگارش
تاریخ خود در جزیره ساموس قامت جست و سنه چهار صد و پنجاه و شش قبل از میلاد در
السیپاد بشرحی که پیش هم ذکر کرده ایم تاریخ خود را خواند و اهلای آن دره تالان که معادل
هفت هزار تومان پول خالیه ابرانست بمجهت خمت ابن تالیف صنف با و تقدیم کردند
در سال چهار صد و شش قبل از میلاد در ابطال آباد گذشت از قدامای مورخین مغرب
نقبت که نشان را اعتبار و مردت باشد و مخصوصاً در تاریخ مصر و ایران از پیشدادیان و کباب
سند معتبره جز تاریخ هر دوت فعلاً بدست نداریم

هزی شپوس

از فضلا یونان و نویسنده های معروف آن ملت است که در اسکندریه مصر اقامت
داشت و کتب ناماز تاریخ و غیره تالیف نموده از کتابهای مشهور او فرهنگ است و لغات
مشکله غیر مستعملان یونان و در عصر او بلکه در این زمان آن فرهنگ بکار طلابی که



میخواهند اشعار و فلسوفی یونان را تحصیل کنند بیک می آید گویند عیسو مذهب بود
 فرضا که ظاهراً پیروی برضا را نمی نموده و در باطن با این کیش و این اعتقاد را نسخ داشتند
 بزعم بعضی در قرن چهارم میلادی میزیسته لکن جماعه بر این اند که تا سده ششم میلادی
 زندگانی کرده است

مؤرخین عرب عجم

ابن اثیر جزیری

ابن اثیر جزیری صاحب کتاب کامل فی التاریخ وی ابو الحسن عزالدین علی بن ابی الکرم است
 برادر ابو السعادات محمد الدین مبارک ابن ابی الکرم صاحب کتاب النهایه فی غریب الحدیث و
 ابوالفتح ضیاء الدین نصر الله بن ابی الکرم صاحب کتاب المثل السائر ابن سه برادر او خرمه
 شاکر و اوائل مائه سابعه را از وجود خویش راسته اند و از آثار صاحب کتاب یکی سداً الثنا
 فی معرفه الصحابه است در دو مجلد مشتمل بر احوال هفت هزار و نایضد نفر از اصحاب خضر است
 ما بصلی الله علیه و آله و دیگر کتاب اختصار کتاب شهاب ابنه امر از کتاب معانی میگوید
 همین مختصر بنا بر مینماید نه اصل کتاب کتاب شهاب معانی قایماً هم غریباً
 بوده و این زمان مفقود الوجوه است بنده نگارنده نسخه از این مختصر در کتابخانه مبارکه رضوی
 یافت با اهتمام و توجه عماد العلماء و المحققین و خلاصه الحکماء و المناهلین میرزا عبد الرحمن
 مدرس اول آستان فرشته پاسبان از متاخره نسخه از دوکان نویسانند

اصل کتاب در هشت مجلد بوده و این اختصار ابن اثیر در سه مجلد است و دیگر از آثار ابن اثیر
 تاریخی میباشد که آنرا عبره اولی الاقطان نامیده و دیگر تاریخی دولت نامگان موصول
 و دیگر تحفه العجایب طرفه الغرائب و دیگر کتاب الجامع الکبیر فی علم البیان و دیگر
 کتاب الجواهر و کتاب کلان چنانکه در جیب السیر تصریح شده بحکم الدین منشی بغاری
 کرده است و انشائی بلیغ آورده فوت صاحب کتاب در شعبان سال شصت و سی هجری اتفاق افتاد

ابن حوقل

ابو القاسم محمد حوقلی بغدادی از مشاهیر علمائیه چهارم هجریست با آل حمدان معاصر است
 بوده و در جغرافیا و علم مسائل و ممالک از اساتید و اهل تصنیف است و علماء را بکتابه که او
 در این فن پرورده اعتبار عظیم است هر کس در این اثر جلیل امتنا نظر نماید میداند که این

از تصنیف

نگارنده از ابن اثیر
 نسخه صحیح دارد



محمد بن احمد البیهقی در اصناف علوم و فنون
 ریاضیه و جند عشر و زمان خود بل از ایشان
 فزون و اعصاب بوده گویند اصلش از بلد
 برون از توابع سند است و خوارزم به
 تحصیل علوم و معانی پرداخته در تمام
 یکم ز که روز مهراگان باشد از اینکار
 میکشید برکت مؤمنانند و میخواست
 میشد در سیر تواریخ مسلم و در فلسفه
 و هندسه بر جمله افران مقدم در معقول
 و منقول و مصنوع و محسوس و مطلق و در
 رسم اشکال فلکی و نفوس انجم و ابداع صنایع
 علمیه و نقشه کشی و آثار جغرافیائی مؤید
 در غزنی و بلخ و جوزجان و صغد و خوارزم
 بنا کرده و پنج سفر بسیار کشیده از جمله
 چهل سال در هندستان بوده مدتی هم در
 دی فاطمه اشته دیری و در خدمت شمس الملک
 قابوس پادشاه گنجی عظیم بسر میبرد و کتاب آثار
 الباقیه را بنام او نگاشته بعد از اتمام این
 کتاب بخواندم رفیق و نگارنده را آستانه
 خوارزم شاه و محل فاطمه انداخت
 و منتهای احترام و توقیر از آن پادشاه
 دیده از آنجا سلطان محمود غزنوی او را
 طلبید و بجایزه حکم صحیحی از نام قضاوت
 اقامه نمودی و بر آنجا خدمت کرد استیبار
 فرسید و بصله حکم صحیح دیگر شهادت او را
 در مجلس داشت بعد از آن بغایان و افرو
 خوانان کبر از هائی بود همان باز بخوارزم
 رفت چون مأمون شاه مقتول شد غریز
 اختیار کرد و مشغول تالیف شد همین کم
 سلطان محمود در گذشت و دودیه سلطان
 مسعود کت عطاء یی و افرو در باره ابو
 ریحان مبدل داشت و او فائز
 مسعود بر اباد اشراط عطاء یا باسم آن پادشاه
 نوشت سلطان مسعود بیکار نقشه خالص
 خل فیلی کرده جایزه را بدو فرستاد وی قبول
 نکرد مناظر آن ابو ریحان باشیخ رئیس
 مشهور است و در بهر حال در نامه و انشودان
 مسعود و مسطور مستطاف بسیار میباشد
 و آنچه بدیده میشود آثار الباقیه عن القرون الحاضره
 و قانون مسعودی و کتاب تقصیر و کتاب استنباط
 فی صنایع الاسطرلاب است و قاضی در کتاب
 چهارم و بی اندک همی آثار افشا در
 نقشه های جغرافیائی را هم اکنون بر آن
 اصول رسم کنند که او وضع کرده است

از تصنیف این کتاب بمثلت سلام خدمتی بزرگ نموده نام این حوقل بواسطه این اثر در دنیا
 دوام و بقاء بهم رسانیده است و این کتاب با اسم سلف الدوله حمدانی نوشته و در دنیا چیز
 القاب معالی آن پادشاه بزرگوار شطری و قلو آورده است و استناد و مشاهده
 معاینات خود در طی اسفار و طول رحلت میباشد و در همه جا مسافرت های مابین بلاد
 منزل بمنزل معین کرده و تاریخ شری عشق به جهاز کردی و مأمون نور و از مرکز دار
 السلام بغداد و پنجشنبه هفتم رمضان المبارک از سال سیصد و سی یکم از کتاب ابو عبد
 جهانزی که وزیر امیر خراسان و از فلاسفه و وزان بوده و کتاب ابن خردادبه که هر دو از
 تصانیف مشهوره مسلمین در علم جغرافیه میباشد در مبادی این کتاب نام برده است
 بنده نگارنده نسخه از آن که در یکم از هشتصد و هفتاد و دو میلادی در مطبعه
 بریل از شهر لیدن محروسه بنهاست هنام مطبوع افتاده است و مملکت دارد

ابن المقفع

نامش عبد الله است و سخن و بلاغت باو مثل منند و سائل بدیده و عبارات عجیبه و آثار
 قلمیه او ماثور است اصلاً از اهل فارس و مجوسی مذهب بوده علی بن عم صفاح خلیفه
 نخستین افریجی العباس و از مسلم ساخت و ابن مقفع منته عیسی از خواص اصحابش بود
 از هشتم بن علی حکایت است که گفته ابن مقفع نزد علی بن علی آمد و گفت حب سلام برد
 من داخل شد میخواهم بدست تو مکتبانی که بر من عیسی گفت باید اینکار و حضور بزرگان
 وقت سرهنگان پیش صورت پذیرد با مژده ساختن این سعادت بوده باش ابن مقفع انجا
 تابنا مکاه سفره عیسی میگردد و او نیز بنشین مشغول شد اما باز بر آیین زرد و شنبه در حال
 غذا خوردن و زهره می کرد عیسی با او گفت تو بر عمر اسلام و باز زهره مجوس می کنی
 گفت ایها الامیر خوش ندارم که شب بر من بگذرد در حالیکه هیچ بن نباشم چون مسکنا
 من بفرم افشار امشب بار بروم در برین پیام پس علی الصباح عیسی کلمه اسلام تلقین فرمود
 و ابن مقفع علی الرؤس بر خنجر تلغی نمود حاکم میگوید است ابن مقفع و مطبع بن
 اباس و بجای زهره باد هر سه در دین خود متمم بودند برخی گفته اند عجیب است که جاخطو
 فراموش فرموده که اتهام و باخلال عقیده و فساد طریقه مثل آن سلس است از مذهب من
 خلیفه مرویست که گفت هیچ کتاب ندیده و نیافتم الا آنکه بیج و در پیش آن از ابن مقفع بود



از آثار ابن مقفع ترجمه کلبه دمنه است از کجکوتازی در کتاب نامه دانشوران تفصیل حال
و کیفیت قتل ابن مقفع مشروح است گفته شد تا و بحکم منصوب بدست سفیانا نواره مهتابی
صفر بقول عمرو بن شیبہ صاحب کتاب تاریخ بصره در یکصد و چهار و دواست و بقول ابوالمظفر
واعظ سبط ابن الجوزی صاحب مرآة الزمان در یکصد و هجده و وقوع پیوست

ابو الفداء

صاحب تاریخ (المختصر فی اخبار البشر) الملك المؤید یا سمیع صاحب حیاة الکردی از ملوک
شاهان است از اعلام اسلام بعد از مامون خلیفه میگویند بفضل علم وی از پادشاهان
که نرسید در فنون ریاضیه و معرفت جغرافیا و علم تاریخ و صناعت طب و کائنات و دنیا
از رجال عصر خویش بود در علم طب گنجانده نوشته و در مسائل و ممالک نفوهم البلدان
پروا خسته و این کتاب در اروپا بخط نسخ بطبع رسانیده اند با همه اختصار بنواید بشمار مشتمل است
نژاد ابن مرد بزرگ با نجم الدین ابوبکر و سلطان صلاح الدین می پیوند و شرح احوال و احوال
فوات الوفیات از مطاوی تاریخ مذکور که از عیون تألیفات است در ممالک عثمانیه بطبع
و ابن الورک بر آن ذیل نگاشته باید خوانند که از آثار ابن پادشاه بزرگوار تاریخ مختصر نفوهم
البلدان و ارا است فوئش بن شمس در مقصد سی و دو هجری افتاده است ابن سنا
معروف که از جرایبه خوانان و راتبه از آن بوده در مشیاش چنین سروده

ما للندی بلبی صوت دایم	اظن ان ابن شادی قام عابه
ما للرجاء قداسدک عذابه	ما للزمان قداسود فواحه
انما المؤید ناعیه فبا اسفه	للعیت غدت عنا غواده
کان المذبح له عرش بدوله	فاحسن الله للشعر الغرافه
یا ال ابوبصیر ان از نکه	من اسم ابوبصیر کان نجه
هی المنا با علی الاقوام دائره	کل سنانیه منها دور قلابه

اصطخری

ابو اسحق ابرهیم بن محمد اصلا از مردم اصطخر فارس است از رحله کرخ از دارالسلام بغداد
می نشسته وی از جمله مصنفین اسلام است در علم خرافه و معرفت ممالک و ممالک و کتابی که
در این فن شریف نوشته در صمیم اعتبار و مضایع عماد واقع است عده تعویله و انکار اصطخری

در کتاب



در کتاب مصالک الممالک بر کتاب صور الاقالیم است بتألیف شیخ ابوزید احمد بن سهل بلخی نبد
نکارنده از کتاب مصالک الممالک اصطخری نسخه را بطبع بریل از شهر لیدن در تحت تصرف
و تملک دارد

المقدسی

عالی ادیب و مورخ و محدث است سمت و زاجین تعیین کرده اند که شمس الدین ابو عبد الله
محمد بن احمد بن ابی بکر البناء الشافعی المقدسی المعروف بالبشاری این شخص از رجالین و سباحین
اهل اسلام است نظیر و قریب المعز بل معاصرش ابن حوقل و مسعودی و از فرط تجرد و معرفت
اقالیم و بلدان و امصار و ممالک کتابی و علم جغرافیه تصنیف کرده است که از اجل مصنفات
این فن بنما را بدجله مطالبین عیان و مشاهده و بین نقل از ثقات و عدول اثر است
اگر در سخنی اعتقاد و اسخ و طمانینه صادق بهم رسانیده باشد بسوق کلام اشعار مینماید
و موضوع این کتاب ممالک اسلامیه است از ديار خارج جز شاذ نادری که ممکن گروهي از
مسلمین در آن باشد چیزی ناید نمیکند مقارن اظهار این اثر و عرض این هنر سلطنت خلافت
در اقلیم عراق با الطائع لله عبد الکريم عباسی بوده است و در ملک مصر با الغزیر بالله
نزار فاطمی بنارنج سپید و هفتاد و پنج و این کتاب مستطاب صتمی بنام احسن التفاسیر
فی معرفه الاقالیم میباشد و بنده و نسخه این کتاب از ان بطبع حروف مطبعه بریل از شهر لیدن

حافظ ابرو

اسم اولطف الله است و ملک هرات از ماد و زاده و در خطه همدان بر مسند کمال و فضل
قدم نهاد و است فقی که این مرد بدان شهادت یافته علم تاریخ است صناعت نشاء و این
قدر و هنر مقامی منبع و رتبه رفیع داشته و او از افاضل و زان امیر تهم پور کورگان است و
بتشویق و تربیت آن پادشاه تکمیل شد و از عهد سلطنت میرزا شاه رخ شاه کورگان نیز فر
بیست و هشت سال در یافته است و از مشاهیر رجال عالم که حافظ ابرو با ایشان سمت معاش
بلکه با بعضی معاشرت داشته یکی مولانا شرف الدین علی بزدین صاحب تاریخ ظفر نامه و دیگر
امیر نور الدین شاه نعمه الله ولی پیشوا طائفه نعمت اللهیه از در اویش و دیگر خواجه محمد شهباز
بنیاد صاحب کتاب فضل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بها الدین نقشبند بود و دیگر امیر
انوار صوفیه و غارف معروف که شهرتش شرق و غرب فرشته بوده است و دیگر امیر



شاعر مشهور سنواری

و در شنبه حافظ مذکور با بر بعضی میگویند که ابوی پیوسته خوشنمای نباشد داشته
بجای که اسباب قریب او گردیده و آن عضو ممتاز در نهادم معروف و معلوم شد چنانکه یکی
از امراء عثمانیه بنظر این جهت بعنوان قره قاش مشهور گردیده است ظن بعضی آنکه مشارالیه
از اصل خراسان بوده همانا اصلاً از الکای برخراسان که در عهد سلطنت بوده و بری
با بر تحریف یافته و علی ای حال اینکه او را لقب حافظ میخوانند یکی از وجهت بوده است با
قرن مجید را از برداشته و با یکصد هزار حدیث حفظ نموده چنانچه این لقب را اصطلاح مسلمین
یکی از این دو معنی اطلاق میکرد و مخصوصاً اصطلاح علماء فن حدیث است که دانایان و دارای فن
و سند یکصد هزار خبر را حافظ و دانای سجد هزار خبر را خاگر و صاحب جمیع اخبار را
متنا و سنداً و رجالاً حجه میگویند باز از حافظ ابرو نشانی که موجب خلود او در عالم شریف است
کتاب بنده التواریخ یا بنقری است که مقبول فاضل همان و مطبوع مورخین تمام گوه ارض
افتاده حاجی خلیفه قطنبینی در کشف الظنون میگوید بنده التواریخ بزبان فارسی تألیف
ملا نورالدین لطف الله هراتی پسر عبداللہ است که بحافظ ابرو آنها را در و در لافند
سوی چهار فون شد و این کتاب را برای یا بنقری هراتی تألیف کرده است آنرا بر حواریت جمیع عالم
و وقایع احوال بنی آدم در ربع مسکون علی التفصیل مشتمل قرار داده و زمان تاریخ این
کتاب از آغاز خلیفه عثمانی تا الحاق هندوستان از هجرت و غیبت الدین بن همام الدین
مشهور بخوندید و در تاریخ حبیب السیر خلاصه از احوال مبدی و مآل حافظ ابرو مذکور
داشته میگوید

مولانا نورالدین لطف الله المشهر بحافظ ابرو در سلك اعظم اصحاب نشا و تصنیف و کابر
از باب جمع و تألیف منتظم بود و آنجناب هر وی المولد است اما در هدا نشو و نما یافته
محصّل نمود حضرت صاحبقران کورکان و ائمتان فاضل عالیشان التفات بسیار بود
و هوادار و زاد و محلّ خاص طلبید همت عالی نمخت بر سر خطا طریقت میباش و جناب
بعد از فوت آنحضرت بملازمیت سده مستبده شاهجه شافعی و پرتو التفات شاهزاده پندید
صفا میرزا یا بنقری در صفحان احوال شرافت و آنجناب بنده التواریخ یا بنقری که مشتمل است
بر وقایع و حوادث عالم و حکونکی احوال اوضاع بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تألیف نمود
و منتظم



و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل اجمال تا شهرورسنه هشتصد و بیست نه هجری در آن کتاب
افادگش ایات و ج فرمود چو حافظ سخن را بدینجا رساند سپهرش بساط سخن برافراشت
تا رنج وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دارملک را بن بیست که نوشته میشوند کورا
بسال هشتصد سی و چهار در شوا وفات حافظ ابرو بشهر نجان بود

نکاتند میگوید که از کتاب تذکره النوارینج با بسفیری نسخه کامل در قفسه مالکانه او مصنف علی الله
مقام در آن نامه بلاغت علامه کلام را باین عبارت افتتاح نموده است که
آغاز کتاب را سنانها مجموع فذلک بیانها

حمد و ثنا و آفرین مالک الملکی تواند بود که انشاء موجودات لعل از اشعه انوار قدرت و شایخ
و من العجب که مفتوح خطبه کتاب منطاب جامع التوارینج تصنیف صاحب جلد و زبر بخرم خواجه
دشیدالدین همدانی علیه الرحمه نیز عین افتتاح مکتور است

صاحب مجمل التوارینج

شکر الله ابن شهاب الدین احمد رومی است این تارینج را در هشتصد و شصت و یک هجری
پرداخته و در جمله موضوعات تارینجیه عقدا بواب کرده است فاصل قسطنطنیه و کشف
الظنون میگوید مجمل التوارینج را بر سیزده باب مبوب نموده ۱ در بدو خلق ۲ در انبیا
علیه السلام ۳ در نسب نبی صلعم ۴ در مولد انحضرت ۵ در اولاد و ازواج آن
بزرگوار ۶ در عشره مبشره ۷ در کبار صحابه ۸ در ائمه ۹ در مساجد
۱۰ در حکماء ۱۱ در ملوک عجم ۱۲ در بنی امیه و بنی عباس ۱۳ در آل عثمان
و این تارینج خود فارسی است اما در عهد سلطان سلیمان خان شاعری ترک فارسی تخلص
آفرایند بومی آن قصه رومی ترجمانی کرده و تقدیم نموده است

صاحب تارینج جعفری

از این شخص نامی جز در کتاب کشف الظنون تاکنون ندیده ایم و آنچه در این تالیف از تارینج
جعفری نقل نموده و نامیم بتوسط روایت دیگر است حاج خلیفه در ذیل توارینج واسط
میگوید و تارینج السید جعفر بن محمد بن الحسن المعروف بالجعفری از اینجا مستفاد میشود که
این تارینج ملک واسط است و صاحب آن جعفر بن محمد است معلوم میشود که این شخص تا آنکه
در موضوع مخصوص تالیف کرده ولی سخن را نسبت لبلاطین سلف و اخبار مستطردن تعظیم



صاحب تجارت الامة

ابو علی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه از خاک دی بوده در علوم و خصوصاً حکمت
عملت جز شیخ ابو علی سینا نظر نداشت گروهی از علما که از جمله ایشان میرداماد است در حق
وی دعوی تشیع نموده اند خلاصه از شرح احوالش آنست که در اوایل عمر بتوجهات دستور
معظم ابو محمد مایل و وزیر مغیرالدوله و بلی تربیت یافت و با ابن العبد و پیش از ابو الفتح ذو
الکفایت بن اخضر صاص بهم رسانید چون ابو الفتح بفرمان عضدالدوله بجلالت رسید
ابو علی بآستان آن سلطان همدست شاف و منصب خزانة داری در حق وی بدو شد
و در آن روزگار تالیف کتاب تجارت الامة پرداخت و آن از وقایع عالم ناسنه هجری
سپصد و هفتاد و دو که سال فوت عضدالدوله است پیش نیست اما از تفایس تواریخ آن
و بر فواید حرم و عواقب افراط و تفریط احاطه تمام دارد بعضی از معاصرین در کتاب خود
نوشته اند ابو علی در اصفهان مدفون است و اکنون قبر وی در محله خواجو مشهور است
و برخی گفته اند در مراجعت از دیار خوارزمشاه در میانان از تشکی هلاک شد در راه
و فاش در سنه چهارصد و بیست هجری فتنه و از معترض عسکر خود بوده از کتب او یکی
کتاب الطهارة است که خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه از زبان تازی بفارسی نقل کرده
و با خلاق ناصری مشهور است در یک کتاب و بدان خرد است که از تصنیف شریف را
بر اسلوب جان و بدان خرد هوشنگ نوشته و کتاب آداب الفهرست العرب و کتاب ترتیب
السعاده و کتاب التیاسه و کتاب ندیم الفرید و کتاب الفوز الاکبر
و کتاب الفوز الاکبر که زیاده بر سپصد هزار بیت است و کتاب مختار الاشیاء
و کتاب مجموعه الخواطر این مسکویه تمام عمر خود را بفرست کارهای گذرانید و پیش
با سلاطین و صدور و امرامخو بوده است رحمه الله علیه (نقل از نامه دانستوران)

صاحب حبیب المبرک

غیاث الدین بن همام الدین است و بلقب خوند میرا شنهار دارد و خاوند شاه مشهور
بلقب میر خوند صاحب فضیله الصفا حدما داری و است و غیاث الدین در ثلث اول مائه
عاشره هجری که عهد ظهور شاه اسمعیل صفوی انا را الله برهانه میباشد از معارف اهل خبر
نهاد میباشد و در مرآت بوده و کتابهای بسیار مفید در ادب و تاریخ تالیف نموده از آن جمله است

خلاصه

نکارنده را السخ عینق از
کتاب الطهارة و نسخ حدید
الاستنکاب از تجارت الامة
و قطع طبع فریاد هم از
تجارت ر تحت ملک است



خلاصه الاخبار که نگارنده نسخه عتیق از آن دارد و احوال ملک هرات و رجال آن در خلاصه
 الاخبار بقلم آمده و در یک کتاب اثر الملوك که تالیفی است لطیف و مشتمل بر ایندیه آثار
 سلاطین و وزکار و کلمات حکم و تجارت ایشان از این کتاب نیز نسخه در نزد نگارنده حاضر
 میباشد و اینها را امیر علی شیر نوائی از اسد و در یک کتابیج الوزراء که دستورالوزراء نیز
 منجوانند از این مصنف خوانده و نیز نسخه نگارنده است کتاب نموده و در یک کتاب السیر
 که از فرط اعتبار و اشهاد جای تعریف نیست این تاریخ را فی الحقیقه از روضه الصفات تلخیص
 کرده است و از احوال رجال و اخبار و ائمه قرن عاشق که انقراض کورکانیان و معاصر
 ایشان و ظهور سلسله صفویه و ما ملحق بذلك است فواید بر آن افزوده و اصل شروع در جیب
 السیر بر حسب اشاره میر محمد حسینی مهر خراسان کرده است و چون کشته شد و در مشر خان از
 قبل شاه اسمعیل فرمان گذار خراسان گردید این تالیف را بنام خواجه حبیب الله ساوجی و زبیر
 مملکت هرات از جانب شاه اسمعیل ختم نموده و از این جهت او را حبیب السیر نام نهاد تا مخصد
 بیست و هفت هجری اخبار سنوات زائد کور ساخته از امتیازات عمده حبیب السیر بنیان
 طبقات رجال معاصرین سلاطین است بین التفصیل و الاجمال از جامعیت این تالیف مستفاد
 میشود که اسباب مآخذ و اساس و مذاول خوانده و هر یک جدا و فور بوده است این کتاب را در این
 و بیست و طبع رسانیده اند و نگارنده در نسخه خویش بر رسم علماء اروپا فهرستی از اعلام رجال
 و بلدان و کتب اضافه نموده است و زیاده از درجست پنجاه تومان با اینصورت مفید رسانیده
 اکنون هر مطلبی منجواهد فی الفور میکشاید و این اختراع از فواید جلیله مردم مغرب است
 اختتام حبیب السیر را که مشتمل است بر عجایب نواد و غالباً افزوده و جدا گانه نویسانده اند
 نگارنده چندین نسخه از اختتام بالخصوص مالک است در فون خوانده و هر جا بحیثیت توفیق
 سنه ثلثین و شصانه

صاحب روضه الصفات

محمد خاند شاهي مشهور بامير خواند از معاصرین سلطان حسین میرزای باقر است و در
 دولت او اعتبار عظیم داشت و زبردانش پرورد امیر علی شیر نوائی را با او توهمات مخصوص
 کتاب روضه الصفات را با اسم او نوشته دختر زاده او خوانده میر صاحب حبیب السیر در ترجمه وی چنین
 میگوید حضرت محمد و امجد میر خواند از سادات و اولاد عظام امیر خاند شاه بلکه از اکثر علمای فضلا
 پناه



پناه بحدوث طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امینان تمام داشتند و در ایام جوانی تحصیل کمال
 نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش نهادت بر لوح خاطر نگاشتند و نور و قوت انحصار
 در حق تاریخ و صنعت انشاء بهر تبه بود که قلم سخن آرا از تبیین بجز و قصور اغراضه ارد و کمال بلاغت
 آن مهر سپهر سپادت در بحر حکایات و تفسیر و آیات درجه داشت که بیان بنان مضامین توضیح
 آنرا کما بدیعی از جمله محالات میباشد تا لایف کتاب فادت آیات و ضنه الصفا بر ثبوت این دعوی
 برهانست معین و تلطف عبارات آن نسخه فصاحتها بر نوع این معنی لیلی است مبرهن و زاتم
 حروف نسبت با انحصار علامه فرزند ثابت ارد و زبان کسناخی خود را در سلك شاکردانتر میباشد
 سبحان الله غلط کفتم انتساب قطره بدریا عین بیاریست اقتباس ذره از خورشید الانایه بوجه
 چه نسبت ده و ایام مهر آرد نمیشاید خرف و عقد کوهر اگر خواهم که باشد برویم همی
 که من شاگرد اویم نه شاگردم غلام کمرینم بگرد خرمین او خوشه چینم

عرض از اظهار این شریفانه که اگر کمال سخن گذارد این مقام پیش از این دوز کومکارم اخلاق
 و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم عیب بگوینا بر نسبت مذکور بخود ستائی حکایت
 و گفتار این بمقدار داخل لاف و کرافد است زبان اغراض بکشاید لاجرم از اطناب اجتناب
 نموده مرقوم قلم نجسته رقم میگرداند که حضرت ابوی مخدومی دارد و اواخر ایام حیات مهملات
 و افزاشد و از اختلاط خلایق دامن همت در چیده مدت یکسال و یک روز گاه روزگار
 گذرانید و اکثر اوقات را بکسب سعادت اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانید و رما
 و رمضان سنه اثنی و تسعمائه بواسطه عرض مرض سوء الفیقه از آن مقام بشهر مراجعت نموده
 بویستریا توانی افتادند و مدت و ماه صاحب فرارش بوده در دویم و بیعده سنه ثلث و تسعمائه
 از محنت ایام جهان بریاض راحت فرای جهان انتقال فرمودند و وفات آنحضرت در سن شصت و
 شش سالگی گشت و در دفتر و مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد است

روضه الصفا را که هفت مجلد است در این عهد هما یون بر حسب حکم شاهنشاه اسلامیه
 خدا الله سلطان امیر الشعراء رضاقلیخان صاحب التالیفات و الانا و تدبیر کرد و باضا
 اخبار چهار صد ساله در سه جلد بیکران اثر جلیل زانکبیل نمود مجلدات عشره را کاملادار
 الخلاقه طهران با اهنای تمام بطبع رسانیدند و انتشار دادند

طبری

صاحب



صاحب قفس پر کین و نارنج شهر ابو جعفر محمد بن جریر بن مزید بن خالد است از مردم طبرستان
در آمل متولد شده بتاریخ دو بیت و بیست چهار هجری در علم فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ
از ائمه هر چهار فن شمرده میشود و بالخصوص در فقهائش شیعیان کاند داشته خارج از چهارم
و هیچیک از فقهاء اربعه اهل سنت جماعت را تقلید نکرده است علماء حدیث و رواه اخبار
او را در هر نقل فقه و صادق میدانند و میگویند تاریخ طبری اصح تواریخ است اثبت آنها
ابوبکر خوارزمی شاعر کاتب خواهر زاده طبرستان بوده طند و نسبتی طبرخیزی نیز میگویند که می
است از طبری خوارزمی اصل تاریخ طبری که بعضی است همانا در ایران ندره یافت میشود
و این فایده سی که در دست مردم است ترجمه محمد بن بلعمی زیر آل سامان میباشد و قطعه از اصل
تاریخ طبری را که فرهنگ بدست آورده و بطبع رسانید بودند نکات و مشاهده کرده ممکن است
که تاکنون همه را یافته و مطبوع ساخته باشند این تاریخ از آثار بزرگ اسلام است حاجی
خلیفه میفرماید تاریخ امام ابو جعفر طبری از تواریخ مشهوره جامعه اخبار عالم است از اول
خلیفه شروع کرده و تا سصد و نه ختم نموده و تاریخ الامم و الملوك نامیده است ابن جوزی
گفته که طبری در ذکر وقایع و اخبار بسطی تمام داده و کتابی در مجلدات بسیار پرداخته و
اینکه متداول و مشهور است خلاصه از آن مبسوط و مختصری از آن مطول میباشد و این
مختصر را بلعمی ترجمه نموده و در طبقات ابن سبکی مکتور است که ابن جریر با اصحاب خود گفت
هل تنشطون لنارنج العالم من ادم الى قتنا هذا گفتند که فدره گفت انه ثلثون الف و رقه
گفتند هذا یفنی الاعمار قبل انما کفنا الله وانا البیر و اجعون ماتت الهمم پس با خضنا
آن کوشیده تاریخ خود را نیز باندازه اختصار تفسیرش رسانید بالجملة فوفی طبرستان سصد
ده هجری ببغداد افتاد قاضی ابن خلکان میگوید من در قراهه صغری از ملک مصر نزد
صفح مقطم قبری زاد بدم که بوسنکی بای ای سرش نوشته مکتوب بود هذا قبر ابن جریر الطبری
که زیارت آن میکردند چنین می پنداشتند که قبر طبری صاحب تاریخ است بر خط بودند چه
علی التحقیق و بلا شک و در طبری ریندا در ده و پنجاد رفته

مُسَوِّدُ مَوْحٍ

علی بن الحکیم بن علی بن الرخه در میان اهل خبر تحقیق و صحت و ایت و تثبت تا قمر متناز است از غیر
مائتة ثلثة هجریه و ثلث اول مائتة و بعد از در یافتن اثنا و جلیل المقداد بر وجهه روزگار نگاشته

و یادگار



و باد کاو گذاشته از آنجمله است مرآج الذهب معادن الجوهر که در علم تاریخ و السنه از باب خبر
 مطو باتش سند و حجت است و کتاب اخبار الزمان من اباد المحدثان که کوشا بجامعت حلاله
 آن کثر کتاب در تاریخ و احوال امم و اخبار خاله نوشته شده و کتاب الاوسط که هم در فن شریف
 تاریخ است نفوس متبقة و قلوب متفطنه پوشیده در آنظار دینداران در تصنیف بزرگوار میگذرد
 نگارنده در خلاصه الاثر خود دیده است که از اخبار الزمان مسعودی نقل نموده اگر بلا واسطه
 بر این کتاب تمامه حاد بشر موجود بوده و شاید در ممالک مصر و شام و جزیره العرب باقی شود
 و در یک کتاب البیان فی سماء الاله و کتاب الخوارج و کتاب المقالات فی اصول الدین
 و کتاب الرسائل و الاسند کما مر فی سالف الاعصار و کتاب لتاریخ فی اخبار الامم من العرب و العجم و
 خزائن الملوك و ستر العالمین غیر ذلک و من العجب علماء شیعه مسعودی را از رجال خود میدانند
 اگر چه آثارش جمله بر سبک اهل سنت جماعتی در قالب تصنیف بچینه شده و از شواهد این دعوی
 کتاب اثبات الوصیه بسیدنا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که اهل خال و شهرت
 کتب و آورده اند و نسخه از آن فعلا در تحت تملک علامه محدث حافظ عصر صاحب آثار طینا
 بکانه زمانه حاجی میرزا حسین طبرسی نورشید الله شریفه با طالع عمره و اعلامه امر میباشد
 شیخ ابو علی میگوید مسعودی هذا من اجله العلماء الامامیه و بدل علیه ملاحظه اسامی کتبه
 مصنفانه و هو ظاهر التجاس و الملامه و این داود و از کسانی که بر تشیع وی تصریح کرده اند سید
 رضی الدین علی بن موسی الشهوری بن طائوس میباشد و کتاب نجوم و سخن این بزرگوار بر همان
 قاطع است و حجتی ساطع که او صاحب کرامات مشهور و مقامات ماثور و آثار عظمه و کتب کثیره
 که هر یک را آیه جلیل میباشد شمرده علی الخصوص کتاب مهمات فی صلاح المتعبدين و ثبات لمصباح
 المتجد که درده مجلدات ترا ترتیب داده است و بعضی از مجلداتش در دست علماء زمان و باری شده
 و علی الخصوص این کتاب کشف المحجرات المهرجه که تصنیف بی نهایت نفیس و لطیف میباشد
 و نسخه ممتاز از آن در تحت تصرف جناب مستطاب ابن الاسلامی سلطان العلماء حاجی میرزا محمود
 قزوینی دام تائید است این زمان که وزارت انطباعات بنا کنند تعلق دارد این نسخه مبارک
 بطبع رسیده و انتشار یافت باری تشیع منکوی نیت الافاضل که ما فتنه آقا محمد علی جامع
 مقام الفضل صاحب فوات میگوید مسعودی از زبیر عبد الله بن مسعود بود و او در سبزه
 چهل و شش جهان زاید رود نمود



باقوت حموی

ابو عبد الله باقوت بن عبد الله دومی الجندی حموی المولد بغدادی الدار در کودکی از دنیا
 حمله اسیر گرفته شد و عسکر بن ابی نصر حموی تاجر او را در بغداد بخیرید و بپرو کرد و چون باقوت
 بزرگ شد شرطی از بخور و لغت بخواند و با سر مولی مسافر تجارت غاز نهاد و غالب سفا
 او بخیرید و کثیر غنای بود تا بموجب برودنی و کراهی عسکر تا جر او را آزاد کرد و از خود
 دو رساخت باقوت با جرت کتاب مائه معاش تحصیل می نمود و از مطالعه کتب منسخه
 فوائدی و اطلاعی بجهت پند بعد از چند عسکر بزمه لطف آمد مال التجاره با وی
 تسلیم کرده بعد از پیش او را بسفر کثیر فرستاد و فیه که باقوت از آن مسافر بازگشت
 عسکر مرده بود از مال التجاره و محصول آن سفر مضاعف بهم رسانید و ورثه را بهای راضی خست
 و مشغول تجارت شد و در جمله کتاب مجرب و مفید خست پس در حال اشتغال بیازادگان
 آثار جاویدانی گذاشت مثل کتاب معجم البلدان که از آثار بزرگ دولت سلیمان است و کتاب
 المشرق و مضعاً المختلف صقعا و کتاب معجم الأدباء مؤلف از ابن هریر و تصنیف نسخه های
 نقیصه دارد و هکذا از مراد الاطلاع که تلخیص معجم البلدان است نسخه بطبع او و بنا دارد
 و از باقوت کتب دیگر نیز نوشته اند که تاکنون ندیده ایم میگویند باقوت

بمذهب خوارج مایل بود و از بسیار غریب است فوثنی نص

فاخره شمس الدین احمد بن خلکان در شصت و بیست

شش در خانه که بظاهر مدینه حلب بود

روی نموده است از اثر حبیب

کامل در حق کتب مؤلفه

باقوت و صفا

فی



فهرست مطالب مستطوع در کتاب

صفحه ۲	دباجه
صفحه ۵	مقدمه
صفحه ۸	فصل اول خلاصه از تاریخ اسکندر کبیر
صفحه ۱۳	فصل دوم در مجلی از احوال سلسله سلوکید
صفحه ۲۱	فصل سوم در سلطنت اشکانیان و عفا بدو و خنجر و عجم در این باب
صفحه ۴۴	فصل چهارم در تحقیق نسل و نژاد قوم پارت که سلاطین اشکانی از این طایفه بوده اند
صفحه ۵۵	فصل پنجم در تحقیق مملکت پارت و تعیین حدود آن
صفحه ۵۹	فصل ششم در اسامی و القاب سلاطین اشکانی با پادشاهان پارت
صفحه ۶۴	فصل هفتم در اوان حصول افتداری سلاطین اشکانی
صفحه ۶۷	فصل هشتم در علت تغییر اسامی سلاطین اشکانی با پارت و سهواً خلطی که در آن روداده
صفحه ۷۰	فصل نهم در مدت سلطنت سلاطین پارت با اشکانی
صفحه ۷۹	فصل دهم در مسکوکات سلاطین اشکانی
صفحه ۹۳	فصل یازدهم در وضع سلطنت سلاطین اشکانی
صفحه ۹۷	فصل دوازدهم در قانون و تبعه در سلطنت اشکانیان
صفحه ۱۰۹	فصل سیزدهم در اندازه افتداری عیان و اکابر و رجال دولت اشکانیان
صفحه ۱۱۱	فصل چهاردهم در آداب سفارت در دولت اشکانیان و روابط و معاخذ و معاوالت ایشان با دولت خارجی
صفحه ۱۱۳	فصل پانزدهم در وضع فتون اشکانیان
صفحه ۱۱۹	فصل شانزدهم در اسلحه اشکانیان
صفحه ۱۲۱	فصل هفدهم در جنگجویی اشکانیان با قوم پارت
صفحه ۱۲۲	فصل هیجدهم در شکار اشکانیان
صفحه ۱۲۳	فصل نوزدهم در البته سلاطین و ملکه های اشکانی و نیز کاشی و بعضی زینت های آنها
صفحه ۱۲۷	فصل بیستم در لباس نجبا و معهای اشکانی
صفحه ۱۲۷	فصل بیست و یکم در بعضی از عوائد سلاطین و ملکه ها اشکانی و بعضی از اقوال موخین در این سلسله



صفحه ۱۳۷	در وضع اشکائیان باملوک الطوائف و تفسیرم ایالات	فصل بیست و دوم
صفحه ۱۴۰	در عوائد و حالات ملک پارت از زن و مرد	فصل بیست و سیم
صفحه ۱۴۲	در دین و مذهب اشکائیان	فصل بیست و چهارم
صفحه ۱۴۶	در ادبیات و علوم و صنایع و زبان اشکائیان	فصل بیست و پنجم
صفحه ۱۵۱	در سبط مملکت سلاطین اشکانی و پانچ خاها و وضع ادای خراج در آن دو	فصل بیست و ششم
صفحه ۱۵۳	در وضع اکل و شرب مجلس عشر و طرباشکائیان	فصل بیست و هفتم
صفحه ۱۵۵	در عمارات سلطنتی پادشاهان اشکانی	فصل بیست و هشتم
صفحه ۱۵۶	در آئینه و آثار باقیه اشکائیان	فصل بیست و نهم
صفحه ۱۶۰	در نجابت سلاطین اشکانی	فصل سی ام
صفحه ۱۶۳	در طغیان اشکائیان و علت آن و ابتدای سلطنت ابن طغفه	فصل سی و یکم
صفحه ۱۷۲	در علت انقراض اشکائیان و غلبه اردشیر ساسانی بر ایشان	فصل سی و دوم
صفحه ۱۷۱	در باقی ماندن نسل و اخلافاشکائیان در ایران و سایر ممالک	فصل سی و سیم
صفحه ۱۸۱	در مطالب ضمیمه	خاتمه
صفحه ۱۹۷		فهرست اسامی سلاطین اشکانی
صفحه ۲۰۲		تراجم احوال مورخین و مصنفین



فهرست اسامی سلاطین و پادشاهان و ائمه هدی علیهم السلام

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر چهل	مدفن جمر
فتحعلی خان	سند ۱۹۲	سند ۱۱۳۳	شش سال	سند ۱۱۳۹	۷۱ سال	خواجه تبرج
محمد حسن شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر چهل	مدفن حضرت
سند ۱۲۷	سند ۱۱۶۱	سند ۱۱۶۲	شش سال	سند ۱۱۷۲	پنج سال	بند العظیم
حسین شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر بیست و	مدفن
ملقب بجهان	سند ۱۱۶۴	سند ۱۱۸۴	هفت سال	سند ۱۱۹۱	هفت سال	اشرف آباد
سور شاه						
افا محمد شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر سی و نه	مدفن نجف
مرحوم	سند ۱۱۵۵	سند ۱۱۹۳	هجده سال	سند ۱۲۱۱	شش سال	اشرف
فتحعلی شاه	ولادت	در طهران جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر شصت و	مدفن
صبر و	سند ۱۱۸۵	سند ۱۲۱۲	و هشت سال و نیم ماه	سند ۱۲۵۰	چهار سال و چهار ماه	و شهر
نایب السلطنه	ولادت			رحلت	عمر چهل و	مدفن جمر
عباس میرزا	سند ۱۲۰۳			مراسان	پنج سال	مشهد
مرحوم				سند ۱۲۴۴	شش ماه	مقدس
محمد شاه	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر چهل و	مدفن جمر
طالب شاه	سند ۱۲۴۲	سند ۱۲۵۰	هجده سال و سه ماه	سند ۱۲۶۸	یک سال و	و شهر
					پانزده ماه	



سلطنت عظمیٰ

شانزدهم ربیع الثانی سنه

نواب اشرف والا حبیب علی میرزا امیر السلطنه تولد شب و

شانزدهم حره الحرام سنه

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد شب

پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه

نوادہ های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولید

نواب الا اعضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد پوم چهاردهم

ربیع الثانی سنه

نواب الاملاک منصوب میرزا شعاع السلطنه

نواب الا ابو الفتح میرزا

نواب الا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا اطل السلطان

نواب الاجلال الدوله سلطان خیس میرزا تولد در سنه

نواب والا هر میرزا

نواب الا سلطان محمود میرزا

نواب الا امیر تقی میرزا

نواب الا سلطان فرید میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب الامهد قلی میرزا

بنای سلطنت

نواب علیہ عالیہ فخر الملوک تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ عصه الدوله تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ افسر الدوله تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ والیه تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ ضیا السلطنه تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ فانوی عظمی تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ فخر الدوله تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ فروغ الدوله تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ ابرار الملوک تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ اختر الدوله تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ فرج السلطنه تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ ناج السلطنه تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ شرف السلطنه تولد در سنه

نواب علیہ عالیہ شرف السلطنه تولد در سنه

السلطان بن السلطان والکافان بن الکافان بن

الکافان ناصر الدین شاه صاحبفران بن محمد شاه بن

عباس میرزا ابن خافان فتح علی شاه بن حسین قلی شاه بن سلطان

محمد حسن شاه بن فتح علی خان بن امیر شاه فلخان بن محمد و لیخان

مهدیخان بن محمد فلخان فاجار خلد الله ملکه و دولته

تولدها بون

شب و شبه ششم صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و چهل

و هفت من الهجره المقدسه النبویه صلی الله علیه و اله

جلوسها بون بخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یک هزار و دویست

و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک تختگاه سلطنت کرد

الخلافت ناصر

در شب و شبه بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام سنه

دویست و شصت و چهار که الحال چهل و چهار تمام است

بالاستقلال مع الشوکه و العظه و الاجلال سلطنت جهانبا

سیفر نمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولید جوادید عهد

دولت علیه مظفر الدین میرزا ادم الله اقباله العالی

تولد در جمعه چهاردهم شهر خجادی الثانی سنه یک هزار و

دویست و شصت و هفت من الهجره الشمس

نواب اشرف والا اطل السلطان دول علیه سلطان هجدهم

میرزا ادم الله اقباله العالی

تولد پوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یک هزار و دویست و

شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دول علیه امیر کبیر و ذریک

کاران میرزا ادم الله اقباله العالی

تولد در روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یک هزار و دویست

و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصره الدین میرزا

تولد در روز و شبه سیزدهم شهر خجادی الثانی سنه یک هزار و

دویست و هفتاد و دو من

نواب اشرف والا امیر ضایر زار کرا السلطنه تولد در روز پنجشنبه

نواب

نواب

نواب علیّه عالیّه قدره السلطنه تولد در شهر

اخوان سلطنت

نواب الاعباس میرزا ملک آرا نواب الاعز الدوله عید

السمندر نواب الارکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوان سلطنت

نواب علیّه عالیّه غره الدوله نواب علیّه غریبه الدوله

نواب علیّه غفره الدوله

اعظام سلطنت

نواب الامیرین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب الاعضا الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی

میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام

بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب الاعباس میرزا ملک

امیرزاده علی نقی میرزا سرنبدی لدنواب الارکن الدوله

امیرزاده عماد السلطنه حسنقلی میرزا سرنبدی نوچانه ولدنواب

والاعز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از قزاقان ضعیف

نواب حاجی کیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان

نواب معتد الدوله سلطان اودس میرزا امیر تومان نواب

عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فریادفر سلطان حمید

میرزا امیر تومان نواب مؤبد الدوله ابوالفتح میرزا امیر

تومان نواب محمد حسن میرزا امیر اخور نواب ضیا الدوله

انوشیروان میرزا امیر تومان نواب حسن الدوله عبدالله

میرزا امیر تومان نواب حاجی هاشم الدوله ساسان میرزا

امیر تومان نواب عبدالدوله کیومرث میرزا نواب معتز

الدوله اسمعیل میرزا نواب نصره السلطنه روح الله میرزا

نواب حاجی حسام السلطنه ابوالنصر میرزا امیر تومان نواب

شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصره

الدوله عبدالحمید میرزا امیر تومان نواب سهام الملک

مهدیقلی میرزا نواب کیف الدوله سلطان محمد میرزا ذوال

اجوان حضور مبارک نواب بهر خان سردار و جبهه الله میرزا

امیر تومان نواب حسام الدوله عبدالعلیم میرزا امیر تومان

نواب سلطان حسین میرزا برالدوله پشخند حضورها یون

نیشابور نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا عالم

سراب کرمود نواب حسن الدوله محمد حسن میرزا ولد مرحوم

ایضا نایب الایاله کرمان و ناظم سرحد بلوچستان و غیره

جعفرقلی میرزا پسر مرحوم حاجی محمد و لمیرزا مسام میرزا شمس

الشعراء حاجی ابوالفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان

حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا

ولد مرحوم ایضا محمد کرم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا

حاجی نصرالله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی میرزا

میرزا حاجی محمد حسین میرزا حسن الدوله خلف مرحوم

امام ویرزا میرزا کشکی باش اوکائی فان میرزا ولد مرحوم

حسنقلی میرزا شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی میرزا مؤبد

السلطنه پسر مرحوم مؤبد الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم

نیومیرزا سرنبد حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد ضیا

میرزا اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا

خلف مرحوم ظل السلطان بجی میرزا نایب الایاله خلف سیف

الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلیمیرزا ولد مرحوم عماد الدوله

سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم

ایضا امیر محمد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان امیر

میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم

ایضا اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ابرج میرزا ولد مرحوم

ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله

میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا

محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا فریادفر میرزا ولد مرحوم

ایضا حاجی محمد طاهر میرزا جلال الدین میرزا ولد مرحوم

پشخند میرزا اکبر میرزا محمد حسن میرزا پشخند حضور

ولد مرحوم اعضاد السلطنه محمد حسن میرزا ولد مرحوم

اسدالله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا ولد حاجی جهاندار

میرزا حاجی سعید میرزا ولد مرحوم جهانگیر میرزا حاجی

محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم

ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا اسدالله میرزا ولد

مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علیمیرزا

مشکوة الملک ولد مرحوم خسرو میرزا عبدالحمید میرزا

ولد مرحوم جعفر خان میرزا کامران میرزا ولد نواب



معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب ایضا ابو
 الفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد ایضا مهد
 میرزا ولد ایضا علی نقی میرزا ولد ایضا شیخ میرزا ولد
 ایضا محمد علیمیرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد مرحوم
 مؤبد الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا
 ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
 شاه رخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علیمیرزا ولد مرحوم
 ایضا احمد میرزا نفقو میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا
 مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضا افشکور میرزا ولد مرحوم
 ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد علیمیرزا ملک آرا
 عبدالله میرزا نظام العلماء ولد مرحوم ایضا محمد جرم میرزا
 ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبدالحسین میرزا
 ولد ایضا عبدالوهاب میرزا پسر نواب حشمت السلطنه
 محمد حسین میرزا پیشخدمت غوغا بون معروف بشاهزاده
 حسین پسر نواب ایضا نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم ناصر
 میرزا والی اسدالله میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا
 سرهنگ توخچانه مسعود میرزا ولد مرحوم حاج محمد ولیمیرزا
 عباسقلی میرزا ولد ایضا اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو
 میرزا ولد ایضا طهورش میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزا
 حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
 میرزا ولد مرحوم علی نقی میرزا دکن الدوله عبدالرشید
 میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزا دارا قهرمان میرزا ولد
 مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علیمیرزا
 حسین شاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کبیر میرزا

محمد میرزا ولد ایضا مهد قلیمیرزا ولد مرحوم شاپور میرزا
 سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم
 میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد ایضا غلام حسین
 میرزا صدیق الشیخ ولد مرحوم ملک ابرج میرزا رئیس
 الاطباء محمد قلیمیرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد
 ایضا نصرالله میرزا ولد نواب حاج سیف الدوله میرزا
 اردشیر میرزا ولد مرحوم شاه قلیمیرزا رضیقلیمیرزا ولد
 مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا
 محمد علیمیرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث
 میرزا ملک آرا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا
 اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزا والی الخانی
 جهان بخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد
 مرحوم ایضا صیفودین میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی
 میرزا محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسین میرزا
 ولد مرحوم ایضا شاهزاد میرزا ولد مرحوم حاجی
 عباسقلی میرزا جمشید میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
 عبدالله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا فیض الله
 میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان امر و خوانین افغان بلج و افغان

که در اداره جانب سلطان اجل اکرم عضد الملک در حضورها بوز هستند

طایفه شامیانی

محمد حسنین پسر نظام محمد حسنین رئیس سرتیپ
امامقلیان محمّد خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان
ابراهیم خان سلیمان خان سرهنگ علی محمد خان ولی محمد خان

طایفه حاجی شهک سنانلو

محمد طاهر خان حسنین ولد حاجی شاه محمد رضا خان میرزا
بازرخان میرزا محمد خان علیان ناصر رضا خان ولد سنان

طایفه شاه بوداغلو

محمد خان رئیس سرتیپ حاجی محمد خان علی محمد خان
احمد خان محمد اسماعیل خان

طایفه فانیچلو

محمد صادق خان رئیس سرهنگ محمد تقی حاجی محمد خان

طایفه خربشارلو

محمد قلچان رئیس سرتیپ محمد قلچان عبدالحسین خان

طایفه نرلو

محمد خان رئیس سرتیپ محمد حسنین نیکان محمد علی خان

سایر

خوانین و آقایان فاجار سید و بیست و چهار نفر

مخولیدار و کیا و غیره

فرج الله خان مخولدار و سرهنگ امیر خان یساولباشه

احمد خان نایب

سایر کیا و لان

هفت نفر

امیر احکان و غیره که در حریف خوانین فاجار منظورند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علم میرزا ولد مرحوم مؤید
الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم مغیرالدوله محمد

میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسن
میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع

الدین میرزا حبیب الله میرزا ابراهیم میرزا محمد مهد
میرزا عبدالحسین میرزا عیسی خان جلدخان سرتیپ

محمد تقی خان سرتیپ علی اکبر خان عیسی خان علی
خان علیخان محمد رضی خان محمد خان محمد حسنین

طایفه انعام رفوانلو

خلیل الله خان رئیس سرتیپ غلام حسنین حاجی
مصطفی خان محمد اسماعیل خان محمد قلچان

طایفه حاجی مهد قلچانی

حسینقلان سرتیپ اول نجفقلان رئیس سرتیپ
علیخان سرتیپ محمد قلچان محمد ناصر خان سرهنگ

محمد قلچان فاضل سلیمانخان صادقخان عبد الله
خان کاظمخان

طایفه قرهال باغ

محمد حسنین سرتیپ احمدخان رئیس نورالله خان
محمد صادق خان علی محمد خان احمدخان نورمحمد خان

غلامرضا خان قرهاتخان محمد فاسخان
طایفه دولو

حاجی محمد حسنین رئیس سرتیپ محمد خان بهاء
السلطنه محمد صادق خان شهاب الدوله حاجی

حسینقلان محمد فاسخان محمد خان ابوالحسنخان
عبدقلچان سرهنگ محمد خان سرهنگ میرزا محمد

خان ولد اسکندر خان سردار محمد علیخان عبد
العلیخان

طایفه عزالدینلو

حبیب الله خان محمد فاسخان محمد رضاخان
محمد کریمخان غلام حسنینخان



(ع)

دایره دولت

مجلس مشورته اکبرای ولایت نایب جلال التاج لعل علی

اسامی وزراء عظام واعضاء فحam دارالشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است تغییر
 نکرده فقط در سنه ماضیه بار سبیل الی حال اشخاص که نازده عضو این مجلس محترم نایل و بقرار شد اند از قرار ذیل است
 نواب مؤید السلطنه حاجی محمد علی | جناب معتمد میرزا ابراهیم مستوفی | جناب حاجی محمد علی الملک | جناب علیخان حکمران اردبیل و
 میرزا | جناب میرزا محمد حسین و قایم نگار | جناب میرزا رضا بنان الملک | مشکین پسر مرحوم والی

وزارت جلیل خرد

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل فئون ظفر نمون دولت علیه از نوپان و
 قورخانه و زینور کخانه و افواج هر و سواره منصوبه و پیاده نظام و خارج نظام
 جناب جلال التاج نظام الملک وزیر لشکر و رئیس فز لشکر
 امیر الامرا العظام حسنخان اجودا بناشی کل نظام امیر تومان

مجلس محاکمات دایره جلیل عسکریه

نواب حاجی هب الدوله امیر تومان رئیس محاکمات عسکریه | امیر الامرا العظام صه صام السلطنه امیر تومان کاظمخان
 سرتیپ اول حاجی محمد حسنخان سرتیپ دند | جناب میرزا ابوالقاسم علیخان سرتیپ فشار | محمد علیخان سرتیپ
 احمد میرزا نایب اجودا بناشی | میرزا علی اکبر لشکر نویس نصر الله خان سرتیپ نوه آصف الدوله کریمخان سرتیپ
 کنکرو حسنخان سرتیپ نوچانه | میرزا مسعودخان سرتیپ زکوهی جوان مجلس | میرزا کلبعل بناشی | بوسفخان
 نایب اجودا بناشی علی سکرخان ایضا | میرزا اسمعیل محتر

ارباب فکر و فکر لشکر

ملک فزین کاتب مبارک و غیرهم
 لشکر نویس عظام

نظر الله لایهجان حاجی میرزا حسن بنشار لشکر
 میرزا حسینعلی کروسی معتمد لشکر | میرزا محمد لشکر نویس
 ولدمرحوم میرزا کاظم | میرزا نصر الله لشکر نویس حاج
 میرزا رضای تفرشته | میرزا عبدالحمین میرزا حبیب
 نوری | میرزا ابوالقاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید
 باقر صدیق لشکر | میرزا جعفرخان لشکر نویس پیرمیرزا
 میرزا عبدالله خان نور | میرزاهاشخان اعتماد لشکر
 پیر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر | میرزا محمد حسین
 لشکر نویس ولدمرحوم میرزا یوسف | میرزا علی رضا خان
 ولدمرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر | میرزا علی اصغر
 لشکر نویس | میرزا سید یفخان تفرشته | میرزا علی
 خان پیرمیرزا محمد حسین تفرشته | میرزا یفخان پیر

معتمد السلطان میرزا نعم الله خان لشکر نویس باشی
 نایب زار دجله لشکر | نایب کمال کفاح حاجی میرزا محمد
 وکیل لشکر | جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشرف
 جناب میرزا علی معین لشکر | میرزا رین العابدین مستوفی
 نظام | میرزا علی ولدمرحوم حاجی میرزا فضل الله | میرزا علی
 ولدمرحوم میرزا موسی وزیر لشکر | میرزا محمد علیخان لشکر
 نویس | حاجی میرزا اشرف حمزه | میرزا ابوالقاسم
 جناب حاجی میرزا عباسقله | میرزا عبدالله خان ولد جناب
 جلال التاج قوام الدوله | میرزا حسینعلی ولدمرحوم میرزا

مرحوم حاج میرزا اشرف نقرشی میرزا سید
 یوسف لشکر نویس میرزا حسنین معاون
 لشکر میرزا محمود لشکر نویس نواده جناب
 جلال‌الآب وزیر دفتر میرزا عباس لشکر
 نویس سر رشته دار کل میرزا عبدالکریم
 لشکر نویس میرزا مهد علی آباد حاجی
 میرزا رضای پیر مرحوم حاج میرزا جانی سر
 دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکر نویس
 میرزا حسین لشکر نویس میرزا سید جعفر
 ولد مرحوم میرزا سید کاظم وزیر الدواب
 حاج میرزا عبدالکریم لواسانی میرزا سید
 حسین پیر مرحوم میرزا شفیع مستور خانه
 میرزا سید ابراهیم میرزا زمان کردستانی
 میرزا ابوالفاسخان میرزا اسمعیل خان لشکر
 نویس پیر مرحوم وزیر لشکر میرزا علخان
 منتهی باشی و زارن لشکر و لشکر نویس
 میرزا حسنین خان لشکر نویس پیر مرحوم میرزا
 رفیع خان قورخانه میرزا نصر الله لشکر نویس
 سر رشته آرساقو مخزن میرزا محمد ولد
 مرحوم حاج میرزا اشرف نقرشی میرزا محمد
 ولد میرزا عبدالحمید لشکر نویس حاج میرزا
 حسنین برادرزاده مشیر لشکر میرزا فرج
 خان لشکر نویس میرزا علی ولد میرزا محمد
 حسین نوری میرزا محمد خان لشکر نویس
 فراهانی میرزا مصطفی لشکر نویس ولد
 جناب وکیل لشکر

سر رشته داران و محررین دفتر
لشکر
 میرزا حسین اصغرها میرزا آقا میرزا
 علی ولد مرحوم حاج میرزا اشرف لشکر نویس
 میرزا حبیب الله ولد میرزا احمد نور میرزا
 علی بنی نقرشی میرزا سید احمد نقرشی
 حاج میرزا محمد سادجی میرزا سید یوسف
 فاجار نویس میرزا لطفعلی سر رشته دار

پیر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع
 لواسانی میرزا اسمعیل کباچه نویس
 میرزا محمد علی نوری میرزا محمود میرزا
 رحمة الله نهانند میرزا اسمعیل خان
 نقرشی میرزا حبیب الله میرزا حسنین
 میرزا فرج الله سر رشته دار میرزا سید
 علی بنی میرزا صادق میرزا فتح الله
 میرزا نور الله ولد مرحوم میرزا محمد مستور
 میرزا اسمعیل میرزا حسن نقرشی میرزا
 حسنین پیر معاون لشکر میرزا عبدالکریم
 میرزا محمد کرکاتی ولد مرحوم میرزا جعفر
 میرزا اسمعیل طهرانی سر رشته دار میرزا
 یوسف سر رشته دار نقرشی

سر رشته داران و نوچانان
 میرزا نصر الله سر رشته دار میرزا علی سر
 میرزا سید تقی میرزا اسمعیل میرزا علی
 میرزا مصطفی میرزا علی میرزا سر رشته دار
 نوچان نظام جدید میرزا حسن ولد
 میرزا هادی

فوجخانه
 میرزا نصر الله سر رشته دار میرزا اشرف
 سر رشته دار میرزا ولیقلی سر رشته دار
 میرزا اسد الله سر رشته دار میرزا علی
 سر رشته دار میرزا آقای اشتیانی

زینور کخانه
 میرزا هادی سر رشته دار

احارده داران و انشاء و ازجیک
 جناب فحائمضاب میرزا محمد خان دبیر لشکر
 و رئیس دارالانشاء نظام و غیر نظام میرزا
 عیسی خان منتهی باشی کل نظام میرزا
 ابوالحسن منتهی میرزا کلبعلی میرزا محمود
 خان منتهی مخصوص میرزا هادی الله
 میرزا مهدی خان نواده فایم مقام میرزا

محمد خان کرکاتی میرزا کاظم خان میرزا
 محمد قلی ولد حاج میرزا عبدالکریم لشکر نویس
عربان و قزاق لشکر
 میرزا مهد علی باشی میرزا علی اکبر میرزا
 جعفر میرزا حسن میرزا جعفر میرزا رضا
 میرزا حسین میرزا مختار میرزا محمد قلی

مأمورین و لایات
اخر باجیان
لشکر نویینا
 جناب میرزا محمود خان مشیر نظام میرزا
 سید مرتضی لشکر نویس میرزا علی اشتیانی
 ایضا حاج میرزا کاظم خان مؤمن لشکر
 میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد
 میرزا موسی خان لشکر نویس حاج
 میرزا ابوالحسن لشکر نویس کرکاتی

سر رشته داران
 میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا علی
 میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم ولد
 حاج میرزا یوسف میرزا تقی میرزا ابراهیم
 گوران میرزا عبدالله سر رشته دار
 میرزا محمود سر رشته دار

مشینا
 میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا
 عبدالحسن میرزا احمد میرزا صادق
 میرزا مصطفی منتهی

خراسان
ارض اقدس
 جناب میرزا سید محمد مؤمن لشکر لشکر نویس
 خراسان میرزا احمد خان لشکر نویس
 ولد میرزا سید محمد

سر رشته داران
 میرزا یوسف میرزا محمد علی خان

فارس



میرزا الطغیخان لشکر نویسی فارس
میرزا مصطفی لشکر نویس

اصفهان و غیره

میرزا محمد علیخان لشکر نویس میرزا محمد
لشکر نویس میرزا ابوتراب سر رشته دار

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکر نویس پیر مرحوم میرزا
اسمعیل لشکر نویس میرزا هدایت الله
خان سر رشته دار

عربستان

میرزا افای سر رشته دار

سمنان و دامغان

میرزا سید محمد علی سر رشته دار

عراق

میرزا سید باقر سر رشته دار مامولشکر
نوبی عراق

حسکه

میرزا علی سر رشته دار برادر معتدلشکر

قره قروین

میرزا سید ابراهیم لشکر نویس

مازندران

میرزا علی رضای لشکر نویس میرزا جعفر
سر رشته دار

کیلان

میرزا بوسفخان لشکر نویس

استرآباد

میرزا مقیم لشکر نویس میرزا فتح الله
پیر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مامور کرمان
میرزا صادقخان لشکر نویس و ولد میرزا محمد
میرزا عبد الله سر رشته دار
کرمانشاهان
میرزا سید علی لشکر نویس

کردستان

میرزا علیغفر کردستانی لشکر نویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکر نویس

ملایر و نوین کانی و هاونند

و کلیان یکان و کمره

میرزا فکری لشکر نویس میرزا محسنخان
سر رشته دار پیر هشارالیه

اطباء و جراحان نظام

میرزا القان رئیس اطباء حکیمباشی کل

نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه

میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا

فرج الله سر رشته دار طباطبا میرزا شیخعلی

سراج الاطباء

اطباء و جراحان حاضر کابل

و مامورین و لایان صد پنجاه و شش نفر

صاحب منصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و انهایکه سمیت زارند دارند)

جناب جلالتاب میر نظام کارکنار کل ملک

آذربایجان جناب جلالتاب معین الملک

نواب الاجهانسوز میرزا میر تومان حکمران

شاهرود و بسطام نواب الامعتمد

الدوله والی مملکت فارس نواب الا

فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان

نواب والاضیاء الدوله نواب والا موبد

الدوله نواب چشمه الدوله نواب حاجی

بها الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه

نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب

میرخان سردار نواب جلای حسام السلطنه

نواب احشام الدوله عبدالعلی میرزا

نواب محمد میرزا

(سایرین)

چون رعایت از نهج صحیح اسامی صاحب منصبان

جلالت

عظام تولید بعضی اشکالات میکرد و بسبب
زحمت و گفتگو میشد لهذا چندان دعاء
ترتیب بشد

امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار

امیرالامراء العظام رحمت الله خان ساری

اصلان امیرالامراء العظام ساعد الدوله

سردار فثون عراق امیرالامراء العظام

نصر الملک امیرالامراء العظام حسام الملک

امیر تومان والی کرمانشاهان امیر

الامراء العظام عزیز السلطان امیرالامراء

العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوکر

امیرالامراء العظام شجاع السلطنه

جناب جلالتاب انصاف عنضاد الملک

امیرالامراء العظام سیف السلطنه امیر

الامراء العظام احشام السلطنه حکمران

خمس امیرالامراء العظام میرزا محمد علیخان

معین نظام امیر تومان امیرالامراء العظام

حاجی شهاب الملک امیرالامراء العظام

یار محمد خان سهام الدوله حاکم مجنورد

امیرالامراء العظام میر علیخان چشمه الملک

امیر فابن امیرالامراء العظام محمد باقر

عماد الملک وکیل طبس امیرالامراء العظام

حاجی حسام الدوله مامور آذربایجان

امیرالامراء العظام آقاخان امیر تومان

امیرالامراء العظام حاجی مصفا الملک

امیرالامراء العظام ولیخان نصر السلطنه

امیرالامراء العظام امیر تومان

مصفا السلطنه امیر تومان رئیس مکر

مبارکه نظامی ناصری امیرالامراء العظام

نصر الله خان امیر تومان عمید السلطنه

ایضا امرائیکه دارای اختیار

نشان و حایل امیر تومان هستند

نواب نصر الدوله مامور آذربایجان

جناب



جلالت نصرت كنند و منت فزنت نظم الملك
وزیر اداره پليس

سرتپان اول

(سواى سرتپان اول كه جز و توپخانه و
سواره نوشته شده اند)

نواب سيف الدوله سلطان محمد ميرزا ژرئال
اجودان حضورهايون حسينقلخان

فاجار توانلو عبدالحسينخان جناب
محمدخان والى هامور آذربايجان ميرزا

عليخان ولد مرحوم صد اعظم جناب
حاجي حسينقلخان صد السلطنه عزيز

الله ميرزاى ظفر السلطنه جناب
الدوله ميرزا يوسفخان عبدالحسينخان

افشار حاجي حسينقلخان برادر
ساز اصلان نواب جلال السلطنه

محمد ميرزا ميرزا زكيخان عباسقلخان
اعتماد نظام سرتپان اول و مخرج نواب

مستطاب اشرف والا نايب السلطنه
محمد فاسيخان صاحب جمع عليخان برادر

حاجي امير السلطنه جناب زيمانخان
وزير مختار مقیم و بنه حاجي عطاء الله

خان محمد عليخان ولد مرحوم اقبال
اميرزاده عبدالمجيد ميرزا حاکم سابق

قراجه طاغ وليخان نصر السلطنه محمود
ميرزا سرتپان اول حاجي آغا غلامعلي

سرتپان اول ميرزا حسينخان سهام السلطنه
محمد عليخان پسر خان الملك نصر اللهخان

نكرافچي مخصوص حضورهايون اعتماد
الحرم حاجي سرورخان آغا باشي آغا

بهرخان ميرزا ابوترخان نايب اول
اداره پليس محمد حسينخان پشخند مت

حاکم کاشان اسکندر خان افغان
ميرزا محمدخان پشخند مت خاصه سرتپان اول

غلامعليخان سرتپان اول پسر نظام الدوله
خارج از فوج ايلات مهد بخان جهانبگو

جعفر عليخان ولد مرحوم قنبر عليخان
سعد الدوله المشاه ميرزا فتح اللهخان

ناظم ديوانخانه ميرزا سيد عبدالکریمخان
پشخند مت خاصه محمد باقرخان سرتپان

سابق فوج ستم شفاقي ابوطالبخان
ميرزا نصر اللهخان مهندس عليرضاخان

ژرئال اجودان ولد مرحوم مصنام الدوله
مصطفى عليخان ولد مرحوم ايضاً محمد عليخان

حسينقلخان سرتپان برادر مرحوم ابونور
حيدر خان سرتپان پسر مرحوم حاجي سعد الدوله

محمود خان ميرزا عبدالکریمخان حاجي محمد حسينخان
زند محمد حسينخان ولد مرحوم محمدخان امير

محمد حسينخان ولد مرحوم ايضاً مرزقي فداي
سرتپان خارج از فوج پنجم شفاقي کرمديا

خان بخورد بوسفخان سرتپان سوار افشا
ميرزا مرزقي خان ولد مرحوم ميرزا زين العابدين

البرز عبدالحسينخان ولد سعد السلطنه
عليخان ولد

مرحوم نظام الدوله نصر اللهخان ماکوفی
حبيب اللهخان ولد ابوالفتح خان البخاني

اسد اللهخان آقاخان ولد مرحوم سيلمانخان
امير تومان فرج اللهخان طالش مرزقي

عليخان سمناني سرتپان ستم ميرزا سيد علي
کاشاني سرتپان ستم ميرزا مسعودخان

خبر دزکوهي علي اکبرخان اصفهان سرتپان ستم
احمد ميرزا ولد مرحوم حاجي محمد ميرزا سرتپان

ميرزا غلامعليخان ولد جناب ميرزا محمود وزير
سابق دار الخلافه فاسيخان کرقي محمدخان

افشار ميرزا حسينخان سرحد دار امان
اللهخان پسر مرحوم ابراهيم آقاي ماکوفی

مرزقي خان رئيس نکر افغانه اشتر آباد آغا
سلطان خواجه حاجي شيخ محمد جعفر معتمد

التجار افاجيدخان
خارج از فوج ايلات مهد بخان جهانبگو

سرتپان خارج از فوج
کلبضا



اداراً اصطلحاً نوچانه

برایست امیر آخور امیر الامراء العظام
محمد حسن خان پیشخدمت مخصوص و ماهو

حاضر کابینارک

میرزا لشکر نویس و برات نویس اصطلح
میرزا حسن خان امیر آخور میرزا علی

سرشنه دار میرزا محمود مشرف
پچی خان نایب اول حسن بیگ نایب اول

علیخان نایب و محولدار کاظم خان نایب
و بیطار باشی اسناد حاجی علی نعلبند

باشی نعلبند و اختر چی شش نفر
جلودار چهارده نفر

سایر کالیات

خمس

محمد ابراهیم خان ریش سفید و محولدار
بابا خان نایب اول فتح الله نایب اول

حاجی تقی خان نایب اول نظر علیخان نا
اول نایب و بیستم هشت نفر جلودار

شانزده نفر
ملایر

رستم خان نایب اول حسن خان نایب
دویم جلودار شش نفر

هاوند

هاشتم خان نایب اول آقا بابا خان
نایب اول غلام علی بیگ محولدار هاد

بیگ نایب و بیستم جلودار هشت نفر
عراق

افراسیاب خان نایب اول علیخان و نو
الله خان نایب و بیستم جلودار شش نفر

ساول

هدایت الله بیگ نایب و بیستم علی الله
بیگ نایب و بیستم زین العابدین بیگ

محولدار جلودار و نه نفر
ولايات

میرزا حسن سرشنه دار میرزا مصطفی

ایضا میرزا عیسی خان ایضا میرزا آقا
سرشنه دار توپچیان اطریش میرزا

غلام رضا سرشنه دار میرزا عیسی
ایضا میرزا مهد مشرف میرزا حسین

میرزا ابوالقاسم ایضا میرزا محمد رضا ایضا
میرزا سید احمد ایضا میرزا علی اکبر ایضا

میرزا محمد علی ایضا میرزا فتح الله ایضا
میرزا بزرگ خان ایضا میرزا اسمعیل ایضا

میرزا آقا خان سیلاخودی میرزا
جعفر عزب و نفر

الطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیم باشی نوچانه
میرزا محمد حسین طبیب رند میرزا محمد

حسین طبیب ایشانی مامور خراسان
میرزا عبدالله طبیب مامور آذربایجان

میرزا حسن طبیب مامور فارس ابوالفتح
میرزا طیب میرزا محمد طبیب میرزا

غلام رضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عبد جراح مامور خراسان

میرزا بزرگ دوازده و عکاس نوچانه
اجزای دار الشفا جلد نایب توپچیان

پانزده نفر
میرزا ذین العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم

طبیب بیست و یک نفر دار الشفاء میرزا
کاظم جراح میرزا بابا بیگ و اساز ناظر

نفر پرنسار چهار نفر آشپز و خ
شوی و نفر فراس و قراول چهار نفر

سایر نایب منصب

از سلطان و ابجدان و نایب عیقه که
دو نام افواج نوچانه هستند بیست

و نه نفر
ولايات

پوسفهان باور خلخالی صادق خان باور

مقدم شرفچان یاور خمس علیقه
میرزا باور خمس خسر میرزا باور خمس

محمد علی بیگ باور خمس میرزا حسینخان
یاور قزوینی میرزا حسن باور قزوینی

اسمعیل خان باور دویم قزوینی مصطفی
خان یاور افشار بکشلو و لیخان باور خرقا

خداداد خان باور هانوی نور الله خان
باور خرقانی آقا خان یاور هانوی

ابراهیم خان باور مهندس ملایر علی الله
خان یاور شرانی حیدر لیخان باور شرانی

میرزا سید حسن باور میرزا ابوالفتح خان
باور میرزا غلام محسن باور علی اکبر خان

یاور میرزا سید علیقه باور محمد ظاهر
میرزا باور میرزا صادق باور کلاذ علی

اکبر خان باور شکانی فریدون بیگ باور
میرزا علی اکبر باور طرح جدید اطریش میرزا

نجف باور طرح جدید اطریش میرزا محمد
یاور طرح جدید معلم مدرسه ناصر میرزا

محمد علیخان یاور طرح جدید اطریش عبد
العلیخان باور سلیمان میرزا باور و معلم

توپچیان کوچک
از نایب فکر

بیست و شش نفر
میرزا علی علوی لشکر نویس میرزا هاشمی

اعتماد لشکر برات نویس توپخانه میرزا
اسمعیل سرشنه دار و نفر توپخانه میرزا

علی سرشنه دار میرزا سید تقی سرشنه دار
میرزا نصر الله لشکر نویس میرزا علی سر

و شنه دار توپچیان خلخالی میرزا و نچا
سرشنه دار میرزا نصر الله سرشنه دار

مازندانی میرزا محمد علیخان سرشنه دار
میرزا عیسی مشرف میرزا احمد سرشنه دار

ولايات خدائے آخر باچان

جليل خان سرهنگ امير آخو نايب

نفر جلو داده نفر

خراسان قاپوچيستان

محمد مهد پخان رئيس رتيد خان نايب

اول موسي خان نايب اول نايب و هم

دو نفر جلو دار هشت نفر

اصفهان

حاجي اسم نايب اول نايب و هم نفر

جلو دارد دو نفر

شيراز

عنايت الله بك نايب اول جلو دار

عربستان

زمان بك نايب و هم جلو دارد دو نفر

لرستان

افا خان بك نايب و هم جلو دارد دو نفر

کرهاشاهان

محمود خان نايب اول جلو دار شش نفر

کردستان

افراسيابخان نايب اول جلو دارد دو نفر

استراباد

زين العابدين بك نايب اول جلو دارد دو نفر

قورخانه مبارک

ابو اجمعي امير کراماء العظام معين نظام

امير تومان

مفتي هفت نفر

حاضر کتاب مبارک

چهار صد و شصت و دو نفر

معارف

دويست و پانزده نفر

جناب خاتون صاحب جهانگير خان وزير

امير تومان وزير قورخانه

ميرزا جليل الله لشکر نويس و مشهور

سپهسالار و غير

عبدالله خان سر نايب زين العابدينخان

سرهنگ برادر جناب وزير بقايا ميرزا

حسينخان غلامحسينخان سيوي

معلم ميکانيک قورخانه مبارک

سرهنگان

هاشمتخان مباشر کارخانه انشاي

ميرزا محسن مير رفيعخان شيخ علي

ميرزا حسين ميرزا سيد حسين

مستوفي خان نايب اجودا بناشي ميرزا

مهدي نايب اجودا بناشي حسينخان

فرز پني نصير خان فرز پني نايب

اجودا بناشي محمد طاهر خان و موسي

خان نواده هاي مرحوم صدام اعظم

سيد علي اصغر خان سرهنگ پونجا

نايب اجودا بناشي

لشکر نويس سر شندار

ميرزا مهديخان ميرزا شرف ميرزا

نصرت الله ميرزا وليقل ميرزا اسد الله

ميرزا علي اکبر

حکيمباشي نقاشباشي

ميرزا علي افاي حکيمباشي ميرزا عبد

الرحيم نقاشباشي ميرزا عبد الرحيم

طبيب ميرزا مهدي ساعت ساز

ياوران

نصرت الله بك سرهنگ و بخوليدار ارباب

فالسفر ميرزا ابو القاسم باور اول و

بخوليدار حاصل ارباب کار نوروز عليخان

ياور و بخوليدار قورخانه توپ و غيره

شهباز خان ياور و بخوليدار ارباب نقاش

حاجي عبدالله بك باور و مباشر کارخانه

سراجي طهماسب بك ياور مباشر کارخانه

خانه چاشني سازي عابد بن بك

ياور و مباشر کارخانجات مهران

علي اکبر سلطان مباشر کارخانه طر

سلطان

سيد درويش مباشر کارخانه کلوله تراشي

سوهان کاري ميرزا احمد باور اول و ميرزا

دباغخانه همدان سيد کاظم باور اول

مباشر کارخانه طبل و شيور سازي

افا سيد حسين مباشر کارخانه اسب

مرقي موزيکان کاظمخان سرهنگ

و مباشر کارخانه رنجهنگري عبد

الحسينخان باور اول مباشر کارخانه

فشنگ کاغذي حسن بك باور مباشر

کارخانه فشنگ کاغذي ميرزا محمد بك

باور مباشر کارخانجات تجار امامور

بك باور مامور کرهاشاهان حاجي

ابو طالبخان باور اول محمد عليخان باور

مامور عربستان ميرزا بك باور و موسي

خمس محمد عليخان باور مامور فروز بن

حاجي اسماعيل باور ميرزا ابو القاسم باور

مهد پخان باور محمد عليخان باور

ميرزا علي اکبر باور ميرزا محمد خان نور

اسناد ميرزا محمد تجار باشي رئيس کارخانجات

سلطان

اصناف صنعت کار

يكصد و بيست و چهار نفر

نصرت ساز و پيرداختگر و فنداق سازان و

نفر رنجهنگري و ازده نفر توپ و پز

پنج نفر سراج بيست نفر دواگر و نفر

سوهان کارده نفر چاشني ساز هفت

نفر بخارده نفر حداده نفر نقاش

پنج نفر کلوله رنده نفر

قورخاني

دويست و بيست نفر کارخانه فشنگ

قلري بيست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسيو و معلم ميکانيک

طهماسبخان سرهنگ کاظم کارخانه



دست

جمع غلامی غلامی یا و اول شانزده نفر سبلا خوری

دست

معارف پنج نفر سایر بازده نفر

موزیکایان فوج خرفانی

لرستان

دست

جمع محمد حسن بیک نایب چهار نفر نایب

موزیکایان فوج بهادران

نفر قورخانی سز نفر

دست

قزوین

موزیکایان فوج ششم اقبال

دو نفر نایب نفر قورخانی نفر

دست

یزد

موزیکایان فوج فردین

جمع عبدالوهابخان سلطان شش نفر

دست

سلطان نفر سایر پنج نفر

موزیکایان فوج منصوثر کوزلو

زینور کانه مبارک

دست

نصر الله خان سرلشکر بنور کانه و رئیس

موزیکایان فوج قدوی

فراسوران دار الخلافه عبدالحمیدخان

افواج قاهره

سرهنگ علی محمد بیک باور اول

فوج بهادران

اسمعیل خان باورد دوم

ابو الجیمی شجاع السلطنه امیر تومان

موزیکایان

فوج اول خاصه

صاحب منصبان

ابو الجیمی شجاع السلطنه امیر تومان

شکر الله خان سرلشکر محمد خاکی

فوج ششم اقبال

نواده مرحوم خان بابا خان سردار کل

فوج ششم اقبال

محمد علیخان سرهنگ موزیکایان صف

ابو الجیمی شجاع السلطنه سرلشکر

علیخان سرهنگ غلامحسین بیک باور

فوج دوم نصر

دست

محمد علیخان سرلشکر

موزیکایان توپخانه

فوج دوم خاصه

دست

ابو الجیمی عبدالحمید میرزا نصر الدوله

ارنگه و دیواری

امیر تومان

دست

فوج چهارم تبریز

لورانی و شهرستانی

احمدخان سرلشکر

دست

فوج امیر

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

جمع لطفعلیخان سرلشکر حاجی احمدخان

دست

سرلشکر عبدالحمیدخان سرهنگ

موزیکایان نوازخانه

فوج مخبران

دست

ابو الجیمی شجاع السلطنه سرهنگ میرزا

ساوه

فوج پنجم

سلطان نفر نایب نفر

سایر

بسیست و سز نفر

ولا یات

دوینست چهل و پنج نفر

اخر باپجان

جمع میرزا عبدالله خان سرلشکر سی و نه نفر

معارف بسیست و یک نفر سایر هجده نفر

اصفهان

جمع میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معاف

هفت نفر سایر ده نفر

استرآباد

جمع خا سلطان ده نفر سلطان نفر

سایر نه نفر

بسطام

جمع محمد باقر بیک نایب سز نفر نایب

قورخانه و نفر

خراسان

جمع ابوالقاسم بیک پنجاه نفر معارف

نفر سایر سوز نفر

برج و عربستان

ده نفر

برج و جمع میرزا ابوالفتح باور سز نفر

عربستان جمع محمد صادق بیک نایب هفت نفر

دیار

جمع احمدخان سرلشکر سوز نفر معارف

هفت نفر سایر سز نفر

کرمان

جمع علی اکبرخان باور سی و نه نفر معارف

چهارده نفر سایر بسیست و سز نفر

کرمانشاهان

جمع محمد علیخان سلطان بسیست و شش نفر

معارف هفت نفر سایر بسیست و یک نفر

کرمانشاهان

فوج او قلمبر در پیر نمکره ابو اجمعی نصر الملک امیر تومان بر پیر میرزایی خان هدایت الله خان سرهنگ	فوج طبرخوئی نمکره ابو اجمعی کبیر دین خان سر پیر	فوج پشما شقانی نمکره ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان بر پیر علیقلخان سر پیر
فوج در پیر جدید ایضا نمکره نصر الملک امیر تومان بر پیر مصطفی خان	فوج بهادران خوئی نمکره جیدرخان سر پیر دوم	فوج هفتم شقانی نمکره جمعی شجاع السلطنه بر پیر یحیی خان پیر
فوج پیر افشار کبکشی نمکره ابو اجمعی حسن خان اجود انباشی کل برهنگ	فوج مخبران ماکوئی نمکره جلول پاشا خان سر پیر محمد	فوج ششم شقانی نمکره ابو اجمعی عبدالحسن میرزا نصر الدوله
فوج ششم خرفانی نمکره ابو اجمعی اجود انباشی برهنگ محمد علیخان	فوج مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر	فوج قهرمانیه نمکره ابو اجمعی عزیز الله میرزا ظفر السلطنه برهنگ
فوج بهادران خشم نمکره ابو اجمعی اعظام الدوله محمد باقر خان	فوج مخبران زرنگ نمکره ابو اجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام	فوج پشما ایلات نمکره ابو اجمعی شجاع السلطنه امیر تومان
فوج هفتم عرب و عجم نمکره ابو اجمعی محمد اسماعیل خان سر پیر	فوج او قلمبران نمکره ابو اجمعی امیر خان سردار امیر تومان	فوج مخدقاپو نمکره ابو اجمعی نصر الدوله علیقلخان سر پیر
فوج مخبران فیروز کوهی نمکره ابو اجمعی میرزا کریم خان مصطام السلطنه امیر تومان	فوج بهادران ماوندی نمکره علیقلخان سر پیر اول حاجی محمد	فوج عربیل و مشکین نمکره بر پیر محمد و لیخان فاجار
فوج هفتم سوار کوه نمکره ابو اجمعی حاجی مصطفا خان	فوج حنیان سرهنگ نمکره حنیان سرهنگ	فوج هفتم خلخالی نمکره عزیز الله میرزا ظفر السلطنه
فوج سیمرغ ریجانی نمکره ابو اجمعی میرزا عبد الله خان میر خجی	فوج ویر خلیج ساوا نمکره سیف السلطنه امیر تومان	فوج مظفر مراغه نمکره ابو اجمعی حاجی قلخان
فوج پشما کبکی نمکره نفسد نغری	فوج خیران در خرب نمکره ابو اجمعی سیف السلطنه برهنگ	فوج بیمر مراغه نمکره ابو اجمعی فتح الله خان سر پیر اول
فوج پشما کبکی نمکره ساعد الدوله امیر تومان و لیخان	فوج ششم خیمه نمکره ابو اجمعی مظفر الدوله	فوج چهار مرید مراغه نمکره ابو اجمعی فضلعلیخان سر پیر
فوج سیمرغ پیر نمکره ابو اجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم عبد	فوج در پیر خیمه نمکره جمعی علاء الدوله	فوج هفتم افشار نمکره ابو اجمعی خیر خان سر پیر
فوج پشما کبکی نمکره الحسنخان	فوج کریم سی نمکره جمعی جناب جلال النایب امیر نظام بر پیر	فوج هشتم افشار نمکره ابو اجمعی لطفعلیخان سر پیر
فوج اوج ثلث هزار جریب نمکره ابو اجمعی لطفعلیخان سر پیر	فوج مخبران کردستان نمکره جمعی محمد علیخان سر پیر ظفر الملک	فوج جدید افشار نمکره ابو اجمعی میرزا علیخان سر پیر افشار
فوج پشما کبکی نمکره ابو اجمعی لطفعلیخان سرهنگ		پیر مرحوم حاجی بهاء الملک



نمکره (۴۹)

ابو اجمعی محمد خان سرهنگ

فوج بهادران فراغان نمکره (۵۰)

ابو اجمعی امان الله خان سرهنگ

فوج بزچلق نمکره (۵۱)

محمد خان سرهنگ

فوج مخبران کرازی نمکره (۵۲)

جمعی حاجی مصطام الملك حاجی ذوالفقار

خان سرهنگ

فوج ششم سرهنگ نمکره (۵۳)

جمعی حاجی مصطام الملك امیر تومان

فوج اول خلیج قر نمکره (۵۴)

بسرتهپی

فوج چهارم کره نمکره (۵۵)

جمعی نصر الله خان سرهنگ زینورخانه

فوج پنجم کلایگان نمکره (۵۶)

جمعی غلام حسنین خان سرهنگ

فوج ششم سهاهی نمکره (۵۷)

نواب جلال الدوله سرهنگ

فوج چهارم فریدیه نمکره (۵۸)

بسرتهپی حاجی مصطفی قلیخان

فوج ششم چوگالی نمکره (۵۹)

جمعی محمد علمیرا سرهنگ مبرزا

عبدالحسینخان

فوج ششم کوزلوی نمکره (۶۰)

ابو اجمعی حسام الملك امیر تومان

فوج منصوب کوزلوی نمکره (۶۱)

ابو اجمعی حسام الملك

فوج بهادران قدوک نمکره (۶۲)

ابو اجمعی جناب عبدالله خان سرهنگ اول

فوج مخبران قراکوزلوی نمکره (۶۳)

ابو اجمعی جناب ناصر الملك بسرتهپی

مهدیجان

فوج دومی ملاه نمکره (۶۴)

ابو اجمعی عسکرخان سرهنگ

فوج ویرمهاوند نمکره (۶۵)

ابو اجمعی معین نظام بسرتهپی علی

اکبرخان اصفهانی

فوج سیلانور نمکره (۶۶)

جمعی ساعد الدوله سرهنگ مصطفی

فوج چهارم رنگه نمکره (۶۷)

ظاهر الملك سرتهپی اول محمد حسنینخان

فوج اول کندی نمکره (۶۸)

علیرام خان سرهنگ نصر الله خان سرهنگ

فوج بهادران قلعه پنجری نمکره (۶۹)

بسرتهپی حسنینخان

فوج پنجم کلهر نمکره (۷۰)

جمعی محمد کاظمخان سرهنگ نصر الله

فوج لرستان نمکره (۷۱)

ابو اجمعی حسینی خان والی سرهنگ

فوج اول امرائی نمکره (۷۲)

جمعی قاسمخان سرهنگ

فوج بهادران قرائی نمکره (۷۳)

جمعی علینفغان سرهنگ

فوج مخبران ترشیر نمکره (۷۴)

بسرتهپی محمد یوسفخان سرهنگ

فوج اول فایله نمکره (۷۵)

ابو اجمعی حشمة الملك سرهنگ حاجی

فوج دومی جید ایضا نمکره (۷۶)

جمعی حشمة الملك سرهنگ جید قلیخان

فوج هفتم قدیم کرمانی نمکره (۷۷)

نقیحان سرهنگ

فوج هشتم شریف کرمانی نمکره (۷۸)

ابو اجمعی سلیمانخان سرتهپی عرب بسطام

فوج نهم جید کرمانی نمکره (۷۹)

بسرتهپی زین العابدین خان

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۰)

فوج یازدهم جید کرمانی نمکره (۸۱)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۲)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۳)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۴)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۵)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۶)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۷)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۸)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۸۹)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۰)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۱)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۲)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۳)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۴)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۵)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۶)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۷)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۸)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۹۹)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۰)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۱)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۲)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۳)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۴)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۵)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۶)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۷)

فوج دهم جید کرمانی نمکره (۱۰۸)

دستم



انزانی جمعی محمد علیخان

درستی

بلوچ حاجی لر جمعی علی اصغر بیگ

درستی

غلامان اسرار باد جمعی علیخان قافی
فاجار

درستی

کلیخان پسر سفید طایفه جعفر بای

درستی

ایل کلدی نظر پسر سفید آنا بای

درستی

فلخان آنا بای سالارخان

درستی

فوشه خان آنا بای ایل کلدی خان جعفر بای

درستی

امیرخان آنا بای ملا فزانه خان

درستی

ایضا نظر پسر سفید آنا بای محمد فلخان

درستی

سواره تراکه موی و کولان جمعی پسر

فلخان پوزباشی

درستی

زردپی جمعی فراس باباخان سرکرده

کوچاری و بسطامی

ابو جمعی نواب ضیاء الدوله امیر تومان

کرمزانه

افشار کرهانی

میرزا محمود خان سرکرده

شمالچیان بج

ابو جمعی

سوار و حمزه بی و زهاشیر

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره و حمزه سوار زهاشیر

ورسکانی مرصه فلخان سرکرده

سوار سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و حمزه سوار خبیصه

صادق خان سرکرده

کیلانی

از بابت سواره کرکان رود و اسالمی

جمعی نصرالله خان سرنپیا اول

مازندرانی

از بابت سواره کرد و ترک و غیره ابو جمعی

میرزا عبدالله خان پیشخدمت و سرنپ

اول میرزا ابو الحسن مشرف

سرگرد کان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان پسر

صفی خان ایضا موسی خان جهانبیکلو

اسدالله خان ایضا محمد خان ایضا

حسینخان کرابی ذوالفقارخان ایضا

حسنخان صانلو محمدخان افغان

جماعت خواجگان

ابو جمعی جناب مستطاب امیر السلطان

علی اکبرخان سرنپیا اول پزند فلخان

سرکرده نعم الله خان حسینخان

فتح الله خان

سواره عبدالله ملک

ابو جمعی عبدالله خان سرگردی

عسکرخان

عزیزانی

جماعت برزیکر

ابو جمعی سوار اصلان امیر تومان

علیق فلخان سرنپ مهندس خان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابو جمعی جناب مستطاب امیر السلطان

جهانشاه خان سرنپیا اول

جماعت چنباری

جمعی محمد حسینخان

جمعی

جماعت عربی از کستان

جمعی میرزا حسینخان سهام السلطنه سرنپ اول

میرزا حسینخان سرنپ دوم

جماعت افشار اسد بابادی

جمعی صاحب اختیار امیر تومان سرگرد

محمد کریمخان

جماعت خسر

جمعی ذوالفقارخان سرنپیا اول

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملک امیر تومان

حاجی لطف الله خان سرنپیا اول

جماعت شاهسون بنعلی

امید علیخان سرکرده اکبرخان سرنپ

اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دروین

ابو جمعی جناب مستطاب امیر السلطان

افغانخان سرنپ غلامعلیخان سر

محمد حسینخان ایضا غلامرضاخان سرگرد

ولیمخان ایضا

جماعت شاهسون فوش بیکلو

ابو جمعی حسینقلیخان سرنپ ولند

حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابو جمعی حاجی احمدخان سرنپ

جماعت خرفانی

ابو جمعی اجودا بناشی کل حسنخان امیر

علیق فلخان سرکرده

جماعت برانوند

جمعی ابدالحان سرهنک برادر مرحوم

حسنخان سرکرده

جماعت صانلو

ابو جمعی جناب مستطاب امیر السلطان

رجینخان سرکرده

جماعت افشار ساو جیلان



جمعی حسنخان سرنیپ میرزا رضا طیب
جماعت کرمچہ

کہ مشغول خدمت قرا سورانہ دار الخلافہ
ہستند جمعی عزیز اللہ خان صادم الملك
امیر یومان بزرگ کرد کی خانبا با خان
جماعت ہلاوند

ابو جمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بزرگ کرد کی رحیمخان
جماعت شاہسوار

کہ مشغول خدمت قرا سورانہ دار الخلافہ
ہستند جمعی صادم الملك

سوار جدید اصفہا
ابو جمعی محمد علی میرزا
جماعت ایلات فرہین

ابو جمعی میرزا محمد خان سرنیپ اول
جماعت فرچو لوی خوار
ابو جمعی جناب مستطاب امیر السلطان

بزرگ کرد کی صفر علیخان
جماعت افشار بکشلو

ابو جمعی اجودا بناشی کل بزرگ کرد کی
کاظمخان

جماعت چکنی

ابو جمعی عزیز السلطان بزرگ کرد کی
صادقخان

جماعت احمدوند و ہنوئے
ابو جمعی محمد حسنخان

جماعت کلیانی
جمعی اسماعیل خان سرکردہ

سوار کزنہ برہنہ سنانی
جمعی حسنخان سرکردہ

جماعت نانکے کرمانشاہان
بزرگ کرد کی

جماعت یار احمد
بزرگ کرد کی طاجی احمدخان

جماعت عرب باصری

جمعی محمد حسنخان سرنیپ قوام الملك
جماعت سجانی

جمعی علی اکبرخان سرہنگ
جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکردہ
سوار جدید کرمانشاہان

جمعی عزیزخان سرکردہ
جماعت نجیاری

دارانجان سرکردہ
پیرا

خراسانی
نشاچیان

ابو جمعی شمسہ الملك
جزایر چیان سرخسہ

جمعی شمسہ الملك بزرگ کرد کی اشخاص مفصلہ
غلام حسنخان سرکردہ عزیز محمدخان

پیر عباسخان سرنیپ یوسف بک
اسرا باری

دستہ فندرسک

جمعی میرزا علی قلیخان سرنیپ
دستہ کول

جمعی علی محمدخان سرکردہ
دستہ مقصودی

جمعی عبدالصمدخان سرکردہ
دستہ اسرا باری در سنائی

جمعی فتح علیخان سرکردہ
دستہ بالاشاہکویہ

جمعی آقا عبدالرحمن سرکردہ
دستہ بایں شاہکویہ

جمعی محمد علیخان سرکردہ
دستہ سدن رسانی

جمعی محمد قلیخان سرکردہ
دستہ نزاری

نقیچیان

جمعی محمد علیخان سرکردہ
دستہ تکیہ

جمعی محمد فاسخان سرکردہ
دستہ سارو

دستہ جمعی جعفر قلیخان دستہ جمعی
حاجی آقا رضا

دستہ لیوانی و سیلیر
جمعی اسد اللہ خان سرکردہ

دستہ بلوچ
علی اکبر بک

دستہ جات کیلانہ
دستہ سالیانی

جمعی میر یوسفخان سرکردہ
سوار اسامی

ابو جمعی نصر اللہ خان سرنیپ اول
بزرگ کرد کی اللہ یارخان

دستہ نزاری
جمعی جبار قلیخان سرکردہ

دستہ شفقہ
جمعی نعمت اللہ خان ایضا

دستہ ازندیرانہ
جماعت کلیار و غیرہ

جمعی میرزا محمدخان سرنیپ لطفعلیخان
سرکردہ محمد مہدیخان سرکردہ طائر

عمرانلو
جماعت طالش

بزرگ کرد کی علی اکبرخان
جماعت چخکشتہ

بزرگ کرد کی علی اکبرخان
جماعت اشترے

بزرگ کرد کی عباس قلیخان
کرمچیان

نقیچیان اناری
حسین قلیخان سرکردہ



جناب فاشخ هاد نجم آباد	جناب هدايت الله خان علي كبرخان	نایب اول محله بازار میرزا حسن نایب اول محله
محمد نفی محمد کاشانی	محمد باقر خان امان الله خان	عولا جانا میرزا محمد علیخان نایب اول بازار
فضل الله جناب فاسید علی کبرقهر	وزارت نظیم و پلیمس از الحلا	میرزا محمدرضا خان رئیس جزای کره شی شهر
جناب فاسید محمد رضا جناب فاسید	جناب جلالت ضابط نظم الملك كنه وقت	الامراء احتسابیة دار الخلافه
عبدالله بهیجا جناب فاشخ جعفر	امیر تومان وزیر نظیمه	در تحت اداره جناب جلالت با عظم السلطنه
سلطان العلماء جناب فامیر احمد	میرزا ابوترخان سرتیپ اول سوشه زار	وزیر طباعا و مترجم مخصوص حضور همايون
جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب	جلالت نظیمه میرزا سید هوشنگ مستشار	محمد تقیخان احتساب الملك پیشخدمت حضور
سید مصطفی جناب فاعلی کبر جانا	اول سرتیپ و هم رئیس طاق محاکمات جناب	رئیس اداره احتسابیه
شیخ محمد حسن شریعتدار جناب فاشخ	وزارت نظیمه عباقلخان سرتیپ و	اجزاء اداره احتسابیه
اعیان امراء خوانین و معارف	مستشار کدخدای محله دولت حنیفا	دو بیت هفتاد نفر نایب قلی نایب احتساب
دار الخلافه از ارباب مناصب غیر هم سوا	سرتیپ دوم و غیره شهر میرزا سید احمد	کل جنابانهای دولتی میرزا عباس
آنها که اسمشان در دوا بر دلی ذکر شد	سرهنگ کدخدای محله بازار میرزا افغان	مشرف احتساب غلامرضا بیک نایب
از فرار سنه فاضیه	سرهنگ کدخدای محله عولا جان مشایخ کل	میرزا محمد حسین نایب حسین بیک نایب
جناب میرزا محمدخان نظام العلماء جناب	پلیس حاجی میرزا محمد علیخان سرهنگ کدخدای	حاجی محمد نایب سایر نواب صاحب منصبان
الامراء العظام امیر و سید محمد خان معیر الممالک	محله چالیدان میرزا عبدالغنی خان سرهنگ	بیشتر پنجاه نفر فراش و عجله و سقا و
امیر الامراء العظام اعتماد الدوله امیر	کدخدای محله سنگی میرزا محمد علیخان سرهنگ	سایر دو بیت و چهل نفر
الامراء العظام معتمد الملك و لد جناب	مستشار مدیر دفتر خانه منشی باشی وزارت	اسامی کارکنان و عملی جناب
اشرف مشیر الدوله نواب میرزاده محمد	نظیمه مرتب کنند راپوئتهای و افغان مختلفه	مخصوص در بخانه نواب اشرف والا نایب
میرزا جمال السلطنه نواب میرزا عبا	شهری رئیس مخزن ملبوس و اسلحه پلیس	السلطنه میرزا کبر و وزیر جنک دام الله فیاله
میرزا نایب الیاله حکمران ولایت قم نواب	میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس استیضا	العالی جناب مشیر العلماء حاجی ملا باشی
فخیر علیا سپهسالار امیر الامراء العظام	و مواظب و مسئول مجلس میرزا علیخان نایب	جناب جلالت ضابط میرزا عیسی و وزیر الخلافه
خانبا باخان و لد نظیر الدوله جناب	سرهنگ پیشخدمت باشی رئیس عامون و وزارت	جناب مشیر خلوت همايون کارکنان مخصوص
میرزا احمدخان نصیر الدوله جناب محمدرضا	نظیمه غلامحسین نایب سرهنگ مامور	در بخانه حضرت والا نایب السلطنه جناب
خان ملک الشعراء بلیغ نگار حاجی حکیم	شخص وزیر نظیمه غلامحسین نایب سرهنگ	عبدالله خان والی لقمان الملك میرزا
سلیمانخان و لد مرحوم حاجب الدوله	رئیس سواران و وزارت نظیمه حسینقلی	لقمان حکیم باشی نظام امیر الامراء العظام
اسمعیل مشیر الدوله میرزا محمدخان	نایب سرهنگ اجرای طاق محاکمات میرزا علی	معین نظام وزیر قورخان و در رئیس مخزن
غلامحسینخان و النخان حاجی محمدحسین	اکبرخان نایب سرهنگ مواظب و رئیس حفظه	نظام و در قورخان و در رئیس مخزن
محمدرضاخان و لد مرحوم واحدخان	مجلس وزارت نظیمه میرزا محمدافان منشی	اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص
نوائی محمدحسینخان و لدایضا عاظم	دفتر دار مسرفات شهر میرزا جعفر علی	حاجی میرزا عباقلخان سرتیپ پیشخدمت
حسینخان معتمد الوزراء و لدایضا حاجی	طاق محاکمات و مواظب فردا خیل و خان	باشی نصرالله خان قهوجی باشی
علیخان و لدایضا محمد و النخان ابوالف	مقصود از دزد و غیره میرزا جعفرخان نایب	اکبرخان ناظر میرزا سید حسین سوارچی
خان پیشخدمت نواره زینت الدوله	سرهنگ نایب اول محله دولت هاشمخان نایب	طیب مخصوص حسینخان سرتیپ و فکدار با
عباقلخان و لد مرحوم بیکریک هادج	سرهنگ نایب اول محله سنگی میرزا علیقلی	محمد اسمعیل خا سرتیپ پخانه و کشیک باشی
و لدایضا محمدخان محمد جعفرخان	نایب اول محله چالیدا میرزا جعفرخان	رضاقلیخان پوز باشی کشیکخانه
		باقی اجزاء از فرار سنه فاضیه است



ادارات زار و اعظم دولت علیه

جناب منظر اشراف جل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیل الخلد

جناب جلال القاب آقا میرزا حسن مشوق الممالک جناب جلال القاب آقا میرزا اهدایت الله وزیر دفتر خانه مبارکه جناب جلال القاب حاجی امین السلطنه مدیر دفتر خانه مبارکه استیفاء و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزاء خاصه دایره وزارت اعظم

جناب جلالت قضا بپیر المملک وزیر مسائل خاصه
جناب آقا میرزا سید احمد
منشی بابشی وزارت اعظم
مجلس میرزا آقا قاضی خان مشوق
اولی وزیر محض مسائل دولتی

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال اجودان مخصوص حضور هما یون مأمور بخدمت وزارت اعظم میرزا سید امین مشوق خاصه میرزا عبدالکریم مشوق میرزا عنایت مشوق میرزا محسن مشوق میرزا علیخان محرو و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفاء مشوقیان عظام

مستوفیان عظام که بطلب جناب آقا قاضی خان یافتند	ضابط اسناد خرج کل مالک محرو
اظم از اشخاصیکه جزو وزارت بود	جناب میرزا رضای صدیق الدوله
معد لندار هما یون یا مأمور و لایات	وزیر خالصه خات جناب میرزا محمد علی
یا ادارات یا دفتر خانه مبارکه مشغول خدمت هستند	معاون المملک جناب میرزا محمد
جناب جلال القاب میرزا حسین نایب مشوق الممالک دین مجلس تحقیق	اقبال المملک والی کرهستان
دفتر خانه مبارکه جناب میرزا علی	جناب میرزا ابراهیم معتدل السلطنه
وزیر در اختلافه جناب میرزا محمود وزیر محاسب خا ائه مأمور و	محاسب ممدکت اذرنایجان
	جزو وزارت ای دربار اعظم
	جناب میرزا محمد ولی سراج
	الدوله محاسب مانندران و
	دارالتظاره
	جناب میرزا
	دار کل
	جناب میرزا



دربار معدن دار اعظم حاجی میرزا شرف
 برادرزاده مرحوم حاجی میرزا شفیع شيرازي
 میرزا حسن فتنه باشی مرحوم صد اعظم نزد
 جناب جلال التاب امین الدوله میرزا هاشم
 امین دربارت در جناب جلال التاب امین الدوله
 میرزا مهدي پسر مرحوم میرزا موسی نایب کيلانی
 میرزا باقر ولد جناب میرزا رضا صدیق الدوله
 میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضا فلی
 شکر الله نواده مرحوم نصیر الملک میرزا محمود
 ولد جناب سراج الدوله میرزا محمد علیخان
 پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا علی رضا فتنه
 میرزا حسن وکیل نواب الاحاجی حاتم السلطنه
 میرزا کاظمخان امین العداله میرزا فرح الله خان
 مامور پیشکاری عیسیان شد میرزا منصور خان
 ولد میرزا طاهر کاشانی میرزا سید علی ولد
 مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا
 سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم خرد
 لواء دیوانخانه علی میرزا خلیل خان وزیر
 در بجرخانه مبارکه میرزا عبدالعلی ولد
 میرزا مهدي کاشی میرزا طاهر برادرزاده
 مرحوم مجد الاشرف میرزا ابوالقاسمخان
 نوری حاکم سابق ملایر میرزا جعفر خان پسر
 مرحوم میرزا علی نیریزی میرزا حسنعلی پسر
 مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضا
 خان نواده مرحوم ضیاء الملک حاجی میرزا
 محمدخان نزد جناب جلال التاب حاجی امین
 السلطنه میرزا آقا وکیل نواب الافره
 میرزا ابوالحسنخان پسر میرزا زکری نوری
 میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله
 میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
 خزانه میرزا علی ولد مرحوم ایضا میرزا
 علی اصغر خان ولد مرحوم ایضا میرزا سلیم
 خان کاشانی نزد جناب جلال التاب مخبر الدوله
 میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک میرزا
 غلامحسینخان پسر مرحوم میرزا اسدالله

خان وزیر نظام میرزا خواجه خان افشار
 میرزا محمد قلی ولد مرحوم میرزا نصر الله فراهی
 میرزا هادیخان نزد نواب الارکن الدوله
 میرزا افتخار نزد نواب الارکن الدوله
 میرزا علی رضا سبزواری میرزا نصر الله
 نزد جناب جلال التاب مستوفی الممالک
 میرزا اسمعیلخان نزد جناب میرزا حسن
 میرزا غلامعلیخان ولد میرزا حسینعلی
 مستوفی نهادند میرزا سید رضاخان
 پیشکار سابق لرستان میرزا سید علی
 ولد مرحوم میرزا فتح الله مستجاب الدعوی
 میرزا صادق نزد جناب جلال التاب مجد الدوله
 حاجی میرزا محمدخان میرزا ابوالقاسم
 نفیسه نویسنده در بجرم و ...
میرزا عظامرکام مومنان
 میرزا احمد علا الدوله مامور خمس
 میرزا حسنخان کیلانی مامور کمرانشاهان
 میرزا حسنخان اشقیانی نایب الحکومه
 سابق بجرم مامور کمرانشاهان
 میرزا مصطفی خان پسر مرحوم قوام الدوله
 مامور فارس میرزا محمدخان نزد جناب
 اغضاد الملک میرزا مرتضی خان نایب
 نایب الحکومه سابق نایب حاجی میرزا
 علیخان پیشکار کیلان میرزا اسمعیلخان
 معتمد دیوان مامور کمرانشاهان میرزا
 علیفی که سابق نزد جناب جلال التاب عقد
 الملک بو مامور سمنان میرزا سلمان کمرانشاهان
 نزد جناب جلال التاب عضد الملک بو مامور
 خراسان میرزا مصطفی اشقیانی مامور
 سبزوار میرزا رضا علیخان مامور پیشکار
 بوشهر میرزا علی اکبرخان ترشک مامور
 خراسان میرزا علی اکبرخان پیشکار سابق
 مراغه مامور اذربایجان
میرزا شاداران و غیره



مبارک کائنات و غیره	میرزا صادی سرشته در حقه و علمه	فتح الله میرزا علی محمد پیر مرحوم میرزا
سرشته خانان در دفترخانه مبارک	خلوت هابو میرزا صادی کرکائی نزد	محمد تقی میرزا آقای صفهانی میرزا
میرزا اسدالله سرشته در سرکاران عظام	جناب میرزا محمود و ذریه میرزا عنایت الله	محسن میرزا فضل الله میرزا محمد
و اعیان سرکاری میرزا اسدالله سرشته	سرشته در فرزند میرزا علی رضای	میرزا احمد میرزا آقای استثنائی میرزا
دفتر جناب جلاله الثاب مستوفی الممالک	نفرشته سرشته در ملک خراسان نزد	محمد علی ناظم مجلس تحقیق میرزا محمد
میرزا عبد الجواد سرشته در دفتر مجلس تحقیق	جناب میرزا محمود مستوفی میرزا رضا	ولد میرزا حسن میرزا حسین ولد ابی
دفترخانه مبارک نزد جناب نایب مستوفی	کماله نزد جناب جلاله الثاب حاجی امینی	میرزا مطلب بیاول میرزا غلامحسین
الممالک میرزا احمد سرشته در که سابق نزد	السلطنه میرزا محمد علی سرشته در عرا	ولد میرزا ابراهیم
مرحوم میرزا نصر الله مستوفی بود میرزا سید	و کردستان و ساوه و غیره میرزا رضا	
محمد سرشته دارا با بقلم و تفنگدار خانه	اشیائی نزد جناب میرزا ابراهیم معتمد	
مبارک و غیره میرزا محمود سرشته در شیر	السلطنه میرزا عبد الله ساوجبندی	
مرحوم میرزا جعفر نزد جناب معتمد السلطنه	جناب معتمد الدوله میرزا بزرگ نقر	
میرزا فرج الله سرشته دارا در باجان نزد	سرشته دارا در آره پل پس احتساب	
جناب معتمد السلطنه میرزا سلیمان تاجان	میرزا محمد علی سرشته در بر وجود	
سرشته در دفتر جناب جلاله الثاب نزد	میرزا اسدالله پیر مرحوم میرزا حسن	
میرزا مسطفی کرکائی نزد جناب میرزا شفیق	عزیز دفتر میرزا محمود نواده مرحوم	
مستشار الممالک میرزا عبد الله سرشته	ناظم الممالک مشغول تحریر محاسبه	
مازندران و دارالانتظاره نزد جناب سراج	شاهرود و بسطام	
الدوله میرزا علی سرشته در هدائی	عزیزان دفترخانه مبارک و غیره	
میرزا سید محمد علی نزد جناب جلاله الثاب	میرزا علی اکبر عزب باشی	
مستوفی الممالک میرزا حسین کرکائی سر	سایس	
رشته در فارس نزد جناب میرزا محمود و ذریه	میرزا ابراهیم میرزا ایلخان میرزا	

نایبان و غیره

نایبان

میرزا عبد الله افغانی اکر افغان

پوزباشیان

مشهدی احد مشهدی کریم

خراشان

بیشنفر



اداره حکومتها و ایلانها و محرو ملکت اذربایجان

نواب میرزا شرف اجمده و الا شاهنشاهی اعظم و لیعهد
جانبه مهد و کت علیته صاحب اختیار ملکت اذربایجان
ادام الله اقباله العالی
نواب اشرف و الا اعضاد السلطنه
جناب جلالتنا بامر نظام کاد کزار کل ملکت اذربایجان
حکامه و اذربایجان از فرار صورتی که از طرف
وزارت اعظم رسید است
امیر احمد امیرزاده اما مقیمین (ارومیه) امیرالامراء
العظام حشا الدوله امیر تومان (اردبیل) مشکی
جناب علینخان پیشخدمت حضور خوجه و سلاطین
خلخال امیرزاده غیر براه امیر اظفر السلطنه
فاکي عده الامراء العظام اقبال السلطنه صاحبلاغ
فرخ خان قراجه ایغ امیرزاده سلطان مجید میرزا امیرخو
حضرت لیعهد
اصفهان و یزد و عراق و غیره

(قاپن) امیرالامراء العظام حشا الدوله امیر تومان حکمران فاینا و سیشا
(فوجیان) امیرالامراء العظام حشا الدوله بلخان زعفرانلو حکمران فوجیان
مجنون امیرالامراء العظام حشا الدوله امیر تومان بلخان زعفرانلو
حکمران مجنورد سیر و ارجناب میرزا حینخان مؤتمن الملک
حکمران سیر و ارجناب خوف علیهم خان نصرت الملک
سرخس امیرزاده خسرو میرزا حکمران
کلات محمد مهدیجان
تشرشیر اسدالله خان پسر حرم محمد خان و الی
تربت حیدرقلینخان
شاهرورد و سلطان میرزا نواب الا شاهنشاهی اعظم و لیعهد
امیر تومان حکمران
سمنان و اصفهان و اذربایجان امیر تومان حکمران

فارس

نواب الامراء الدوله امیر تومان فرمانفرمای ملکت فارس
حاجی نصیرالملک پیشکار قوام الملک ناظم ایلات خمسه و سینه و غیره
بوشهر

نواب میرزا شرف اکر و الا شاهنشاهی اعظم و لیعهد
صاحب اختیار اصفهان و یزد و عراق و محلات ادام الله اقباله العالی
اجزاء حکومت

جناب جلالتنا بامر نظام السلطنه حکمران بندر بوشهر و سایر
بنادر و مدبر حکمران فارس و اصفهان
کرمان و بلوچستان
نواب الا فرمانفرمای امیر تومان و الی ملکت کرمان و الی
نواب حشم السلطنه نایب الایالات کرمان حکمران بلوچستان و بهم و زمره

میرزا سلیمانخان و کن الملک منشی باشی نایب الحکومه
جناب میرزا ج الملک مستوفی و پیشکار
یزد

امیرالامراء العظام نصر السلطنه امیر تومان حکمران ستراباد و کرمان
کیلان و طولش
نواب الامراء الدوله امیر تومان و الی کیلان و طولش
میرزا علیخان مستوفی و پیشکار

نواب اشرف و الا جلالت الدوله حکمران ولایت یزد
حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار
عراق و محلات
مظفر الملک نایب الحکومه

عربستان

جناب جلالتنا بامر نظام الملک امیر تومان و الی عربستان
میرزا اوج الله خان مستوفی و پیشکار
لرستان و بروجرد

جناب جلالتنا بامر صاحب بدوان فرمانفرمای ملکت
خراسان و سیستان و متولیان شاهستانه مقدس رضویه
نواب الامراء الدوله نایب الایالات جناب مؤتمن السلطنه
پیشکار فالینجر اسان

نواب الا امیرخان سردار امیر تومان و الی لرستان و بروجرد
لرستان امیرزاده نصرت الله خان پسر امیر خاسر دار نایب الحکومه
بروجرد امیرزاده آقا سردار نایب الحکومه

حکام و لایان فراسنا
طلبس

کردستان

امیرالامراء العظام حاجی غیاث الملک امیر تومان وکیل طلبس

جناب



جناب جلالتنا اقبال الملك والى كردستان

کرمانشاهان

جناب جلالتنا حسام الملك امير تومان والى کرمانشاهان

وسرحد اعرافین

اجزاء حکومت از فرار بیک صورت از آنند

میرزا احتشام مستوفی کیلانی نایب الحکومه میرزا باقرخان

پسر والرتیاستین رئیس دیوانخانه میرزا اسمعیلخان

معتقد دیوان مستوفی پیشکار

مازندران

عمده الامراء العظام میرزا عبداللہ خامنهجو والى مازندران

ملایر و توقیرکان و قضاوند

جناب امیر الامراء العظام محمد تقیخان حکمران ولایات ثلاث

ملایر عبداللہ خان سرتب نایب الحکومه

قضاوند حاجی معبود میرزا انایب الحکومه

توقیرکان میرزا احمد مستوفی نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والاشاهزاده عزالدوله والى ولایت همدان

نواب عماد السلطنة سرتب نایب الحکومه

کاشان

عمده الامراء العظام محمد حسنخان سرتب نایب الحکومه از کاشان

میرزا افضل الله پیشکار

قم

نواب امیرزاده نایب الایاله عباس میرزا حکمران قم

میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

امیر الامراء العظام احتشام السلطنة امیر تومان حکمران

جناب میرزا احمد مستوفی پیشکار

تزوین

عمده الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنة سرتب

اول حکمران

کلایکان و خوانسار و کمره

جناب جلالتنا حکیم الممالک حکمران کلایکان و خوانسار

و کمره

سازد زردند و شاهسون بغدادی

جناب امیر الامراء العظام میرزا محمدخان قاجار

پسر جناب مستطاب عضد الملك حکمران

امیرزاده یحیی میرزا انایب الایاله نایب الحکومه

کدوس

عمده الامراء العظام علیرضاخان سرتب حکمران

کدوس

خرقانین

بحکومت امیر الامراء العظام حسنخان ابودانبا

کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامراء العظام میرزا اکرمخان

حصام السلطنة حکمران فیروزکوه

رهاوند عباسقلیخان حاکم دماوند

ننگابن

محمد حسنخان سرتب نایب الحکومه

نایب الحکومه ننگابن

کنکاور

بحکومت امیر الامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسکد آباد

بحکومت خانبا باخان پسر جناب صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نوابان مؤیدالدوله و حاجی حسن

السلطنة میرزا اللصیار نایب الحکومه

جوشقان

بحکومت کاشکان نواب معزالدوله

خوار

امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

زاویه مفید سر حضرت عبدالعظیم

مختارخان حکمران زاویه مفید سکه

ظالقان

فرخ خان حاکم ظالقان

طادمر علیا

بحکومت حاجی مصطفی قلیخان میرشکار

تجریش شمیران

محمد اسمعیل نایب الحکومه

تجریش شمیران

محمد اسمعیل نایب الحکومه



وَمِنْ جَلِيلِهِ مَا لَيْسَ فِي رَأْيِ الْعَظَمَاءِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ

در اداره خاصه جناب مستطاب اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب امین الملک نایب کل وزارت اعظمه

ساب

از اراستین خلق و اراستین جمع

دارالنظاره مبارکه

جناب امین الملک امیر الامراء العظام مجد الدوله مهد پهلخان خوانان الار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی کبرخان پشچوت سر تپاؤل و نایب النظاره

حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صاف مشرق و سایر نو پسندگان چهار نفر

حاجی محمد ابراهیم قویلدار نقد و جزیه کارخان

شربخانه

میرزا علی اکبر ناظم الکساء شربدار باشی حاجی میرزا محمد نایب شربخانه ساب

هفده نفر آقا محمد حسین چراغی باشی سایر علمهات دوازده نفر

چورخانه مبارکه

آقا محمد حسن چورچی باشی سایر یازده نفر

استین خانه

آقا محمد ابراهیم آشپز باشی سایر بیست و سه نفر

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج سایر چهارده نفر

اداره ابدارخانه مبارکه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم

بنیاد اعتماد الحضره آقامرتضی خان نایب ابدارخانه مبارکه حاجی آقا بوسف

سقا باشی حاجی حسین پهلخان سر شپ آقا باقر خان سر تپاؤل و سقا السلطنه

میرزا ابوالقاسم خان نایب میرزا غلامحسین سر شنداد

میرزا الطیف سر شنداد آقا فتحعل

جناب امیر الامراء العظام جلال الملک جعفر پهلخان ولد مرحوم اعتماد الدوله

نواب الانیر الدوله سلطان حسین میرزا حکمران نیشابور و سر ولایت و مضافات

جناب مشیر خلوت محمد حسین خان پشچوت و قراشباشی حضرت والا نایب السلطنه

امیر کبیر وزیر جنگ خاندان ابراهیم خان میرزا مهدی خان جوان مخصوص میرزا عبداللہ

خان میر نیجه حکمران نازندان جبار خان آقا میرزا محمد خاں کر و سی سر تپاؤل

حاجی حبیب الله خان محمد حنیان سر تپاؤل اول حکمران کاشان محمد باقر خان ادیب الملک

سر تپاؤل مدبر باغات مبارکه دولتی محمد کرم خان پشچوت سر تپاؤل

محمد تقی خان احتساب الملک رئیس احتساب دار الخلافه میرزا سید عبدالکریم نجاشی

احمد خان سر تپاؤل فخر الملک ابوالحسن سر تپاؤل امیرزاده محمد حسن میرزا

سر تپاؤل صلیب خلوت محمد ابراهیم خان محلاته امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا

امیرزاده آقا مصبح امیرزاده محمد حسین میرزا پسر نواب حسن السلطنه امیرزاده نبی میرزا

حسن خان حنیف خان امیرزاده منوچهر میرزا میرزا سید محمد خان سر تپاؤل

میرزا اکرم خان پشچوت و غیره

محمد صادق خان قراش خلوت آقا سلیمان ده باشی قویلدار خلوت هابوئی

میرزا آقا خان قراش خلوت میرزا هدایت خان قراش خلوت آقا صادق

آقا سید علی میرزا بصند و فخر مبارکه

بوزارت عالییه و دربار اعظم موزه مبارکه کتابخانه مبارکه خزانه

مبارکه اندون ریاست قراولان وجود مسعود هابوئی ریاست اردو

هابوئی خزانه مبارکه خلوت هابوئی خواجہ سرانان صندوقخانه و رخسار

خانه مبارکه دارالنظاره اطباء خاصه فرنگی و ایرانی ابدارخانه مبارکه

قوه خانه مبارکه کشیکخانه مبارکه ایشیکخانه مبارکه غلامان مهدیه

منصور غلامان ناصر قراشخانه مبارکه شربخانه و فاطره خانه مبارکه

اصطبل خاصه زیندارخانه مبارکه کالسکه خانه مبارکه مشاطران کمرک

ختر بخانه مبارکه صرف جیب مبارک خالصه طهران غله و نبات انبار

معارخانه و قشایه ایلات طهران اداره باغات و غلخانه سلطنتی کارخانه چراغ

گاز و چراغ الکبره سینه کوره پر خانه دوا الخلافه توبیخ منافع جنگاها

خلوت هابوئی

ارباب مناصب جناب امین الملک امین الدوله جناب

جلال الملک امین خلوت رئیس خلوت هابوئی و مفتی خنومبارک و رئیس تفنگداران

خاصه سرکاری جناب فخرت نصیب حکیم الممالک پشچوت منباشی سلام جزو

اعضا مجلس دربار اعظم و حکمران کلیات بخا و خوانان و کمره و مضافات جناب صد

السلطنه غلامحسین خان خازن کبخانه ملوک جناب محمد حنیان محقق

علمه آبدارخانه یا زده نفر علمه شفاخان

قهوه خان مبارک

غلام علی خان قهوهچی باشی امین ها بون

آقا جبار قهوهچی

سند خان و خندان

جناب بجلال القاب حاجی امین السیطان

سند و فد و جامه اراضه و خازن

مخزن نذارات عسکره دولتی

میرزا بزرگ خان منوچهر مباشر سند خان

نقاش خان مبارک

میرزا محمد خان نقاش و پشند منوچهر

نقاشان نقاشان مبارک چهار نفر

نفکداران خاصه

از قرا سنه ماضیه

جناب بجلال القاب غلام علی خان امین خلوت

منشی حضور و رئیس خلوت ها بون رئیس

نفکداران خاصه رضا قلیخان پسر مرحوم

سهرابخان میرزا ابوالفتح خان طالش

حاجی علی خان مرتضی مصطفی قلیخان

اسمعیل خان فروزینی قهرمان خان قلی

حاجی تقیخان میرزا محمدخان میرزا

باقرخان محمد کریمخان حاکم ابوانکب

عیسی خان شقایق هادیچان نواب

فتح الله خان پسر مرحوم قهرمانخان

محمد خان گرجی فیض الله خان کرمانشاه

شاه ملک خان علی اکبرخان کردستان

شجعانخان جعفر علی بیگ مراغی

اسد الله خان ابره عبد الله خان

قراجه داغی رضا افای کلات

نصیرخان شیرازیه اصلاخان

جهان بیکو بابی تنکداران

خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیخان مبارک

از قرا سنه ماضیه

جناب امیرالامراء العظام عبد الله خان

امیر تومان و کشیچی باشی

جناب بجلال القاب وکیل کمر

محمد الامراء العظام حبیب الله خان

پشند مت خاصه و سرنپ اول و

غلام پشند منباشی

غلام پشند منان

یکصد و شصت و چهار نفر

شاهزادگان شانزده نفر

خوانین و اقایان قاجار بیست و دو نفر

سایر خوانین یکصد و بیست و

شش نفر

سرتیپان

عبداسحقخان ملها سقیلیخان

حیدر قلیخان غریب الله خان خانلرخان

سرتیپان

که نشان و حامل سرتیپی و تیم دارند

موسی خان کلعلیخان باباخان

انصاری و حامل نشان سرتیپی تیم دارند

عبد الله خان باقرخان علی اصغرخان

محمد حسنخان سعد الله خان محمد

ابراهیمخان محمد اسمعیلخان

یوزباشی علی اکبرخان

صاحب منصب سرتیپان

نوروزخان غلامعلیخان رضا قلیخان

شهبازخان تقیخان امیر صلاخان

نایبان

سی نفر سایر غلاما و فصد و پنجاه نفر

ایشیکخان مبارک

صد و پنجاه و هشت نفر

جناب امیرالامراء العظام ظهیر الله

ایشیک افاسی باشی

نایبان ایشیک افاسی باشی

امیرالامراء العظام محمد ناصر خان خان

محمدخان بناء السلطنه قوریان و نایب

محمد امین خان جاسچی باشی قوای و الا

حسین قلیخان فاضل التولیه نایب ایشیک

افاسی باشی محمد تقیخان قاجار

اسد الله خان قاجار جعفر قلیخان

قاجار حسین خان قاجار ابوالفتح خان

قاجار علی محمدخان و مرتضی قلیخان

ورثه مرحوم مصطفی خان قاجار

علیخان قاجار محمد حسینخان غلام

حسین خان عباس قلیخان منشار

ایشیکخان مبارک محمد خانوالی

میرزا اسید هاشم محمد علیخان گروچی

میرزا حسین قلیخان سررشته دار

علیخان دنیلی غلامعلیخان اشراف

نایبان ایشیکخان مبارک

نایبان جاسچی خان

علیخان دنیلی موسی خان دنیلی

حاجی مهدی قلیخان قاجار میرزا مهدی

فوزی میرزا عبد الحسینخان نوریه

میرزا محمد تقی نوریه میرزا داود خان

نوریه افغان قاجار محمد افای پروانه

حسنخان قاجار عباس قلیخان قاجار

محمدخان دنیلی رضاخان دنیلی

خسروخان بروجرودی احمدخان نواب

اسد الله خان نواب حسین خان نواب

موسی خان نواب اصغر خان دنیلی

کریمخان دنیلی سلیمان افای قاجار

کریم افای قاجار یحیی خان نواب

حسینخان حسنخان نواب

امام قلیخان نواب کریمخان زنکنه

محمد حسینخان زنکنه عباس قلیخان زنکنه

چراغخانه

محمد حسین بیک چراغی باشی آقا محمد علی

محمد حسن بیک نایب

خیابانخانه

حاجی محمد خیا میاشی میرزا آقا نایب

سید محمد نایب مشهور بمیرزا باشی

حاجی اسمعیل میر غضب باشی

نشینخانه

محمد رحیمخان نسفی باشی عباسخان

خان قاجار ابوالقاسمخان قاجار

خانبا باخان سربند میرزا حسین

مشف بوسفخان قاجار بنیخان قاجار

میرزا محمود مازندرانی حاجی عبداللہ

خان قاجار میخی بیک طهرانی

رضا بیک قزوینی

اداره باغات و غارانی

وقف دولت

بر پاس جناب ایلخان آغا علی السلطنہ

وزیران نظاما قواد ارالتر میرزا کردی

مستند السلطان محمد باقر خان ادیب الملک

نایب میرزا محمد کل باغات و غارانی بولانی

حاجی میرزا حسین میرزا محمد باقر بیک

باغبان باشی میرزا محمد سر رشته دار

کل باغات و قنات دولت میخی

عبدالحمیدخان نایب و شان سپہ

باغبان و سرایداران کل باغات

مبارک کردی بانی بانی بفر

اطباء خاصہ

فرنگی و غیرہ

جناب فحمت نصاب کز طو کوز اکیلیا

صنور دکر فور به حکیم مخصوص

دکر محمد حسن بکر عماد الاطباء

میو سببہ خانندان ساز

اسپران

محمد ابراهیمخان کاشی آقا محمد جعفر

محمد تقی بیک حاجی محمد تقی بیک

میرزا محمد تقی فہمی میرزا عباسقل

قہمی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبد

الحمد تقی میرزا عباسقل

درجہ دوم

میرزا حبیب اللہ تبریزی میرزا محمد نور

آقا محمد شہزادہ آقا جبار تبریزی

احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی

محمد مراد بیک قزوینی میرزا سید محمد

درجہ سوم

احمدخان میرزا جبار تبریزی

حسنخان علی آقای مہمانی غلام

حسنخان شہزادہ رضاخان کاشی

میرزا احمد ملا پری ابراهیمخان

ابوالقاسمخان نصر اللہ بیک تبریزی

محمودخان خدا دادخان آقا حسن

محمد حامدی بیک محمد آقا بیک تبریزی

میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوک

میخی خان معصوم میرزا شہ اسد

خان میرزا محمد حسین حسن آقایی

احمدخان ولد فرج اللہ خان

سرایدارخانه

حسینعلیخان سرایدار باشی رضا

نایب سرایدارخانہ آقا بوسف تبریزی

آقا نجف انجدانی آقا محمد تبریزی

علی محمدخان میرزا آقا میرزا حسین

مشف میرزا اسد اللہ آقا حسن

حسن آقا میرزا اسد اللہ ایضا

میرزا باقر ولد ایضا

قایمچیان

محمد آقای قایمچی باشی حسنخان

نایب لدا ایضا حاجی سفید بار نایب

میرزا ابوالقاسمخان طهرانی آقا علی اکبر میرزا

عبدالرزاقخان رضاقلیخان

حبیب اللہخان غلامحسینخان ابروانی

بوسفخان حسنخان میرزا حبیب اللہ

میرزا محمد مرتضی قلخان میرزا غلام

اللہ میرزا عبد الکرم عباسقلخان

خان میرزا عبداللہخان عباسقلخان

قراچورلو عباسقلخان قافزانی

میرزا نصر اللہ خداوندلو هادیرخان

کجوری میرزا رضا محمد حسینخان زکندر

محمد تقیخان زکندر حاجی علیخان

دستورخان نایب جارجی باشی

میرزا ابوالحسنخان غلامحسینخان

میرزا حسن علی بیک

یسا ولان و جارجیان هفتادو

مشتفر میرزا نصر اللہ خان پیشخدمت

باشی وزارت تشریفات پیشخدمت

وزارت تشریفات دہ نفر

محمودخان یسا ولان باشی سرہنگ

یسا ولان ادارہ اشیکخانہ مبارک

و جارجیان شصت و شش نفر

فرماندار سرایدارخانہ

و سرایدارخانہ مبارک

ابوالحسن میرزا امراء العظام حاجی

حسینعلیخان حاجب الدولہ

فرماندار سرایدارخانہ

میرزا آقای تبریزی سر رشته دار

میرزا سید جعفر تقی شرف انبار

میرزا رضای تقی شہ برات بولس

میرزا حسن تقی شہ مشرف انبار

میرزا علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

قایمچیان

کمرچہ اول

موسیخان و لیخان آقا شہر محمد قزوینی

ابوالقاسمخان طهرانی آقا علی اکبر میرزا



جناب میرزا آقا میرزا کاظم الدوله
جناب سلطان الحکمه

شیخ الاطباء میرزا حسینعلی
فخر الاطباء میرزا عبدالوهاب رئیس
الاطباء میرزا علی دکن مؤمن الاطباء
میرزا زین العابدین خان کاشانی
الملك حکیم شاه کل نظام شمس الاطباء
میرزا نصر الله شکانی میرزا کمال الدین
ملاک الاطباء شمس الملک میرزا سید علی
حاجی میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجہ مراد خان

اعتماد الحرم حاجی غلامرضا خان خواجہ
سرتیپ اول آغا میرزا محمدان سرتیپ اول
آغا علی رضا خان آغا محراب
آغا رضا خان حاجی آغا غلامعلی
آغا سید اسماعیل عزیز الله خان
آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان
آغا نور علی آغا فخر

اطاف موزه مبارک

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضا آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانہ مبارک

بریاست جناب بجلال القاب میرزا اسماعیل خان
امین الملك میرزا افضل الله خان
مستوفی اول شیخ مرتضیٰ ناظم خزانہ
مختصیلہ آقا میرزا سید جعفر قدراد

میرزا غلام حسین تھویدار خزانہ مبارک
حاجی محمد رضا خان تھویدار کمر
پیر مرحوم آقا محمد علی میرزا اهادینا
سرشنہ دار میرزا محمود سرشنہ دار
میرزا سید عبداللہ سرشنہ دار
آقا سید جواد

مختل وجوہ خزانہ آقا علی صراف

اداره خزانہ مبارک

حاجی محمد حسن امین دار القرب
حاجی محمد تھویدار سایر اجراء

فوج دار کوه قراول محمول

بریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ
ابو الحسن خان سرھنگ میرزا
سید یوسف کدوئیس

اداره چراغها خایانہ دار

بریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا سید حسین

اداره کمرنگها خایانہ دار

میوگانچی قانون نویس مدبر کمر
دار الخلافہ طهران محمد تقی خان
مفتی الملك مدبر کمر آذربایجان

میرزا آقا ناظم میرزا پسر میرزا الملك
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم میرزا
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر

نایب اول امور خارجه و مترجم ولد
مرحوم ایضا کمر فارسی و بناد
جزو عمل حکومت در اداره جناب

نظام السلطنہ حکمران بکندرات
فتح الله خان بیکار بیک مدبر کمر
خراسان و کیلان و مازندران

از بابت مباشرین و مأمورین
کمر سایر ولایات محروسه
صورت حیدرند آند

اداره غلاتی و الخلافه

بریاست جناب بجلال القاب میرزا
اسماعیل خان امین الملك
اجراء و مأمورین اداره غلات

چون تغیر پذیرند لهذا اثبت
نشد

اداره حکومت و تولیت

مقدم حضرت عبدالعظیم علیہ السلام
جناب بجلال القاب میرزا اسماعیل خان

امین الملك خازن مهر مقتدر
جناب آقا میرزا اهدایت الله نایب التولیت
مختار خان نایب الحکومہ آقا سید

حسن فتراشباشی حاجی میرزا
عبدالکبر هم صدر الحفظا
میرزا حبیب الله کلید دار میرزا

عبدالحمین سرکشیک میرزا باقر
سرکشیک میرزا اکاظم مستوفی
میرزا اولیٰ منشی باشی حاجی آقا محمد

تھویدار نقد و جنس میرزا حسین
سرشنہ دار خدام بیت و پنج
نفر قراء بیت نفر

کلاب دار پانزده نفر مؤذن و
چراغچی پانزده نفر

اداره صر جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تھویدار
جناب معاون الملك مستوفی
صرف جیب جناب میرزا رضا قلیخان

مستوفی مدبر مسائل خط خراسان
وسپستان آقا سلیمان خان
دھنباشی پیر ناظم خلوت و غیره

اداره علامانہ محکمہ و منصوب

و فوج دو تیم عمده ابو الجیم امیر الامراء
العظام علاء الدولہ امیر تومان
تخصیص و همشاد و یک نفر

علامانہ محکمہ

چهار صد و شصت و یک نفر
ارباب قلم
جناب بجلال القاب و یک لک

میرزا اسماعیل غلام نویس میرزا
سید علی

سر نشینان

سید علی



حاجی حنیف خان سرنبدی دم نواب عبد

الحسین میرزا میرزا یقین خان فتح الله خان

بیوگ خان جهانگیر خان علی بنی خان

ابرج میرزا زین العابدین خان

عباس قلی خان

مضرب آقا میرزا ابراهیم خان حنیف خان

مصطفی قلی خان زین العابدین خان

نعمت الله خان منوچهر میرزا باقر خان

میمنی خان پسر مرخوم سپه دار

شاهسوار خان

سایر

یاورده نفر نایب سیزده نفر

نچاه باشی سیزده نفر غلام چهار

صد نفر

غلامان منصوب

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباس قلی خان سرنبدی دم محبی خان

ایضا حاجی لطفعلی خان آقا خان

میرزا اسمد خان شعبانعلی خان

اسد الله خان اسمعیل خان ایضا

سرهنگان

حاجی خان احمد آقا خان بوسف خان

میرزا باقر خان غلامحسین خان

کلبه بن خان خدامراد خان مرضی خان

سایر

چهار صد و هشتاد نفر

فوج درویش

بکر نیل حاجی دستخان سرتیب

میرزا حاجی آقا شرف

سایر

مشتدد و دوفتر

اداره شرفا و فاطره خان

و شتران گلائی بریاست جناب

امیرالامراء العظام محمد فاضل صاحب جمع

و پیشخدمت خاصه هابوچی میرزا

علی محمد مشرف شرفخانه باره میرزا

علینقی مشرف فاطره خان میرزا علی رضا

مشرف شرفخانه گلائی عباسعلی بیک

نحو بلد ار جواد بیک نایب شرفخانه

نصیر بیک نایب ایضا کاظم خان

فاطرحی باشی سایر علمه جان از

نایب ار و غره دهباشی و فاطرحی

و ساربان یکمزار و پانصد نفر

مخت خان مبارک

بریاست امیرالامراء العظام محمد فاضل

صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف

موشی خان نایب محمد باقر بیک

انتبار دار سایر نچاه نفر

اصطبل خاصه هابوچی

از قرار سنه ماضیه

دو بیت و هشتاد و دوفتر

نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

نویسنده

میرزا رضا فلی سرشندار میرزا

نصیر الله حاجی میرزا مهدی مشرف

غیره دوفتر

نایبان

امیرزاده رشید خان میرزا

حاجی نایب مراد خان آقا خان

محمد خان غلامرضا خان میرزا سید

عبدالله کریم بیک حبیب الله بیک

محمد علی بیک حاجی محمد آقا میر

مهدی خان محمد فاسم بیک

عباس قلی بیک قربانعلی بیک

حیدر قلی خان آقا جعفر محمد حسن

عباس قلی بیک افراسیاب بیک

سایر

دو بیت و سی و دوفتر

عزیز الله بیک بقطار سوفانی نفر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی

نایب نفر شاکر دوفتر

جلودار یکصد و بیست و دوفتر

معتز و چابکوار یکصد و هفت نفر

قوشخانه مبارک

ابراهیم خان قوشچی باشی میرزا علیخان

قرقچی باشی قوشچی ده نفر

زینخانه مبارک

جناب صدیق السلطنه غلامحسین خان

پیشخدمت خاصه خازن و یکخانه مبارک

اجزاء

از قرار سنه ماضیه

کالسکه خانه مبارک

بریاست لطف الله خان شجاع الملک

پیشخدمت خاصه

میرزا علی رضا سرشندار میرزا

یعقوب مشرف کر بلائی حنیف خان

انتبار دار محمد اسمعیل بیک یاور

اسمعیل بیک عباس قلی بیک

علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب

هادی بیک نایب مدد خان نایب

محمد کاظم بیک سرکشیک آفا سید

علی اکبر سرکشیک محمد حسن بیک

محمد خان غلامرضا خان میرزا سید

عبدالله کریم بیک حبیب الله بیک

محمد علی بیک حاجی محمد آقا میر

مهدی خان محمد فاسم بیک

عباس قلی بیک قربانعلی بیک

حیدر قلی خان آقا جعفر محمد حسن



عَلَمُ خَاصِطُكَا لِسُكْرَانَا

رضاقله بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد رفیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشر جنس
علی زمان بیک سئیس نجفعلی بیک
سئیس محمد رضا بیک انباردار جنس
جلودار بیست و پنج نفر نعلبند
دو نفر کالسکهچی یکصد نفر

شاطر خان مبارک

برپاست جناب امیرالامراء العظام
بشیرالملک فضل الله خان شاطر باشی
مُشرف نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیان یاوردو نایب اسمعیل خان
یاوردو نایب محمد بیک یاوردو نایب
محسن بیک یاوردو نایب مهکبک
نایب میرزا ابراهیم نایب

ازاره سوار و بوانی

برپاست جناب امیرالامراء العظام
محمد قاسم خان صاحب جمع سرتیپ اول
سواره بخش بیک

سواره بخش بیک

حاجی علیقلی خان سرتیپ سوار
یکصد نفر
سواره دوبرن

سواره افشار

جهان شاه خان سرتیپ اول
میرزا امجدقلی سرتیپ دوم محمدولین
سرتیپک سایر صاحب منصب
سوار پانصد نفر

سواره خواجیرند

علی کیرخان سرتیپ اول میرزا اسد
مُشرف حسن خان سرتیپک
نعمت الله خان سرتیپک سایر
صاحب منصب سوار پانصد نفر

سواره اصنانلو

سکف الله خان سرتیپ میرزا حسن
مُشرف صاحب منصب سواره
دو بیست نفر

سواره هدواند

رحیم خان سرتیپ میرزا حسن مشرف
صاحب منصب سواره یکصد و پنجاه نفر
سواره قراچورلو

سواره قراچورلو

صفرعلی خان سرتیپ میرزا علی رضا
مُشرف صاحب منصب سواره
یکصد نفر

سواره قراچورلو

محمد باقر خان سرتیپ سوار
سواره بخش بیک
سواره دوبرن

سواره افشار

جهان شاه خان سرتیپ اول
میرزا امجدقلی سرتیپ دوم محمدولین
سرتیپک سایر صاحب منصب
سوار پانصد نفر

سوار پانصد نفر

ایل کاوان ایل الیکان عرب بیست

عرب سهندی عرب پشت کوچه
عرب کلکو عرب منفرد

ازاره معمارخان و قنارخانه

میرزا حسین خان مسعودی صنایع الملک
حاجی حسینعلی خان معمار باشی کل
استاد حسین خان صنایع لشکرها
نظام محمد تقی خان مباشر قنارخانه

حاجی میرزا اسد ابوطالب سر رشته دار
میرزا علی اکبر سر رشته دار
میرزا غلامحسین سر رشته دار

میرزا آقا مشرف میرزا حبیب
مُشرف حاجی قاسم کدخدای قنارخانه
آقا مهدی نایب معمارخانه

ازاره راههای شوسه

راه شوسه فروین سپرده به
محمد باقر خان سعد السلطنه
سرتیپ عملیات یکصد و

راه شوسه قمر

واگزار بند بر راه شوسه عربستان
راه انجمن نور و فیروز گوه و امل
سپرده به حاجی محمد حسن ایدر ارض

میراث کاروانسرای

از قرا در سنه ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میراث کار
علیخان سرتیپ لدمر شکار و نایب اول
غلامحسین خان ولد ایضا

صادق خان جهانگیرخان
امیراصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج
نفر



وزارت وظایف و اوقاف پست مالک محروسه

در اداره جناب بجلال لقا بجلال امین الدوله رئیس مجلس شورای کبریه

وزارت وظایف و اوقاف

جناب بجلال لقا بجلال امین الدوله وزیر وظایف و اوقاف مالک محروسه

وظایف و قضاوت

جناب حاتم السادات منوچهری وظایف میرزا علی اصغر سررشته دار گرجانی

میرزا یوسف سررشته دار

وزارت اوقاف

میرزا امجد منشی نابشی نایب الوزاره میرزا اسید حسین منوچهری منشی

میرزا اسید یوسف میرزا محمد علی اوجان میرزا غلام حسین عزیزی سررشته دار

وزارت اوقاف

میرزا اسماعیل خان منوچهری ملا عبد الله قاضی میرزا حسین خان منشی

میرزا علی محمد شبات افان کوچل خان قاضی میرزا

قائم و لایات

آقای دریاچیان میرزا رضای منوچهری اصفهان جناب حاجی بنان الملک

بروچر رضا قلی خان غراسان میرزا عبد الله خان

عربستان میرزا هدایت خان کرمان میرزا کبر

کوفه شاهان میرزا عبد الوهید خان بوز میرزا عارف کر از فرها

همدان میرزا حسن

میرزا حسین کر و گلپایگان خوانسار میرزا حسین لوسنا رضا قلی استر آباد

میرزا علی اشرف خان سرشپ کرمان میرزا حسین سمنان و اصفهان میرزا افشار و درویش طاهر علی

میرزا غلامرضا میرزا اسید عبد الله کیلان میرزا مجد الدین خوار میرزا اطمینان بخت

میرزا احمد علی خان ساور و میرزا احمد قم میرزا افضل الله کاشان

میرزا امجد بنان قزوین میرزا عباس خان گرجس میرزا افرج الله

میرزا نور علی میرزا شفیق خان قاسم حاجی میرزا علی محمد الحکمتا

همدان میرزا حسن

وزارت پست مالک محروسه

در اداره جناب بجلال لقا بجلال امین الدوله رئیس مجلس شورای کبریه

اجزاء وزارت پست

مفتی السلطان میرزا احمد خان پیشوای خاصه رئیس کل میرزا امطلب خان

مستشار تجویدار کل میو معینو سکر تجویدال میرزا اسماعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبه

میرزا ابراهیم منوچهری میرزا علی مقوم میرزا اسماعیل سررشته دار میرزا محمد

محور میرزا علی محاسب دارالانشاء میرزا مصطفی خان مدنی باشه

میرزا حسن منشی

اطلاق انسیکیون

میرزا افضل الله انسیکن میرزا اسید محمد علی دفر دار

اجزاء پستخانه دار الحلا

میرزا امادی منوچهری و نایب الوزاره

عبد العلی خان ناظم میرزا محمد علی امین نکر و دفر دار ملقمه امانات

میرزا محمد حسین دفر دار نوشجات سفایا و لایات

اطلاق امانات

میرزا افضل الله تجویدار میرزا آقا و میرزا آقا سم معین قراش و دفر

اطلاق وارشات

میرزا اسد الله تجویدار میرزا رضا و میرزا نصر الله معین قراش و دفر

اطلاق نوشجات سفادیه

اسد الله خان تجویدار میرزا آقا معین شاهراده محمد میرزا معین میرزا اوالت

حافظ قیوضات و ملقمه

اطلاق ضبط نوشجات غیر سفادیه

میرزا یوسف تجویدار

اطلاق ثبت نوشجات غیر سفادیه

میرزا یوسف تجویدار

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی اطاق تجرید و نوشجات

علی اکبر خان میرزا ابو طالب علم خدمت

زینب خدمت و قهوه چی شازده نصر

غلامخانه

از نایب غلام هشت نفر

اجزاء پست شیران

و حیایان فرنگها هفت نفر

خطا در باجیان

قزوین خانبا با خان رئیس ابو الحسن ناظم میرزا نصر قراش و دفر

هیلاج میرزا علی رئیس قراش و دفر زنجان میرزا محمد علی رئیس میرزا نصر

میانه مهد بنان رئیس قراش و دفر خلخال آقا علی رئیس قراش و دفر

قزوین خانبا با خان رئیس ابو الحسن

قزوین خانبا با خان رئیس ابو الحسن

قزوین خانبا با خان رئیس ابو الحسن

قزوین خانبا با خان رئیس ابو الحسن

تبریز میرزا حسن خان رئیس میرزا محمد
میاشرامانات میرزا محمدنجان میانش
سفارشی میرزا حسن نوحی پلدار پاکت
میرزا جعفر فردادار غلامان میرزا شایسته
مرکز رئیس نفر قراش نفر
جلفا میرزا غلامحسین رئیس قراش نفر
شیر میرزا علیشیر رئیس قراش نفر
خو می میرزا یحیی رئیس قراش نفر
سلمان میرزا غلامعلی رئیس قراش نفر
اروم میرزا ابیکار رئیس قراش نفر
مراغی میرزا غلامحسین رئیس قراش نفر
ساجیلا میرزا علیشیر رئیس قراش نفر
سراب میرزا یحیی رئیس قراش نفر
اردبیل میرزا امیرکد رئیس قراش نفر
استارامیرزا حسن رئیس قراش نفر
میاروان میرزا غلامحسین رئیس قراش نفر
بایزید رئیس نفر قراش نفر
خط کیلان
منجیل میرزا شفیع رئیس قراش نفر
رشت میرزا عبدالوهاب رئیس قراش نفر
غلامدو نفر قراش دو نفر
انزلی میرزا اموشی رئیس کرجی بان نفر
عمله کرجی شش نفر لاهیجان میرزا
عبدالحجید رئیس غلام و قراش دو نفر
نگر و حیدر خان رئیس قراش نفر
خط خراسان
سمت میرزا افضل الله رئیس قراش نفر
دامغان میرزا محمد رئیس قراش نفر
شاهر و حسن میرزا رئیس
قراش و غلام سده نفر سبزوار
میرزا اسمعیل رئیس نویسنده قراش نفر
نیشابور میرزا محمدحسین رئیس قراش نفر
خراسان حاجی میرزا ابوالقاسم خان
سرشیپ رئیس میرزا اود فردادار ستره نفر
غلامدو نفر قراش دو نفر
نویس میرزا رضاقلی رئیس قراش نفر

نوشین میرزا محمدحسین رئیس قراش نفر
نگاباد آقا علی رئیس قراش نفر
قون میرزا محمد رئیس قراش نفر
طکس میرزا اسمعیل رئیس قراش نفر
قوچک میرزا عبدالکریم رئیس قراش نفر
مجنوری میرزا محمد رئیس قراش نفر
بشرویه میرزا محمدحسین رئیس قراش نفر
خط مازندران
ساری میرزا حسن رئیس غلام و قراش دو نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس قراش و غلام دو نفر
امل میرزا علی اکبر رئیس قراش و غلام دو نفر
بندکج میرزا اباقا رئیس قراش و غلام دو نفر
خط فارس
قم میرزا فتح الله رئیس قراش نفر
محلات میرزا اسیدهاشم رئیس
قراش و غلام دو نفر
کاشک میرزا محمدعلی رئیس میرزا نفر
قراش و غلام دو نفر
عراق میرزا اگرگن خان رئیس قراش
و غلام دو نفر
اشنایا میرزا رضا رئیس قراش و غلام دو نفر
نقرش میرزا غیاث رئیس قراش و غلام دو نفر
اردشیر میرزا اسیدعلی رئیس قراش نفر
اصفهان میرزا اسرکین خان رئیس میرزا اکبر
ناظم رئیس جلفا نفر قراش نفر
شیراز میرزا علیرضا خان سرشیپ رئیس
میرزا غلامحسین ناظم نفر غلام و قراش
چهار نفر قاصد آباد شش نفر
کازرون میرزا محمدعلی رئیس قراش و
قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبدالرضا رئیس قراش
و کرجی بان چهار نفر
فارس میرزا محمدخان رئیس قراش
میرزا کوچک رئیس داراب قراش قراش
نفر قراش داراب نفر
بهبهان و غیره رئیس میرزا عبدالله قراش

رئیس میرزا محمدخان قراش
میهان نفر قراش میرزا نفر
خط کردستان
قاپین میرزا اسیداحمد رئیس قراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس قراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر
نویسنده قراش نفر غلام چهار نفر
رفینجک میرزا محمدحسین رئیس قراش نفر
سیرجک میرزا عبدالوهاب رئیس قراش نفر
انار میرزا محمدحسین رئیس قراش نفر
بندکعبا میرزا فضل الله رئیس قراش نفر
لار میرزا محمدحسین رئیس قراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس قراش نفر
نواف میرزا اجواد رئیس قراش نفر
خط همدان
زرق میرزا احمدعلی رئیس قراش نفر
قوچان میرزا علیشیر رئیس قراش نفر
سارو میرزا احمد رئیس قراش نفر
همدان میرزا یحیی خاوری رئیس میرزا محمد
نویسنده قراش و دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقا خان رئیس میرزا نفر
غلام و قراش دو نفر
گروس میرزا قوج الله رئیس قراش نفر
بروجرد و رضاقلی خان رئیس قراش و غلام
کرمانشاه حاجی میرزا ابوالحسن
رئیس قراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس قراش و غلام دو نفر
کنکاور میرزا اموشی رئیس قراش و غلام دو نفر
هاوند میرزا عبدالغنی رئیس قراش نفر
توسیرکان شاهزاده اکبر میرزا
رئیس قراش نفر
ملایر رئیس نفر قراش نفر
خرمآبادی شاهزاده علی محمد رئیس قراش
قراش نفر
دزفول میرزا کاظم خان رئیس قراش نفر
شوش میرزا محمدتار رئیس قراش و غلام دو نفر

وزیر امور



جناب جلالہ آباد مخبر الدولہ و زپر علوم و تکرار و معادن ممالک محروسہ


 سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 جمهوری اسلامی ایران

امیر آده عبد الله میرزا اسرینید غیر عکاست

معلمین سرے
یزو سکی خان معلم زبان فرانسیسی سرے

فرمانش	حاجی میرزا دینا	اجزاء و مدارک و مناصب	تلکرافچی دهنه نفر نویسنده دهنه نفر
رشت	حاجی میرزا اسید خضر	احمدخان سرتیپ رئیس محمدجعفرخان	غلام سه نقطه پنج نفر فرانشان چهار نفر
خوبه	میرزا علی قلی	صدرالحکماء معلم طب و طبیعی مدرسه	شیراز و آباد و کازرون
مراغه	میرزا علی بنقی	نجفعلیخان سرتیپ معلم توپخانه تبریز	هفده نفر خلیل میرزا سرتیپ رئیس
اردوبیل	حیدر میرزا	محمد میرزا سرتیپ معلم ریاضیه میرزا	تلکرافچی شش نفر نویسنده دهنه نفر
کرمانشاه	میرزا اسید خلیل	علیخان سرتیپ معلم زبان فرانسیسه	فرانشته نقطه شش نفر
کرمانشاه	میرزا احمد	حاجی ملا عبد الله معلم عربی نویسنده	ابو شتر چهار نفر عبدالعلی میرزا
کرمانشاه	میرزا ابراهیم	نفر شاکردان داخله بیست و پنج نفر	سرتیپ رئیس تلکرافچی نفر فرانشته
همدان	میرزا اسمعیل	شاکردان بخانه بیست و پنج نفر	یوز و اردکان و کرمانشاه
خط خراسان و مازندران	میرزا کریم	فرانشان شش نفر ناظر نفر آشپز نفر	یازده نفر میرزا هدایت الله خان
سمنان	میرزا صالح	وزیر تلکراف و مالک محرو	سرتیپ رئیس تلکرافچی دهنه نفر
شاهری	میرزا اسمعیل	جناب جلالتاب مخبر الدوله وزیر	فرانشته و نفر غلام شش نفر
سبزوار	میرزا حسن	علوم و تدکراف	کرمان و فستجان و انار
مشهد	میرزا ابوالقاسم	اجزاء و مدارک و مناصب	چهارده نفر میرزا احمدخان سرتیپ
استرآباد	میرزا اعلی اکبر	جناب قحانضاب مخبرالملک و تیسر کل	دو نفر تلکرافچی چهار نفر غلام
مازندران	میرزا ابوالقاسم	نواب قضا الله خان سرتیپ تلکرافچی مخصوص	شش نفر فرانشته نفر
بندر جبر	میرزا ابوالقاسم	محمد رضا خان سرتیپ توپخانه اقاخان	خط اذربایجان و گلان
خط قزوین و کرمان	میرزا اعلی اکبر خان صدرالحکماء	سرتیپ جاو میرزا سلیمان مستوفی	یکصد و چهار نفر
کاشان	محمد صادق خان	محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم نواب شاهرا	قزوین هشت نفر محمد مهدی میرزا
اصفهان	میرزا محمود خان	مهدیعلیخان سرتیپ میرزا عبد الوهاب	سرتیپ رئیس تلکرافچی دهنه نفر
شیراز	حاجی میرزا جعفر	مفتی بابو خلیل میرزا سرتیپ	فرانشته نفر غلام طرفه شش نفر
بوشهر	آقا سید عبد الرضا	عباس میرزا سرتیپ میرزا اسمعیل سرتیپ	فرانجان چهار نفر اکبر میرزا سرتیپ
کرمان	میرزا عبد الرضا خان	اجزاء و مدارک و مناصب	رئیس تلکرافچی نفر فرانشته نفر
یزد	میرزا اسد نقی	سرتیپ پستشار و دفتر دار خارجیه	گلان از بابت شهرت و اوزلی
لرستان و عربستان	میرزا مصطفی خان سرتیپ	میرزا فرس خان سرتیپ سایر اجزاء	و منجیل و لاهیجان و رود سر و خرم آباد
ملازم	میرزا محمد حسین	مشتاد نفر پیشخدمت و فرانشته بیست	سی و دو نفر عبد الجواد میرزا
مریخیان و دکن	میرزا ابوالحسن خان رئیس مریخیان و سرتیپ	دو نفر	سرتیپ رئیس تلکرافچی دهنه نفر
میرزا انصرت فوجیه سرتیپ	میرزا انصرت فوجیه سرتیپ	سایر و لایات	نویسنده نفر غلامان شش نفر
سه نفر مباشرت میرزا فرهاد	سه نفر مباشرت میرزا فرهاد	چهار صد و سی و هفت نفر	یازده نفر فرانشان شش نفر
دو اساز میرزا اسید ابوتراب طبیب معتم	دو اساز میرزا اسید ابوتراب طبیب معتم	قم چهار نفر محمد میرزا رئیس	شهرت میرزا شازده نفر میرزا
مریخیان سایر اطباء سه نفر	مریخیان سایر اطباء سه نفر	تلکرافچی نفر فرانشته دهنه نفر	فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
ناظر طبخ و دو نفر تحویل دارنفر	ناظر طبخ و دو نفر تحویل دارنفر	کاشان پنج نفر میرزا احمدخان شش	تلکرافچی پنج نفر نویسنده سه نفر
پرستار شش نفر حامی و دلاک دهنه نفر	پرستار شش نفر حامی و دلاک دهنه نفر	تلکرافچی نفر نویسنده نفر فرانشته نفر	تلکرافچی پنج نفر نویسنده سه نفر
رخت شوی دهنه نفر	رخت شوی دهنه نفر	اصفهان و کوی پایدار و ناپین	غلام دو نفر فرانشته پنج نفر
		بیست و دو نفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس	ولا یان و غیر از اینها چهار نفر
			میرزا و جلفا چهار نفر
			تلکرافچی دهنه نفر غلام و فرانشته دهنه نفر



خونک ستره نضر	میرزا اسید باده خان	کوکین و قروه دوازده نفر	ابو انکیف ستره نضر	نلکر افی
سرهنگ رئیس	غلام دوفنر	میرزا احمد خان سرهنگ رئیس	نلکر افی	غلام دوفنر
سرتیپ	ستره نضر عباسقلی خان سرهنگ	چهار نفر غلام پنج نفر قراش و دو نفر	خوار نلکر افی	غلام دوفنر
دوین	نلکر افی	قراش نضر غلام پنج نفر	گرویس	چهار نفر
ارومیه	ستره نضر	میرزا حسین خان سرهنگ رئیس	نلکر افی	غلام دوفنر
رئیس نویسنده	نضر غلام	نلکر افی	غلام نضر قراش	نضر
کوکان	ستره نضر	میرزا آقا خان	رئیس	غلام دوفنر
مراغه	چهار نفر	ابوالفتح خان	سرتیپ	غلام دوفنر قراش
مینا	دو نفر	غلام دوفنر قراش	نلکر افی	غلام دوفنر
ساجلیغ	ستره نضر	نلکر افی	غلام نضر قراش	نضر
میانج	ستره نضر	نلکر افی	غلام نضر قراش	نضر
سرایین	پنج نفر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
اردبیل	پنج نفر	میرزا حبیبعلی خان	سرتیپ	نلکر افی
خط خانقین	سرتیپ	غلام دو نفر	نلکر افی	غلام دوفنر
خان آباد	ستره نضر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
نویزان	ستره نضر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
غلام دوفنر	دوق سه نفر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
اسدآباد	چهار نفر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
کنکاور	سه نفر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
کراشاهان	دوازده نفر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
مخدوم میرزا اسیر	رئیس	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
چهار نفر	نویسنده	غلام سه نفر	غلام دوفنر	قراش
سرجدات	ده نفر	نلکر افی	غلام دوفنر	قراش
کوند	ستره نضر	سرتیپ	غلام دوفنر	قراش
قصر	ستره نضر	خانیقین	غلام دوفنر	قراش

میرزا انطباعات دارالترجمہ خاصہ دولتی و غیرہ

جناب جلالہ کتاب اعظمی السلطنہ مترجم مخصوص حضور ہمایوں و وزیر انطباعات و نائب علیہ و مدیر کل باغات سیلطنی و قنواٹ دیوانی و احتساب دار الخلافہ

میرزا علی محمد خان مشنوی و سرنہیپ کل وزارت انطباعات و غیرہ وغیرہ

دارالترجمہ مبارک دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفرغی مشنوی مدیر دارالترجمہ و مدیر دارالطبائعہ دولتی و مترجم زبان فرانسیسی و عربی مترجمین فرنگی و غیرہ
بروسکی خان سرنہیپ و معلم و مترجم زبان فرانسیسی و غیرہ
واجود ان مخصوص وزارت جلیلہ جنک بارون زمان سرنہیپ مترجم زبان فرانسیسی و المان میرزا اماد روسخان سرنہیپ مترجم زبان فرانسیسی و روسی مامور بمخدمت ترجمانی اداره سوارہ قزاق روسی میواریو خان مترجم زبان فرانسیسی و انگریزی میرزا البکار مترجم زبان روسی میرزا ابوسفنان پسر مرحوم میواریو خان مترجم و معلم زبان فرانسیسی

ابوابی و غیرہ

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرنہیپ مترجم الممالک خادفغان منشی و مترجم ترک عثمانی مترجم روزنامہ ہائے عثمانی میرزا جعفر فرجی مترجم روزنامہ ہائے ترک عثمانی میرزا احمد خان قفقاز مترجم زبان روسی میرزا سید عبداللہ مترجم زبان روسی میرزا محمد صادق منشی میرزا عبدالحمید منشی

میرزا انطباعات دارالترجمہ روزنامہ

آقا میرزا سید حسین مشنوی روزنامہ دارالطبائعہ دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفرغی مشنوی و مدیر دارالطبائعہ و مدیر دارالترجمہ مبارکہ میرزا امیر خان سرہنگ نقاش بنامہ وزارت انطباعات میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندہ روزنامہ ایران و اطلاع و سالنامہ غیرہ میرزا ذوق العابدین خوشنویس فریضہ نویسندہ روزنامہ شرف میرزا ابوسف مباحث نظم باسمہ خانہای شہر دار الخلافہ میرزا اسد اللہ منشی دارالطبائعہ

میرزا حبیب اللہ اسناد مخصوص دارالطبائعہ دولتی ملا غلام حسین مذهب دارالطبائعہ اسناد محمد اسمعیل صحافی دارالطبائعہ میرزا اعشایہ نائب قرائشان دارالطبائعہ محمد حسن بیگ نائب ایضاً صفر علی بیگ ہوزباشی سائر قرائشان و کارکرہا بیت شرف

ادریہ باجماع

علی روزنامہ و باسمہ خانہای اذریہ باجماع بریاسب امیرزادہ عباس قلی میرزا محمد رفیع قرائش و غیرہ

ادارہ روزنامہ فرہنگ منظر صفہ

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامہ فرہنگ میرزا عبدالرحیم خوشنویس مخلص بافسر محرر روزنامہ

دارالترجمہ کتب سلطانہ دانشوران

میرزا علی محمد خان ادیب مترجم و منشی شیخ محمد پسر میرزا ملا آقا میرزا ظاہر خوشنویس کاتب کتاب آفاسید کتاب دار محرز و غیرہ

ادارہ باغات و عمارات و قنواٹ مبارک دولتی

از قرائت کہ در ذیل وزارت دربار اعظم نگارش و ضبط شدہ است حاجت بتکرار نیست

ادارہ احکامات و خلافہ

از قرائت کہ در ذیل حکومت جلیلہ دار الخلافہ نوشتہ شدہ است حاجت بتکرار نیست



وزارت جلیله علیہ اعظم و وزیر تجارت از قریب

جناب جلالہ شریف شیر الدولہ وزیر عدلیہ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسہ

مجالس و اجراء وزارت
جلیله علیہ اعظم

کہ یہ پنج مجلس منقسم میشود
اعضاء و اجراء مخصوص مجلس

محرر وزارت عدلیہ اعظم
عہدہ الامراء العظام حاج محمد خاں غمنا

الملك قواب ناد میرزا حاجی عقیلخان
قاجا حاج میرزا علیخان رئیس حاج

میرزا محمد علیخان مستوفی خانبابا خان
منشی میرزا اسید کاظم مستوفی

مدبر نظرات غامہ کہ در صحبت پست
از ولایات بغرض میرسد میرزا حسنخان

مستوفی برادر جناب سراج الملك
میرزا ابراہیمخان نوادہ مرحوم وزیر نظا

غلام محمدخان پسر میرزا اسد اللہ خان
سر نیپ میرزا اسمعیلخان منشی باشہ

میرزا احمدخان مستوفی میرزا اسید
محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس میرزا شفیق صد
دیوان خانہ

مستوفی دیوان اعلیٰ کہ اغلب امور
ملک و شرعیات بانجام رجوع است

فتح اللہ خان سر نیپ و لفظاظم دیوانہ
منصفی عراض سوارہ میرزا عبد

میرزا اسد اللہ خان منشی
میرزا احمدخان منشی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

میرزا اسید کاظم مستوفی
میرزا اسید کاظم مستوفی

اداره مهر آثار مبارک

در تحت اداره جناب مستطاب عضد الملک وزیر خصوصیات

سرشناسه دار و محترم بن شرف
فرمانشاه و قمر اولان و سنا
اجز او مهر مبارک پانزده تفری

محمد کرمخان خاویل مهر
آقا میرزا رضا

امیر لایزال نظام امیر سلیمانخان
رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک
میرزا محمد رضا حافظ مهر آثار مبارک

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالت آبا جل فوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه ایران

ناخاچی میرزا حسنخان سرشیپ نابینا
میرزا احمد نواده مرحوم بدایع نگار
وزارت خارجه میرزا امیرمشتی میرزا رضا
اداره محاکمات تجارت
ناشنه الملک خاچی میرزا احمد علی ناب
اول وزارت خارجه میرزا ابو
القاسم مفتی وزارت خارجه

اداره تشریفات
نامتشار الوزاره میرزا احمدخان
سرشیپ اول همانند ارشفر میرزا
صادق خان سرشیپ مجیب السفرا
میرزا هادیخان منشی اول وزارت خارجه
اداره کل تذکره منالک محرم
بامیرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه
مدیر کل میرزا رفیعخان سرشیپ ناظم
تذکره انطباعات وزارت خارجه
میرزا عبداللہ منشی میرزا محمد شرفدار
مهر کشته تذکره دوله و سفر

جناب جلالت آبا صدیق الملک رئیس کل
اداره وزارت امور خارجه
نایبان وزارت خارجه
سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول
وزارت خارجه جناب مصباح الملک
نایب اول وزارت خارجه معتمد الوزاره
مسئوف وزارت خارجه میرزا اعتبار علیخان
میرزا نایب اول وزارت خارجه و مسئول
میرزا علیخان حاجی میرزا علی اکبرخان نایب
وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا
محمد علیخان نایب وزارت خارجه حسینعلی
میرزا نایب وزارت خارجه عبدالحمیدخان
نایب وزارت خارجه

اداره محاسبین
نامتشار الوزاره میرزا غلامحسین
مسئوف وزارت خارجه میرزا شفیق
دفتر دار میرزا اسدالله سرشناسه
میرزا علی اکبر عزت بخت

اداره ثبت و ضبط
بامیرزا رضیخان نایب وزارت خارجه
میرزا حبیبخان ناظم میرزا علیقلی
میرزا اسدالله خان میرزا استبدع
اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی

اداره ثبت و ضبط
بامیرزا رضیخان نایب وزارت خارجه
میرزا حبیبخان ناظم میرزا علیقلی
میرزا اسدالله خان میرزا استبدع
اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی

اداره ناچایان فرامین
والنشاء و غیره
بامیرزا اشکرالله خان نامه نگار نایب
وزارت خارجه میرزا اسدالله خان
منشی اول وزارت خارجه میرزا نصرالله
خان راقم فرامین و منشی وزارت خارجه
صاحب منصبان وزارت خارجه
جناب معین الملک امیر تومان جناب
ناظم الملک میرزا محمدعلیخان کارکنان
خارجه سابق خراسان و سیستان
جناب حاجی میرزا انجمنعلیخان وزیر معین
سابق معیر حاجی میرزا ازمانخان
میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه
اعتماد الوزاره میرزا معصومخان سرشیپ

اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی

اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی

اداره ترحیم خطوط درمن
باجناب مفتاح الملک میرزا امجدخان نایب
اول وزارت خارجه باریان تومان
مترجم اول وزارت خارجه میرزا
مسعودخان منشی رموز میرزا داودخان
منشی وزارت خارجه

اداره ترحیم خطوط درمن
باجناب مفتاح الملک میرزا امجدخان نایب
اول وزارت خارجه باریان تومان
مترجم اول وزارت خارجه میرزا
مسعودخان منشی رموز میرزا داودخان
منشی وزارت خارجه

اداره ترحیم خطوط درمن
باجناب مفتاح الملک میرزا امجدخان نایب
اول وزارت خارجه باریان تومان
مترجم اول وزارت خارجه میرزا
مسعودخان منشی رموز میرزا داودخان
منشی وزارت خارجه

اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی

اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی

اداره متعلقه بفرمانده
باجناب مصباح الملک میرزا نصرالله خان
نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله
خان سرشیپ منشی اول وزارت خارجه
میرزا احتشام منشی میرزا شفیق خان
منشی میرزا احمد منشی



مختصر

وزار خارجه ميرزا ابوالقاسم خان
 وزير مابند خارجه حاجي ميرزا
 سيدضياء الدين ميرزا حاجي
 ميرزا محمد حسين ملك الكتاب حاجي
 ميرزا عبداللہ خان کارکن از سابق
 بنادر فارس ميرزا حسن خان سرتيب
 کارپرد از سابق حاجي ترخان ميرزا
 مهدي خان سرتيب مهندس ميرزا
 علي اکبر خان سرتيب کارپرد از سابق
 باطوم ميرزا جهانگير خان سرتيب
 کارکن از سابق خارجي سابق خراسان
 وسين ميرزا حسين خان سرتيب
 کارکن از خارجي سابق همدان
 ميرزا علي خان کارکن از خارجي سابق
 سمنان ميرزا حسن خان نايب
 سابق سقار و سینه
 کارکن از ها و ما و موبين لایک
 ادير با محاسن
 جناب ميرزا اجواد خان مستشار الدوله
 کارکن از خارجي اذربايجان حاجي
 محمدصادق خان سرتيب حاجي ميرزا
 محمود خان ميرزا اسماعيل خان ميرزا
 غلامعلي خان سرتيب ميرزا محمدباقر
 سرتيب ميرزا حسين خان سرتيب
 ميرزا محمود خان
 ميرزا سعيد خان ميرزا رضا خان سرتيب
 شاپور خان سرتيب مترجم ميرزا محمد
 سرتيب ناظم دفتر ميرزا هاشم خان
 ميرزا ابوالقاسم اجودان ميرزا اجواد
 اجودان علي خان اجودان
 اداره نذکره اذربايجان
 امين الوزانه رئيس امناي نذکره سرتيب
 اذربايجان ميرزا اسماعيل خان امين
 نذکره تبريز ميرزا احمد خان امين نذکره
 خدافين
 کارکن از غراک و سستيا

جناب ميرزا ابن القاسم خان نايب الوزاره
 ميرزا حسين خان نايب اول کارکن از
 ميرزا ابوالقاسم خان سرتيب نايب اول
 کارکن از ميرزا علي خان ميرزا ابراهيم
 امين نذکره ميرزا اسماعيل خان سرتيب
 حاجي حسن خان سرتيب ميرزا علي خان
 اجودان وزارت خارجه
 مجبور و قوجان
 ميرزا محمد علي خان سرتيب نايب وزارت خارجه
 ميرزا کاظم امين نذکره مجبور
 ميرزا حسين امين نذکره قوجان
 سرتيب
 ميرزا علي خان کارکن از ميرزا افندي
 نايب کارکن از خارجي
 دره جز و کلان
 ميرزا اسدالله خان سرتيب کارکن از
 استر آباد
 ميرزا علي اشرف خان سرتيب کارکن از
 فاز مدران
 ميرزا احمد خان پسر جناب حاجي ميرزا عباس
 کارکن از ميرزا موسى خان و تاييغ
 ميرزا علي رضا خان ميرزا افندي خان
 نايب کارکن از نوروز خان نايب
 هادي خان نايب
 بکدر جز
 حاجي ميرزا اظاهر سرتيب داد علي اکبر خان
 امين نذکره شکرالله خان نويسنده
 کارکن از فارس
 جناب حاجي عمر الملک کارکن از خارجي
 فارس حاجي قضا علي خان و کبر نايب
 اول کارکن از خارجي ميرزا
 حسين خان نايب کارکن از
 بوشهر
 بنجف علي خان قاجار کارکن از
 بندر عباس
 محمد ابراهيم خان کارکن از

ميرزا اجواد خان کارکن از
 کارکن از کيلان
 ميرزا علي اکبر خان سرتيب کارکن از
 خارجي کيلان ميرزا حسن خان پسر
 ميرزا علي اکبر خان نايب کارکن از
 ميرزا انيم مفتي کارکن از
 ميرزا اسماعيل مفتي
 اداره نذکره کيلان
 ميرزا افان الله خان امين نذکره کيلان
 کارکن از کرها شاهان
 حاجي محمد صالح خان کارکن از خارجي
 کرها شاهان ميرزا نصرالله خان نايب
 کارکن از ميرزا افندي الله خان
 نايب کارکن از
 زهاب
 علي اکبر خان سرتيب داد
 لوشان و ورجه
 ميرزا آقا خان سرتيب
 کردستان
 عبداللہ خان کارکن از ميرزا
 علي خان امين نذکره
 اصفهان
 محمد يعقوب خان سرتيب کارکن از
 عبدالرحيم خان نايب کارکن از
 کاشان
 ميرزا فضل الله خان وزير کارکن از
 کردمان
 ميرزا حبيب الله خان سرتيب
 وردشتي و هنود و غيره
 ملا کچر و کلانتر ملا کشناسب
 ريش سفيد ميرزا ابراهيم و ريش سفيد
 سفر و موزين و ريش سفيد
 در حال خلافت ميرزا محمد و ريش سفيد
 دولت اطريش



نصاب

جناب نایب خان امیر قندار وزیر مختار
والیچ مخصوص

دولت المان

جناب میرزا رضا خان امیر تومان وزیر
مختار و ایلی مخصوص میوه نرمان
کلیکاجیر القوسول

دولة انكليز

دروك انكلايس
جناب علاء السلطنة وزير مختار
مملکت هندوستان

حاجی میرزا حسین خاں خیرالقول رسول آقا
 عبدالحسین ملک التجار حاجی محمد علی
 مفند التجار

کلیکتہ

رُستِجی قونول

حیدر آباد

افا محمد علی شوشنری

پیرمان

خاجو میرزا احمد

فارت بلغارستان

حاجی میرزا ارغی خان از ان دیپلوما بنده

دولت پورس

دولت روس
جناب عالی ملک میرزا محمود خان امیر قوما
وزیر مختار و ایلچی مخصوص میرزا اسحق

ان شارژ دافر میرزا فتح الله خا

نایب سفارت
 قلیس ساپرخاں روست
 معین الوزان جنرال قونسل مہرا

فرد ار جبار خان و

میرزا بابا بیک و بی قو قسول باد

حاجی ترخان

میرزا اسید محمد خان خیرالقول
 دیوانہ عثمانی
 جلالہ نظام الدولہ میرزا اسد اللہ خان بکیر

بخداشرف میرزا اسماعیل خان
کر بلائے معالی محمد اسماعیل خان

برزاسعید

دوم میرزا اسیدخان
مصر
میرزا علی نقی خان جنرال قوتول

سَنَانِ تَرْجَانِ اَوَّلِ

میرزا حسن خان تبریزی
ارض و هوا
میرزا حسن خان تبریزی

طراز بن

طراز بن
محمد قنچان سرتهپ خیرال فوئول
شاهر

۱۱ اکبر خان

میرزا علی اکبر خان گارپرداز
و ان
میرزا حسین خان گارپرداز

جلد

جلد
میرزا شمس خان کارپرداز
حکایت

سبحو خان گار

مهره اسحق خان کارپرداز
بهرت
حسن خان کارپرداز

اسکندریہ

اسکنند
میرزا محمود خان کاپیچ از
حلب

کاظمین رضی اللہ عنہ
بیت المقدس میرزا اہادی
خان قاضی عثمان خان

منه

منذ
في باب
مطلب
ميرزا ابو طالب
ميرزا اسماعيل
احمد بك

عَلِيٌّ بْنُ أَبِي نَجِيٍّ

علاء
سموات
عقود
عليك
حسين
يوسف خان

جناب سرهنگه درو مند ولف و فیرنخا
 وایلی مخصوص متر اپوت کیزدی ناب
 اول سفارت جنرال کرد وند آتش نظاره
 متر یکس ابرالسید ناب و م سفارت
 متر سید لے چرچیل ناب و م متر
 متر والتر تونلی ناب سوم حسنعلیخان
 قواب معاون پولیتیکی متر فرانس
 کرو و بر قونول دکنز ادلنک طبیب
 موقی مترهنگه خواره محاسب
 متاسق لیخان منشی متریم میرزا ابرالمعانی
 منشی اول حاجی میرزا احسن منشی دوم
 قمر بن کلنل استوارت جنرال قونول
مشهد مقدس
 جنرال الکلی جنرال قونول
شیراز
 حیدر علیخان قواب
بنادر فارس
 میرزا ظالبت جنرال قونول
 متر جارج وکر و بر قونول
محضره
 سز و بلم مکداول
اصفهان
 متر افانور
کرمات شاهان
 حاجی حسنخان بهادر وکیل الدوله
استرآباد
 محمد تقی آقا
همدان
 آقا سید حسین
مرشد
 میرزا جعفر منشی قونول لکره
سفارت ولایت ابطال
 جناب سیولکت دوناقور و فیرمقیم
 میرزا طاهر و سرخان منشی
سفارت ولایت بلژیک
 جناب سیولکت و در و فیرمقیم میرزا
 اسماعیل منشی و متریم

سفارت ولایت روس
 جناب سیولکت و فیرمقیم وایلی مخصوص
 سیواشیر ناب اول سیوگر و کوچ
 متریم اول سیواشیرت و متریم دوم
 سیو ولف آتش میرزا محمد یحسان منشی
 اول میرزا ابوالقاسم خان منشی دوم
تبریز
 سیو ولف جنرال قونول کنبازد
 ایتراناب سیوچرکاوکی متریم
مشهد مقدس
 سیو ولف جنرال قونول سیو
 موسیو کوف ناب سیو سیدل آتش
استرآباد
 سیو کاخا فیکه قونول سیو
 لوتیکی ناب متریم
مرشد
 سیو ناچنطوف قونول سیو پیر
 ناب و متریم
سفارت ولایت عثمانی
 جناب خلیل خالد بیک افندی سفیر کبر
 عرفان بیک منتشر احنا حنیبله
 ناب اول سرکبر افندی ناب دوم
 میرزا حسنخان شوک منشی اول
 ظاهر افندی آتش
تبریز
 علی هجت بیک باش شهبند
 میرزا حاجی آقا منشی
ساوجبلاغ
 طوما افندی شهبند
ارومیه
 سیو ولف وکیل شهبند
کرمان
 بهاء الدین بیک باش شهبند
 منشی بیک نشر
شیراز

حاجی سید ابراهیم شهبند
 میرزا سید محمد منشی
بوشهر
 میرزا حسین وکیل شهبند
همدان
 حاجی محمد سعید وکیل شهبند
 حاجی محمد حسین منشی
سفارت ولایت فرانسه
 جناب سیو ولف و فیرمقیم وایلی مخصوص
 وایلی مخصوص سیو وادی و
 متریم اول سیو مال پر توپ
 دفر دار متریم دوم
 سیو نیکا متریم سوم میرزا ابراهیم
 منشی اول
تبریز
 سیو برنه جنرال قونول
 سیو زکفر به دفر دار
 و متریم میرزا احمد خان منشی
بوشهر
 سیو بیات قونول
 حاجی میرزا حسین ناب قونول
سفارت ولایت هلند
 جناب سیو کوبل شاردد فر
بوشهر
 سیو کور وین وک قونول



ممالك خارجيه

اروپا

دولت سناكن

شاه آلبرت فردريك گوشت ستن شصت و سه سال پاي تخت
دردد مذهب و لني پروتستان و قدره كاتوليك

دولت سرب

شاه شارل اول فردريك الكساندر ستن شصت و سه سال
پاي تخت استوت كارث مذهب و لني پروتستان

دولت انگلستان و آئرلند و اسكاتلند

پادشاه ملڪ و يكيوربا الكساندرين در سال ميلادي مئول
شده اند وليعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس و وال

ستن پنجاه سال و ذير اعظم لر د ساليز بور پاي تخت لند
جمعيت تمام اين مملكت از انگليس و آئرلند و اسكاتلند و جزاير

حوال و خوش از فرار متحدين سال بجلاد و سربازان و ملڪها
كه در مسافرت هستند هفتاد و هفت كرو و هشتاد و سه

هزار و هشتاد و پنجاه و پنج نفر و جمعيت تمام ممالك منصرف
انگليس از هندوستان و غيره پانصد و نود و نود و يكصد و

نود و سه هزار و هشتاد و بيست و دو نفر مذهب دولتي
پروتستان و مذهب ملكت آئرلند كاتوليك فرمانفرما

دولت ايطاليا

پادشاه هومبرث اول ستن چهل و شش سال وليعهد
ويكتور امانوئل پرنس ناپل ستن بيست و دو سال وزير

اعظم ميوكريسي مذهب كاتوليك جمعيت از فرار سال
شصت يك كرو و چهارصد و چهل و هفت هزار و سصد و شش

دولت بلژيك

پادشاه لئوپلده دوم ستن پنجاه و شش سال پاي تخت بوسل
جمعيت از فرار سال و اوده كرو و نود و سه هزار و

هشتاد و نود و هشت نفر مذهب و لني كاتوليك
دولت پرتوغال

پادشاه شارل اول در سال ميلادي مئول شد
وليعهد لوي فيليپ تولد در سال پاي تخت ليزبن جمعيت

تقريباً در اروپا نه كرو و يك صدها و هشتاد و دو هزار نفر

دولت استراليا و نيوزيلند

امپراطور فرانسا شارل نذف در سال هجري مئول
شده وليعهد فرانسا و فرديناند شارل لوي و زوفا

هيچده ماه دسامبر سال ميلادي مئول شده است
پاي تخت و پنه صدر اعظم و وزير دول خارجي كشت

كائيك مذهب و لني كاتوليك و پروتستان هم دارد
جمعيت از فرار دوسال قبل تقريبا هشتاد و دو كرو

دولت اسپانيا

پادشاه الفونس سيزدهم در هفتاد و سه سال
ميلادي مئول شده مذهب و لني كاتوليك جمعيت

تقريباً ستره كرو و چهارصد و چهل و چهار هزار
و هفتصد و هشتاد و شش نفر پاي تخت مادر يد

دولت مصر المان

جمعيت كليته از فرار سال نود و سه كرو و سيمصد
پنجاه و هفت هزار و هفتصد و پنجاه و پنج نفر مذهب و لني

پروتستان و بعضي كاتوليك هستند
اولا پاي

فرمانفرما فردريك گيليوم لوي ستن شصت و پنج سال
شكسي وليعهد فردريك گيليوم لوي لئوپلده گوشت

ستن و سه سال پاي تخت كارل سر و سه
مذهب پروتستان

باوير

پادشاه لئوپلده دوم در ۱۷ آوريل ۱۸۴۶ چون مريض
و تمام سلطنت بدست پرنس و ژان است وليعهد پرنس لئوپلده

پاي تخت مئول مذهب كاتوليك
پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گيليوم دوم در يكصد و هفتم
ثانويه سال ميلادي مئول شده و در شانزدهم ژوئن

سال ميلادي مئول شده است هجري بر سر امپراطور
المان و پادشاهي پروس جلوس نمود وليعهد پرنس فردريك

گيليوم در ششم ماه دسامبر مئول شده ستن نهم سال
وزير اعظم جنرال كاپرو مذهب و لني پروتستان و

بعضي كاتوليك هستند پاي تخت برلن



خارج از اروپا شش کرد و دین و بیست و هشتم و یکصد و هشتاد و پنج

دولت بی با

که هلا ندین نامند

پادشاه و پهلپین دین گیلوم سیم در شش سال میلادی
مؤلف شده نایب السلطنه ایشان (ارقا) والد ایشان است
جمعیت از فرار شش نه کرد و چهل و هشت هزار و پانصد
نود و شش نفر مذهب و لای بر و نشان

دولت داناوارک

پادشاه کره سیان نام سنش هفتاد و شش سال و بیست و هشت
کره سیان فرد ربک گیلوم شارل سنش چهل و شش سال
پای تحت کینهاک مذهب و لای پروتستان جمعیت
از فرار شش چهار کرد و دویست و نود و هشت هزار و سیصد
و شش و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش شان چهل و شش سال
و بیست و هشت سال و یکصد و بیست و شش سال
مسیود و گبرس و وزیر خارجه جمعیت کلیه مالک روس و
و بیست و پنج کرد و چهار صد و سی و چهار هزار و پانصد و
نود و دویست و هشتاد و یک نفر مذهب او و دویست و یک و مذهب متفرقه
هم دارند پای تحت سنش پتر بورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و دو سال پای تحت
جوگارت جمعیت نفر بیاض کرد و سیصد و هشتاد و
شش هزار و نفر مذهب او و دویست و یک

دولت سربیه

پادشاه الکساندر اول سنش شانزده سال پای تحت
بلگراد جمعیت مؤلف شش چهار کرد و نود و شش هزار
و چهل و شش نفر مذهب کاتولیک و یک

دولت سود و نروژ

پادشاه اسکار دوم تولد در شش و سی و بیست و هشت سال
گوستاو آدلف تولد در شش و سی و بیست و هشت سال
جمعیت سود و نروژ دویست و بیست و هشت هزار و سیصد و
هزار و سیصد و شش نفر

دولت سوئیس

رئیس جمهور مسیور پتر و وزیر اول دکر دژر پای تحت
برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت

پنج کرد و چهار صد و سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانیه

سلطان عبدالحمید خان سنش شان چهل و شش سال
و بیست و هشتاد و بیست و یک صد و اعظم از فرار خبر بلگراد
جواد پاشا پای تحت اسلامبول مذهب و لای
مسلمان سنی و غیره نیز دارد جمعیت شش و
هشت کرد و سیصد و بیست و دویست و هشت هزار و هشت نفر
که نفر بیاض و سیصد و بیست و هشت نفر خود عثمانی و نصف
دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهور مسیور سادیه کارنو رئیس شورای
وزیر جنگ مسیور فریبس پای تحت پارسی
مذهب عوامی کاتولیک جمعیت هشتاد و شش هزار و
دویست و هشت هزار و نه صد و شش نفر

ایالت مونتنگرو

پرنس نیکولای اول سنش پنجاه سال و بیست و هشت
دانیلو سنش بیست و یک سال پای تحت جتینه
جمعیت دویست و شش هزار و شش نفر مذهب
او و دویست و یک نفر کاتولیک و مسلمان دارد

دولت بونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و شش سال و بیست و هشت
فطنطین در شش و سی و بیست و هشت سال مسیود پلای
رئیس شورای وزیر اخلا و جنگ پای تحت آتن
جمعیت چهار کرد و سیصد و هشتاد و شش هزار و
دویست و هشت نفر مذهب عیسوی و یک



اسیاس

(۴۹)

دولت چین

امپراطور گوانگ سو ستر بیت سال وزیر دربار
در پیر و ذرا شاهزاده پای تخت پکن مذهب
بود ائمه هستند مسلمان و غیر هم دارد
جمعیت کلیه مشغول پنج کرد و دیت و بی و پنج
هزار نفر که هستند و شصت سه هزار و پنجاه و چهار
هزار و هشتصد و هشتاد و هفت نفر اهل خود چین و
مابقی متغیر مانچوری و بت و مغول و سایر ممالک
تابع هستند جمعیت رعیت هشتصد و نه هزار
و چهارصد و هشتاد و شش هزار نفر جمعیتی که زیر حاکم
هستند پنجاه و هفت هزار و ۱۱ نفر

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موشو چیو ستر

افریقا

ایالت تونس

در تحت نظارت و محابت فرانسه والی سید علی
بیک و لیمهد سید محمد نائب بیک پای تخت
تونس جمعیت سه هزار

دولت حبش

از فرانسوات نامیه امپراطور که کو مینا مند
امش مینیک جمعیت دوازده هزار مذهب رکن
کاتولیک مسلمان و غیر هم دارد

دولت زنگار

از فرانسوات در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان
سید علی پای تخت سده زنگار جمعیت جزیره زنگار
یکصد هزار نفر اقامت تمام جمعیت آن ملک مشغول نیست

سی و نه سال و لیمهد اوشی چیو ستر دوازده
سال رئیس شورای پرنس سنجو پای تخت یابو
مذهب بود ائمه جمعیت هشتاد و نه هزار
و یکصد و هشت هزار و دویست و بی و چهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدیج فرار ائمه در مانا خولا
در سیام میلادی متولد شده پای تخت
بان کک وزیر داخله و امور خارجه (کرمر)
لوانک دواوانک سر وادار و پراگا
مذهب بود ائمه جمعیت تخمیناً از دوازده
الی بیست و چهار هزار نفر

مذهب مسلمان جمعیت قریب و پست هزار نفر

جزیره ماداگاسکار

در زیر حمایت نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه
رافاوال مانا تراکا سیم در سیام متولد شده
جمعیت ده هزار پای تخت تانا نارینو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسین الملوی پای تخت فاس
جمعیت قریب پانزده هزار مذهب مسلمان
ایالت مصر که در تحت حمایت عثمانی است
حدود و قریب پانزده هزار مذهب مالکی و رئیس شورای ریاض پاشا
پای تخت قاهره مذهب اسلام ستر جمعیت تمام مصر
سیزده هزار و سیصد و هشتاد و دویست و شصت و پنجاه نفر

امریکا

پنجاه و نه ایالت
جمهوری آفازونی

پنجاه و نه ایالت
جمهوری مکسیک

رئیس جمهور ژنرال ماریون پای تخت واشینگتن
مذهب اغلب پروتستان و غیره جمعیت در سیاه یکصد
و بیست و نه هزار و سیصد و هشتاد و دویست و شصت و پنجاه نفر
رئیس جمهور اسمش ژنرال پرنس بود پاز پای تخت
مکسیکو مذهب کاتولیک جمعیت موانا سیام



بیست شکر و دو یکصد و یکصد و یکصد و چهل

پنجاه و یکمین کشور دنیا ای مریک

جمهوری سان سالوادور
رئیس جمهور ری ژوآل باز نا پای تخت سان سالوادور
جمعیت یک کروڑ و یک صد و شصت و شش هزار و شصت و
سیزده نفر

جمهوری کونستاریکا

رئیس جمهور رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت
درستاً دو بیست و نه هزار و شصت و چهل و چهار نفر
و بعلاوه هندوهای غیر متقدم و بیست و چهار هزار نفر

جمهوری کواتیمالا

رئیس جمهور ژوآل باریلان پای تخت کواتیمالا جمعیت
دو کروڑ و چهار صد و شصت هزار و هفتصد و هشت

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهور (سانکارا) جمعیت دو بیست و شش هزار و
هشتصد و چهل و پنجاه و بعلاوه سی هزار نفر هم هندو
غیر متقدم دارند پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهور سوئوس پای تخت کوما یابکا

پنجاه و دومین کشور دنیا ای جنوبی

جمهوری آرژانتین
رئیس جمهور بلله کیرنه پای تخت بوئنوس آیرس

جمعیت شش کروڑ و بیست و سه هزار و هشتصد و بیست و نه

جمهوری اکواتر

رئیس جمهور فلورس جمعیت دو کروڑ و چهار هزار و

هشتصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کوپیکو

جمهوری اوروگوئه

رئیس جمهور (هیرالده اوریس) پای تخت مونتویدئو

جمعیت ششصد و چهل و شش هزار و دو بیست و نه نفر

بدریل

رئیس جمهور جزال دافنیکا پای تخت ریوگرانرو

جمعیت و افونسو بیست و شش هزار و دو هزار و

سیصد و بی و پنجاه و بعلاوه شش هزار و نه هزار و

و چشتی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهور (ارس) پای تخت چوکی ساکا جمعیت

امکلی و کروڑ و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد

نفر هندوهای و چشتی و بیست و چهل و پنجاه هزار نفر

جمهوری پاراگوئه

رئیس جمهور گنزالس پای تخت اسسیون جمعیت

از هزار و ششصد و بیست و نه هزار و شصت و

هشتاد و شش نفر بعلاوه شصت هزار و نه هزار و

نیم متمدن و هشتاد هزار و نه هزار و چشتی و پانزده هزار

نفر هم از اهالی خارجی در اینجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهور ژوآل کابیرس پای تخت لیما

جمعیت پنج کروڑ و صد و شصت و شش هزار و

جمهوری شیلی

چون در این اواخر انقلاب در جمهوری شیلی رخ

داده است حالش بد زیست معلوم نیست

جمهوری دولت متحده کولمبیا

رئیس جمهور رفائل نونز پای تخت بگیا جمعیت کل

دولت متحده کولمبیا شش کروڑ و چهار صد و شش هزار و

پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهور (ارای موندو) اندول دالابا (اسیون) پای

کاراکاس جمعیت چهار کروڑ و بیست و سی و شصت

هزار و هشتصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در ششصد و سی و شش

پای تخت انولولو

جمهوری دجی بنگ

رئیس جمهور اولیزس هر پای تخت سر و مناک

جمعیت چهار صد و هفتاد هزار نفر

جزیره هاوایی

رئیس جمهور هیولیت پای تخت برانت رنس

جمعیت نصد و شصت هزار نفر

مشرقی



اعذار

خدمت رجال عظام و اقایان ذوی العز و الاحرام
 مظالم کنندگان کتاب التامه اعذار احمد
 عرض میدهد که اگر در طی مظالم و ادوار و سالها
 ترک یا اختلاف یا تقدیر و تاخیر بدو حق نرساند
 در اینجا و القاب عنوانات ملاحظه فرمایند
 که مرضی طبعشان نباشد امید است که از
 اداره انطباعات رنجشی حاصل نفرمایند
 زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس مدیریت اداره
 باین اداره رسید است باینکه کارشناسان و
 تغییر در این اداره شده است و از هر اداره هر
 که صورت اسامی جدید با وجود چند کسب خویش
 و مطالبه اظهار نورسید است اسامی از اداره
 یا مطابق سنوای طایفه نوشته شده یا از
 جهت دفع ایراد و اعتراض تقصیری از اشتباه
 خط ترک اسامی اجراء شده و همینقدر نگارش
 یافته است که مطابق سنوای ماضیه است
 امید است که این عذر پذیرفته آید که غیر از این
 گزینی نبوده است



مَوْلَانَا مُحَمَّدٌ

جَلَدًا وَكَرَامًا وَرُحْمًا

فِي نَارِ نَجْمِ بَنِي لَاسِي كَانُوا مُصَنَّفَاتِ

جَلِيلَةٍ جَنَابِهَا لَمَّا بَلَغَ عَمَّا السُّلْطَانَةِ

مُحَمَّدٌ حَسَنًا وَزَيْدٌ رَافِضًا عَائِدًا

النَّجْمُ غَيْرُهُ أَمْرًا فَيَا أَلْعَالِ

سَنَدًا هَجَرَهُ

قَتِيلًا أَرْكَاهُ



